

سرایندگان شعر پارسی در قفقاز

نگارش

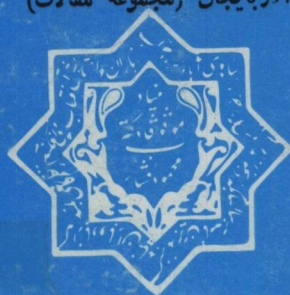
عزیز دولت آبادی



فهرست انتشارات

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

- ۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه)
تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۴۱ برلین
 - ۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)
 - ۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)
 - ۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)
 - ۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم)
 - ۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)
 - ۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار دیگران)
 - ۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)،
با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف دربارهٔ قرارداد
۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور
 - ۹- افغان‌نامه (جلد اول)
 - ۱۰- افغان‌نامه (جلد دوم)
 - ۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
 - ۱۲- زبان دیرین آذربایجان
 - ۱۳- افغان‌نامه (جلد سوم)
 - ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان
 - ۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم)
 - ۱۶- پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است)
 - ۱۷- ایران از نگاه گوینو
 - ۱۸- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله)
 - ۱۹- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)
 - ۲۰- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد سوم (۴۴ مقاله)
 - ۲۱- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)
 - ۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول)
 - ۲۳- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله)
 - ۲۴- وهرود و ارتگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری
و تدریخی ایران شرقی) از ژرف مارکوارت
 - ۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعهٔ مقالات)
- تألیف دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
اشعار دکتر محمود افشار
- ترجمه ضیاءالدین دهشیری
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف مهندس ناصح ناطق
تألیف دکتر منوچهر مرتضوی
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف نجیب مایل هروی
اشعار دکتر محمود افشار
تألیف دکتر محمود افشار
نوشتهٔ مهندس ناصح ناطق
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
تألیف پرویز اذکائی
گردآوری ایرج افشار
- ترجمه دکتر داود منشی‌زاده
گردآوری ایرج افشار

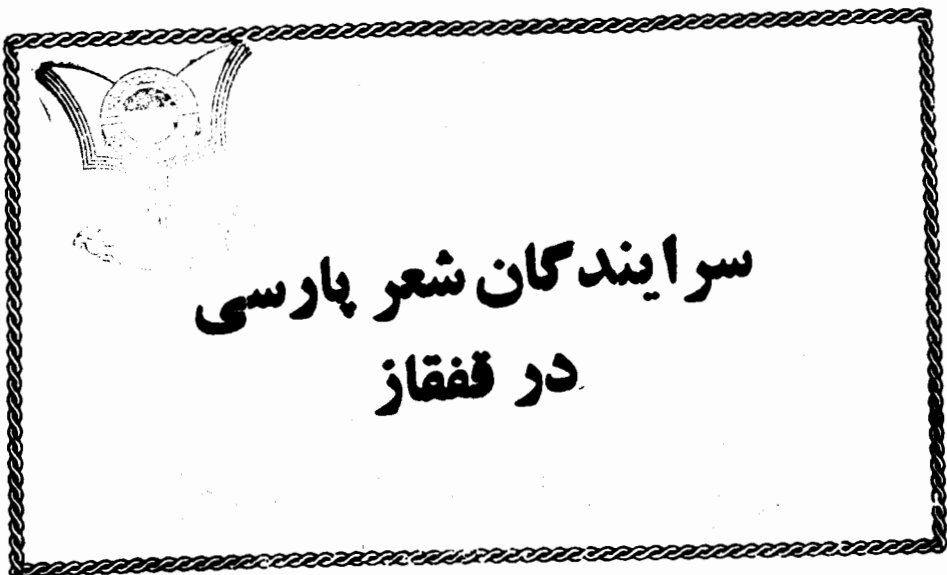


سرایندگان شعر پارسی در قفقاز

نگارش عزیز دولت آبادی

۸/۵۰ کت

۱۲/۵



سرایندگان شعر پارسی در قفقاز

اسکن شد

نگارش

مزیز دولت آبادی

تهران - ۱۳۷۰



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۳۸

میت گزینش کتاب

دکتر یحیی مهدوی - دکتر جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی

سرپرست

ایرج افشار

تعداد ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه دانشگاه تهران

چاپ و صحافی شد

تاریخ انتشار: ۱۳۴۰

چاپ اول

فهرست مطالب

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
پیشگفتار	۲۳ - ۲۷	هاتف اردوبادی تبار	۵۴ - ۵۵
تاریخچه مختصر لنگاز	۲۴ - ۲۸	۲- باکو	۵۵
مختصری در باره جغرافیای قاریخی		صالح باکوئی	۵۶
اران	۲۸ - ۳۰	عهدی باکوئی	۵۶
فارسی ارانی	۳۰ - ۳۳	فانی باکوئی	۵۶ - ۵۸
		قلسی باکوئی (باکیخانوف)	۵۸ - ۶۰
		قلسی باکوئی (حسیب)	۶۰
فصل اول : پارسی سرایان آران		مقرب باکوئی	۶۱
۱- اردوباد	۳۴ - ۳۵	۳- بردع ، پردعه	۶۱ - ۶۲
ابراهیم اردوبادی	۳۶ - ۳۷	گلشنی بردعی	۶۳ - ۶۷
ثباتی اردوبادی	۳۷	۴- بیلقان	۶۷
جعفر اردوبادی	۳۷ - ۳۸	بدیع بیلقانی	۶۸
رامی اردوبادی	۳۸	رشید بیلقانی	۶۸
سایر اردوبادی	۳۹	شمس اقطع بیلقانی	۶۹
صادق اردوبادی سده ۱۰	۳۹ - ۴۱	صالح بیلقانی	۶۹ - ۷۰
صادق اردوبادی سده ۱۱	۴۲	صفي بیلقانی	۷۰ - ۷۱
صائی اردوبادی	۴۲ - ۴۴	مجیر بیلقانی	۷۱ - ۷۵
ضیای اردوبادی	۴۴ - ۴۶	۵- خللاط	۷۵
فکری اردوبادی	۴۶ - ۴۷	تاج خللاطی	۷۵ - ۷۶
کافی اردوبادی	۴۷ - ۴۸	حسین خللاطی	۷۶ - ۷۷
منشی اردوبادی (زین العابدین)	۴۸ - ۵۲	۶- شروان شاه و شروانشاهان	۷۷ - ۸۰
منشی اردوبادی (محمد)	۵۲ - ۵۳	آتشی شروانی	۸۱
نالی اردوبادی	۵۳ - ۵۴	ابوطاهر شروانی	۸۲
نصیری اردوبادی	۵۴	احمد شروانی	۸۲ - ۸۳

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
الهی شروانی	۸۳ - ۸۴	فرخی شروانی	۱۲۸
بختیار شروانی	۸۴ - ۸۵	فلکی شروانی	۱۲۹ - ۱۳۱
بدر شروانی	۸۵	فیروز شروانی	۱۳۱ - ۱۳۴
بهار شروانی	۸۵ - ۸۷	فیضی شروانی	۱۳۴
بهاء شروانی	۸۷ - ۸۸	قبولی شروانی	۱۳۴ - ۱۵۲
تقلیسی شروانی	۸۸	معترم شروانی	۱۵۲ - ۱۵۳
تمکین شروانی	۸۸ - ۹۱	محتشم شروانی	۱۵۳ - ۱۵۴
حاجی شروانی	۹۱ - ۹۲	مسعود شروانی	۱۵۵
حزین شروانی	۹۲ - ۹۳	مذهب الدین دبیر شروانی	۱۵۵ - ۱۵۶
حلیمی شروانی	۹۳	میرزای شروانی	۱۵۶ - ۱۵۸
حمید شروانی	۹۳ - ۹۴	نجمی شروانی	۱۵۸
خاقانی شروانی	۹۴ - ۱۰۲	نشانی شروانی	۱۵۸
خلیل شروانی	۱۰۲ - ۱۰۴	نظقی شروانی	۱۵۹
ذوالفقار شروانی	۱۰۴ - ۱۰۹	نفیس شروانی	۱۵۹
رشید شروانی	۱۰۹	یقینی شروانی	۱۵۹
رفعت شروانی	۱۰۹ - ۱۱۱	قرا باغ	۱۶۰ - ۱۶۱
ساعی شروانی	۱۱۱ - ۱۱۶	آذر قرا باغی	۱۶۱ - ۱۶۲
سعید شروانی	۱۱۷	آغا بیگم قرا باغی	۱۶۲ - ۱۶۳
سید شروانی	۱۱۷ - ۱۱۸	آگاه قرا باغی	۱۶۴
شمس شروانی	۱۱۸	ابوالقاسم قرا باغی	۱۶۴ - ۱۶۵
صابر شروانی	۱۱۸ - ۱۱۹	باکی قرا باغی	۱۶۵
صفی شروانی	۱۲۰	ترابی (خاکی) قرا باغی	۱۶۶ - ۱۶۷
عبداللطیف شروانی	۱۲۰ - ۱۲۱	جانی زاده قرا باغی	۱۶۷ - ۱۶۸
عبدی شروانی	۱۲۱ - ۱۲۲	جلال قرا باغی	۱۶۸
عتیقی شروانی	۱۲۲	جعفر قرا باغی	۱۶۹
عزالدین شروانی	۱۲۲ - ۱۲۶	چاکر قرا باغی	۱۶۹
عزیزالدین شروانی	۱۲۷	حبیبی برگشادی قرا باغی	۱۶۹ - ۱۷۰
عماد شروانی	۱۲۷	حسن قرا باغی (فرزند علی)	۱۷۰ - ۱۷۱
قتحی شروانی	۱۲۸	حسن قرا باغی (فرزند جعفر)	۱۷۲

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
خداداد بیگ قراباغی	۱۷۲ - ۱۷۳	محرر قراباغی	۱۹۶ - ۱۹۷
داروغه قراباغی	۱۷۳ - ۱۷۴	محمد قراباغی	۱۹۷
رحیم بیگ قراباغی	۱۷۴	محمود قراباغی	۱۹۷ - ۱۹۸
سالار قراباغی	۱۷۴	مختار قراباغی	۱۹۸ - ۱۹۹
سالک قراباغی	۱۷۵	مغنی قراباغی	۱۹۹ - ۲۰۰
ساغری قراباغی	۱۷۵ - ۱۷۶	مریض قراباغی	۲۰۰ - ۲۰۲
سعدی قراباغی	۱۷۷	مشتری قراباغی	۲۰۲ - ۲۰۶
شاعر قراباغی	۱۷۷	مسائی قراباغی	۲۰۷
شاهین قراباغی	۱۷۷ - ۱۷۹	ناتوان قراباغی	۲۰۷ - ۲۰۸
شهید قراباغی	۱۷۹ - ۱۸۴	نصیر قراباغی	۲۰۸
شیدای قراباغی	۱۸۴	نگاری قراباغی	۲۰۹
صادق قراباغی	۱۸۵	نوی قراباغی	۲۰۹ - ۲۱۰
صفای قراباغی	۱۸۵ - ۱۸۷	نواب قراباغی	۲۱۰ - ۲۱۷
صوفی قراباغی	۱۸۷	نواب زاده قراباغی	۲۱۸
طاهر قراباغی	۱۸۷ - ۱۸۸	نورس قراباغی	۲۱۸
طوطی قراباغی	۱۸۸	یوسف قراباغی	۲۱۸ - ۲۱۹
ظفر قراباغی	۱۸۹	یوسفی قراباغی	۲۱۹
عاصی قراباغی	۱۸۹ - ۱۹۱	۸- گنجه	۲۲۰ - ۲۲۳
عبدالعلی قراباغی	۱۹۱	ابوالعلائی گنجهای	۲۲۴ - ۲۲۸
علی خلیفه قراباغی	۱۹۱	برهان گنجهای	۲۲۸
علی قاضی قراباغی	۱۹۲	پرتوگنجهای	۲۲۸
علیقلی قراباغی	۱۹۲	پسر سله (۹) گنجهای	۲۲۹
علیل قراباغی	۱۹۲ - ۱۹۳	پور خطیب گنجهای	۲۲۹ - ۲۳۰
قدائی قراباغی	۱۹۴	جمال گنجهای	۲۳۰
فرخی قراباغی	۱۹۴	حمید گنجهای	۲۳۱
فتای قراباغی	۱۹۴ - ۱۹۵	دختر خطیب گنجهای	۲۳۱
کریم قراباغی	۱۹۵	رشید گنجهای	۲۳۱ - ۲۳۲
کینه قراباغی	۱۹۵ - ۱۹۶	رضی گنجهای	۲۳۲
لوحی قراباغی	۱۹۶	رضیه گنجهای	۲۳۲

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
سعد گنجه‌ای	۲۳۳	فصل دوم: پارسی سرایان ارمنستان	
شمس اسعد گنجه‌ای	۲۳۳-۲۳۴	ارمنستان	۲۹۵-۲۹۶
شمس الیاس گنجه‌ای	۲۳۴-۲۳۵	آشفته ایلروانی	۲۹۷-۲۹۹
شمس عمر گنجه‌ای	۲۳۵	آشوب ایلروانی	۲۹۹-۳۰۰
شهاب گنجه‌ای	۲۳۵-۲۳۶	بیدل ایلروانی	۳۰۰
صبای گنجه‌ای	۲۳۶-۲۳۷	چشمه ایلروانی	۳۰۰-۳۰۲
صبوحی گنجه‌ای (آخوندزاده)	۲۳۷-۲۴۰	حجت ایلروانی	۳۰۲
طیب گنجه‌ای	۲۴۰	حریف ایلروانی	۳۰۳
عبدالعزیز گنجه‌ای	۲۴۱	دلیل ایلروانی	۳۰۳
علی آقا گنجه‌ای	۲۴۱	شاگرد ایلروانی	۳۰۳-۳۰۵
عیانی گنجه‌ای	۲۴۲	شهاب ایلروانی	۳۰۵-۳۰۶
فخر گنجه‌ای	۲۴۲	فخری ایلروانی	۳۰۶-۳۰۹
قتالی خوارزمی، گنجه‌ای	۲۴۲-۲۴۴	قابل ایلروانی	۳۰۹-۳۱۰
قدسی گنجه‌ای	۲۴۴	قدسی ایلروانی	۳۱۰-۳۱۳
قوامی گنجه‌ای	۲۴۴-۲۵۰	ناظم ایلروانی	۳۱۳-۳۱۸
کفائی گنجه‌ای	۲۵۰		
مختصر گنجه‌ای	۲۵۰	فصل سوم: پارسی سرایان داغستان	
مصاحب گنجه‌ای	۲۵۰-۲۶۳	داغستان	۳۱۸-۳۲۰
مغیثی گنجه‌ای	۲۶۳-۲۶۴	احمد بابی	۳۲۰-۳۲۲
سهستی گنجه‌ای	۲۶۴-۲۶۶	پسر قاضی دربند	۳۲۲
نجم گنجه‌ای	۲۶۶-۲۶۷	سلطان داغستانی	۳۲۲-۳۲۴
نجیب گنجه‌ای	۲۶۷	علی داغستانی	۳۲۴-۳۲۵
نصیر گنجه‌ای	۲۶۷-۲۶۸	فتح داغستانی	۳۲۵
نظاسی گنجه‌ای	۲۶۸-۲۸۷	فدائی داغستانی	۳۲۵-۳۲۶
واقب گنجه‌ای	۲۸۷-۲۸۸	قری دربندی	۳۲۶
۹- نخجوان	۲۸۹	کنایکم داغستانی	۳۲۶
ابن ساوجی نخجوانی	۲۸۹-۲۹۰	لطف داغستانی	۳۲۷
امیرالدین مسعود نخجوانی	۲۹۰-۲۹۱	محمد داغستانی	۳۲۷
خلیل حله‌ئی نخجوانی	۲۹۱	نجم دربندی	۳۲۷-۳۲۹
هندوشاه نخجوانی	۲۹۱-۲۹۴		

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
واله داغستانی	۳۲۹ - ۳۳۷	کمال تفلیسی	۳۶۱
وفای داغستانی	۳۳۷ - ۳۴۱	کوکبی گرجی	۳۶۲
فصل چهارم : پارسی سرایان گرجستان		کیخسر و گرجستانی	۳۶۲ - ۳۶۳
گرجستان	۳۴۲ - ۳۴۳	لطیف تفلیسی	۳۶۳
اختر گرجی	۳۴۴ - ۳۵۱	مکنون گرجی	۳۶۴
اشتهای گرجی	۳۵۱ - ۳۵۳	ممتاز گرجی	۳۶۴ - ۳۶۵
بدر تفلیسی	۳۵۳	موجی گرجی	۳۶۵ - ۳۶۶
برهن گرجی	۳۵۳ - ۳۵۴	نژاد گرجی	۳۶۶
بزمی کوز	۳۵۴ - ۳۵۶	نشاطی گرجی	۳۶۶ - ۳۷۱
حیش تفلیسی	۳۵۶ - ۳۵۸	ولی گرجی	۳۷۰
خسرو گرجی	۳۵۸	یمینی گرجی	۳۷۰
دوستان گرجی	۳۵۸ - ۳۵۹	یوسف گرجی	۳۷۰ - ۳۷۴
زینل بیگ گرجی	۳۵۹	حواشی و تعلیقات	۳۷۵ - ۳۹۳
سروش گرجی	۳۶۰	فهرست اسامی اشخاص	۳۹۵ - ۴۲۰
سیف تفلیسی	۳۶۰ - ۳۶۱	فهرست اسامی امکنه و بلاد	۴۲۱ - ۴۳۲
قاضی تفلیسی	۳۶۱	فهرست اسامی کتب	۴۳۳ - ۴۴۱
کامی گرجستانی	۳۶۱	فهرست سال شمار	۴۴۳ - ۴۴۸
		فهرست منابع	۴۴۹ - ۴۵۳
		مخلصنامه	۴۵۴ - ۴۵۵

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوانعالی کشور - وزیر فرهنگ - وزیر بهداشتی -
رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان هر یک از آنان طبق ماده ۲)

متولیان منصوص

در هر دو مورد ابتدا نام متولی منصوص از طرف واقف آورده میشود و سپس به ترتیب نام کسی که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.
۱- مرحوم اللہیار صالح (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند) - دکتر منوچهر مرتضوی.

۲- مرحوم حبیب‌الله آموزگار (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند).

۳- مرحوم دکتر محمدعلی هدایتی (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند).

۴- بهروز افشار، واقف بعد از انتشار وقفنامه‌های پنجگانه طبق ماده دوم نخستین وقفنامه ایشان را در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ معین کرده است. [دبیر شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

متولیان منصوص

۵- ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه‌ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

۶- مهندس نادر افشار (طبق وقفنامه‌های ۴ و ۵).

بازرسان موقوفات

آقای دکتر محمد رحیمیان رئیس دانشگاه تهران - ایرج افشار.

هیأت مدیره

شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از مهرماه ۱۳۶۹ اشخاص مذکور در زیر را به عنوان هیأت مدیره تعیین نموده است:

دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغت‌نامه دهخدا؛
رئیس هیأت مدیره.

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت؛ جانشین
رئیس هیأت مدیره.

نعمت‌الله فیض‌بخش: مدیرعامل.

دکتر محمد ذوالریاستین، از سازمان لغت‌نامه دهخدا؛ دبیر.

نظام‌الدین شفاei نیاکi: خزانه‌دار حسابدار.

هیئت انتخاب کتاب

دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - ایرج افشار (سرپرست طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت).

به نام پروردگار

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد و اینک نشریه تازه ای از آن در دست خواننده گراسی است.

واقف در سال ۱۳۵۲ قسمتهائی از رقبات موقوفات را به ملاحظه وحدت منظور به رایگان به دانشگاه تهران سپرد تا با استفاده کردن دانشگاه از آن برای مؤسسات دانشگاهی، آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت نامه دهخدا اختصاص یافته زیرا کارهای آن مؤسسه بامفاد ماده ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظوره های واقف (ماده ۲) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می کنند.

جز این، محل کتابخانه ای که در ماده ۳۹ پیش بینی شده است با کتابهای موجود در اختیار دانشگاه تهران است که برای استفاده محققان در رشته های تاریخی آماده شود. وضع سی و دو رقبه موقوفات و استفاده ای که از هر یک از آنها در حال حاضر میشود، به شرح زیر است:

الف- در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرار داد برای استفاده رایگان سازمان لغت نامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است.

۲- ساختمان و باغ که طبق ماده ششم وقفنامه چهارم برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) بر اساس قرار داد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.

۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه : درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.

۴- ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵- ساختمان «تولیت خانه»: طبق موافقت نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.

۶- دویاب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.

هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجله آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی، دو شماره در مؤسسه لغت‌نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۷- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری‌المیاء قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب- در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱- سه قطعه زمین متصل بهم به مساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی واقف و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰ متر در کنار رقبه پیشین: طبق تصمیم شورای تولیت برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده است.

ج- در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷ متر مربع: طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته در اجاره به زارعان صاحب نسق است.

۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ متر مربع با حقایبه از رود: که طبق موافقت نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده.

۳- یک قطعه زمین متصل به آن باغ به مساحت ۱۵۲۰ متر که طبق ماده ۳۱ وقفنامه جهت گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان تخصیص یافته است و در اختیار دانشگاه تهران قرار گرفته بود ولی چون اجازه دفن در محدوده شهری داده نمی‌شود شورای تولیت درباره نحوه استفاده از آن اخذ تصمیم خواهد کرد.

د- در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزان ییلاق مشهور یزد که در اختیار وزارت آموزش و پرورش است و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولید آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸). تازمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله برای اهداء رایگان به دانشمندان، ایران شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ و قفنامه اول و ماده ۴ و قفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۳۴ و قفنامه).

۴- اهدای مقداری (حد اکثر ۱٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایران شناسان خارجی) (ماده ۲۶ و قفنامه).

یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمیل های آن در باره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می باید به چاپ برسد طبق خواست و تاکید آن مرحوم عیناً چاپ شده است تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) شورای تولید مقرر داشت که بنیاد موقوفات بر اساس و قفنامه و نیت واقف رأساً به اداره امور انتشارات بپردازد.

بدین منظور آیین نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولید گذشت و یک هیأت برای تشخیص و تعیین کتابهایی که باید چاپ شود و هیأتی دیگر برای انتخاب جوایز به شرح زیر معین شد:

(۱) برای برگزیدن کتاب : یک نفر از متولیان منصوب و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت .

(۲) برای تعیین جوايز (طبق ماده ۳۴ و قفنامه اول و ماده ۵ و قفنامه پنجم) چهار نفر از متولیان یا منتخبان آنها و دو نفر از آگاهان فرهنگی کشور به انتخاب شورای تولیت .

بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار یزدی

فروردین ۱۳۶۶

جوائز سالانه موقوفات

- ۱۳۶۸- دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)
 ۱۳۶۹- دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی و استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)
 ۱۳۶۹- دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری متخصص ادبیات فارسی

انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار از کوشش شایسته
 فاضل محترم آقای کریم افغانیان در تصحیح این کتات
 سپاسگزاری ابراز می دارد .

یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفانه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... در آمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آئینه در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این و قفانه که در د.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی طبق ماده ۲۵ و قفانه (... بقیم زبان فارسی و تحکیم مذهب فی ایران میباشد. بنا بر این کتبی که با بودجه این موقوفات نشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید بطور بدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قراخوان های عمومی ایران خارج بعضی از دانشمندان ایران و نشر قریب باز دست داده شود ...)

چهارم : چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفانه هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را انداز بهای تمام شده با افزایش صدی دو و نسیبت قیمت گذاری شود ... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و نیز نه ایست که برای پست غیر تمویل شود از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیریتی که اید اخصیه تجارتی ندارد و با مایاری نشر کسایعی بنمایند.

پنجم : بر اساس موافقت نامه دوم مورخ ۱۳۵۲، ۳، ۱۲ که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسید، قتمتهای مسمی از رقابت مانند جایگاه و سازمان نخست نامه خدا و تحمل مونس باستان شناسی بطور رایگان دانشگاه طهران و کنگره شده رقابت دیگری بهم برآید آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفانه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

نشر کتاب ریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب «ری» می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد و موصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف «یاست» دانشگاه و لیغز از متولیان این موقوفات که از طرف اوقاف بصورتیکه انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی امور جواز و نشر کتاب انتخاب شود، (در یاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ملی است از طرف اوقاف نیز بصورتیکه نامبرده معین شده بجهت سرپرستی انتخاب برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این ملور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزاده ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر بهم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با من مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با مذهب و این بنیاد یعنی ارتقیت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تحلی و حدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می و ملی همه ایرانیان است، می باشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز بهر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمّد زعفرانی

تکمله سوم برپادداشت واقف

کتابی که با بودجه این موقوفات طبع و توزین میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هائی که بقلم واقف منتشر شده یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد. بسبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست بعهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هرنوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته باشد. کتابی که بویی از «ناحیه گرائی» و جدائی طلبی و حکایت از رواج زبانهای خارجی بقصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب لغت و فرهنگنامه فارسی که دایره مانند یعنی (انسیکلوپدی) باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از سمات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (پادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید سنزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی». در لغافه پژوهش تاریخی یا ادبی و ایران شناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواسته و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمده مخاطب این یادآوریه بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

* * *

تازمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج اشاره که به روز نویسنده کی کاملاً آگاه می باشد، سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاء الله.

دکتر محمود افشار

اردیبهشت ۱۳۶۲

* * *

در سال ۱۳۶۲، واقف نیت کرده بود کتاب «کرد و پیوستگی تاریخی نژادی او» تألیف مرحوم غلامرضا رشید یاسمی را که با منظورها و افکار او متکلیف بود و ضمناً یاد دوست دیرینه اش را زنده می ساخت تجدید طبع کند. بایکی از فرزندان محترم آن مرحوم هم مذاکره شده بود که این کار انجام شود. اما معلوم شد که وراث انتشار کتابهای مرحوم رشید یاسمی را به یکی از مؤسسه ها واگذار کرده اند. واقف برای سرآغاز آن کتاب پادداشتی نوشته بود که طبعاً امید چاپ آن را داشت و بدان علت ممکن نشد تا در سرآغاز آن کتاب به چاپ برسد. چون آخرین نوشته است از آن مرحوم که چند روز پیش از مرگ آن را به رشته نگارش درآورده بود آن را در سرآغاز این کتاب به چاپ می رسانیم اگر چه بعضی از مطالبش تکراری باشد. مقصود آنست که آخرین نوشته بازمانده ازو درین کتاب به یادگار بماند.

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

پادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می شود باید منطبق با نیت واقف و هدف و قننامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بوئی از ناحیه گرائی و جدائی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافله پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شنسی.

پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد

سالهائی که به منظور تألیف تذکره «سخنوران آذربایجان» منابع و مآخذ را تصفح می کردم^۱، توجه داشتم که در آن سوی ارس نیز شاعران جاودان و اساتید گرانقدری همانند: خاقانی شروانی، نظامی گنجه‌ای، مجیرالدین بیلقانی و سایرین بودند که سرگذشتشان در تواریخ و تذکره‌ها مضبوط و دواوین و آثار چاپی و خطیشان در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود است، و مظاهر ذوق و اندیشه‌شان جزو ذخایر معنوی و ادبی ما معدود و مقام والایشان در تاریخ ادبیات ایران بزرگ محفوظ است.

به علت همین پیوستگیهای تاریخی و علایق معنوی، شادروان محمد علی تربیت در کتاب «دانشمندان آذربایجان» (مؤلفه ۱۳۱۴ شمسی) تراجم احوال و آثار معدودی از سخنوران آران و سایر نقاط سرزمین پهناور قفقاز را با تتبعی نه چندان کافی که شاید ناشی از خطی و ناخوانا بودن اکثر مآخذ بوده، نقل کرده است.

در این مدت نسبتاً طولانی و بیش از نیم قرن، کتابهای مفیدی مانند «فرهنگ سخنوران»، «تاریخ تذکره‌های فارسی» انتشار یافت، و بسیاری از منابع خطی، چاپ و معرفی و شناخته شد و مشکل مراجعه به مراجع، آسان و موجبات تصحیح اشتباهات مآخذ موجود و تکمیل مطالب و مباحث آنها و سرانجام توفیق تألیف تذکره‌ای مستقل در زمینه تراجم و احوال و

۱- «سخنوران آذربایجان» سال ۱۳۵۵-۱۳۵۷ در دو جلد (۴۲ + ۱۱۸۸ صفحه) توسط «مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران» به چاپ رسید.

آثار «پارسیسرایان قفقاز» نصیب این خوشه‌چین خرمن قلمرو زبان و ادب پارسی گشت.

از سال ۱۳۴۵ شمسی مقالاتی زیر عناوین «سخنوران داغستان»، «قبولی شروانی و دیوان او»، «پارسیگویان قراباغ»، «پارسیگویان اردوباد» به ترتیب در مجله آموزش پرورش تبریز، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، نامواره دانشمند فقید دکتر محمود افشار انتشار دادم و در اثر تشویق ارباب فضل مخصوصاً استاد منوچهر مرتضوی سالهای سال متناوباً در تکمیل این تذکره کوشش کردم و علاوه بر مآخذ لازم و مربوطی که در «فرهنگ سخنوران» و «تاریخ تذکره‌های فارسی» معرفی شده بود و بدانها دسترسی داشتم، از فهرس کتابخانه‌های: آستان قدس رضوی، مجلس، ملی تهران و تبریز، مرکزی دانشگاه تهران و تبریز، فهرست کتابهای چاپی، فهرست نسخه‌های خطی، فهرست مقالات فارسی، و منابع خصوصی و محلی دیگری از قبیل نسخه‌های خطی دواوین شعرا، جنگها، تذکره ریاض‌العاشقین (ترکی)، تذکره نواب، گلستان ارم، نزهة المجالس سود جستم و به وجود سخنورانی پی بردم که در ذریعه و فرهنگ سخنوران از آنان یاد نشده است. از آنجمله هستند. (از فصل اول = آران):

«از باکو»: قدسی (میرزا حبیب)، مقرب؛ «از بیلقان»: بدیع، رشید، شمس‌اقطع، صالح، صفی؛ «از خلط»: تاج خلطی؛ «از شروان»: بختیار، بهاء، تفلیسی شروانی، حمید، خلیل (مؤلف نزهة المجالس)، رشید، ساعی، سعید، صفی، عبداللطیف، عزیزالدین، عماد، قبولی (صاحب دیوان اشعار)، مهذب‌الدین، نفیس؛ «از قراباغ»: آذر، آگاه، ابوالقاسم، باکی، ترابی، جانی‌زاده، جلال، جعفر، چاکر، حسن فرزند علی، حسن فرزند جعفر، خداداد، داروغه، رحیم، سالار، سالک، ساغری، سعدی، شاعر، شاهین، شهید، شیدا، صادق، صفا، صوفی، طاهر، ظفر، عاصی، عبدالعلی، علی (ملا)، علی (میرزا)، علیقلی، علیل، فدائی، فرخی، فنا، کمینه‌خانم، محرر، محمد، محمود بیک، مختار، مخفی، مریض، مشتری (مؤلف ریاض‌العاشقین) ممائی، ناتوان خانم، نصیر، نوا، نواب (مؤلف تذکره نواب)،

نواب زاده، نورس، یوسفی؛ «از گنج» : برهان، جمال، حمید، رشید، رضی، رضیه، سعد، شمس‌اسعد، شمس‌الیاس، شمس‌عمر، شهاب، صبا، عبدالعزیز، علی، عیانی، فخر، مختصر، نجم، نجیب، نصیر، واقف؛ «از نخجوان» : امیرالدین مسعود، هندوشاه.

از فصل دوم = «ارمنستان» : بیدل ایروانی، شهاب ایروانی، قدسی-ایروانی (میرزا مسلم صاحب دیوان اشعار).

از فصل سوم = «داغستان» : پسر قاضی دربند، نجم سیمگر دربندی، وفای داغستانی.

از فصل چهارم = «گرجستان» : بدرتغلیسی، حبیش تغلیسی، سیف-تغلیسی، قاضی تغلیسی، کمال تغلیسی، لطیف تغلیسی.

مرحوم تربیت علاوهر «یکصد و ده» نفر شاعران مذکور (به‌استثنای امیرالدین مسعود و هندوشاه نخجوانی) از پارسیگویان ذیل هم که تعدادشان به «چهل» نفر بالغ می‌شود یاد نکرده است:

فصل ۱- صادق اردوبادی (فرزند میرزا عبدالحسین منشی الممالک)؛ حسین خلایطی؛ رفعت شروانی، فیروز شروانی، محترم شروانی، محتشم-شروانی، نطقی شروانی؛ لوحی قراباغی، نگاری قراباغی؛ قتالی خوارزمی-گنجه‌ای، مغیثی گنجه‌ای.

فصل ۲- چشمه‌ایروانی، قابل ایروانی، شاکر ایروانی، ناظم‌ایروانی.

فصل ۳- علی داغستانی، فدائی داغستانی، گنایبگم داغستانی، لطف-داغستانی، محمد داغستانی.

فصل ۴- اختر گرجی، اشتهای گرجی، برهن گرجی، بز می کوز، خسرو گرجی، دوستاق گرجی، زینل گرجی، سروشی گرجی، کامی گرجی، کوکبی گرجی، کیخسرو گرجی، مکنون گرجی، ممتاز گرجی، موجی-گرجی، نژاد گرجی، نشاطی گرجی، ولی گرجی، یمینی گرجی، یوسف-گرجی.

بنابراین جای چنین اثری در ادب پارسی خالی بوده است و تألیف آن بمنزله دینی بوده که ادای آن ضرورت داشته است.

نگارنده حقیر با بنان و بیان ناتوان این مهم را به انجام رسانیده است. امید است که صاحب نظران و محققان بلندپایه به مرور زمان آنرا از نقایص موجود بپیرایند و با قلم شیوای خود به جمال لفظی و معنوی و کمال کمی و کیفی بیارایند. ان شاء الله تعالی.

پاره‌یی از اشتباهات تذکره نویسان

اشتباهات منابع موجود که معلول عدم فحص واستقصاء، و اتکاء به مراجع معدود و بدی وضع ارتباط بوده است، در مطاوی این کتاب تا حدود امکان اصلاح شده است و ذیلاً به پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مؤلف «دانشمندان آذربایجان» از ضیاء اردوبادی، در صفحه ۲۴۱ زیر عنوان «ضیائی» یاد کرده است و در صفحه ۱۸۷ قسمتی از ترجمه او را بنام «شاه حسین اردوبادی» آورده و بخط تحفه سامی را هم مأخذ معرفی کرده است! و این اشتباه در فرهنگ سخنوران هم راه یافته است (ص ۲۸۸ و ۳۴۹).

۲- مرحوم تربیت از جمله شاعرانی که مفاتیح الکلام ذوالفقار شروانی (د ۶۸۹) را استقبال کرده‌اند از «قوامی گنجه‌ای» هم یاد کرده است (ص ۱۵۴). قوامی قصیده «بدایع اسحار» را در مدح قزل ارسلان شمس‌الدین ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷) گفته است و این سخن «تربیت» دلالت بر بقای بعد از موت «قوامی» می‌کند!

۳- از مشتری قراباغی تحت عنوان مجتهدزاده یاد کرده است و تاریخ طبع «ریاض العاشقین» را که بسال ۱۳۲۸ (ق) است به اشتباه ۱۲۳۸ قید کرده است و آنرا بخط ترجمه ترکی تذکره نواب دانسته و تاریخ چاپ تذکره نواب را که ۱۳۳۱ هجری قمری است ۱۳۰۵ ضبط کرده است (ص ۳۲۴ و ۳۸۹)!

۴- در ذیل نام طیب (ص ۲۴۵) نوشته است: «اصل او از گنجه بوده است» و تمام غزل میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی را که به مطلع ذیل است بنام او ثبت کرده است:

غمش در نهانخانه دل نشیند به نازی که لیلی به محمل نشیند
(گلچین معانی ۱/۶۲۰)

۵- مصاحب گنجهای نخست «زیادی» تخلص می کرد. «تربیت» از او نیز دو شاعر ساخته است، در صفحه ۱۶۸ تحت عنوان زیادی و در صفحه ۳۴۷ زیر تخلص مصاحب گنجهای، مطالب نادرستی از گلستان ارم نقل کرده است. از جمله نامش را کربلای علیخان نوشته و این دو بیت مصاحب نائینی را به وی نسبت داده است:

مصاحب در ره این عشق جانسوز محبت را از آن کودک بیاموز
که چون مادر به کین او ستیزد هماندر دامن مادر گریزد.
(همان مأخذ)

۶- صاحب «روز روشن» زینل بیگ گرجی را زنبیل بیگ قید کرده و خطای املائی او در فرهنگ سخنوران راه یافته است.

۷- همین تذکره نویس از «برهن گرجی» که سر بدال نام داشته زیر عنوان نام یاد کرده است. در نتیجه در فرهنگ سخنوران هم از او در دو مورد یاد شده است: (در صفحه ۸۴ به تخلص و در صفحه ۲۶۵ به نام).

۸- در فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی تبریز (ج ۲، ص ۶۳۵) دیوان میرزا مسلم متخلص به قدسی که از طایفه بیات ایروان و از علما و شعرای آن سامان بوده به خطا دیوان عباسقلی باکیخانوف: قدسی باکوئی شناخته و معرفی شده است.

نکاتی چند درباره این تذکره و روشی که در تألیف آن بکار رفته است

الف - این کتاب دارای چهار فصل و فصل اول آن به ۹ باب مبوب و مجموعاً دربرگیرنده تراجم احوال ۲۲۷ نفر پارسیسرایان قفقاز است به شرح ذیل:

فصل اول پارسیسرایان آران:

۱- پارسیسرایان اردوباد ۱۶ نفر

- ۲- پارسیسرایان باکو ۶ نفر
- ۳- پارسیسرایان بردع ۱ نفر
- ۴- پارسیسرایان بیلقان ۶ نفر
- ۵- پارسیسرایان خلاط ۲ نفر
- ۶- پارسیسرایان شروان ۴۷ نفر
- ۷- پارسیسرایان قراباغ ۵۹ نفر
- ۸- پارسیسرایان گنججه ۳۶ نفر
- ۹- پارسیسرایان نخجوان ۴ نفر

فصل دوم - پارسیسرایان ارمنستان ۱۲ نفر

فصل سوم - پارسیسرایان داغستان ۱۳ نفر

فصل چهارم - پارسیسرایان گرجستان ۲۵ نفر

و در آن هم جمهوریها و هم شهرها و هم سخنوران هریک، جداگانه به ترتیب حروف الفبائی مرتب شده‌اند.

متقدمین سخنوران «ابوالعلائی گنجهای» متوفی بسال ۵۵۴ و متاخرین آنها «ناظم ایروانی» زنده به سال ۱۳۴۲ هجری قمری است.

ب - تراجم سخنوران؛ تا حدودی که مقدور بود از مآخذ صحیح و مستند گرفته شده است، و در ذیل هر ترجمه تخلص و یا شهرت مؤلفان به ترتیب تقدم تاریخی قید و با علامت (!) از یکدیگر جدا شده‌اند. بعد از تخلص و یا شهرت نویسنده به شماره جلد و صفحه مآخذ هم بدین طریق اشاره شده است: مثلاً (گلچین (ت)، ۱/۳۴۰) یعنی مطلب از تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف آقای گلچین معانی جلد اول صفحه ۳۴۰ نقل شده است و ...

در پایان کتاب فهرست مآخذ به ترتیب الفبائی تخلص و یا نام مؤلفان تنظیم یافته است.

در پاره موارد «فرهنگ سخنوران» را هم جزو مآخذ آورده‌ام و این بیشتر برای تنظیم منابع و یا احتراز از ذکر مراجع متأخر که مطالب آنها تکرار مکررات بوده صورت گرفته است.

ج - تذکره‌های محلی با همه امتیازات، دارای يك نقطه ضعف است و آن این که اگر مراجعه کننده نداند شاعر اهل کدام جمهوری و شهرستان است در پیدا کردن آن دوچار اشکال می شود.

این کمبود با افزودن فهرستهای لازم در پایان کتاب جبران شده است.
د - قبل از نقل تراجم سخنوران هر محل به تاریخ و جغرافیای تاریخی آن بطور اختصار اشاره شده است.

ه - به اشعار فارسی دوتن از شاعران: ابوالقاسم قزلباغی و علیقلی قزلباغی تا حین پاکنویسی دسترسی پیدا نکردم و ناگزیر اشعار عربی آنها را آوردم. امید است که این کار متغایر با عنوان کتاب: «پارسیسرایان قفقاز» تلقی نشود.

و - در مطاوی تراجم از علائم اختصاری ذیل استفاده شده است:

ج = جلوس ؛ جم = در مجموع صفحات ؛ حک = حکومت ؛ د = درگذشت ؛

س = سال ؛ ش = شماره ، شمسی ؛ ق = قمری ؛ ص = صفحه.



امید است که این اثر در پیشگاه ارباب فضل و ایراندوستان مقبول افتد و مجاهدتهای چندین ساله ام عذرخواه نقایص آن باشد.

از مدیران و کارکنان کتابخانه‌های مجلس اسلامی، ملی و تربیت تبریز و دانشکده ادبیات تبریز و کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز که تسهیلاتی در مورد استفاده اینجانب از مراجع و مآخذ خطی و چاپی فراهم ساخته‌اند سپاسگزارم.

اینک پس از اشاره به تاریخ مختصر و جغرافیای تاریخی قفقاز و اران به شرح احوال و آثار پارسیسرایان قفقاز می پردازم.

تبریز - فروردین ماه ۱۳۶۹ شمسی - عزیز دولت آبادی

قفقاز

در مآخذ اسلامی قفق، ناحیه، و رشته کوههائی است که از دریابندر آنایا بر ساحل دریای سیاه تا شبه جزیره آبشوران بر ساحل غربی دریای خزر ممتد و طول آن در حدود ۱۲۰۰ کیلومتر است. در نظر بعضی از دانشمندان جغرافیا این رشته حد میان اروپا و آسیاست. قفقاز به دامنه های شمالی و جنوبی این رشته کوهها نیز گفته می شود، و بدین ترتیب قفقاز، در معنی وسیعتر آن از دشتهای کوبان و ترك در شمال تارمزه های ترکیه و ایران گسترده است، و جمهوریهای آذربایجان شوروی (= اران)، ارمنستان، داغستان، گرجستان در آن واقع است. این منطقه مسکن گروههای مختلفی از طوایف و اقوام گوناگون با زبانها و لهجه های مختلف می باشد.

قفقاز، به معنی وسیعتر آن شامل چهار منطقه است که دو منطقه آن کوهستانی و دو منطقه آن پستبوم است و از شمال به جنوب عبارتند از :
 ۱- ناحیه قفقاز شمالی که در اصطلاح اروپائیان به سیکوکاز (Siskokāz) یعنی این سوی قفقاز معروف است، و البته نسبت به ما ایرانیان که در جنوب روسیه هستیم آن سوی قفقاز است، در این قسمت تپه های شمالی کوههای قفقاز به دشتهای کوبان و ترك منتهی می شود که فلات پست ستاوروپول میان آن دو واقع است.

۲- رشته کوههای قفقاز بزرگتر یا «بولشوی کاوکاز».

۳- ناحیه پستریون و کورا که بین دریای سیاه و دریای خزر قرار دارد و به وسیله رودهای ریون و کورا زهکشی می شود، این قسمت را با رشته کوههای قفقاز کوچکتر ماوراء قفقاز می خوانند.

۴- رشته کوههای قفقاز کوچکتر که بین ناحیه پست ریون و کورا و فلات ارمنستان واقع است.

گرچه اکنون در ناحیه قفقاز آتشفشان فعال وجود ندارد، آبهای گرم معدنی و زلزله ها نشانه آن است که در این قسمت وقتی آتشفشانهائی وجود داشته است.

محصولات کشاورزی استیهای کوبان: گندم، جو، تخم آفتاب گردان، چغندر قند، توتون، لبنیات است.

در بعضی قسمتهای کوههای قفقاز شمالی سعی شده است که چمنستانها را به مزارع غله تبدیل کنند. فلات ارمنستان برای چراگاه و کشت گندم مناسب است و محصولات این قسمت پنیر، پشم، گوشت، پوست خام است. در آذربایجان شوروی و مخصوصاً در ناحیه مغان و شروان کشت پنبه مهم است و آذربایجان شوروی از این جهت در شوروی پس از ازبکستان مقام دوم را دارد.

معادن

در آذربایجان شوروی آهن، در گرجستان زغال سنگ، و در ارمنستان مس یافت می شود، معادن منگنز گرجستان از لحاظ کیفیت در دنیا مقام اول را دارد و از لحاظ کمیت بعد از معادن منگنز اوکراین است. منبع کانی عمده ناحیه قفقاز نفت خام آن است. در مایکوب و گروزنی و داغستان معادن نفت وجود دارد ولی مهمترین میدان نفتی در شبه جزیره آبشوران نزدیک باکو است.

صنایع

باکو مرکز صنعت نفت و پتروشیمی است. در آذربایجان شوروی کارخانه لوله سازی وجود دارد. شهرهای گنجه و لنیناگان، مرکز صنایع نساجی است؛ کارخانه بزرگ ذوب آهن در روستای نزدیک تفلیس تأسیس شده است و سنگ آهن آن از معدن آذربایجان شوروی تأمین می شود. سواحل قفقاز در دریای سیاه از تفرجگاههای مهم شوروی است و تفرجگاههای سوچی و آنپا در سرتاسر شوروی معروف است.

مردم قفقاز

ناحیه قفقاز از لحاظ تعداد اقوام و طوایف گوناگون از متنوعترین مناطق جهان است. مردم قفقاز را می توان به ۴ گروه زبانی تقسیم کرد:

مردمان نخستین قفقاز؛ هند و اروپائیه‌ها؛ ترك زبانها؛ و سامی زبانها. سه گروه اخیر در دورانهای تاریخی به قفقاز مهاجرت کرده‌اند، ولی مردمان نخستین قفقاز از دورانهای پیشتر در این منطقه ساکن بوده‌اند. مردمان نخستین قفقاز جنوبی شامل اقوام گرج هستند که در حدود ۲,۶۰۰,۰۰۰ نفرند (← گرجستان) مردمان نخستین قفقاز شمالی که همه کوهنشین هستند، به دو گروه غربی و شرقی تقسیم می‌شوند: گروه غربی شامل چرکسها، ساکن کنار کوبان و ترك‌علیا، وابخازها است؛ گروه شرقی به چند گروه فرعی تقسیم می‌شود که شامل چچن‌ها، لکها، لزگیها و گروه‌های دیگری هستند.

هند و اروپائیه‌ها شامل ارمنیه‌ها (۲,۵۰۰,۰۰۰ نفر) کردها (درشوروی ۸۰۰,۰۰۰ نفر) است‌ها (۳۷۰,۰۰۰ نفر) طالش‌ها (۸۹۰,۰۰۰ نفر درشوروی) و تات‌ها (۸۶۰,۰۰۰ نفر در شبه جزیرهٔ آبخوران و داغستان) هستند. در میان تات‌زبانها ۸۰۰۰ یهودی نیز دیده می‌شود. از جملهٔ اقوام هند و اروپائی ساکن قفقاز اسلاوها هستند که مشتمل بر روسها و اوکرائینیها می‌باشند و بیش از یک سوم مردم قفقاز یعنی در حدود ۶,۵۰۰,۰۰۰ نفرند. حدود ۱۵۳,۰۰۰ یونانی (عمدتاً در گرجستان) و چندین هزار کولی نیز در قفقاز زندگی می‌کنند.

اهالی ترك زبان قفقاز شامل مردم آذربایجان شوروی است که اصلاً از نژاد ایرانی می‌باشند و در زمان تسلط سلجوقیان زبانشان به ترکی آذربایجانی تغییر یافته است. در شمال قفقاز گروهی از ترکان قباچاق ساکن هستند که شامل کاراچائیها، ترکمنها، و گروههای دیگرند. تنها گروه سامی زبان قفقاز آسوریها هستند که در اواخر جنگ جهانی اول به روسیه فرار کرده‌اند.

مذهب

مذهب غالب در قفقاز مسیحیت و اسلام است. گرجیها بیشتر تابع کلیسای ارتدکس شرقی هستند و بیشتر ابخازها و است‌ها نیز مسیحی هستند.

بقیه اقوام نخستین قفقاز شمالی و ترك‌زبانها مسلمانند، که در قفقاز شمالی بیشتر سنی و در ماوراء قفقاز سنی و شیعه باهم هستند.

تاریخ

راهی که در ساحل غرب دریای خزر از دربند می‌گذرد یکی از دو راه مهم مهاجرت اقوام شمالی به جنوب بوده است. در طی این مهاجرتها، قسمتی از مهاجران در کوههای سرسخت این ناحیه برای خود پناهگاهی یافته‌اند، و داغستان امروز مسکن اقوام و طوایفی است که بقایای همین مهاجرانند. تاریخ دو ملت گرج و ارمن تا دوره انحلال امپراطوری «هیتیها» یعنی تا حدود قرن ۱۲ قبل از میلاد می‌رسد. در منطقه آران و شروان اقوام ایرانی از دورانهای قدیم ساکن بوده‌اند و بعدها با اقوام ترك که از شمال و شرق و جنوب به قفقاز سرازیر شده‌اند درهم آمیخته‌اند.

مهاجران یونانی در فاصله قرنهای ۶-۸ قبل از میلاد در سواحل دریا سیاه مستقر شده‌اند. امپراطوریهای ایران و روم و عرب، در طی قرون مختلف، بر این نواحی مسلط بوده‌اند. مغولها و تیمور نیز شهرهای مختلف آنرا مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند. بعد از تیمور و ترکمانان دولتهای صفویه و عثمانی بر سر تصرف این نواحی باهم در جنگ و جدال بوده‌اند، دست‌اندازی روسها، اگرچه سابقه قدیمتر دارد. عمدتاً از زمان پطر کبیر شروع شده‌است. گرجستان در ۱۸۰۱ میلادی به روسها پیوست؛ استپا و لزگیها در ۱۸۰۳ تابع روسها شدند؛ و ناحیه مینگرلیا در ۱۸۰۳ به روسیه منضم شد. در ۱۸۱۳، بنابه معاهده گلستان، قسمتهای شرقی قفقاز تا دربند، از ایران جدا شد و به دولت روسیه تعلق یافت و در ۱۸۲۸ میلادی مطابق ۱۲۴۳ هجری به موجب عهدنامه ترکمن‌چای همه نواحی شمال ارس به روسها واگذار شد. (مصاحب)

آذربایجان شوروی

به مساحت ۸۵۷۰۰ کیلومتر مربع دارای چهار میلیون جمعیت، مشتمل بر ناحیه قراباغ و جمهوری خودمختار نخجوان از شمال به دریای خزر

محدود است و از جنوب رود ارس آن را از آذربایجان ایران جدا می‌کند، کرسی آن باکو، و از سایر شهرهای عمده‌اش گنجه، شماخی و سالیان است. این سرزمین مشتمل است بر رشته‌های شرقی کوههای بزرگتر و کوچکتر قفقاز، دره گرم و خشک رود کورا، اراضی پست و مرطوب و گرم لنکران، و شبه‌جزیره آبشوران که منابع نفتی سرشار دارد. ساکنین آن ۱۶ درصد روس و ۱۲ درصد ارمنی و بقیه ترکهای آذربایجانی شیعه با فرهنگ ایرانی هستند.

ناحیه آذربایجان شوروی مطابق ناحیه البانیا در مآخذ قدیم یونانی است، و قسمتی از آن که در شمال رود کوراست مطابق مملکت شروان می‌باشد. در ایام باستانی مسکن سکاها بود؛ بعداً جزئی از امپراطوری روم شد. در اوایل قرن سوم (م) قسمت اعظم آن به تصرف ساسانیان درآمد؛ در اواخر قرن هفتم (م) بدست اعراب افتاد؛ در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی جزء ایران بود و بر طبق عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن‌چای (۱۸۲۸) به روسیه واگذار شد. پس از سقوط دولت تزاری متفقین آنرا اشغال کردند. سپاهیان عثمانی در سپتامبر ۱۹۱۸ باکورا اشغال نموده تمام ناحیه را، به مناسبت مشابهت مردم ترک‌زبان آنجا با سکنه آذربایجان ایران به نام آذربایجان سازمان دادند. در آوریل ۱۹۲۰ رژیم اشتراکی در باکو برقرار شد. در دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان یکی از جمهوریهای جزء اتحاد جماهیر شوروی گردید.

آران

نام سرزمین پهناوری بوده است که جغرافی‌نگاران و مورخان رومی و یونانی قرنهای قبل از میلاد آنجا را آلبانیا یا آربانیا خوانده‌اند. این ناحیه که در برخی نوشته‌ها به شکل «آلان» ضبط شده در زبان گرجی «رانی» و سریانی «ارن» و بعدها در زبان عربی به صورت «الران» و اران (با را ی‌مشدد) نوشته شده است. کسروی از مقایسه این نامها دریافته است که بومیان نخستین آنجا «آل» یا «آر» نام داشته‌اند.

در آغاز دورهٔ اسلامی ناحیه‌ای را که باب‌الابواب در شمال شرقی آن و تغلیس در مغرب آن و رود ارس در جنوب و جنوب غربی آن بود اران می‌نامیدند. چنانکه تا زمان ابن‌فقیه مؤلف‌البلدان (اواخر سدهٔ سوم) واستخری مؤلف مسالك الممالك که از محققان نیمهٔ اول سدهٔ چهارم هجری است همین سرزمین اران نام داشته است.

شمس‌الدین مقدسی بشاری در «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم نگاشته دربارهٔ اران چنین نوشته: «اران سرزمینی است جزیره مانند میانهٔ دریای خزر و رود ارس» و نهرالملک (کر) از طول آن را قطع می‌کند و مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از: تغلیس، قلعه، خنان، شامخور، جنزه (گنجه)، بردیج، شماخی، شروان، باکویه، شابران، دربند، قبله، شکی، ملازگرد».

پس از آنها، یاقوت در معجم‌البلدان اران را شامل سرزمینی می‌داند که در میان شروان و آذربایجان است و حمدالله مستوفی منطقه‌ای را که بین رود کر و رود ارس بوده اران نامیده و آن سوی «کر» را جداگانه به نام شروان معرفی کرده است.

در قرن ۶ بعد از میلاد خاندان مهرگان از نجبای ایران با عنوان ایران‌شاه بر آران حکومت داشته‌اند و در آن زمان اران از شروان جدا بوده است. در خلافت عثمان، این سرزمین بدست اعراب افتاد در سدهٔ چهارم مرکز آن بردعه بوده، در حوالی سال ۳۳۲ هـ.ق شروان و دربند ضمیمهٔ آن بوده ولی بعدها شروان از آران جدا گردیده و پایتخت آن به گنجه انتقال یافته است.

در لشکرکشیهای امیر تیمور در کتابها به نام اران اشاره نشده مگر جائی که از قراباغ نام برده می‌شود آنجا را قراباغ اران می‌نویسند. این بود مختصری دربارهٔ جغرافیای تاریخی اران، و اما دربارهٔ تاریخ این سرزمین باستانی، واران و ارانشاهان، کسروی در شهریاران گمنام، بارتولد در دایرةالمعارف اسلامی، ابن‌فقیه در البلدان به تفصیل بحث و محققان را از تلاش بیشتر بی‌نیاز کرده‌اند. عنایت‌الله رضا هم در کتاب

«آذربایجان و آران (آلبانیای قفقاز)» از محدوده جغرافیائی و دگرگونیهای که در نام آن پدید آمده، و چگونه نام آذربایجان بر آران نهاده شده و درباره تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز سخن گفته است.

فارسی ارانی

در اشعار سخنوران آران اصطلاحات و تعبیراتی بویژه در اشعار قدما هست که بوی فارسی ارانی که مورد بحث آقای دکتر ریاحی در مقدمه برنزهةالمجالس قرار گرفته است از آن استشمام می‌شود. مفاهیم پاره‌یی از آنها هم‌اکنون در زبان کنونی آذربایجان مرسوم است از قبیل: انگشت زدن (= بشکن زدن)؛ دهره (= نوعی داس و تبر)؛ هوازدن (= آهنگی نواختن)؛ هلپند (یا هله‌پند) که به شکل هپند بمعنی شخص بی‌بند و بار مصطلح است و... واژه‌های ناآشناهم در سخن شاعران این سرزمین دیده می‌شود که نشانه تأثیر فهلوی ارانی در زبان آنجاست. از طرف دیگر طبیعی است که هر شاعر و نویسنده‌ای اگر زبان محلی داشته باشد. واژه‌های مادری خواسته یا نخواستہ در سخن او راه می‌یابد. همچنانکه از مادر کرد نظامی کلمات و تعبیراتی در اشعارش راه یافته است. همانند گلالکان در بیت زیر:

گوهر به «گلالکان» برافشاند وز گوهر کانِ شه سخن راند
(لیلی و مجنون)

که دکتر ثروتیان آن را کردی و مصطلح قوم چاردولی و بمعنی چشم دانسته (آینده، ۶۵۷/۱۵) واما ننوشته است که این کلمه آذری و هم‌اکنون در محاورات روزانه مرد متبریز رایج است. بشکل گیلَه (= سیاهی چشم).

و یا از مادر مسیحی «خاقانی» و «مجیر» آثاری در اشعار آنها به چشم می‌خورد که قصیده ترسائیهِ بهترین نمونه آنست ...

زوازو - زوانو

درباره تأثیرات زبان مادری (کردی) و یا آثار زبان کهن آذری در اشعار نظامی، حکیم بلندپایه گنجه تحقیق و مطالعه لازم صورت پذیرفته است.

امید است صاحب نظری در این وادی صعب العبور و ناهموار قدم نهد و لغات و تعبیرات کردی و آذری کهن را در آثار و گنجینه های گنجه ای مشخص سازد.

اما درباره این بیت از مخزن الاسرار (بند ۴۷ بیت ۱۴) :

هرچه کهن تر بترند این گروه هیچ نه جز بانگ زبازوی کوه
نظر ارباب فضل را به نکات ذیل معطوف می دارد:

«زو» در فرهنگ خیام چنین معنی شده است: صدای ممتد که از دهان آید. این ریشه در کلمه زوفان، زووان، زوبان یعنی «زبان» (فرهنگ پهلوی، بهرام فره وشی) باقی مانده است.

در زبان آذری کلمه ای است که هم اکنون در محاورات روزانه مردم تبریز و سایر نقاط آذربایجان متداول است و آن زو وزووا Zuv Zuwā بمعنی صدا و آواز حزن انگیزی که از فاصله دورتری به گوش رسد. و این همان کلمه است که در برهان قاطع و برهان جامع به شکل «زوزه» و در غیاث اللغات «زوزا» و به معنی مویه و نوحه و گریه قید شده است. «زوار» این کلمه در برهان جامع، صدا و آواز تند و تیز و در فرهنگ ناظم الاطبا بانگ و غرش شیر معنی شده است.

در لغتنامه دهخدا این کلمه (عربی) و به شکل زوار، یا زئار قید شد هاست.

«زخار، زغار، ژغار» هم در فرهنگها به معنی آواز بلند و فریاد سهمناک قید شده است که در زبان ارمنی به شکل ژیشخور مصطلح است و ظاهراً چیقیر (تی) دترکی هم از همان ریشه است.

«زو» در لری به معنی زبان آمده است (فرهنگ لغات بازیافته).

«زوی» در فن موسیقی تکرار آهنگ را گویند (فرهنگ آذربایجانی - فارسی).

«زوزك» = Zav Zak حراف، وراج، نقال (همان مأخذ) و همین کلمه در زبان کنونی آذربایجان به شکل سووسك Soo Sak مصطلح، و آذری بودن آن محرز است.

«چو» Cū در بختیار به معنی سخن، مستعمل است (فرهنگ لغات بازیافته).

«چوو» Cow در لارستان به معنی سخن بی‌ماخذ و گزافه و در خراسان به مفهوم شایعه پراکنی آمده است.

«جی» در نائین به معنی جیغ و فریاد بکار می‌رود (همان مأخذ).



«نو» امر از نویدن که معنی آن نالیدن است (مجمع‌الفرس):

کنون زود پیرایه بگشاو رو به‌پیش‌پدر، پس به‌زاری بنو
«نویدن» به بانگ بلند گریه کردن و زاریدن (فرهنگ شاهنامه).

«نوید» بروزن گوید یعنی نوحه کند و نالد. مولوی گوید:
کسی که کان غسل شد چرا ترش باشد کسی که مرده ندارد بگو چرا نوید
(فرهنگ جهانگیری)

بادر نظر گرفتن معانی و مراتب مذکور و با توجه به تبدیل (و) به (ب) که در زبان فارسی و آذری متداول است. در ترکیب زوازوی کوه (= زبازوی کوه) نباید حرف (ز) اول کلمه را حرف اضافه دانست، بلکه بنظر اینجانب این حرف جزو جوهر کلمه است و اگر آنرا به‌ضم (ز) قرائت کنیم معنی صدا و پژواك از آن حاصل می‌شود.

همچنین است زوانوی کوه (= زبانوی کوه) که (نو) مرادف (زو) و معنی آن هم پژواك می‌شود. بنابراین در نوشته مرحوم وحید دستگردی که بانوی کوه را بانوی افسانه‌یی و همانند بی‌بی شهربانوی تهران تصور

کرده‌اند، و یا در توضیح و تبیین مفصل آقای دکتر بهروز ثروتیان در مقدمه بر مخزن الاسرار صفحه ۱۸ الی ۲۲ و حاشیه صفحه ۲۱۶ و تعلیقات صفحه ۳۱۴ که نظر شادروان وحید را مردود و (بازوی کوه) را صحیح‌تر از (بانوی کوه) تشخیص داده و آن را ترکیبی از قبیل دامن کوه، کمر کوه، سینه کوه و مخصوصاً آستین کوه معنی کرده‌اند باید تأمل کرد!

بنا به نوشته بهروز ثروتیان (مخزن الاسرار ص ۲۰) در نسخه خطی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان شوروی که از دستنویسهای سده ۱۶ میلادی است، زیر کلمه «بانوی» کلمه «آبای» افزوده شده است. و این زیرنویس هم مؤید مدعاست، چه «آبا» صورت دیگری از «آوا» بمعنی آواز و صداست. همچنین است چوانو (= چو بانو) که شکل محرفی است از «زوانو» مترادف «زوازو» یعنی پژواک.

اردوباد

اردوباد در سه کیلومتری سمت شمالی رودخانه ارس قرار دارد. حاج سیاح در سفرنامه خود (آغاز تألیف ۱۲۷۶ ق/ ۱۸۵۹ م) مینویسد: «از «شیشه» به اردوباد عراده نمی رود، اسبی کرایه کرده روانه بدان جانب گردیدم، عرض راه همه جا با نهایت خضرت و صفا، به هر طرف انهار روان و اشجار فراوان ولی راه را هنوز درست هموار ننموده بودند. بعد از چهار روز به اردوباد رسیدم. آنجا هم فراز کوه واقع است. اقسام میوه جات یافت می شود. اهالی مسلمان شیعه، قلیلی آرامنه و روس هستند. مساجد متعدد، حسینیه برای تعزیه داری موضوع. اغلب خانه ها آب روان دارد. درخت توت و گردو بسیار دارد، محصول آنجا ابریشم و گندم. مردمانش اغلب کم بضاعت. کوچه هایش کثیف و ناموزون، عمارت خوب کمتر، اگرچه اغلب خانه ها باغچه دارد. عدد نفوس اهالی تخمیناً پنج هزار نفر، دکانین و بازارشان بقدر لزوم هست.

يك فرسخی آنجا مکانی است موسوم به «آکولیس» خیلی بهتر از آن شهر است و جزو اردوباد می باشد. عمارت و کوچه هایش خوب، دو محله دارد بالا و پائین. تجارت معتبر دارند خاصه عرق!... مدرسه خوبی آرامنه بنا کرده اند برای تحصیل اطفال ملت خود مجاناً، و غیر مجانی هم هست. اهالی آنجا اغلب با مکت و به هر طرف سروکار دارند. رودخانه کوچکی از کوه روان و به ارس می ریزد. خیلی جای بارو حی است. اگرچه کوچه هایش تنگ و ناموزون است. خانه هایشان اغلب از گل و سنگ، زراعتشان بقدر کفاف. از آنجا به اردوباد معاودت نموده و از اردوباد به جانب نخجوان. چون راه هموار است سوار عراده گردیده روانه شدم.

در عرض راه که می‌رفتیم ایران نمایان بود زیرا که نیم فرسخ مسافت داشت بهرود ارس...» (ص ۳۸۲).

امین احمد رازی هم در هفت اقلیم (مؤلفه ۹۹۶-۱۰۰۲ ه.ق) از این شهر چنین یاد کرده است: «اردوباد از شهرهای نزه آذربایجان و برکنار رود ارس واقع شده است. پیوسته بر ساحت سوادش ابواب فرح گشوده از هر گل زمینش استشمام روایح فیض نموده نه از هوایش بردل باری و نه از خاکش بر خاطر غباری...» (۲۶۱/۳).

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب (مؤلفه ۷۴۰ ه.ق) و عبدالرزاق دنبلی در تجربه الاحرار و تسلیة الابرار (مؤلفه ۱۲۲۸ ه.ق) این شهر را از قصبات نخجوان معرفی کرده‌اند.

بنابر نوشته کسروی در شهریاران گمنام (۳۷/۲)، مورخین ارمنی در سده چهارم هجری قمری سه ناحیه وان - اردوباد - نخجوان را «واسپورگان» می‌گفتند و مسلماً این همان سرزمینی است که ابن فقیه در البلدان از آن بشکل «بسفرجان» یاد کرده و بنای نخجوان (نشوی) را به انوشیروان نسبت داده است (ص ۱۳۱).

از اردوباد، این شهر تاریخی سخنورانی برخاسته و به پارسی شعر گفته‌اند که اینک تراجم احوالشان به ترتیب الفبائی از نظر ارباب فضل می‌گذرد.

ابراهیم اردوبادی

در سده یازدهم هجری قمری می زیست و از سادات وامیرزادگان اردوباد، و داماد محمد باقر یزدی بود، از فضل و حال بهره داشت، به هندوستان رفت و به تعلیم اولاد جعفرخان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) پرداخت و ثروتی بهم رسانید ولی شوق فنا و بی تعلقی بر سرش افتاد و کلیه اندوخته های خود را به تاراج داد و در لباس فقر به ایران آمد و در اصفهان بود تا درگذشت. از رباعیات اوست:

هرزنده دلی که او زاهل درد است

دانسته ز اسباب تعلق فرد است

هر پیرزنی مرگ طبیعی دارد

مردی که به اختیار میرد مرد است

★★★

گه در دل خشک و گاه در چشم تراست

آری مه من مسافر بحر و بر است

از دیده گراید به دلم دوری نیست

راه دریا به کعبه نزدیکتر است

★★★

گر هند مرا پرورد از شیر و شکر

کی مهر عراقم رود از سینه بدر

هرچند زدایه طفل می گیرد شیر
لیک از مادر نمیکند قطع نظر

مؤلفان صبح گلشن، ریاض العارفین، الذریعه، دانشمندان آذربایجان، لغتنامه دهخدا، مراتب مذکور را عیناً و یا با حذف و تغییر و تصرف نقل کرده و برنوشته نصرآبادی (ص ۱۹۷) مطلبی نیفزوده اند.

ثباتی اردوبادی

از شاعران سده دهم هجری قمری اردوباد است. به حسن صورت و لطف ضمیر موصوف و در تواریخ و علم سیر صاحب وقوف بوده است. از شعر و معما نیز خبر داشته بطوریکه اگر در شعر گفتن جد تمام بجای می آورده اشعار خوب از او در عرصه روزگار به یادگار می مانده است. از اشعار ثباتی است:

چون شدم رسوای عشق از بی سروپایی چه غم
عاشقان بی سرو پا را ز رسوایی چه غم
پنجه فرهاد را از کندن خارا چه باک
پای مجنون را زرنج دشت پیمایی چه غم
ساکنان کنج هجرت را چه بیم از بی کسی
هم نشینان جنانت را ز تنهایی چه غم
(تربیت، ۹۱؛ آقابزرگ، ۹ / ۱۸۴)

جعفر اردوبادی

میرزا جعفر فرزند ابوالقاسم اردوبادی و بنی عم حاتم بیك اعتمادالدوله واز شاعران سده یازدهم هجری قمری است. مردی صاحب کمال بود. در فن انشا و حسن خط مهارت داشت. مدتی وزیر قزوین بود و بهمین جهت مؤلف «روز روشن» او را قزوینی قلمداد کرده است. وی در هنگام حکمرانی نجفقلی خان فرزند قراخان وزیر ایروان شد و در همانجا وفات یافت. از اشعار اوست:

طبع ایام چو شمشیر کجی میطلبد
سخن راست به هر کس که بگوئی تیر است

★★★

چو شعله سرکش و چون باد هرزه گرد مباح
چه لازم است که باشد کسی اینقدر گستاخ

★★★

به ذوق گریه بلبل به سیر باغ شدم
صدای خنده گل شد بلند و داغ شدم

★★★

چراغ زنده دلان را خدا برافروزد
چراغ کس نشود روشن از چراغ کسی

از رباعیات اوست :

ای درد مرا مدام درمان از تو وی مشکل من تمام آسان از تو
آسایش و بینش و نوازش خواهد دل از تو و دیده از تو و جان از تو
(نصرا بادی، ۷۳ : صبا، ۱۴۶ : تربیت، ۹۴)

رامی اردوبادی

در سده دهم هجری قمری می زیست و از معاصران وحشی بافقی (د ۹۹۱ ق) بود. صادقی افشار او را به خوش طبعی و خوش فهمی توصیف کرده، از اشعار اوست :

بیان درد تو کار زبان نمیباشد
جهان، جهان غم دل را بیان نمیباشد
مدام تازه بود هردلی که عشق در اوست

به بوستان محبت خزان نمیباشد
(صادقی، ۲۳۲ : تربیت، ۱۵۷)

سایر اردوبادی

از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. نصرآبادی می‌نویسد که از حضرت میرزا صایبا مسموع شد که مشهدی است، او را در هند دیده بود و گویا در همدهم وفات یافته، ولی مرحوم تربیت از قول «خوشگو» می‌نویسد که سایر اردوبادی سوای سایر تفرشی و سایر مشهدی است و علاوه می‌کند که صاحب ترجمه هرگز از ولایت خود، اردوباد بیرون نیامده است. از اشعار اوست:

کس در ره عشق محرم راز نگشت
 «سایر» چوتو هیچکس نه پیمود این دشت
 عاقل به کنار آب پل را می‌جست
 دیوانه پا برهنه از آب گذشت
 (نصرآبادی، ۲۸۱؛ صبا، ۲۸۵؛ تربیت، ۱۷۸)

صادق اردوبادی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است مرحوم تربیت قول صاحب خلاصه‌الاشعار را چنین نقل می‌کند: «برادرزاده میرزا کافی اردوبادی است، به حالات گفتار و بدایع اطوار و وفور اخلاق حمیده و کثرت صفات پسندیده بی‌شبه و نظیر بوده و در مجلس خاقان جنت‌مکان (طهماسب اول) بسخن‌سازی و نکته‌پردازی اشتغال می‌نمود، در شهر سنه ۹۷۰ متوجه دیار هند شد و الحال که ۹۸۸ هجری است دردکن برمسندافاده متمکن است. در توحید و مسائل آن چند رباعی در مقابل رباعیات جلال‌الدین دوانی و عبدالرحمن جامی گفته و شرحی بر آنها نوشته، الحق آن نسخه را دانشمندانه و عارفانه در قید تحریر و تقریر آورده است. بالجمله میل طبعش به رباعی بیشتر بوده است».

بنا به نوشته صادقی افشار وی در هجو نیز مهارت داشته. وقتی در مشهد مقدس سادات منسوب به آستانه قدس رضوی را هجو نموده از آنجا اخراجش کردند. در هفت اقلیم و صبح گلشن مسطور است که وی دردکن

از جانب مرتضی نظامشاه به شغلی سرافراز گردید و هنگام تسلط اکبرپادشاه
بر آن دیار در قصبه غریب کش به شهادت رسید. «ظهوری» در ماتم او گفت:
چشمم زرگ ابر فزون می‌گرید چشمی بگشا ببین که چون می‌گرید
بر خاک غریبی به چه خواری خفتی بریکسی تو، سنگ خون می‌گرید
از رباعیات و اشعار اوست:

صادق زدو دیده همچو یعقوب نزیست
از بسکه ز دست اشتیاق تو گریست
روزی اگرش وصل تو روزی گردد
آیا به چه دیده در تو خواهد نگریست؟

★★★

صادق غم عشق گر به جان نپذیرد
ناکام به کام دل دشمن میرد
حق نمک خندهات از نشناسد
یارب نمک حسن تو چشمش گیرد

★★★

شوخی که به سادگی از او کردم صبر
اکنون خطش از غبار دارد سر جبر
از خطش اگر فزون بسوزم چه عجب
سوزنده تر است آفتاب از ته ابر

★★★

ای عقل برو به کوه و هامون جاکن
ای عشق بیا در دل پر خون جاکن
گر آرزوی دیدن لیلی داری
در پرده دیده‌های مجنون جاکن

★★★

ذات که به کنهش نتوان بردن پی
نتوان بطریق حد شناسائی وی

در قسمت اگر وسعت ممکن شده طی
در حوصله دلیل کی گنجد و کی؟

★★★

صادق تو زبسکه ساده دل افتادی
با غیر حدیث درمیان بنهادی
چندان ز خصوصیت جانان گفתי
تا عاقبت از دولت وصل افتادی

★★★

در حجاب عاشقی میداردم یار از حیا
یک زمان در بزم نتوانم برش تنها نشست

★★★

بسی گرم اختلاطی میکنی، با ما، نمیدانم
تغافل میکنی یا ناز واستغنا نمیدانم

★★★

هلاک طور نگاهی شوم که در همه عمر
نداد فرصت آنم که یک سلام کنم

در فهرست نسخه‌های خطی (ج ۳ ص ۲۰۹۰) کتابی تحت عنوان
«ترسل» در دستور نامه نگاری معرفی شده است که آغاز آن چنین است:
«منشآت میرزا صادق منشی اردوبادی سلمه‌الله تعالی. دیباچه دفتر املا و
عنوان نامه انشا که بوساطت قلم سمت تحریر پذیرد رقم اسمی از اسمای
حسنى است».

نسخه آن در دانشکده ادبیات تهران، نستعلیق ۲۷ شوال ۹۸۵ هست.
این نسخه از لحاظ انطباق با زمان زندگی شاعر و سایر مشخصات محتمل
است که از تألیفات صاحب ترجمه باشد.

صادق اردوبادی

میرزا صادق فرزند ارشد میرزا عبدالحسین منشی الممالك و از شاعران سده یازدهم هجری قمری است. نصرآبادی بدون اشاره به زادگاه وی می‌افزاید که «صفات سلسله ایشان محتاج به تقریر نیست. مجملاً مشارالیه جوان قابلی بود به کمالات صوری و معنوی آراسته، در اوان شباب فوت شد.» شعرش اینست :

ادب نگذاشت تا گیریم انسی بر سر کویت
فسون طرفه‌یی بر آب خوانده چشم جادویت
سرشک از دیده‌ام شسته است نقش خواب راحت را
حدیث وحشیئی گفتیم تا رم کرد آهویت
عبیر آمده دیدم جیب دامن گل و سنبل
صبا خوش ترکتازی کرده است امروز برویت



پاس نفس بدار که آئینه طینتان
در موج می‌روند چو آب از دم نسیم
(نصرآبادی، ۸۴)

صافی اردوبادی

خواجه حاتم‌بیک اعتمادالدوله فرزند ملک بهرام از احفاد خواجه نصیرطوسی و پسرعم میرزا کافی اردوبادی است. خواجه حاتم چهارمین وزیر شاه عباس صفوی بود. در تدبیر امور وزارت و معرفت ابواب کفایت و محاسن اوصاف ذات و مکارم اطوار صفات بی‌نظیر بود. وی در ابتدای وزارت خویش، وزارت بکتاش خان حاکم کرمان می‌کرد و چون بکتاش خان درگذشت از طرف شاه به منصب استیفاء سرافراز شد و بعد از عزل میرزا لطف‌الله (لطفی) در آغاز سال ۱۰۰۰ (ق) به وزارت رسید و تا پایان حیات خویش بر سر این شغل بود. وی در شب جمعه ششم ربیع‌الاول سال

۱۰۱۹ در پای قلعهٔ دمدم در سه فرسنگی اورمیه بسکته در گذشت. جسدش را به تبریز و از آنجا به مشهد مقدس بردند و در پائین مرقد مطهر بخاک سپردند. (فلسفی، ۸۰۸/۲).

شیخ علی نقی کمره‌ای در مدح وی قصیده‌یی ساخته که چند بیت آن چنین است :

اهل صورت که به جمعیت صوری شادند
فارغ از تفرقهٔ معنوی اصدادند
تا ابد بارور میوهٔ فضلند و ادب
هر خس و خار که از خطهٔ اردوبادند
خدمتش را همه از مرفق و زانو به میان
دست و پا، چار کمر بستهٔ مادرزادند...

میرزا ملک مشرقی نیز قصیده‌یی در مدح او گفته که بیت زیر از آنجاست :

بریده را ی تو بر قد مهر خلعت نور چنان بلند که برخاک میکشد دامن
گویا شیخ بهاء الدین هم کتاب هفتاد باب فن اسطرلاب را به نام او نوشته
وبه «تحفهٔ حاتمی» موسوم داشته است (فانی، ۸۱۷).
در کتاب «دانشمندان آذربایجان» و «مکتب و قوع» تخلص او «صافی»
ضبط و در «روز روشن» این ابیات بنام وی ثبت شده است:
از آن برگرد سر پیوسته گردم پاسبانش را

که شاید فرصتی یابم بیوسم آستانش را



(این بیت که علاوه بر روز روشن در جنگ خطی شماره ۲۷۹۳ کتابخانهٔ مرحوم حاجی محمد نخجوانی نیز بنام میرزا حاتم بیگ آمده، در «دانشمندان آذربایجان» صفحهٔ ۳۶ بنقل از مجموعهٔ الاشعار فتح الله بن میرزا احمد جفار به میرزا رحیم اردوبادی متخلص به «اردو» نسبت داده شده است و در تذکرهٔ اختر با اندک اختلافی به نشاطی گرجی)

عالم و هرچه در او هست به يك جو نخرم
هر كه يارش بمراد است همه عالم از اوست

★★★

مرا دل مبتلا کرده‌ست، چون از دیگری نالم؟
همیشه دشمن من از درون خانه میخیزد

★★★

ماده تاریخ زیرهم در تجدید بنای قلعه تبریز از اوست:
قلعه تبریز چون اتمام یافت دیدۀ اعدای دین را میخ شد
باعث امنیت تبریز گشت «امن شد تبریز» از آن تاریخ شد
(۱۰۱۴)

(آذر، ۳۰؛ واله (خطی)؛ صبا، ۱۱۶؛ فانی، ۸۱۷؛ تربیت، ۲۱۳؛ فلسفی، ۱۷۳۹/۵، جه)

ضیای اردوبادی

شیخ ضیاءالدین متخلص به «ضیاء» از شاعران معروف (اواخر سده نهم و اوایل سده دهم) اردوباد است. در اوایل عمر به خراسان رفت و در آنجا به دقت ذهن و حدت فهم اشتهار یافت. در مجلس امیر علیشیر نوایی (د ۹۰۶ ق) به خواندن اشعار خود مبادرت می کرد و گاه به صله و تشریف سرافراز می گشت. سام میرزا در تحفه خود او را اردوبادی و صاحب نگارستان سخن، اردبیلی و امیر علیشیر، تبریزی معرفی کرده اند. به هر حال اشعار ترکی و فارسی دارد. اکثر قصایدش به طریق لغز واقع شده است از آن جمله است قصیده شطرنجیه که در مدح غریب میرزا (د ۹۰۲ ق) ساخته که چند بیت آن چنین است:

ایدل کدام عرصه در این کشور آمده

کز خیل روم و زنگ در آن لشکر آمده

خیل غریب و قوم عجیبی که در مصاف

بی تیغ و تیر بر سر یکدیگر آمده...

سلطان عصر «شاه غریب» آنکه در بساط

هر گوشه صد چو شاه رخش چاکر آمده

«ضیاء» بعد از تزلزل ارکان دولت گورکانیه از خراسان به آذربایجان آمده و در تاریخ ۹۰۲ ق. قصیده‌یی در جلوس احمدبیک بن اوغورلو محمدبن حسن پادشاه در تبریز گفته و یک بدره زر صله گرفته از آن قصیده است:

چه سرو لاله عذار است آنکه در چمنش
کسی نجوید و جوید میان انجمنش
نگر که نام شهنشاه می‌برد چو «ضیاء»
که نور شعله زند لحظه لحظه از دهنش

در ریاض الشعرا و پاره‌یی از مآخذ تخلص وی ضیائی قید شده. مرحوم تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان (ص ۲۴۱) از او تحت عنوان «ضیائی» یاد کرده و در صفحه ۱۸۷ همین کتاب قسمتی از شرح حال مذکور را بنام «شاه حسین اردوبادی» آورده و بخط «تحفه سامی» راهم مأخذ معرفی کرده است!

مولانا ضیاء بسال ۹۲۷ (ق) در تبریز وفات یافته است.

از مطالع غزلیات اوست :
نرگس به‌دور چشم تو میل شراب کرد
مست آنچنان فتاد که یکساله خواب کرد

★★★

عجب نبود اگر پروانه امشب ترك جان کرده
که بیند نخل عمر شمع یکباره خزان کرده

★★★

خوش آن ساعت که آید ترك من شمشیر کین با او
رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او

★★★

در این بیت هم اصطلاحات شطرنج آورده است:
 وزیر شاهی و اسبان پیلتن به کمندت
 بگو که رخ بکه آرم پیاده مانده و ماتم
 (حکیم، ۶۴؛ سام، ۲۱۲؛ نور، ۵۴؛ واله (خطی)؛ تربیت، ۳۰۱)

فکری اردوبادی

از شاعران سدهٔ دهم هجری قمری و از اقران ملاوحشی بافقی (د ۹۹۱ ق) است. صادقی افشار تذکره‌نویس معاصرش او را شخصی بی‌قید و شاعر مشرب معرفی می‌کند. امین‌احمد رازی می‌نویسد: تتبع پاره‌یی از متداولات کرده، از اشعار اوست:

گر نرسد دلت از حال دل خستهٔ ما
 که گشاید گره از کار فرو بستهٔ ما؟

★★★

فغان که گشته کسی باعث جدائی ما
 که آشنا شده با او به‌آشنائی ما

★★★

سپهر خاصیت چشم فتنه جوی تو دارد
 زمانه در پی آزار ماست خوی تو دارد

★★★

به‌سرخی نیست حاجت سرسخن طومار شوقم را
 که سر تا پا ز خون دل نوشتم داستان خود

و این غزل لسانی را که گوید:

شب دور از او اجل رگِ جانم گرفته بود
 کارم ز دست رفته، زبانم گرفته بود

تتبع کرده و این بیت را خوب گفته است:

تاری ز کاکل تو بدست رقیب بود
 پنداشتم اجل رگِ جانم گرفته بود

★★★

گفتی ز هجر می نهمت داغ برجگر
صد داغ بر دل است مرا، این یکی دگر

★★★

خوش آن چشمی که گاهی گوشه چشمی بمن بودش
صلای عاشقی می زد نگاه عشق آلودش
(صادقی، ۱۲۶؛ رازی، ۳۶۳/۳؛ صبا، ۵۳۶؛ واله؛ تربیت، ۳۰۱)

کافی اردوبادی

میرزا کافی از منشیان شاه طهماسب صفوی و از شاعران سده دهم هجری قمری اردوباد است. صاحب گلستان هنر (مولفه ۱۰۰۶ ق) می نویسد: «نسبت وی به سلطان المحققین خواجه نصیرالدین می رسد. آبا و اجداد او همیشه در آذربایجان قاضی و اهل شرع بوده اند، وی نیز از اهل فضل و علم و منشی و خوش محاوره بوده و تعلیق و شکسته را خوب می نوشت. خواجه محمدی بیک را معزول کرده او را منشی ساختند و علاوه بر منصب انشاء رتبه منادمت و مصاحبت هم داشته، در سال ۹۶۹ در قزوین فوت کرد و در مشهد مقدس مدفون است. بعد از او باز انشا را به مهدی بیک دادند و او مدت دو سال دیگر در آن منصب بماند.»
سام میرزا هم او را از جمله بزرگ زادگان اردوباد معرفی کرده می نویسد:

«منصبش منشی حضرت صاحبقرانی، در پاکیزگی انشا و سنجیدگی املا و وفور اخلاق و فرط فضایل از نادران زمان، توقیع افضالش به طغرای غرای سعادت مندی موقع و پروانه آمالش به رقم خردمندی موشح است.»
از اشعار اوست:

کافی است نیم قطره ز دریای رحمت
روز جزا به این گنه بی قیاس ما

★★★

در دیاری که توئی بودنم آنجا کافی است
آرزوهای دگر غایت بی انصافی است

برد سودای تو صبر از دل سودائی من

گشت بی‌صبری من موجب رسوائی من

(سام، ۱۱۵؛ قاضی احمد، ۵۰؛ رازی ۳/۳۶۱؛ سلیم، ۳۳۷؛ تربیت، ۳۱۲)

منشی اردوبادی

میرزا زین‌العابدین فرزند میرزا عبدالحسین منشی‌الممالک و از شاعران سده یازدهم است. بنوشته نصرآبادی با حاتم بیک اعتماد الدوله نسبت بنی‌عمی داشته. جوان قابل‌بوده است. در کمال مردمی و آدمیت و نهایت پاکی‌ذات و اهلیت. بعد از والد بزرگوارش به منصب انشاء ممالک سرافرازی یافت نهایت اعتبار و اقتدار داشت... وی طبع شعر هم داشت و «منشی» تخلص می‌کرد. از اشعار اوست:

بی‌حجابی پرده دیدار عاشق می‌شود

عینک چشم دل ما باشد این دیوارها

★★★

کس ندیدیم به‌همواری خود زیر فلک

گوئی این سنگ همین بر سر مامی گردد

از رباعیات اوست :

گه چرخ مرا زعیش مستی افزود

گاهی زخمار، تنگدستی افزود

روشن دل را سپهر چون فواره

چندانکه بلند کرد پستی افزود

وی منظومه‌یی هم در باب آمدن جغال‌اوغلی به آذربایجان و جنگهای

شاه‌عباس و انهزام او در سال ۱۰۱۴ گفته. از این منظومه است:

از این سو سپاه و از آن سو سپاه بیستند بر چاره خصم راه

به‌هریک که رو سوی کین می‌نمود چو مقرض از هر دور و تیغ بود

در جنگ خطی شماره ۳۰۴۶ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی

دو مکتوب از صاحب ترجمه ضبط شده است که برای اطلاع از شیوه نگارش

وی از نظر خوانندگان و ارباب فضل می‌گذرد :

الف - «صورت مفاوضه و ملاطفهٔ بندگان عظیم‌الشان والامکان عالیجاه مقرب‌الخاصهٔ خاقان منشی‌الممالک محروسهٔ ایران میرزا زین‌العابدین حفظه‌الله که به‌بندگان خدایگانی نوشته»:

«حدیث دلنشین شوق که به‌مداد سویدا در الواح قلوب مشتاقان مرقوم و مقاصد جانبخش نیاز که از ادای جنبش قاصد دل‌های ارباب وفا مفهوم می‌گردد، و بال‌کبوتران ارواح‌را پیرایه می‌بخشد، کجا هیولای صفحات اوراق استعداد پذیرای نقوش آن دارد، و سواد مداد توانائی در تصویر آن جوهر قدسی تواند.

دیرینه همدان روحانی که به‌کالبد‌های آخشیجانی متلبس گردیده قرب و بعد مکانی و زمانی را در عداد اعتبار بشمار می‌آورند. همان بهتر که سخن درین لباس نسجند و گوهر یکتای یکتادلی را به‌نرخ بی‌بهای دینی نداده، رازهای نهانی و نهفته‌های جنانی را حواله به‌همزبانیهای روحانی نمایند و نامه و پیام را جز راه و رسم ظاهرپرستان ندانند، خدا آگاهست که همواره این معنی پیشنهاد خاطر آگاهست که یاد دوستان صمیمی به‌وسایل رسایل کمتر اتفاق می‌افتد. اینهمه تمهید معذرت خدام والا مقام فرشته خصال ملک فعال دوحهٔ برومند گلشن استعداد، یگانه مظهر کمالات خداداد راقی مراقی رفعت و معالی، عارج معارج عزت و عوالی، نشأه یاب ساغر وداد، ساغربخش بادهٔ اتحاد، مستغنی الالقباب، مستخدم ارباب الآداب، مستوفی الملکی شمس‌الرفحه و المکرمه والعز والمعالی میرزا محمدرضی سلمه‌الله تعالی است که دراین مدت متمادی دوات را دهان بسته و قلم را زبان شکسته فیما بین با آنکه جلسات روحانی و خلصات جنانی بوده، پیوسته از مترددین آن صوب صواب استفسار و استماع صحت مزاج و کیفیت حال فرخنده‌مآل می‌شده و یقین که از آن طرف نیز این معنی مرعی بوده است. دراین وقت که رفعت و معالپناه نتیجه‌الاعیان الخاص... برادرزادهٔ مرادخان بیک یوزباشی... که به‌استعدادات صوری و معنوی و به‌فنون حیثیات سیف و قلم آراسته و پیراسته است عازم آن صوب بود خواست که حامل ذریعة‌الوداد باشد، لهذا به‌تحریر این دو کلمه مبادرت

نموده، اخلاص غائبانه مشارالیه تقاضا می‌کند که لازمه فتوت و مروت و مودت که جبلی ایشان است درباره مشارالیه بعمل آمده چنان شود که در آن صوب مدار به سهولت گذرانیده آرزوی طرف دیگر ننماید و اثر سفارش این نیازمند به احسن وجهی ظاهر شود و مهمات و اشارات با بشارات را مترصد است. یقین که از عالم اتحاد و اتفاق رجوعی که در این صوب بوده باشد اعلام خواهد فرمود...

ب - «صورت مکتوبی است که به خدام بلند مقام عالیقدری میرزا - محمد حسن صراف در باب پرسش تعزیه برادرش بندگان صاحبی قبله گاهی قلمی فرموده، بسی معارف و حقایق در آن درج فرموده اند»:

«آتش مصائب دوستان جنانی که دل مخلصان از یاد ایام وصالشان رشک جنان است، از آن سوزان تر است که اگر خامه بال سمندر و صفحه پر پروانه باشد حرفی از آن بر لوح بیان توان نگاشت. و شعله رزایی یاران جانی که جان محبان از شوق سعادت دیدارشان غیرت روضه رضوان، از آن فزونتر است که در فانوس خاطر نهان توان داشت. بی شوائب تکلفات سخن طرازان نکته پیرا، استماع داهیه ربدای اندوه فزایی که در این اوقات آن انجمن افروز محافل خلت و وداد و چمن آرای حدایق محبت و اتحاد را سnoch یافته، عنان شکیب و قرار مخلصان بی‌ریا را بر تافته و دل اخلاص منزل محبان راسخ‌الولا هم‌پویه رکب‌یمانین بهوادی بیقراری شتافته و ما احسن ماقیل:

هر که رفت از هستی ما پاره‌یی باخویش برد

در فراق دوستان آخر ز ما چیزی نماند

نهایت چون بچشم اندیشه در این کارگاه خیال که روزگارش گویند می‌نگرد ظاهر می‌گردد که تار حیات هر مرکبی را که بچرخه چرخ در کارگاه ارکان متضاده تافته‌اند، سرانجام به تیغ فنا منصرم و کسوت وجود هر کاینی را که در دستگاه سپهر به سرپنجه حواس در شش جهت اقلیم سبعة بافته‌اند، به مقراض دمار و هلاک منخرق خواهد گردید. چراغ هستی که فتیله‌اش: خاک و روغن: آب و شعله: آتش و فروزنده: باد باشد اگر در

حریم دهر روشن گردد نتوان داشت که چندگاه پاید و باغ وجودی که چمن آرایش نار و غنچه گشایش صرصر و آبیارش سیلاب بود، اگر در عرصه زمانه سرسبزی گیرد توان شناخت که تاکی شکفتگی نماید. جدیدان که هر صبح و شام بروشنی تازه دراین کهنه دیر چهره می افروزند بجز اینکه نورسیدگان شهر بند هستی را بخاک فنا فرسایند چه کار دارند - و اصرمان که پیوسته دراین عرصه اشهب تعاقب می تازند بغیر اینکه شهسواران میدان زندگی را به صدمه مرگ پیاده سازند کی قدمی برمیدارند؟

ان الجدیدین فی طول اختلافهما لایفسدان ولیکن یفسدان الناس

داغ حرمان اخوان الصفا نه تازه لاله یی ست که دراین وقت در ساحت عصر دمیده باشد. سرتاسر این چهارباغ از جوش این لاله رنگین است. وزخم هجران خلان الوفا نه نخستین جراحی است که دراین هنگام بدل دوستان رسیده باشد جانهای گذشتگان جمله از این الم غمگین و حزین.

جانا به زمین خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده در او رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست

کز دست غمش نشسته دلتنگی نیست

حکمت بالغه حکیم علی الاطلاق تعالی و تقدس که عقول کامله تجرد نهادان عرش آشیانه در راه دریافت ذره یی از انوار آفتاب آن سرگشته است، در پرورش اشجار زندگی نوع انسان بر لب جویبار زندگی و هستی و بعضی را در اثنای سرکشی و طراوت از بن برانداختن و برخی را در حالت میوه فشانی و سایه گستری به دهره مرگ منقطع ساختن بر چندین بدایع محتوی است و چندین گونه غرایب را منطوی. لیکن ابواب ادراک غوامض آن مصالح و حکم را بر روی افهام انسانی بسته اند و دندانۀ کلید عقل را بسنگ حیرت شکسته. نهایت همین قدر به براهین جلیه و دلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و روشن است که حیات مستعار جسمانی و زندگی ناپایدار جسدانی حجابی است بر رخسار نوع عروس عمرابدی و پرده یی ست بر عذار

شاهد بقای سرمدی. در واقع این تن خاکی زورقی است که به جهت نفس ناطقه و الاتبار که فنا را به سرادق عظمتش را نیست در دریای پر آشوب هستی عنصری ساخته اند. و این جسم آلود به چندین دردناکی سفینه ایست که برای روح تجرد قدس آشیان که بر آئینه وجودش از نیستی غبار، نی. در موج خیز بحر هیولا پرداخته. یعنی در بندر هستی حسی به فروغ نور الهی که عبارت از قوت نظری است. بینای خوب و زشت متاع ملکات گشته بقدر طاعت از آن نقد عمر و وقت داده جریده بار بسته سفینه تن را از همت بلند بادبان افرازد و به ساحل نجات یعنی شهرستان تجرد که کمند گزند حوادث را رسایی به شرفات حصار آن نداده اند وصول یابد. وبا سرمایه کمالات و سعادات به مقعد صدق عند ملیک مقتدر شتابد. پس خنک آن گرم روسعادت بار که چون در آن زورق آرام یابد آن زورق را مکان آسایش و استراحت ندانسته لنگر اقامت نیندازد بلکه لنگر از آن کشتی بپردازد و خود را زودتر به مأمنی رساند که رسید گانش از اضطراب نقل و سفر آسوده اند و جمعی که داخل آن مکان گشته هرگز در فکر حرکت نبوده و آنچه از خلال رضیه و صفات مرضیه آن مسافر راه رحمت یزدانی استماع و تتبع شده اینست که در این دیر فانی پیوسته تحصیل کمالات جاویدانی می کرده اکنون رو به وطن اصلی آورده یقین که از اندوخته های خود بر مراد خورده. و اهب ارواح، روح آن مرحوم را در جوار رحمت جا و خدام رفیع مقام را بر صدر عزت و حسن خاتمت مأوا داده آخرین مصائب باد و من بعد به آئینه خاطر عاطر گرد ملال مرصاد بالنبی و آله الامجاد.»

(نصرآبادی، ۷۲؛ سلیم، ۴۵۶؛ جنگ خطی، ۲۹۵-۲۹۹؛ تربیت، ۳۶۱)

منشی اردوبادی

میرزا محمد منشی اردوبادی از شاعران و منشیان دوره شاه اسماعیل دوم صفوی (حک ۹۸۴-۹۸۵ق) بوده است. صادقی افشار می نویسد: «جوانی بود به حسن صورت و سیرت آراسته و میانه شاه اسماعیل دوم با وی بسیار خوب بود، به سبب عمل نامناسبی بحکم شاه عباس (حک ۹۹۶-۱۰۳۸ق)

بمجازات رسید طبع شعر داشت و بیت ذیل را دراینکه از شدت ذوق،
مضمون نامه محبوب را نفهمیده خوب گفته است:
قاصد آورد بهمن نامه و از ذوق پیام
بیخودم، نامه و پیغام نمیدانم چیست».

مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان» بدون ذکر مأخذ از وی
چنین یاد کرده است :
«میرزا محمد نام داشت و از مقریین شاه اسماعیل صفوی (؟) بوده و در
عهد عباس اول به مناسبت حرکت نامناسب سیاست رسیده است...»
استاد فقید خیامپور مؤلف «فرهنگ سخنوران» و مترجم «مجمع-
الخواص» ظاهراً در نقل مأخذ نظری به کتاب «دانشمندان آذربایجان»
داشته و بخطا شاه اسماعیل مذکور را سرسلسله صفویه (۹۰۷-۹۳۰ ق)
پنداشته است.

(صادقی، ۴۶؛ تربیت، ۳۶۱؛ خیامپور، ۵۶۶)

نامی اردوبادی

از سخنوران نامی سده دهم هجری قمری اردوباد است. صادقی افشار
می نویسد: چندی ساکن تبریز بوده و اواخر عمر به هند رفته و در آنجا
بدرود زندگی گفته است. در جواب قصیده «شتر حجره» کاتبی يك پشه
اضافه کرده و خوب از عهده برآمده، مطلعش این است:

بس است پشه فکرم شتر بحجره تن

که پشه کار شتر می کند بحجره من

کاتبی گوید :

مرا غمی است شتر وارها بحجره تن

شتر دلی نکنم، غم کجا و حجره من

این قصیده در ۸۵ بیت است که در هر مصرع دو لفظ شتر و حجره
التزام شده است. مولانا حسام الدین مشهور به ابن حسام از شعرای سده
نهم نیز در جواب گفته :

شترسوار قضا می‌رسد بحجره من که برشتر بنهد بار جان بحجره تن
مرحوم تربیت از «نامی اردوبادی» تحت عنوان ناجی اردوبادی یاد
کرده و افزوده است که «جامی» و «واصفی» نیز از جمله شاعرانی هستند
که قصیده شتر حجره کاتبی را جواب گفته و واصفی در هربیت آن عناصر
اربعه آورده است.

(صادقی، ۲۱۴؛ تربیت، ۳۶۹؛ یارشاطر، ۱۳۱)

نصیری اردوبادی

قاضی محمد متخلص به نصیری قبل از سده دهم هجری قمری می‌زیست.
امین احمد رازی او را به لطف طبع وحدت ذهن توصیف و دو بیت ذیل را
از او نقل کرده است:

ز خون بلبل بیدل اگر چه در بستان نهال غنچه گل دسته دسته پیکان است
ولیک جدول آب از پی ازاله آن ز موج در کف استاد صنع سوهان است.
مؤلف گلستان هنر می‌نویسد: «قاضی محمد باقر از آدمی زادگان و
قضات خطه طایفه اردوباد بود و قضای آن ولایت بدو متعلق بود... کمالات
بسیار داشت، شعر را نیز نیکو می‌گفت و در آن فن استاد عصر خود بود و
در خط سرآمد بود، خطوط سبعة را خوب می‌نوشت».

(رازی، ۲۶۳/۳؛ قاضی احمد، ۳۹؛ تربیت، ۳۷۹)

هاتف اردوبادی تبار

سید احمد هاتف از سادات حسینی است جد ایشان در زمان سلاطین
صفویه از اردوباد به اصفهان آمده متوطن شده و هاتف در همین شهر
تولد یافته است. وی در حکمت و طب و ریاضی وحید زمان خود بوده،
او را با میرزا نصیر طبیب در شیراز مکاتبات و مشاعرات بوده، دیوانش
در حدود دوهزار بیت می‌باشد. وی بسال (۱۱۹۹ ق) در قم وفات یافته
است.

عبدالرزاق دنبلی متخلص به مفتون از دانشمندان و سخنوران

آذربایجانی در سده ۱۲ هجری، در کتاب نفیس خود «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» بر لطفعلی بیك آذر مؤلف آتشکده خرده می‌گیرد که عراقی تراش است. یعنی در مورد منشأ و مولد سخنوران تعصب می‌ورزد. از جمله در شرح حال هاتف می‌نویسد: «آذر در تذکره آتشکده او را از طبقه سادات عالی درجات حسینی اصفهان نوشته. با اینکه جناب آذر از سلسله اترک نیکوگوهر است اما تعصباً لاهل العراق که در آنجا تولد و نشو و نما یافته «عراقی تراش» است و در توصیف آنجا و اهالی آن سرزمین در تلاش. از جمله نظامی گنجوی را از اهالی قم نوشته و مستند به این ابیات شده...». مرحوم تربیت نیز هاتف و فرزندش سید محمد سحاب را جزو سخنوران اردوباد ضبط کرده و مورد انتقاد آقای گلچین معانی در «تاریخ تذکره- های فارسی» قرار گرفته است.

(مفتون، ۳۲۵؛ تربیت، ۳۹۶؛ گلچین معانی (ت)، ۱/۶۲۰)

باکو

باکو یا بادکوبه، کرسی آذربایجان شوروی بر ساحل غربی دریای خزر قرار دارد. باکوی بزرگ مشتمل بر شبه جزیره آبشوران است که دارای ۱۵ درصد منابع نفتی جهان می‌باشد، و دارای بندرگاهی بزرگ و مؤسسات عدیده فرهنگی است. نامش در مآخذ اسلامی به صورت باکویه، باکوه نیز ضبط شده است.

اول بار در قرن پنجم میلادی ذکر این شهر رفته است. مردم آن (ظاهراً به مناسبت شعله‌های دائمی که منبع آنها گاز هائی بوده که از چاهها بیرون می‌آمده است) آتش پرست بودند، و شهر دارای مقابر زردشتی بوده است. از جنبه‌های سیاسی مدتها تابع شروانشاهان بود، و پس از انقراض این سلسله (۹۵۷ ه.ق) به تصرف صفویه درآمد. بعداً مدت کوتاهی تحت استیلای ترکان عثمانی بود (۱۵۸۳-۱۶۰۶ م)؛ دیگر بار به دست ایران افتاد و سرانجام در ۱۸۰۶ به تصرف روسیه درآمد؛ معاهده گلستان (۱۸۱۳) رسماً آن را به روسیه واگذاشت. صنایع نفت آن در اواخر قرن ۱۹ میلادی آغاز شد و باعث توسعه سریع آن شهر گردید. (مصاحب)

شعرای معدود این شهر صنعتی بدین شرحند :

صالح باکوئی

محمد صالح نام داشته، شعرش این است :
به قصد صید، هر گه آن بت طناز می آید
مرا از شوق، مرغ روح در پرواز می آید

(تربیت، ۲۱۵)

عهدی باکوئی

ملاعهدی از شاعران خوش بیان سدهٔ دهم بوده، نستعلیق را خوب می نوشته، سفری به گیلان و کابل کرده و در گیلان مورد توجه خان احمد (حک ۹۴۳-۹۷۵) قرار گرفته است. مرگ او را تذکره نویسان ۹۶۵ قید کرده و بیت زیر را بهوی نسبت داده اند:

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من
مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من

(قدرت، ۴۴۶؛ سلیم، ۲۹۵؛ تربیت، ۲۸۲)

فانی باکوئی

آقا جواد فرزند ملانجفعلی اهل باکوست مؤلف تذکرهٔ ممیز می نویسد:
«در سال ۱۲۵۰ در تبریز با او ملاقات کرده و اهل آندیار او را گرامی می داشتند، وقتی از احوال خود و مرحوم پدرش خواستم، آنچه از زبان

او شنیدم و آنچه از دیگران یافته‌ام این بود: سنه یک‌هزار و دویست و سی و شش جمیع امور شرعی و مهمام دین‌داری آن‌حدود از بلدهٔ بادکوبه واز عشق‌به و از خطه داغستان و شیروان در کف کفایت و ظل حمایت آن حامی ایمان بوده تا اینکه آن سامان در حیطه تصرف طایفه روس افتاده آن بزرگوار فیصل‌کار را بر خود دشوار دید و جمعی از اشرار بنای خلاف رفتار گذارده براو ناگوار آمده درصدد رفع و دفع آنها برآمده، جوقی از ناکسان با آن طایفه ماورای انسان یکسان شده، بی‌دست‌آویز با او به‌ستیز برآمده به‌دست‌یاری سرداری که از جانب دولت روسیه به‌رتق وفتق آن مملکت مأمور بود از وطن مألوفش دور ساختند و بدارالکفر حاجی- ترخان محبوس جماعت روس گردید، بعد از سالی متوالی ابواب فتوحات به‌رویش گشاده‌گشت و نجات یافته از راه دریا عزم دیار نمود، گویند هنگام حرکت فرموده بود که این سفر را انجام بی‌برکت است و محل آفت و خطر، الغرض نزدیکی به ساحل زحمت ایشان باطل، آن نوح زندان طریق بطوفان دریا غریق در سنه (؟) بدرود این جهان نمود و فرزند ارجمند و خلف سعادت‌مند او آقا جواد پس از وفات پدر، وفاق اهل نفاق را بر خود شاق دانسته عزم سفر عراق کرد، دولت و عزت و مکنت و ثروت موروثی را به‌اخوان صغار و کبار خود واگذار نموده به‌دارالسلطنه اصفهان به‌مدرسه جده شتافت، مشغول تحصیل علم و تکمیل فضل گشته مدتی در آن خطه رشک جنان دریافت مجالس حکما و فضلا نموده، خصوص در فیض خدمت سرکار شریعت‌مدار قبله‌الانام آقای سید محمد باقر اعلی‌الله مقامه و جناب مستطاب آخوند ملا رضا که از ارشد و اکمل شاگردان مرحوم مغفور آخوند ملاعلی نوری است بهره‌مند گردیده از آنجا معاودت بطهران، پس از مدتی عزم عتبه بوسی امام‌ضامن ثامن نموده بخاک آن دربار سرافراز گردیده مراجعت بطهران قبله‌عالم و عالمیان مستمری بجهة ایشان برقرار نموده و سایر وظایف که به‌اعیان سادات و علمای اصفهان از دربار سلطانی مقرر بود کماهی آنها را به‌آگاهی ایشان تفویض فرموده نوبت دیگر به‌آن دیار مینوآثار رفته بساط فضل و بذل گسترده

بنحوی که از بذلش والی خسروخان که والی آن مکان بود انحراف نورزیدی و از اجرای حکمش قضاة آن سامان سخن خلاف نگفتی و از آنجائی که از عنفوان جوانی شوق و شغف فیوضات ربانی در دل داشت جلال را وبال دانست، دست از آرایش داد و دهش شسته عازم دارالخلافه و در مدرسه نشسته دیری نکشید که از درم و دینار سبکبار آمده به قسمی که قوت شام جز به وام مقدورش نمیشد، مدتی از این برنیامد رخت به آذربایجان کشید و باز همچنان بجهة کرم درم قرض فرض میدارند دست جودش گشاد و خوان احسانش نهاد و هر کس ظنی در حق او می برد و امری نسبت به او میدهد نه به عالم او ربطی دارد و نه به عبادت او دخلی (درنیابد حال پخته هیچ خام) الحال در فنون حکمت استادی است کامل و در کلام قریب به اجتهاد عالمی است فاضل. بی رجوع به عالمی کشف علومش و بی سلوک به آدمی رفع همومش میشود طبعش مایل به نظم قصیده و جودت ذهنش پسندیده است کلامش دال بر کمالش و نظمش شاهد حالش است از اوست:

مرا از روی تو ای دوست صبر تا چندم	جدا کنند بوصل تو کاش پیوندم
بدست عقل اگر اختیار دل بودی	بدوستی که دل از مهر یار میکنم
مرا به بین که بپاداش یک وفاداری	بصد هزار خلاف از تو باز خورسندم
ترانگر به پیامی مرا نه یاد آری	جواب گوئی با خود نمی گذارندم
فلک بکین و عدو در کمین و دل غمگین	روا مدار که از در گهت برانندم

غافل از آنکه گرفتار کمندی ایدل داری از لعل بتان خواهش قندی ایدل

(ممیز، ۱۸۴-۱۸۸)

قدسی باکوئی

عباسقلی فرزند میرزا محمدثانی و مشهور به باکیخانوف و متخلص به قدسی از شاعران سده ۱۳ باکوست وی طبق نوشته خود روز پنجشنبه چهارم ذی حجه سال ۱۲۰۸ در قریه امیرحاجان باکو تولد یافته و بعد از تحصیل فنون ادبی و زبان روسی به اکثر نقاط ولایات شروان وارمن و داغستان و گرجستان و آناتولی و آذربایجان مسافرت کرده و در امور جنگ و صلح با ایران و روم از مقربان امیر پاسکویچ و مترجم وی بوده

است. قدسی در سال ۱۲۵۲ به ممالک عثمانی سفر کرد و سپس به زیارت مکه معظمه نایل گشت و در وادی فاطمه درگذشت و همانجا دفن شد. وی از ادبای نامی این منطقه بوده و چندین کتاب به زبانهای فارسی و عربی و ترکی تألیف کرده است بشرح زیر :

۱- ریاض القدس در احوال چهارده معصوم، مولفه ۱۲۳۶ ق. (ترکی).
۲- قانون قدسی در صرف و نحو زبان فارسی که در سال ۱۲۳۶ تألیف و در تغلیس چاپ شده است.

۳- کشف الغرایب در کشف امریکا که به اتفاق میرزا محرم متخلص به «مریض» در تاریخ ۱۲۴۶ به فارسی ترجمه و تألیف کرده‌اند. نسخه آن به شماره ۱۲۹۸ در کتابخانه مجلس و به شماره ۸۰۳ B در آکادمی لنین گراد هست. (منزوی)

۴- تهذیب اخلاق در یک مقدمه و دوازده باب.

۵- عین المیزان در منطق و آداب مناظره (عربی).

۶- اسرارالملکوت به زبان فارسی و عربی راجع به فن هیئت قدیم و جدید که ترجمه ترکی آن به عنوان «افکار الجبروت» به سال ۱۲۶۵ به طبع رسیده است.

۷- جغرافی به زبان فارسی.

۸- مشکوة الانوار و مرآت الجمال که هر دو به زبان فارسی، منظوم شده است.

۹- گلستان ارم مشتمل بر تاریخ شروان و داغستان در سال ۱۲۵۷ تألیف شده و مؤلف در تاریخ تألیف گفته :

به فن خود گرفت این نسخه تعریف (هی التاریخ) کامد سال تألیف = ۱۲۵۷

گلستان ارم نامش نهادم مطابق با مسمی اسم دادم
تاریخ تألیف گلستان ارم و تاریخ فوتی که «تربیت» از مجله فیوضات نقل کرده (۱۲۵۲) دلالت بر بقای بعد از موت شاعر می‌کند!
گلستان ارم بسال ۱۹۷۰ میلادی به اهتمام اکادمیسین عبدالکریم

علی‌زاده و سایرین از طرف فرهنگستان علوم شوروی با استفاده از پنج نسخه خطی که قدیمترین آنها مورخ ۱۲۶۰ ق است درباکو به چاپ رسیده و مؤلف احوال و آثار خود را در پایان کتاب اجمالا شرح داده است.

۱۰- مجموعه اشعار اوست به سه زبان فارسی، ترکی، عربی. از اوست:

ره به تاب زلف او بردم که دلجوئی خوش است
در رخس دیدم که از هر چیز نیکوئی خوش است
آب و تاب روی و گیسوی دلارام مرا
حاجت مشاطه نبود گل به خودروئی خوش است
قامتش را جلوۀ دیگر بود در چشم من
راست گویم سرو رعنا بربل جوئی خوش است
از لب جان پرورش شیرین بود دشنام تلخ
این چه لطف است الله الله، هر چه میگوئی خوش است
قدسی طوسی ز خاک پاک فیض قدس یافت
«قدسی باکوئی» ما نیز با، کوئی خوش است.

★★★

دلا از سوختن پروا نداری
مگر خاصیت پروانه داری
چه سنگ ای مرغ جان بال تو بشکست
که سویی آشیان پر، و انداری
(قدسی، ۲۱۶-۲۲۲؛ تربیت، ۳۰۵)

قدسی باکوئی

نامش میرزا حبیب است و دیوانش بسال ۱۳۰۱ ق چاپ سنگی شده است.

(مشار، ۱/۱۵۳۶)

مقرب باکوئی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آنست در نزهةالمجالس این رباعی به نام وی آمده است:

در يك نفس آن جان و جهان نتوان دید
عیش خوش و عمر جاودان نتوان دید
در آینه رخس - که روشن بادا
گر دم بزنی - صورت جان نتوان دید.

(خلیل، ۳۲۷)

بردع، بردعه

که به زبان ارمنی «پرتو» نامیده می شد سابقاً بزرگترین شهر آران و پایتخت آن بود و هم اکنون روستای ویرانه ای از آن بازمانده است که در کنار رود ترتر (ثرثور) تقریباً در بیست کیلومتری محل التقای این رود با رود کر قرار دارد.

این شهر در روزگار قدیم «هروم» نام داشته. حکیم نظامی گنجهای در اسکندرنامه می فرماید:

خوشا ملك بردع که اقصای وی چو اردیبهشت است در ماه دی
هرومش لقب بود ز آغاز کار کنون بردعش خواند آموزگار
درباره تاریخ این شهر باستانی، کسروی در شهریاران گمنام (ج ۱، ص ۷۰ تا ۸۳) بتفصیل بحث کرده و بارتولد در دایرةالمعارف اسلام (ج ۱، ص ۶۷۲-۶۷۳) مقاله یی نوشته است که ملخص آن چنین است:

قباد اول پادشاه ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) در بردعه باروی استواری ساخت و بدین جهت این شهر رفته رفته جای کولک (قبله) پایتخت سرزمین اران را گرفت سال هفتم هجری (۶۲۸ میلادی) مردم این شهر ناچار شدند که در برابر خزران فرار را برقرار ترجیح داده و جلای زادگاه نمایند. اما پس از چندی دوباره به شهر برگشته اند. در زمان خلافت عثمان این شهر گرفته و ویران شد و در زمان عبدالملك از نو آباد

شد و در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس بردعه بیشتر مقر حکمرانان ارمنستان بود. حسن بن قحطبه حکمران بردعه از جانب منصور خلیفه در آنجا باغی درست کرد که مانند سایر املاک وی تا سده سوم هجری قمری هنوز بنام او خوانده می‌شد (بالذری، چاپ دوخویه، ص ۲۱۰).

بنابر نوشته استخری (چاپ دوخویه، ص ۱۸۰ و ...) شهر، يك فرسنگ درازا و بهمان اندازه پهنا داشته است، اطراف شهر باغستانهای بسیار داشت، ابریشم آنجا را به خوزستان و فارس هم می‌بردند بیشتر ساختمانهای آنجا آجری بود و ستونهای مسجد جامع از آجر و چوب. نوشته ابن‌اثیر (ج ۸، ص ۳۰۸-۳۰۹) درباره تاراج شهر بدست روسها (در ۳۳۲ ق) معروف بوده و مورد استناد مورخان بعدی قرار گرفته است. مقدسی (چاپ دوخویه، ص ۳۷۵) هنوز بردعه را بمنزله بغداد آن دیار می‌داند، ولی می‌افزاید که در زمان او دیوارهای شهر فرو ریخته و اطراف آن نامسکون و متروک بود. در زمان یاقوت (چاپ لایپزیک ج ۱، ص ۵۵۹) این شهر مانند امروز روستائی بود که اطراف آن را ویرانیهای بسیار محاصره کرده بود ...

واما یگانه شاعری که از این شهر تاریخی و باستانی سراغ داریم، عبارت است از :

گلشنی بردعی

شیخ ابراهیم فرزند محمد فرزند ابراهیم فرزند شهابالدین بسال ۸۳۰ ق در بردع زاده شد و تحت نظر عموی خود سیدعلی به کسب کمالات پرداخت، بعد به تبریز رفت و دست ارادت به دده عمر روشنی داد و بر حسب صوابدید آن پیر روشن ضمیر تخلص اولیّه خود را که «هیبتی» بود به «گلشنی» عوض کرد. شیخ ابراهیم پس از فوت پیر به جانشینی وی برگزیده شد.

صاحب ریحانة الادب می نویسد که صاحب ترجمه از طرف پدر به «اوغوزاتا» واضع لغت ترك و از جانب مادر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام موصول و از روشنی تبریزی خلیفه سیدیحیی خلوتی اخذ فیض و کمالات باطنیه نموده به حقایق علوم متنوعه عارف و مسندنشین ارشاد بوده و سرسلسله گلشنیان از سلاسل عرفانی در مصر و ترکیه نیز بدو انتساب دارند. وی علاوه بر اصول طریقت و عرفان، در کلام و تفسیر وحی و حدیث و علوم نقلیه هم بصیرتی بسزا داشته و دیوانی عارفانه، قصیده‌ئی نظیر قصیده تائیه ابن فارض و بعضی منظومه‌های علیحده از جمله آثار اوست و یک کتاب «معنوی» نامی که حاوی چهل هزار بیت و مشتمل بر نکات و دقایق عرفانی است در مقابل مثنوی ملای رومی نظم کرده است وی در هنگام ظهور شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ ق / ۱۵۰۱ م) ترك وطن گفته و به مصر رفته و در قاهره اقامت گزیده است و در سال ۹۲۶ ق

خانقاهی بنانهاده و جماعتی بی‌شمار در مجلس وعظ او حضور داشتندی و در سال ۹۴۰ قمری مطابق ۱۵۳۳ میلادی در مصر وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد. تاریخ وفاتش را عارفی استانبولی که از مریدان او بود چنین گفت :

کرد رحلت ز گلستان وفا	گلشنی، اعنی شیخ ابراهیم
زد قدم بر نشیمن لاهوت	شد به خلوتسرای انس مقیم
گفت هاتف برای او تاریخ	(مات قطب الزمان ابراهیم).
	(۹۴۰)

مرحوم تربیت به مقام معنوی و نفوذ شخصیت علمی و عرفانی او اشاره کرده مینویسد که در تاریخ ۹۲۲ قمری سلطان سلیم عثمانی که به خطه مصر غالب گشت و آن مملکت را تسخیر نمود، مولانا گلشنی را طرف توجه قرارداد و محل معتابهی را در مقابل «مویدیۀ» مصر بهوی واگذار کرد، اوهم مبالغ هنگفتی از دراویش و مریدان خود جمع‌آوری کرده در عرض ده سال در آنجا خانقاهی بنانهاد. تا شهرت او را سلطان سلیمان شنیده احضار کرد و با کمال اعزاز و اکرام و احترام محل نشیمن و اسباب زندگانی او را فراهم آوردند، در آن موقع یکصد و پنج سال از عمر مولانا گذشته بود...

تألیفات گلشنی بدین شرحند :

۱- «مثنوی معنوی» که بسال ۹۲۲ سروده خود گوید:

اول، آخر کاین معانی رو نمود سال اندر نهصد و بیست و دو بود
درپارهی از منابع از این مثنوی معنوی بنام (المعنویة الخفیه) یاد شده است. ابیاتی از این مثنوی است :

باءِ بسم‌اللهِ رحمن الرحیم

گشت چون مفتاح از وحی علیم

کو چو بسم‌الله مفتاح از، لدن

کو کلید آمد ز فتاح سخن

تا گشاید گنج معنی از کلام
 فتح سازد روزن دارالسلام
 زان به «بی» شد ابتدای «معنوی»
 که به وحی الله کند زوپی روی
 هان زاسم ذات بی چون کردگار
 شد نخست از معنوی، آغاز کار
 بشنو از نی چون ز دم ساز آورد
 ساز سوزان از چه دمساز آورد
 عشق و نی همدم صفت دم می کشند
 یکدیگر را دم ده وهم دمکشند
 عشق را شیدا صفت آغاز نیست
 بی نظیر است او، ورا انباز نیست...
 «روشنی» را روشنی زان نور، نور
 می دهد روشن ضیاء از ضوء هور
 «گلشنی» هم خواهد ای حی ودود
 از ضیاء روشن روان آن نور بود
 يك نظر زان روشنی خواهم دهی
 کز ضیاء تابم نماید چون مهی...
 نسخه‌هایی از این مثنوی در کتابخانه‌های داخلی و خارجی به‌نشانه‌های زیر هست :

دانشگاه تهران به‌شماره ۵۱۹۵ نستعلیق ۹۳۰ ق. (روزگاری که گلشنی هنوز در قید حیات بوده است). سپهسالار به‌شماره ۱۷۸ با تاریخ ۹۵۲. و در خارج از کشور :

استانبول، طریق‌اپوسرای به‌شماره ۱۵۰۲ A نوشته حدود سده دهم. قاهره، دارالکتب به‌شماره ۱۵ تصوف فارسی، تعلیق محمد فرزند عبدالله مسعود، شاگرد گلشنی.

قاهره، دارالکتب به‌شماره ۸۹ تعلیق بدون تاریخ.

قاهره، دارالکتب ۱۰ م. تصوف فارسی، نسخ محمد صالح فرزند بدرالدین نشتری مورخ ۹۷۹، در ۳۵۸ برگ ۲۷ سطری. مخطوطات ج ۱، ص ۳۵۲).

(منزوی، ۱۲۵۴/۲ و ...)

شادروان تربیت عبارت (هوالاول هوالآخر) را ماده تاریخ تألیف این منظومه (که بدون احتساب «واو» مشدد و «مد» برابر ۹۲۲ می‌شود) قید و بخط تاریخ ۹۱۲ راضبط کرده و افزوده است که: نسخه‌ایی از این مثنوی در کتابخانه اسعدپاشا در استانبول و نسخه ناقصی در کتابخانه دانشکده معقول و منقول (تهران) و نسخه‌یی هم در کتابخانه ملک هست.

۲- مثنوی بحرالحقایق فی کشف الدقایق نیز از منظومه‌های گلشنی است و چنین آغاز می‌شود:

باءِ بسم‌اللهِ رحمن الرحیم شد کلید باب حکمت از قدیم
نسخه آن در قاهره، دارالکتب ۲ تصوف نوشته ۹۷۵ هست
(منزوی ۳۸۵۱/۵)

۳- تفسیر آیه فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی (آیه ۱۲ از سوره طه) چنین آغاز می‌شود:
آنگهان فاخلع شنید از کردگار...
نسخه این منظومه در دارالکتب قاهره شماره ۲۶۱ مجامیع تیموریه ضمن یک مجموعه، صفحه ۴۴۸ هست.

(منزوی ۲۳/۱)

۴- دیوان گلشنی - نسخه‌هایی از آن بشرح زیر در کتابخانه‌ها هست:
قاهره، دارالکتب به شماره ۹ ادب فارسی نستعلیق بدون تاریخ آغاز:
ای اول زاول هویدا. دارای ۴۴۰ برگ ۷ سطری.
قاهره، دارالکتب به شماره ۸۸ م. ادب فارسی تعلیق بی تاریخ آغاز
مانند شماره مذکور، در ۵۳۷ برگ ۱۷ سطری.

(منزوی ۲۵۰۴/۳)

در هدیه‌العارفین (ج ۱، ص ۲۶) علاوه بر آثار مذکور از سایر تألیفات گلشنی به شرح زیر یاد شده است:

منظومه فارسی در تصوف، پندنامه منظوم (فارسی)، چوپان‌نامه، دیوان شعر (ترکی) رساله‌الاطوار، قدمنامه، آثار عشق.

مولانا گلشنی دو پسر داشته است یکی شیخ احمد گلشی زاده متخلص به «خیالی» که پس از فوت پدر جانشین او گشته و در سال ۹۷۷ ق وفات یافته است، دیگری سیدعلی متخلص به «صفوتی» که نایب مناب برادر گردیده و در سال ۱۰۰۵ در گذشته و بعد از وی شیخ حسن فرزند «خیالی» صاحب مسند خلافت گشته است.

(بغدادی ۲۶/۱؛ تربیت، ۳۱۸؛ مدرس، ۴۰۴/۳؛ منزوی، ...)

بیلقان

از شهرهای قدیم اران است، در حدود چهارده فرسنگی جنوب بردعه و هفت فرسنگی شمال رود ارس نزدیک دربند امروزی واقع و سابقاً از توابع شروان بود ولی اکنون خرابست.

ابن فقیه آن را از بناهای قباد فرزند فیروز ساسانی معرفی کرده است. در ۱۱۲ هـ. ق در دومین جنگ اعراب با خزرها سردار مسلمانان، سعیدبن عمروالحرشی پیروزی مهمی بر خزرها بدست آورده است. بیلقان را به ارمنی فیداگران می گفته‌اند. ابن حوقل در سده چهارم آن را شهری نیکو، دارای آب فراوان و باغستانها و آسیابهای متعدد نوشته است. این شهر که پس از خراب شدن بردعه، کرسی اران بود در زمان مغول آبادی خود را از دست داد... برای اطلاع بیشتر از تاریخ این شهر رجوع شود به دایرة المعارف اسلام (ج ۳، ص ۷۵۸-۷۶۰) مقاله مرحوم مینورسکی و...

شاعران این شهر باستانی عبارتند از :

بدیع بیلقانی

از شاعران ناشناخته‌ایست که در سده هفتم یا قبل از آن می‌زیسته،
بنابر ضبط جمال خلیل مؤلف نزهةالمجالس این رباعی از اوست:

چون شعبده طبع، به باغ افسون کرد
بر نطع چمن، بازی دیگرگون کرد
از مهره گل، طاسك لعلی برخاست
وز حقه لعل، زنگی بیرون کرد.

(خلیل، ۱۷۴)

رشید بیلقانی

رشید هم از جمله شاعرانی است که در قرن هفتم هجری قمری و یا
قبل از آن در قید حیات بوده و جز در نزهةالمجالس از او در هیچ مأخذی
یاد نشده است. رباعی ذیل از اوست:

آمد، زده در دو عارض زیبا گل
با من سخنی به طعنه و صد با گل
اندیشه خاطرش مرا این، که ز لطف
در چشم تو، روی من نکوتر یا گل

(خلیل، ۱۷۴)

شمس اقطع بیلقانی

شمس‌الدین اقطع قاضی یکدست بیلقان و معاصر مجیر بیلقانی بود،
از قطعه‌یی سه‌بیتی که مجیر در هجو او گفته (دیوان، ص ۳۱۱، ۳۳۴)
برمی‌آید که وی دست‌راست نداشته است. از رباعیات اوست:

در گرد لب، عنبر تر می‌بایست
وین سوخته دل، سوخته‌تر می‌بایست
زنجیر دو زلف تو نه بس بود مرا
غل دگر از غالیه در می‌بایست

★★★

روزم، زرخ تو روشنائی میداشت
دل، کی ز تو طاقت جدائی میداشت
بیگانه تو کردیم زشادی، گرنه
غم، با دل من چه آشنائی میداشت
در جنگی مورخ سده یازدهم کتابخانه سنای سابق هم اشعاری از او
تحت عنوان اقطع‌الدین آمده است.

(خلیل، ۲۴۶، ۳۲۱)

صالح بیلقانی

شرف‌الدین صالح بعد از مجیر از معروفترین شاعران این شهر بشمار
می‌رود ولی متأسفانه از آثارش جز در نزهة‌المجالس درجائی خبر نیست،
وی در مضمون اندیشی، ترانه‌های بدیعی دارد، مثلاً خورشید برای نظاره
شمع روی یار برب بام می‌آید، اما تا دیوار معشوق را می‌بیند، مدهوش
می‌شود و از روزن به‌درون می‌لغزد:

خورشید کزوست چشم عالم روشن
از بهر نظاره تو، ای شمع ختن
آمد به لب بام، چو دیوار تو دید
مدهوش شده، دراو فتاد از روزن

همو رباعی بسیار لطیفی دارد که در دیوانهای مولانا و ظهیر فاریابی هم وارد شده است :

ای روی تو از لطافت آیینۀ روح
خواهم که قدمهای خیالت به صبح
بر دیده نهم، ولی زخار مژدهام
ترسم که شود پای خیالت مجروح

آقای دکتر محمد امین ریاحی در مقدمۀ مشروح و محققانۀ خود برنزه‌المجالس اینگونه باریک‌اندیشی‌ها را بحق «سبک آرانی» نامیده است.

از صالح بیلقانی ۲۵ رباعی درنزه‌المجالس آمده از آنهاست:

باغ ارچه ز گل نشو و نمائی دارد
چون بلبل خوش غزلسرائی دارد
بر کار کسی راست بود باغ، که او
چون بلبل و گل برگ و نوائی دارد

★★★

خطی که فلك بر رخ دلخواه نوشت
بر گل، رقم بنفشه بیگاه نوشت
خورشید، خطی به بندگی می‌دادش
کاغذ مگرش نبود، بر ماه نوشت!

(ریاحی، ۲۰؛ خلیل، ۱۹۱، ۳۲۲)

صفی بیلقانی

در سده هفتم و یا قبل از آن می‌زیسته. از صفی بیلقانی هم بیش از این اطلاعی در دست نیست، این رباعی از اوست:

درد دلم آن سرو روان می‌داند
غمهام، به پیدای و نهان می‌داند

چون مور، میان به خون من می‌بندد
باریکترم از آن میان می‌داند
(خلیل، ۳۶۵)

مجیر بیلقانی

مجیرالدین مکنی به ابوالمکارم و متخلص به مجیر از سخنوران سده ششم هجری قمری بیلقان است. وی با ظهیر فاریابی و اشهری نیشابوری معاصر بوده و افتخار شاگردی خاقانی شروانی را داشته است. خانواده مجیر از شهرت چندانی برخوردار نبوده‌اند. مادرش ارمنی بوده: طفلان طبع من به صفت ترك چهره‌اند
وین طرفه ترکه ارمنی بود مادرم
قبل از چاپ سال ۱۳۵۸ دیوان مجیر، مادرش بخط حبشی معرفی شده بود.

ممدوحان شاعر عبارتند از :

- ۱- شمس‌الدین ایلدگز اتابک اعظم (۵۵۵-۵۶۸) شاعر از آغاز اقتدار وی در عراق به خدمتش شتافته و او را مدح گفته است.
- ۲- رکن‌الدین ارسلان بن طغرل (۵۵۵-۵۷۱) سه قصیده در مدح او دارد ولی ظاهراً به علت گرایش شاعر به اتابکان آذربایجان سرانجام مورد بی‌مهری ممدوح قرار گرفته است.
- ۳- نصرت‌الدین جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۵۶۸-۵۸۱) شاعر بیش از سایرین او را ستوده و جنگها و فتوحاتش را به نظم کشیده است. ولی حسودان و سخن‌چینان از او نزد شاه بدگوئی کرده به افشای رازش متهم ساخته، خشم جهان پهلوان را نسبت به وی برانگیخته‌اند. شاعر قصیده سوگند نامیه‌ی در ۹۱ بیت ساخته خود را از این اتهام مبرا قلمداد کرده است. چند بیت آن چنین است:

ز دار ملك جهان روی دركشید وفا

چنانكه زو نرسد هیچگونه بوی به ما...

به صدر شاه جهان ناسزام گفت حسود
 ز رشك آنكه شد من به صدرشاه سزا
 بخوردم اینهمه سوگند و باز می گویم
 به ذات پاك معین و به عز خدا
 كه زرق خالص و بهتان محض بود، آن گفت
 كه نقل رفت از آنها كه کرده اند آنها
 نگفتم و نگذشته است در دلم هرگز
 نکرده هیچکس از بنده این سخن اصفا
 حدیث من زمغاعیل و فاعلات بود
 من از کجا، سخن سر مملکت ز کجا؟
 این سوگندنامه در باب سیزدهم «قسمیات» مونس الاحرار هم ثبت
 شده است.

۴- قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷) .

۵- سیف الدین ارسلان.

شاعران معاصر مجیر:

وی دوبار از طرف اتابکان آذربایجان برای تحصیل وجوه دیوانی
 به اصفهان رفته است، در مرتبه اول حدود (۵۵۱ یا ۵۵۲ ق) فیما بین او
 و جمال الدین عبدالرزاق و شرف الدین شفروه باب معارضه و مجادله باز و
 اهاجی رکیک رد و بدل شده است.

اثیر الدین اخسیکتی هم با مجیر معاصر بود و او را هجو کرده است:
 از برای خدای، خواجه مجیر کاروانهای شعر من چه زنی...
 مجیر با استادش خاقانی هم مشاعره و معارضه داشته است که شرح آن
 در مقدمه ای بر دیوان خاقانی تصحیح دکتر سجادی بیان شده است.
 در سال فوت شاعر اختلاف نظر هست، ولی سال ۵۸۶ به حقیقت نزدیکتر
 می نماید. وی در مقبرة الشعراى تبریز مدفون است.
 دیوان شاعر یکبار به اهتمام تقی بینش در سال ۱۳۴۳ ش در ۶۴ صفحه

به چاپ رسیده، ولی طبع منقح و کاملتر آن در سال ۱۳۵۸ شمسی از طرف مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، بتصحیح و اهتمام آقای محمدآبادی صورت گرفت. مصحح با استفاده از نوزده مأخذ موثق شرح حال شاعر را فراهم ساخته و در مقدمه ۱۴۶ صفحه‌یی خود به مذهب، مقام علمی، شعرای معاصر، سبک و مختصات شعر مجیر، استفاده شاعر از معلومات علمی در شعر، آشنائی شاعر با علوم ریاضی، هیئت، ستاره‌شناسی، تاریخ، طب، فلسفه، عرفان، بکاربردن اصطلاحات دیوانی، بازیهای نرد و شطرنج و... صنایع بدیعی و لفظی در شعر مجیر اشاره کرده است.

در نسخه چاپی تصحیح آقای محمدآبادی دوازده نسخه خطی بکار گرفته شده و از مجموع آنها تعداد پنجهزار و چهارصد و شصت و نه بیت فراهم شده است که شامل قصاید، غزلیات، رباعیات، شکواییات، قطعات، ملمعات، ترکیب‌بندها است.

شعر مجیر بی‌تکلف و لطیف و روان است. استاد فقید فروزانفر مینویسد «به لطافت طبع وجودت قریحه بریشتتر سخنگویان زمان خویش رجحان دارد و قصایدش به روانی و وضوح و روشنی معانی ممتاز است».

همو، مجیر را در قصیده پیرو فرخی و منوچهری دانسته مینویسد «بعضی قصایدش به سبک فرخی بسیار نزدیک است و حسن آهنگ منوچهری در بیشتر آنها موجود».

از اشعار اوست :

در دست قناعتم ممکن
وین بی‌سر و بن، غریب دشمن
با مردمی از همه جهان من
خورشید نتابدم به روزن
چون شمع کنم نواله از تن
از گوهر نظم من مزین
تا یافت ز طبع من فلاخن

تا دستخوش جهان شدم من
بگریزم از او که من غریبم
بی سر بزم چو مردم چشم
شبدوست از آن شدم که در شب
گر شمع فلک نسازدم، قوت
شادم که شده‌ست گردن‌دهر
سنگ سخن از مجره بگذشت

قومی شده از ضلالت و جهل معیوب تبار و ننگ برزن
نه هاون دارویند و هستند پربانگ و میان تهی چو هاون...

★★★

ای گرد صبح صادق از مشك وام کرده
روی چو آفتاب صبح صدم شام کرده
خون حرام ما را کرده حلال برخود
وصل حلال خود را بر ما حرام کرده
بسته کمر چو جوزا یعنی غلام خاصم
وآنکه به شوخ چشمی مه را غلام کرده
گوئی مجیر بیند يك شب ز روی مستی
تو سوی وی گذشته بروی سلام کرده

★★★

ای عارض چون روزت، روزم به شب آورده
وی غمزه جانشوزت جانم به لب آورده
زلفت به جگر خواری دل برده بصد زاری
لعلت به شکر باری شکلی عجب آورده
هم سروی و هم بلبل، هم سوسنی و هم گل
ای برسمن از سنبل شور و شغب آورده
شد حال مجیر از غم بردف زده در عالم
تو از غم او هر دم چون می طرب آورده

★★★

از رباعیات اوست :

ای شمع سرای حسن، پروانه کجاست؟
وآن مرغ شکسته بال را، دانه کجاست؟

با هر که رسی، به طعنه باری می‌گوی
زنجیر به دست ماست دیوانه کجاست؟

★★★

مسکین دل من، اگر قرارش بودی
با محنت و اندوه چه کارش بودی؟
خوش بافته‌اند در ازل، جامهٔ عشق
گر یک خط صبر، بر کنارش بودی
(فروزانفر، ۵۷۸ تا ۶۰۱؛ مجیربیلقانی، دیوان؛ خلیل، ۹۵)

خلاط

شهری بود بر کرانهٔ غربی دریاچهٔ وان و شمال ترکیه. ابن‌فقیه در البلدان آن را جزو ارمنیه چهارم و حوزه‌های اران معرفی کرده، نام شهر بعدها به‌اخلاط تحریف شده است. واستخری در المسالك والممالك فاصلهٔ آن را از شهرهای دیگر چنین بیان می‌کند: «از خوی تا برکری سی فرسنگ و از برکری تا ارجیش دو روزه راه و از ارجیش تا اخلاط سه روز و از اخلاط تا بدلیس سه روزه راه و از بدلیس تا میار فارقین سه روزه راه...» ص ۱۶۱.

و در کتاب حدودالعالم (مؤلفهٔ ۳۷۲) آمده است: ... خوی، برکری، ارجیح، اخلاط، نخجوان، بدلیس... شهرکهایی‌اند خرد و بزرگ و خرم و با نعمت و مردم و خواسته... (ص ۱۶۰)، شهر خلاط ظاهراً در زمان سلطان سلیم اول بتصرف عثمانی درآمد. در ۹۵۵ شاه طهماسب صفوی آن را با خاک یکسان کرد. در زمان سلطان سلیمان اول در محل آن قلعه‌یی بنا و بتدریج شهر جدید برپا شد.

تاج خلاطی

از این شهر باستانی است و در نزهةالمجالس سه رباعی از او نقل شده.
تاج‌الدین مضامین بکری در رباعیاتش آورده: «زلف یار را دیوانه‌یی

می بیند که به دارش آویخته اند و در همین حال هم دست از خلاف برنمی دارد
واز جام لب یار می می نوشد»:

مشکین رسن زلف تو روز افزون است
بر آتش رخسار قرارش چون است
آویخته، از جام لب می نوشد
دیوانگی، ای نگار گوناگون است
آقای دکتر ریاحی این باریک اندیشیها را که از نیاکان سبک هندی
واز نزدیکان سبک عراقی است، سبک ارانی نامیده است.
مه پیش نهاده کاین رخ فرخم است
شکر به لب آورده، که این پاسخم است
خون من مستمند، بریبدادی
مالیده به روی تر، که رنگ رخم است

★★★

قانون دلم، به عشقت از ساز برفت
صبری، که چو نای بود دمساز، برفت
نگی، که چو دف بی سروپا بود بماند
نامی، که چو چنگ بد سرافراز برفت
(خلیل، ۶۳، ۱۰۶، ۳۳۶؛ ریاحی، ۲۱)

حسین اخلاطی

حسین سلطان از فضلا و شعرای قرن نهم هجری قمری است. خوشگو
در سفینه اش او را استاد شرف الدین یزدی معرفی کرده است. در فرهنگ
سخنوران از او زیر نام حسین مصری هم یاد شده است. به اشعار وی
دسترسی نیافتیم. ولی رساله ای در جفر شامل یک مقدمه و دو باب در چهار
ورق ۲۳ سطری بخط نستعلیق در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی
مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره دفتر ۳۳۹۰/۱۵ تألیف حسین-
اخلاطی هست.

چنین آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم. بدانکه این رساله ایست در جفر، خامه از حسین اخلاطی که ادعا می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام است و مشتمل است این رساله بر مقدمه و دو باب. اما مقدمه در بیان مداخل و مخارج اسماء...»

انجام: «... فاسم جعفر مثلاً يطلب من البيت العشرين من الشطر السابع عشر من الصفحة السادسة عشر من الجزء الثالث و عد ذلك فقل».

(سید یونسی، ۷۳۷/۲)

شروان

ولایتی است در جنوب شرقی قفقاز در حوزه علیای نهر ارس و رود کر. بنای شهر را بالاتفاق به انوشیروان ساسانی نسبت داده‌اند.

وضع این شهر در زمانیکه شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ق / ۱۵۰۲-۱۵۲۴ م) وارد آن شد تفاوت مهمی با وضع آن در سده هفتم که یاقوت در معجم البلدان توصیف میکند، نداشته است.

از مجموع نوشته‌ها چنین برمی‌آید که شروان قدیم بمراتب بزرگتر از شروان امروزی بوده است و نه تنها دربند، بلکه باکو هم از توابع آن شمرده می‌شده، یاقوت فاصله آن را تا دربند یکصد فرسنگ تخمین زده است.

ابن حوقل هم که در نیمه اول سده چهارم هجری کتاب جغرافیائی خود را تألیف کرده مطالبی را که خود به چشم دیده درباره شروان به رشته تحریر درآورده است، مقدسی میگوید شهر بزرگی است و مسجدی در میان بازارها از سنگ ساخته شده و نهری از آن می‌گذرد.

ابوعلی احمد بن عمر بن رسته که به «ابن رسته» معروف است در نیمه دوم قرن سوم از این شهر دیدن کرده است.

ابن فقیه در البلدان (مولفه حدود ۲۸۰ ق / ۸۹۳ م) آنجا را از شهرهای ارمنیه اول معرفی کرده است. و آن در آران اوایل قرون وسطی، و آذربایجان شوروی کنونی قرار دارد. تاریخ و جغرافیای تاریخی این

ناحیه هنوز به‌خوبی روشن نیست. کرسی قدیم آن شابران و در ادوار متاخر شماخی، و شمالیترین موضع آن دربند (باب‌الابواب) بوده است. فرمانروایان شروان عنوان شروانشاه داشته‌اند.

پس از سقوط دولت شروانشاهان بدست صفویه، شروان از ولایات ایران شد، ولی ساکنین (سنی مذهب) آن چندبار برضد حکام دولت شیعی ایران قیام و از سلطان عثمانی استمداد کردند. در اولین جنگهای ایران و عثمانی، ترکان عثمانی شروان را گرفتند. شروان در زمان ترکان از شکی در شمالغربی تا باکو در جنوب شرقی امتداد داشت (دربند از مدتها پیش از شروان جدا و ولایت مستقلی شده بود). برطبق پیمان سال ۱۷۲۴ بین روسیه و عثمانی، سواحل شروان به‌انضمام باکو، که در این زمان تحت اشغال روسها بود. به‌روسیه، و بقیه آن (با پایتختش شماخی) به‌ترکان واگذار شد. در ۱۱۴۷ هـ. ق نادرشاه شماخی را گرفت و روسها نیز برطبق معاهده گنجه (شوال ۱۱۴۷ هـ. ق) نواحی ساحلی آن را بدون نزاع به‌ایران واگذار کردند.

پس از فوت نادر (۱۱۶۰ هـ. ق)، استیلای ایران براین نواحی ضعیف شد و امیرنشینهای مستقلی در آنجا پدید آمد. از این زمان عنوان شروان به‌خانات شماخی تخصیص یافت. فتحعلی‌خان، خان (۱۷۵۸ - ۱۷۸۹ م) قوبه، دربند و شروان را مطیع ساخت، و حتی در سالهای آخر عمر خود به‌ایران نیز نظر داشت. پس از اینکه قاجاریه وحدت ایران را تأمین کرد، جانشینان فتحعلی از یک‌طرف مواجه با دولت ایران و از طرف دیگر با روسیه روبرو شدند. عاقبت برطبق عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ هـ. ق) دولت ایران از دعاوی خود بردربند، قوبه، شروان، و باکو منصرف شد.

شروانشاهان

عنوان سلسله‌های پادشاهانی است که بر شروان و گاه به‌بعضی نواحی مجاور سلطنت کرده‌اند و آخرین آنها در زمان شاه‌طهماسب اول صفوی

که شروان جزء خاك ايران شد (۹۴۵ ه.ق) منقرض شدند. عنوان شروانشاه ظاهراً ازپیش از اسلام سابقه دارد، ولی در دوره فتوحات اسلامی از فرمانروای شروان به عنوان ملك شروان یا صاحب شروان یاد شده است.

اگرچه تحقیقات بعضی از محققین اروپائی مانند یوستی، دورن، بارتولد، و مینورسکی - تاحدی تاریخ شروانشاهان را روشن ساخته است، و مخصوصاً تحقیقات اخیر مینورسکی که در کتاب وی بنام تاریخی از شروان و دربند (کمبریج ۱۹۵۸) مندرج است، گره از مشکلات گشوده است، هنوز تاریخ شروان و شروانشاهان مجهولات بسیار دارد.

مورخین قائل به ۴ سلسله از شروانشاهان هستند، قدیمترین این سلسله‌ها ظاهراً سلسله‌ای بوده است از خاندان ساسانی که در عهد ساسانیان بر شروان امارت داشته‌اند. شروانشاهان بعد از اسلام عبارتند از اولاً سلسله عربی الاصل شیبانی، که حکومتشان بر این ناحیه از اواخر قرن دوم (ه.ق) سابقه و تا اواخر قرن ۵ دوام داشته است؛ و دیگر سلسله خاقانها، که دو طبقه مشخص از آنها یکی بعد از دیگری تا زمان شاه طهماسب اول صفوی که شروان ضمیمه خاك ايران شد، بالاستقلال یا به تبعیت از سلاطین دیگر امارت داشته‌اند. خاندان شیبانی، به سبب دورافتادن از عربها و آمیزش با مردم محل و ازدواج با آنها متدرجاً به آداب و سنن و فرهنگ ایرانی خو گرفتند؛ چنانکه هشتم بن خالد (حک ۲۴۷ ه.ق) عنوان قدیم ایرانی شروانشاه بر خود نهاد، و محمد بن یزید (د ۳۰۵ ه.ق) خود را به ساسانیان منسوب می کرد و یزید بن احمد (۳۸۱-۴۱۸ ه.ق) نامهای ایرانی برای فرزندان خود اختیار کرد. ظاهراً سلسله شیبانی انقطاع نیافت، بلکه سلسله خاقانها از اعقاب همان شیبانیهها بوده است و فریبز، که آخرین شروانشاه از سلسله شیبانی است (حک ۴۵۵ - ؟، در واقع خود یا پسرش اولین عضو سلسله خاقانها بوده است. و اگر هم سلسله خاقانها تفاوتی با سلسله شیبانی داشته است فقط از لحاظ درجه غلبه ایرانیت بوده است.

طبقه اول از سلسله خاقانها از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم تا

حدود ۷۸۴ ه.ق بطور مستقل و یا به تبعیت از سلاجقه یا امرای گرجستان و غیره سلطنت داشته است. از این سلسله، نه از تعداد واسامی فرمانروایان و نه از وقایع مربوط به آنها چندان اطلاعی در دست نیست. در دایرة المعارف فارسی (مصاحب) اسامی خاقانها در جدولی که ه.ا.خود از جدول تقریبی پاخوموف، محقق روسی می باشد نقل شده است.

منوچهر بن فریدون، ملقب به خاقان کبیر از معروفترین شروان-شاهان این طبقه و ممدوح ابوالعلاء گنجه‌ای، فلکی شروانی، و خاقانی بوده است، و تخلص خاقانی از لقب وی مأخوذ می باشد. احتمالاً در ۵۱۰ ه.ق پادشاه گرجستان دختر خود را، که تمر Tamar نام داشت به ازدواج منوچهر درآورد و کمی بعد منوچهر به سلطنت رسید (۵۱۴ ه.ق) این خاقان در ۵۵۱ وفات یافته است. نتیجه ازدواج منوچهر و تمر اخستان ابن منوچهر بود که جانشین پدر شد، از این به بعد تا مدت ۱۰۰ سال، شروان تحت الحمایه گرجستان بود و پادشاهان گرجستان خود را شروانشاه می خواندند...

وضع سیاسی شروان در نیمه اول قرن ۷ ه.ق روشن نیست. ابن اثیر در وقایع ۶۱۹ از شروانشاه رشید، و نسوی در وقایع سال ۶۲۲ از افریدون ابن فریبرز نام می برد. از سلاطین متاخر این سلسله، کاوس بن کیقباد در حدود ۷۷۴ درگذشت و پسرش هوشنگ بن کاووس پس از چند سال سلطنت، بدست اتباع خود کشته شد (ظاهراً ۷۸۴ ه.ق) و دولت این طبقه از شروانشاهان برافتاد.

طبقه دوم از سلسله خاقانها پس از هوشنگ به شیخ ابراهیم بن محمد که از عموزادگان هوشنگ و صاحب در بند بود انتقال یافت و بعد از او فرزندش سلطان خلیل (۸۲۰-۸۶۷) سلطنت کرد و بعد فرخیسار تا ۹۰۶ و بعد بهرام بن فرخیسار (د ۹۰۷) و شیخ ابراهیم بن فرخیسار (۹۰۸-۹۳۰) و... تا سال ۹۴۵ ه.ق شروان ضمیمه ایران گردید (مصاحب). قطران در دیوان خود و کسروی هم در «شهریاران گمنام» از شروان و شروانشاهان گمنام و گمنام یاد کرده اند...

شاعران این شهر باستانی عبارتند از :

آتشی شروانی

از شاعران سده دهم هجری است. نسخه‌ای از دیوانش در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی زنده‌یاد حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۹۵۸ هست. واقف در برگ اول آن بدون ذکر مأخذ قید کرده است که «دیوان آتشی در سال ۹۱۰ هجری نوشته شده است».

این نسخه فصل وبابی ندارد و مجموعاً دارای ۳۴ قصیده مفصل در شرح غزوات و معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مولای متقیان علی علیه السلام است.

آغاز :

گفتند کافران که به ما ده تو نامه را
و آنکه تو نیز زود به همراه ما بیا

انجام :

نقل دارم ز راویان صحیح
همچو مقدار و بوذر و سلمان ...
در مدح پنج تن آل عبا گوید :
صبحدم کاین زورق زرین بهامداد گر
شد روان بر روی این دریای سبز پردرد
از پس پرده زلیخائی سحرگه رخ نمود
همچو یوسف کاو بر آرد از درون چاه سر
(آتشی، دیوان؛ تربیت، ۲؛ آقابزرگ، ۲/۹)

ابوظاهر شروانی

تاریخ حیاتش روشن نیست، بعضی او را از قدما دانسته‌اند، مولف گلستان ارم از نیکو طبعان شروان که به فضل و کمال سرآمد اقران بوده معرفی کرده است. مرحوم تربیت دویت زیر را از عرفات العاشقین نقل کرده و افزوده است که این قطعه بنام دیگران (؟) نیز ثبت شده است:

عجب آید مرا ز مردم پیر که چرا موی را خضاب کنند
به خضاب از اجل چو کس نرهد خویشان را چرا عذاب کنند

(قدسی، ۲۱۰؛ تربیت، ۲۶)

احمد شروانی

احمد فرزند محمدتقی شروانی و از فضالای قرن سیزدهم هجری است. بسال ۱۲۰۰ در حدیده یمن زاده شد و پس از کسب کمالات به کلکته رفت و در تاریخ ۱۲۲۴ به معلمی عربی مدرسه فرویلیام برگزیده شد. وی پس از چند سال تدریس، و تألیف و تصحیح چندین کتاب به زبان عربی از معلمی استعفا کرد و نزد غازی الدین حیدر ملقب به شاه زمان، پادشاه ولایت اود (۱۲۲۹-۱۲۴۳ ق) رفت و در دستگاه او قرب و منزلتی یافت و در این شهر با دختر سید اسماعیل نامی ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد که بعدها به شیخ محمدعباس رفعت شهرت یافت.

شیخ احمد شروانی یمنی بعد از وفات «شاه زمان» به بنارس و حیدر-آباد و بهوپال و بمبئی سفر کرد تا به تاریخ نوزدهم ربیع الاول سال ۱۲۵۶ در شهر پونه وفات یافت.

تألیفات عمده این مرد دانشمند از این قرار است:

۱- حدیقة الافراح لازاحة الاتراح که چندبار در کلکته و بولاق به چاپ رسیده است.

۲- نفحة الیمن فیما یزول بذکره الشجن: در حکایات و قصص لطیف است که در ایام تدریس تألیف کرده و بسال ۱۲۲۶ در کلکته بچاپ رسانیده است.

۳- الجوهر الوقاد فی شرح بانئت سعاد: شرح قصیده معروف کعب بن زهیر است و در ۱۲۳۱ چاپ شده.

۴- العجب العاجب فیما یفید الکتاب: در تعلیم و انشا و کتابت که با مقدمه انگلیسی به قلم «تماسن» ابتدا در کلکته و بعد از آن چندبار در بمبئی به طبع رسیده است.

۵- المکاتیب: حاوی مراسلات اوست به عنوان مولوی رشید الدین خان.

۶- المناقب الحیدریه: متضمن اشعاری در باب غازی حیدرالدین (شاه زمان).

۷- منهاج البیان الصافی: در علم عروض و قافیه و در سال ۱۲۵۰ در کلکته چاپ شده است.

۸- شمس الاقبال: در مناقب ملک بهوپال.

غیر از اینها او را تألیفاتی دیگر از قبیل بحر النغایس، جوارس - التفریح و ... نیز هست. بعلاوه او در حین تدریس به تصحیح چند کتاب مهم مانند دیوان منتبی و قاموس فیروزآبادی والفلیله و لیله، عجائب - المقدور و اخوان الصفا اقدام کرده است.

شیخ احمد طبع شعر نیز داشته در «آفتاب عالمتاب» این اشعار از او نقل شده است:

گل چراغ افروخت در بزم چمن	باد نوروزی وزید اندر زمن
شوق را افزود بهر وصل یار	ناله های بلبل فصل بهار
گل فشانم دائماً از چشم زار	من به هجران نگار گل عذار
نیست گلشن و زنگاهم گلخن است	بی جمالش این بهارم دشمن است

(صبا، ۳۳؛ تربیت، ۳۱؛ یادگار، س ۵ ش ۴)

الهی شروانی

میرالهی از شاعران ناشناخته این شهر بوده، ابیات زیر در جنگی به نام او ثبت شده است:

عاقبت گو سر خود گیر و برو از برما
 ما نداریم سر آنکه ندارد سر ما
 بحر با ما چه زند لاف که با این همه شور
 طفل اشکی است به گهواره چشم ترما
 ای خضر صاحب دیوان الهی مائیم
 عمر جاوید تو مدی بود از دفتر ما

★★★

منع از گردش بیهوده مکن مجنون را
 که نوشت از قلم پا ورق هامون را
 (تربیت، ۵۰)

بختیار شروانی

معین الدین بختیار از شاعران سده هفتم هجری شروان و ظاهراً از
 معاصران جمال خلیل مولف نزهة المجالس است در این اثر نفیس ده رباعی
 بنام او آمده از اوست :

ای نفس خبیث غافل دیو پرست
 چندین سخن صفا چه گوئی پیوست
 زین آتش دل گر آبرو می طلبی
 خاکت بر سر که باد داری در دست

★★★

بر خود چو مرا وبال داری بروم
 خون دل من حلال داری بروم
 تا امروزم سخت نکو داشته‌ای
 اکنون که ز من ملال داری بروم

★★★

گر دل زبد و نیک جهان پردازی
 بی برگ ره کوی سعادت سازی

جائی رسی از کمال، کز کاس مراد
می‌نوشی و جرعه بر سپهر اندازی
(خلیل، ۶۱)

بدر شروانی

در سدهٔ نهم هجری می‌زیسته. بنوشتهٔ دولت‌شاه مردی خوشگوی و نادره جوی و در شروان و توابع آن سالها سرآمد شعرا بوده است. چون مولانا محمدکاتبی ترشیری (د ۸۳۹ ق) به شروان رفت، بین او و مولانا مشاعره و معارضه دست داد و کاتبی در حق وی این قطعه را سرود:

لقب «کاتبی» دارم ای «بدر» اما محمد رسید اسم از آسمانم
مرا نام باشد محمد، تو بدری به انگشت سبابهات بردانم

بعضی سخن بدر را بهتر از اشعار کاتبی می‌دانند ولی اعتقاد اهل سمرقند از جمله «دولت‌شاه» برخلاف این است.

نسخه‌ای از دیوان بدر به شمارهٔ ۵۳۰۷/۱۳ نستعلیق سدهٔ ۱۱ با دیباچه‌ئی به‌نثر در سرگذشت اودر کتابخانهٔ ملک هست که قریب پانصد بیت از اشعار شاعر را محتوی است.

بدر به سال ۸۵۴ وفات یافته از اوست:

مستانه زمرغ دل من ساز کبابی وز دیده‌گریان منش زن نمک‌آبی
(دولت‌شاه، ۳۷۷؛ هنروی، ۳/۲۲۴۸؛ تربیت، ۶۴)

بهار شروانی

میرزا نصرالله‌خان متخلص به‌بهار بسال ۱۲۵۱ در شماخی تولد یافت، در جوانی بقصد سیر و سیاحت به هندوستان رفت و پس از بازگشت در اصفهان با غلامحسین میرزا صدرالشعرا دیدار کرد، و بعد همراه وی به تبریز رفت و چندی با ادیب ناصر دیلمی روزگار گذرانید و بسال ۱۲۷۵ همراه او به طهران رفت و با رضاقلی‌خان هدایت ملاقات کرد و به علت قریحهٔ سرشاری که داشت به‌دربار ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۴ ق/

۱۸۴۸-۱۸۹۷ م) هم راه یافت. پس از چندی به کردستان سفر کرد و در آنجا شاگردان زیادی تربیت نمود، سپس به خراسان عزیمت کرد و در خانه صبوری ملك الشعراي آستان قدس رضوی (پدرشادروان ملك الشعراي بهار) مسکن گزید و پس از مدتی به تبریز بازگشت و در تاریخ ۱۳۰۴ در همین شهر وفات یافت (برقعی، ۴۲/۳).

صاحب تذکره «از صبا تا نیما» می‌نویسد که وی بسال ۱۳۰۰ در خراسان و منزل مرحوم صبوری در گذشته است.

بهار علاوه بر دیوان غزلیات و قصاید دو مثنوی بنامهای «تحفة العراقین» و «نرگس و گل» داشته ولی جز قصاید و غزلیات معدودی که در تذکره‌ها مانده از دیوان و مثنویهای وی فعلاً اثری نیست.

میگویند که مرحوم ملك الشعراي بهار تخلص خود را از بهار شروانی دارد. شروانی در اواخر عمر قصیده‌ی ساخته و به صدر الشعرا فرستاده است. ضمن آن گوید :

بگذشت بهار کامرانی بحلم بکن ای رفیق جانی
پنجاه و سه سال زحمتم داد پنجاه و سه سال زندگانی
وی در ماده تاریخ‌سازی هم طبع آزمائی کرده، در تاریخ تولد میرزا-
علی‌خان سالار سعید متخلص به حیدری از اهالی مهاباد گفته است:

او فروزان اختر و مامش سر برج عفاف
پس به تاریخش بگویم (اختری زائیده‌ماه)

۱۲۸۵

از اشعار اوست:

هر کجا باده گلگون بود آنجا غم نیست
در بهشت ارنمود باده، دلی خرم نیست
جرعه باده به خاکی بفشان تا دانی
هیچ کم دختر رز از پسر مریم نیست

آنچه اندر دل ماهست تودانی ای دوست
 کاندرا این خانه به غیر از تو کسی محرم نیست
 از کمانخانه ابرو به دل آن ترك، بهار
 گرد و صد تیر زند ابروی ما را خم نیست

★★★

می رسد بر سرم آن مه مگر از ناز امشب
 که طپد دل به برم هر نفسی باز امشب
 سالها در دلم آن راز که می بود بهار
 فاش گردیده از این دیده غماز امشب

★★★

آفرین باد بر آن ساغر مستانه زدن
 و آن کمر بستن و آن زلف سیه شانه زدن
 راه دل می زند آن زلف پریشان، آری
 جز به زنجیر نشاید ره دیوانه زدن

★★★

نیست در مسجد و میخانه چوما رسوائی
 توبه جائی بشکستیم و صراحی جائی
 من چو سرو از همه عالم شدم آزاد آن روز
 که زدم دست به دامان سهی بالائی

(هدایت (م)، ۸۱/۲؛ تربیت، ۷۱؛ برقی، ۴۲/۳ - ۴۵؛ آیین، ۱۲۴/۲)

بهاء شروانی

از شاعران گمنامی است که در قرن هفتم و یا قبل از آن می زیسته.
 صاحب نزهة المجالس این رباعی را از او نقل کرده است:
 خوبان همه عمر شرمسارند ز گل
 وز دیده سرشك رشك بارند ز گل

این طرفه نگر، که آب گل برد رخت
و آنکه طمع گلاب دارند ز گل
(خلیل، ۱۹۰)

تقلیسی شروانی

از شاعران نیمه اول سده هفتم هجری و از معاصران مولف نزهة -
المجالس است.

از رباعیات اوست :
زلفت که دل شکسته در بند وی است
خون دو هزار خسته در بند وی است
با آنکه به بند محکمش می داری
چندین دل خسته، بسته در بند وی است
(خلیل، ۲۸۰)

تمکین شروانی

حاج زین العابدین متخلص به تمکین از دانشمندان بنام شروان است.
وی در نیمه شعبان ۱۱۹۴ در شماخی تولد یافت، بعد از شش ماه پدرش
آخوند اسکندر با اهل و عیال ترك آن دیار گفت و در آستان مقدس
کربلای معلا مجاورت اختیار کرد. صاحب ترجمه تا ۱۷ سالگی مشغول
تحصیل شد، به جذبات باطن از ظاهر ملول گشته به خدمت معصوم علیشاه
هندی رسید، بعد از آن در بغداد ملازمت نورعلیشاه اصفهانی را گزید و
از آنجا به طبرستان و خراسان و قهستان و زابلستان و کابل رفت و از
علمای اعلام و مشایخ کرام کسب فیضها نمود. مدتی در خدمت حسنعلی شاه
بسر برد، بعد از درگذشت او (۱۲۱۶) از پیشاور به پنجاب و دهلی و
بنگاله و گجرات و دکن روی آورده با جوکیان و برهمنان مصاحب گشت،
به جزایر هندوستان و سودان رفت، سرانجام به ولایت سند، و از راه ملتان
به کشمیر، و از طریق مظفرآباد و کابل به ترکستان و بدخشان رسید، و

به صحبت نقشبندان و چشتیان راغب شد. تا از طریق داراب و هرمز به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشت، و از آنجا به مصر و شام و یونان و قسطنطنیه رهسپار شد. با بکتاشیان و رفاعیان و مولویان و خلوتیان طریق معاشرت و مؤالفت پیمود، و از راه دیار بکر و آذربایجان به تهران رفت، شرف مصاحبت حسن علیشاه و کوثرعلیشاه را دریافت و مدتی در خدمت مجذوب علیشاه همدانی بسربرد. رضاقلی خان هدایت می نویسد: فقیر مکرر به صحبتش رسیده و مجالست وی گزیده، الحق مردی آگاه و با خبر و فاضلی با جاه و دیده ور بود کتابی در بیان اقالیم و ادیان و تاریخ ملوک باستان مسمی به «ریاض السیاحه» می نگارد که نهایت تازگی دارد.

ریاض السیاحه را در سال ۱۲۳۷ تألیف نموده که مخزن فواید بیشتر و گواه فضل مولف است. خود گوید:

هر که خواهد سیاحت آسان گو ریاض السیاحه را برخوان

مرحوم شروانی ملقب به مستعلیشاه و پیرو طریقه نعمت الهی بود، و خود شرح احوالش را بتفصیل در حدائق السیاحه و مقدمه ریاض السیاحه و در بستان السیاحه ذیل شماخی نوشته بخشی از ریاض السیاحه و تمام بستان السیاحه در تاریخ ۱۲۴۸، به طبع سنگی رسیده است.

ریاض السیاحه کتابی است در تاریخ و جغرافیا مشتمل بر ذکر بلاد و سلسله های سلاطین و شعرا و عرفا و فضلا و حکما و بیان سلاسل عرفان که بنیاد آن بر یک جلد و چهار روضه و یک بهار نهاده شده و بطوریکه مذکور افتاد قسمتی از آن (تا پایان روضه اول) بسال ۱۳۳۹ ه.ق هم بطبع سنگی مغلو ط رسیده است.

کشف المعارف نیز یکی از تألیفات اوست که در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه است، مقدمه در احوال والد مولف، باب اول در باعث سیاحت و سفر داعی، باب دوم در اعتقادات نگارنده می باشد.

نسخه های آن در کتابخانه مجلس به شماره های ۴۶۲۴/۲ و ۴۲۷۱/۲ و نسخه های هم در کتابخانه دانشسرای عالی به شماره ۱۶۲/۲ هست. تذکره

نویسان از این اثر این بزرگوار یادکرده‌اند.

مولانا به سال ۱۲۵۳ هجری در گذشته، از نتایج افکار اوست:
 بس راه سپردیم و کمال همه کس را
 دیدیم و به جز عشق ندیدیم کمالی
 گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست
 پیر خردم گفت که خوابی و خیالی

★★★

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم
 از ازل همزه من بود چو نیکو دیدم
 شمس چون جلوه کند ذره شود سرگردان
 منم آن ذره که سرگشته آن خورشیدم

★★★

هر چند که چون صورت دیوار خموشم
 از یاد کسی هست درون پرزخروشم
 از تهمت و طعنم چه از این شهر برانی
 زاهد ز تو این خانه که من خانه بدوشم

★★★

بسی دیار بگشتم، بسی مکان دیدم
 ز ذره، ذره به سویت رهی نهان دیدم

★★★

از رباعیات اوست :

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را
 و ندر غم عشق راه آگاهی را
 هر سلسله و طریقه دیدیم ولی
 جستیم طریق نعمت الهی را

★★★

تمکین دیدی و جمله دیدی و گذشت
 رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
 غمناک مشو که زاهدت کافر خواند
 پندار که این نیز شنیدی و گذشت

★★★

قومی به ولای ما جهان داده و جاه
 يك قوم زانکار فغان کرده و آه
 ما آینه روی سفیدیم و سیاه
 در آینه هرکسی به خود کرده نگاه

★★★

تمکین تو، به صورت ارچه از شروانی
 در جان بنگر که از جهان جانی
 هرکس بتصور ز تو گوید سخنی
 اینها سخن است کآنچه دانی، آنی

(هدایت (ر)، ۲۴۵-۲۴۶؛ تربیت، ۱۶۹-۱۷۱؛ گلچین (ت)، ۶۴۵-۶۴۷؛ منزوی، ۹۸۲/۲ و ۱۳۳۰)

حاجی شروانی

جمال حاجی نزدیک به قرن هفتم هجری می زیست و او غیر از
 جمال خلیل صاحب نزهة المجالس است. از رباعیات اوست :

عذرا، که دل خسته من فاش ببرد
 در چنگ غمش کشید و رسواش ببرد
 با روی خوشش بباخت مه نرد جمال
 ده خصل به ماه داد و عذراش ببرد

★★★

گفتم ز خدا زلف تو خواهم ای ماه
 گفتا ز خدا مخواه سودای سیاه

گفتم که به روزی دهننت خواهم، گفت:

از دهر فراخ، روزی تنگ مخواه

(خلیل، ۳۲۷ و ۳۶۰)

حزین شروانی

عبدالرحیم متخلص به حزین از شاعران سده ۱۳ است. در دوران شاهرخ افشار (۱۱۶۰-۱۲۱۰) و لطفعلی خان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹ ق) در حال حیات بوده است. نسخه‌یی از دیوانش به قطع ۲۰/۵ × ۱۳ در ۲۷۰ صفحه ۳۰ سطری به نستعلیق فرزندش اسدالله به تاریخ تحریر ۱۲۰۱ - ۱۲۰۵ در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی مرحوم حاجی محمد - نخجوانی به شماره ۳۰۰۶ هست که شامل غزلیات و رباعیات و مثنویات : صفاءالقلوب، هدایت‌نامه، ذبیح‌نامه اوست.

چند بیت از مطالع غزل، و رباعیات حزین :

الهی مشتعل گردان زدل سوز نهانم را

چو شمع محفل خاصان برافروزان زبانم را

★★★

ستیز و صلح نشاید چو با قضا ما را

علاج و چاره چه باشد بجز رضا ما را

★★★

یارب به نبی‌ئی که تواش داری دوست

عالم همگی طفیل آن ذات نکوست

کز فضل و کرم بنده نوازی بکنی

بخشی تو گناه هر که از امت اوست

★★★

یارب به رخم تو باب رحمت بگشای

راهی که سوی هداست بر من بنمای

یا توسعه صبر بده در نغمه
یا زنگ غم از دل حزینم بزدای
(حزین، دیوان؛ تربیت، ۱۱۳؛ سید یونسی، ۵۴۵/۲؛ آقابزرگ، ۲۳۴/۹)

حلیمی شروانی

از شاعران خوش‌نویس سده دهم هجری است. در کتابخانه حمیدیه استانبول جنگی است تحت شماره ۷۱۳ به تاریخ تحریر ۹۴۵ (ق) که اشعاری از حلیمی شروانی هم در آن آمده. از جمله قطعه زیر را در حق «نویسی» خطاط که در دمشق روزانه ۲۴ لیره مقرری داشته و کدورتی در میان ایشان پیدا شده بود، گفته است:

نویسی آنکه به خط در دمشق بی‌بدل است
چرا وظیفه او بیست و چار پاره کنند
مناسبش نبود این وظیفه می‌باید
که خوش‌نویس چنین راه‌زار پاره کنند

(تربیت، ۱۲۳؛ آقابزرگ، ۳۶۵/۹)

حمید شروانی

از جمله شاعران ناشناخته‌ایست که در سده هفتم و یا قبل از آن در حال حیات بوده است. در نزهة المجالس دو رباعی ذیل از او نقل شده است:

پوشیده به من بنده پیامی بفرست
یکباره مکن ستم سلامی بفرست
مخمور می فراقم، افتاده به خاک
از باده وصل خویش جامی بفرست

★★★

آشفته‌گی دلم ز جعد تو بپرس
بدبختی طالع ز سعد تو بپرس

خواهی که ز احوال من آگاه شوی
ز آنکس که مرا دید ز بعد تو، بپرس
(خلیل، ۵۵۰)

خاقانی شروانی

افضل‌الدین بدیل فرزند علی نجار از بزرگترین شاعران سده ششم هجری است. ابتدا «حقایقی» تخلص می‌کرد، ولی پس از اینکه بواسطه ابوالعلائی گنجه‌ای به‌دربار منوچهر شروانشاه راه یافت تخلص خاقانی اختیار کرد. مولد شاعر، شروان و درپاره منابع قریه ملهملوی این شهر قید شده است، خود گوید :

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابتدانشراست

سال تولدش بنا به تحقیق و استنتاج محققان ۵۲۰ هجری مطابق ۱۱۲۶ میلادی است. مادرش نسطوری تازه‌مسلمان بوده و پیشه طباحی داشته است. شاعر در ابتدای جوانی تحت تربیت و حمایت عمویش کافی‌الدین عمر بن عثمان به کسب دانشهای متداول آن زمان : عربی، طب، نجوم، فلسفه نایل آمد و پس از مرگ وی نزد ابوالعلائی گنجه‌ای به اكمال تحصیل پرداخت.

خاقانی حوالی سال ۵۴۹ و یا ۵۵۰ سفری به خراسان کرد ولی در ری بیمار شد و به شروان بازگشت، یکسال بعد از این سفر از شروانشاه اجازه تشریف به خانه خدا عزاسمه اخذ کرد، در این سفر و پس از برگشت حوالی ۵۵۲ «تحفة العراقین» را بنظم آورد. سفر دومش به مکه معظمه بسال ۵۶۹ هجری اتفاق افتاد و در بازگشت خرابه‌های مدائن نظر شاعر را به خود جلب کرد و قصیده معروف ایوان مدائن را سرود. سال ۵۸۰ دوباره به فکر مسافرت به خراسان افتاد ولی به عللی هرگز به این آرزو نایل نگشت.

از حوادث دردناک و غم‌انگیز دوران زندگی شاعر زندانی شدن

اوست به امر اخستان فرزند منوچهر شروانشاه که مدت آن را ۷ ماه تا یکسال نوشته‌اند. در کتاب «حبسیه در ادب فارسی» علل آن بررسی شده است (ص ۷۴-۸۸). بعد از این گرفتاری، مرگ زن و فرزند و خویشان روح لطیف شاعر را آزرده است. مخصوصاً در سوك فرزندش قصیده تأثرانگیزی دارد به مطلع :

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشائید

زَالَهُ صبحدم از نرگس‌تر بگشائید...

خاقانی با خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شروانشاه (جل ۵۱۴ ق / ۱۱۲۰ م. وفات ۵۵۱ ق / ۱۱۵۶ م) و پسرش اخستان معاصر بود و آنان را می‌ستود. غیر از شروانشاهان با علاءالدین اتسز خوارزمشاه (۵۲۱ - ۵۵۱ ق) نیز همزمان بود و آنان با صله و جوایزی شاعر را می‌نواخته‌اند. از اتابکان مظفرالدین قزل‌ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷) هم ممدوح خاقانی بود.

از شاعران معاصر وی، یکی ابوالعلائی گنجه‌ای است که میانه این دو به‌دگوئی و هجو انجامید، دیگر رشیدالدین محمد و طواط، جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، مجیرالدین بیلقانی، اثیرالدین اخسیکتی، مویدالدین فلکی شروانی را نام برده‌اند. خاقانی با نظامی گنجه‌ای هم‌دوره ورشته مودت بین آن دو استوار بود بطوریکه نظامی در رثای او گفت:

همی گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغاگوی خاقانی

در سبك و شیوه او مرحوم فروزانفر می‌نویسد: توانائی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده او پدیداست...

آن معانی و مضامین که قدما از نظم کردن آن بواسطه وجود زمینه‌های روشن‌تر، تن‌زده یا برآن ظفر نیافته بودند به‌نظم درآورد و در عرصه شاعری روش و سبك جدید به‌ظهور آورد که مدتها سرمشق گویندگان پارسی بشمار می‌رفت. به‌سبك عنصری بیشتر متوجه است. از سنائی هم پیروی کرده. در شعرش ایهام و تناسب بیشتر به‌چشم می‌خورد. شعرش

را «منطق الطیر»، «منطق الطیور»، «لسان الطیور» خوانده است و بطور کلی استادی و مهارت او قابل انکار نیست. شاعران بعد از او همه به ستایشش پرداخته و نظیره‌هایی به اشعارش ساخته‌اند، از آن جمله قصیده بسیار شیوای او به مطلع:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستانش

مورد استقبال امیر خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی و فضولی و سایرین قرار گرفته است. از شاعران متاخر قاجاری شیرازی از همه بیشتر به خاقانی نظر داشته است.

خاقانی به نیروی طبع بلند و اندیشه توانا و قریحه سرشار خود به آوردن هر گونه معنی (مانوس و نامانوس) و نمایاندن همه مضامین در کسوت الفاظ توانا بوده و در رام کردن معانی صعب اقتداری بنهایت داشته است ...

التزام ردیفهای مشکل و تصریح در قصاید بلند و طولانی برای کمتر کسی از شعرا بدان پایه از حسن و ملاحظت و متانت میسر گردیده، جنبه وصفی در اشعار وی بویژه وصف صبح و صبحی‌کشان و بزم باده‌گساران ... قوی و دلرباست.

به علت ترکیبات و تعبیرات خاصی که در شعر این شاعر دیر آشنا وجود دارد از دیر زمان به قصاید و اشعار مشکل او شروحن نوشته‌اند که مشخصات بعضی از آنها در فهرست نسخه‌های خطی (ج ۵، ص ۳۴۶۷) ذکر شده است. اهم این شروح عبارتند از: شرح شیخ‌آذری طوسی بر قصیده ترسائیه، شرح محمد بن داود بن محمد بن محمود علوی شادی‌آبادی که شرحی مشبع بر ۴۴ قصیده اوست (شارح در دربار ناصرالدین خلجی ۹۰۶ - ۹۱۶ می‌زیسته است)، شرح عبدالوهاب بن محمود حسینی بر چندین قصیده، شرح مینورسکی بر قصیده ترسائیه، شرح شمس‌الدین محمد لاهیجی بر همین قصیده و سایر شروح که دکتر سجادی هم در مقدمه بردیوان خاقانی از آنها یاد کرده است.

شرح ناشناخته‌ای هم بنام «ختم‌الغرایب» در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی مرحوم حاجی محمدنخجوانی به شماره ۲۷۹۵ و نستعلیق ۱۰۲۳ ق هست که در آن شارح: محمدبن خواجگی گیلانی سیصد و پنجاه بیت مشکل سی و چند قصیده را شرح کرده است. قطع این نسخه ۲۰×۱۶ دارای ۱۶۴ صفحه ۱۵ سطری است.

آثار خاقانی: ۱- دیوان اشعار او حدود ۱۷ هزار بیت دارد که بار اول بسال ۱۲۹۳ هجری در لکهنو چاپ شد، پس از آن در سال ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و حواشی به تصحیح علی‌عبدالرسولی در تهران بطبع رسید و چاپ دیگر آن بسال ۱۳۳۸ بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی با مقدمه مشروح چاپ شد و حاوی قصاید، ترجیعات، قطعات، غزلیات، رباعیات و اشعار عربی اوست.

۲- تحفةالعراقین: مثنوی است در سه هزار بیت که شاعر در سفر حج وبعد از آن، به نظم آورد و آن در ۱۸۵۵ میلادی در هند و پس از آن در ۱۳۳۳ شمسی به تصحیح و اهتمام دکتر قریب در تهران به چاپ رسید.

۳- منشآت خاقانی: نامه‌های اوست به بزرگان زمان خود که در مجله ارمغان (سال ۵ و ۶) و فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۲ و سلسله انتشارات دانشسرایعالی سال ۱۳۴۶ و ۶۱ نامه بکوشش آقای محمدروشن در انتشارات دانشگاه تهران و چندین نامه در نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سالهای ۱۳۴۶-۱۳۵۲ شمسی به چاپ رسیده است.

۴- يك مثنوی کوتاهی بنام «ختم‌الغرایب» نیز بدو منسوب است که در نشریه فرهنگ ایران زمین بسال ۱۳۴۴ شمسی چاپ شده است.

تاریخ وفات و مدفن شاعر: در تاریخ وفات وی نیز اختلاف نظر است ولی به احتمال قوی بسال ۵۹۵ هجری مطابق ۱۱۹۹ میلادی در گذشته است. اما درباره مدفن او که مقبرةالشعراى سرخاب تبریز می باشد هیچگونه اختلافی نیست. درباره مقبرةالشعرا نگارنده حقیر بسال ۱۳۴۳ شمسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۱۶ شماره ۳، صفحه ۲۶۵-۲۷۶) مقاله‌ای نوشت و در آن به استناد مآخذ و مدارکی محل مقبرةالشعرا را

مشخص کرد. اینک از خداوند بزرگ که امیدواری را به امید رسانیده و این خدمت ناچیز منتج به بنای باشکوه مقبره الشعرا گردیده سپاسگزارم و به فرهنگ دوستان توفیق خدمت بیشتری را خواهان.

آقای دکتر غفار کندلی در نامه‌یی که از بادکوبه به مرحوم سلطان-القرائی مصحح فقید روضات الجنان فرستاده و عکس استامپاژ «نوشته سنگ قبر خاقانی» را بدان الصاق نموده است! که از نظر ارباب فضل می‌گذرد:

کندلی معتقد است که قبر خاقانی هم‌اکنون سالم و بی‌آسیب است. والله اعلم.

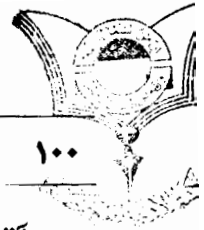
متن استامپاژ چنین است: هذا القبر المرحوم المغفور اکابر الحکما والشعرا حکیم افضل الدین ابراهیم خاقانی بن علی پیرشروانی بتاریخ شوال سنه خمس وتسعين و خمسمائه.

درباره خاقانی علاوه بر ۳۸ مأخذ مذکور در فرهنگ سخنوران. م. سلطانف، ن. خانیکف، پروفیسور ی. ا. برتلس، پروفیسور بولدریف، ی. ن. مارر، زالمان تحقیقاتی دارند.

آقای کندلی هم سالهای ۱۳۴۶-۱۳۵۲ ش مقالاتی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز به عنوان ذیل منتشر کرده است:

وابستگی خاقانی با گنجه؛ نامه خاقانی به شهاب‌الدین شروانی؛ به وحید-الدین عثمان؛ خاقانی و نجم‌الدین احمد (حمد) سیمگر؛ خاقانی شروانی و ابومنصور حفده و عزالدین بو عمران؛ خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان؛ دو نامه نو یافته از خاقانی؛ شمس‌الدین محمود بن علی و خاقانی شروانی.

همچنین دشتی در کتاب «شاعری دیرآشنا»؛ خیامپور در رساله ۳۱ صفحه‌یی که بسال ۱۳۲۷ ش به چاپ رسیده در سبک و ترجمه خاقانی بحث کرده‌اند. مفصلترین شرح حال رازنده‌یاد استاد بدیع‌الزمان-فروزانفر در «سخن و سخنوران» آورده که مورد استفاده سایر محققان قرار گرفته است.



آقای ایرج افشار هم در «فهرست مقالات فارسی» جلد اول (صفحه ۷۱۸ تا ۷۲۰ و صفحه ۹۱۸) و جلد دوم (ص ۴۹۶ و ص ۶۵۷) و ... سیاهه و مشخصات مقالاتی را که درباره خاقانی نوشته شده آورده‌اند.

از اشعار خاقانی است :

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستانش
نه هرزانو دبستان است و هر دم لوح تسلیمش
نه هر دریا صدف دارست و هر نم قطره نیسانش
سرزانو دبستانیست چون کشتی نوح آن را
که طوفان جوش درداوست، جودی گرد دامنش
خود آن کسی را که روزی شد دبستان از سرزانو
نه تا کعبش بود جودی و نی تا ساق طوفانش
نه درویش است هر کو تاج سلطانی هوس دارد
که درویش آنکه سلطانی و درویشی است یکسانش
بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هر که ضعف نالان تر قویتر زخم پیکانش
ز تعجیل قضای بد پناهی ساز کاندرو
به خاک افکنده‌ای داری که لرزد عرش ز افغانش
چو بیژن داری اندر چه مخسب افراسیاب آسا
که رستم در کمین است و کمندی زیر خفتانش...

در قصیده زیر، منتهای وارستگی و عزت نفس به چشم می‌خورد:

لب به فریاد نفس ران چکنم	غصه بندد نفس، افغان چکنم
عمر در کار رصدبان چکنم	غم ز لب باج نفس می‌گیرد
دست ندهد، طلب آن چکنم	نامراد است چو معلوم امید
چون نرانند به دیوان چکنم	مشر فان قدرم حسب مراد
واگشادن همه نتوان چکنم	رشته جان مرا صد گره است

دوستانم گره رشته جان
 کار خود را ز فلک همچو فلک
 از خم پشت و نقطه‌های سرشک
 فلک افعی تن زمرد طلب است
 دورباش دهندش را چو کشف
 ایمه دوران چو من آسیمه سرست
 چرخ چون چرخ زنان نالان است
 چرخ را هر سحر از دود نفس
 خاک را هر شبی از خون جگر
 ز آتش آه بن دریا را
 هفت دریا گرو اشک من است
 قوتم از خوان جهان خون دل است
 چون بر این خوان نمک بی نمکی است
 بر سر آتش از این بی نمکی
 چون به گیتی نه وفاماند و نه اهل
 خوان گیتی همه قحط کرم است
 نیست در خاک بشر تخم کرم
 شوره خاکی را کز تخم تهی است
 بسته غار امیدم چو خلیل
 همچو ماهی سرخویش از پی نان
 گوئیم نان زدر سلطان جوی
 نعمتی بهتر از آزادی نیست
 هست نه شهر فلک زندانم
 خادمانند و زنان دولتیار
 دولت از خادم وزن چون طلبم
 چون به شروان دل و یاریم نماند

نگشایند به دندان چکنم
 چون نبینم سرو سامان چکنم
 تن و رخسار فلک سان چکنم
 دفع این افعی پیچان چکنم
 ز استخوان بیهده خفتان چکنم
 نسبت جور به دوران چکنم
 دل ز چرخ اینهمه نالان چکنم
 همچو شب سوخته دامان چکنم
 چون شفق سرخ گریبان چکنم
 چون تیمم گه عطشان چکنم
 من تیمم به بیابان چکنم
 زله همت از این خوان چکنم
 دیده از غم نمک افشان چکنم
 گر نمک نیستم افغان چکنم
 دم اهلیت اخوان چکنم
 خضرم از خوان خضر خان چکنم
 مدد از دیده باران چکنم
 فتح باب از نم مژگان چکنم
 شیر از انگشت مزم، نان چکنم
 بر سر سوزن طفلان چکنم
 آب رخ ریزد بر نان چکنم
 بر چنین مائده کفران چکنم
 عیش ده روزه به زندان چکنم
 چون مرا آن نشد آسان چکنم
 کاملم میل به نقصان چکنم
 بیدل و یار به شروان چکنم

مه فرو رفت منازل چه برم
درج بی جوهر روشن بچه کار
چون به دریا نه صدف ماند و نه در
آه و دردا که به شروان شدنم

در تحفة العراقین گوید :

آنکس که به زر قوی است رایش
زر چیست جز آتشی فسرده
لعل ارچه شراره ایست خوش رنگ
مرد از پی لعل و زر نیوید
دل آینه دوروی پاک است
روئی سوی آن سرای پاکی
گردون ز قضا شبی بها یافت
پس خاک شریف تر ز افلاک
یک ره به حریم خاک پیوند
برده است سبق به دولت خاک

گل فرو ریخت گلستان چکنم
برج بی کوکب رخشان چکنم
زحمت ساحل عمان چکنم
دل نفرماید، درمان چکنم

زر بنده شمر، نه زر خدایش
خاکی بیمار بلکه مرده
خونی است فسرده در دل سنگ
طفل است که زرد و سرخ جوید...
و آن آینه را غلاف خاک است
روئی سوی این بساط خاکی
کاقبال رکاب مصطفی یافت
کآرامش مصطفی است در خاک
زین گنبد آبگینه تا چند
چارم کشور زهفتم افلاک...

(خاقانی، (دیوان)؛ فروزانفر، ۲/۳۰۰-۴۰۳؛ ظفری، ۷۴-۸۷؛ تربیت، ۱۲۹-۱۳۲؛ خیامپور، ۱۸۱؛ ...)

خلیل شروانی

جمال الدین خلیل از سخنوران قرن هفتم هجری و معاصر شروانشاه علاءالدین فریبز (۶۲۲-۶۴۹ ق) است. خلیل مولف کتاب نفیس نزهة المجالس که مجموعه بیش از چهار هزار رباعی از سیصد شاعر تابناکترین دوره های شعر فارسی: سده های پنجم و ششم و هفتم هجری است که برای شروانشاه مذکور تدوین کرده و نسخه منحصر به فرد آن که در تاریخ پنجشنبه ۲۵ شوال ۷۳۱ بوسیله اسماعیل بن اسفندیار ابهری رونویس شده جزو کتابهای علی امیری جارالله در کتابخانه سلیمانیة استانبول بشماره ۱۶۶۷ هست .

سخنورانی که رباعیاتشان در نزهةالمجالس آمده تا نیمه اول قرن هفتم هجری می زیسته اند و اغلبشان منسوب به شهرهای: تبریز، ابهر، اردبیل، اهر، زنجان، سهرورد، مراغه، گنجه، تغلیس، شروان، بیلقان بوده اند.

این کتاب بسال ۱۳۶۶ به همت آقای دکتر محمد امین ریاحی به زیور طبع آراسته گردیده است، مصحح در مقدمه بر نزهةالمجالس از محیط ذوقی و ادبی و فرهنگی اران و شروان و سبک ارانی. فارسی ارانی بحثی دقیق نموده و عصر جمال خلیل را عصر رباعی شناخته اند.

جمال الدین خلیل ۱۷۹ رباعی و یک قصیده (در خاتمه نزهةالمجالس) از خود نقل کرده است و غزلی هم از او در مونس الاحرار (ج ۲، ص ۱۰۶۰) ضبط شده. شعرش متوسط و گاهی دارای خطای قافیه است. مطلع و دو بیت از قصیده سی بیتی که در مدح علاءالدین فریبرز گفته چنین است:

نگارینا، چو تو یاری که را باشد، که را باشد

چو تو غمخوار و دلداری کجا باشد، کجا باشد؟

شه شروان علاءالدین فریبرز گزین کورا

اگر جمشید هم خوانی و رافریدون، سزا باشد

«خلیل» دلشده یارب گرفتار فراق با د

اگر چندانکه بتواند ز وصل تو جدا باشد...



نسیم زلف آن دلبر اگر بر ما گذر کردی

دل سرگشته ما را زمستی بی خبر کردی

و گر عکسی ز رخسارش فتادی بر من حیران

به مهر خود چو خورشیدم همه نور و نظر کردی

به خنده تر سخن گفتی، به ناز ارچهره بنمودی

به عشق اندر سراپایم همه سمع و بصر کردی

خیال روی او یک شب به وصل اروعه بی دادی

دل پر خار من چون گل زشادی هفت پر کردی

ز روی اوست کار دل بسامان، گرنه دیرستی
 که زلفش کاروبارم را همه زیر و زبر کردی
 دلم را روی او هر دم ز خود می بخشد آرامی
 و گرنه زلف او هر دم مرا آشفته تر کردی
 خلیل اندر جهان تن، به بوی وصل می باشد
 اگر نه بوی او بودی، از این عالم سفر کردی
 از رباعیات اوست :

تا از قد و عارض تو ای شمع چگل
 کردند گل و سرو طراوت حاصل
 تا سرو بود، همیشه گیرد بالا
 تا گل باشد، همیشه باشد خوشدل

(خلیل، ۶۶ و ۱۹۲ و ۶۱۳؛ جاجرمی، ۱۰۶۰/۲)

ذوالفقار شروانی

سید قوام الدین حسین فرزند صدرالدین علی شروانی، متخلص به ذوالفقار و ملقب به ملک الشعرا از سرآمد سخنوران سده هفتم هجری است. در زمان سلاطین مغول به وساطت خواجه محمد ماستری (منسوب به ماستر از قراء فراهان) وزیر، به خدمت اتابک یوسف شاه لر (که به فرمان اباقاخان حکومت خوزستان و کوه کیلویه و فیروزان و جرفادقان بدو محول شده بود) رسید و نزد آن اتابک قرب و منزلتی یافت، و قصاید بلندی در مدح او گفت و عمری به خوشی گذراند.

یوسف شاه از ۶۷۲ تا ۶۸۷ حکمرانی داشت و از اتابکان لرستان بود. موسس این سلسله ابوطاهر بن محمد در سال ۵۴۳ به حکومت رسید و تا ۸۲۷ در لرستان حکومت کردند. این سلسله را گاهی به مناسبت انتساب به نصرت الدین هزار اسپ (۶۰۰-۶۵۰ ق) امرای هزاراسپی نیز می گویند.

از سایر ممدوحان وی جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد

(۶۸۱-۶۹۱ ق) از قراختائیان کرمان و خواهر او پادشاه خاتون (۶۹۱-۶۹۴ ق) قابل ذکرند.

دولتشاه سمرقندی در مهارت و توانایی سید ذوالفقار می نویسد: «در علم شعر بغایت ماهر است و قبل از خواجه سلمان کسی در صنعت شعر و قصیده، مثل او نگفته که مجموع صنایع و بدایع شعر را شامل باشد و این قصیده مشتمل است بر توشیحات و دوایر و زحافات و ازهریک بیت چندین ابیات و مصاریع متلون در بحور مختلفه اخراج می شود».

آذرهم در آتشکده استادی او را چنین می ستاید: «الحق در فن شاعری مهارت تمام داشته و قدرت مالا کلام و قصاید ساده رغبت انگیزش از غایت لطافت رشحه آب زندگانی، و مدایح متین صنعت آمیزش به نهایت فصاحت. و در صنایع شعری بر قوامی گنجه ای و رشید و طواط و نظامی عروضی و ریحانی سمرقندی و اهلی شیرازی مقدم، یحتمل که سید مزبور مقنن آن قانون بوده است».

«اته» در تاریخ ادبیات خود می نویسد: «صنایع و محسنات قصیده سازی در ذوالفقار به اوج رسید. نه تنها وی قصایدی ساخت که در دو یا سه وزن خوانده می شود، بلکه قصایدی نیز ساخت که از حروف اول اشعار نام ممدوح بر می آید. و در «مفاتیح الکلام» قدیمترین نمونه صنعت توشیح را در زبان فارسی بدست داده و آن عبارت است از اینکه قسمت هائی یا کلماتی از مصرعهای شعری را که به واسطه خط قرمزی یا علامت دیگری تعیین می شوند اگر بهم نهید شعر تازه ای از آن به وجود آید».

مرحوم تربیت هم نوشته: در صنایع و بدایع شعری استاد بوده و مخترع است و از جمله اشعارش قصیده طولانی است مشتمل بر تمام دوائر و زحافات که از هر چند بیت آن ابیات مختلف الوزن بیرون می آید به طریق توشیح، و این قصیده را در مدح صدراعظم شروانشاه محمد الماستری ساخته و هفت خروار ابریشم در مقابل آن صله و جایزه گرفته است، و آن دو مطلع دارد ابیاتی از مطلع اولش چنین است:

چمن شد از گل صدبرگ تازه دلبروار
 بهار یافت بهاری زباد در گلزار
 نهال چون قد دلبر چنان شود در رقص
 بسان فاخته چون بیدلان بنالد زار
 ارم زروی تناسخ به بوستان آید
 خزان خزان چو درآید به باغ بادبهار
 از این سه بیت قصیده بیت ذیل استخراج می‌شود که در هزج سالم
 است :

گل صد برگ دلبروار چون در بوستان آید
 بهاری باد در گلزار چون بیدل خزان آید

دکتر صفا در تاریخ ادبیات خود نوشته «محمدبن بدر جاجرمی در کتاب مشهور خود مونس الاحرار که در ۷۴۱ تألیف کرده قصیده مذکور سید را در شمار مهم‌ترین قصاید مصنوعی که تا عهد او مشهور بوده آورده و در مقدمه آن چنین نوشته است:

«این قصیده ملك الشعرا قوام‌الدین ذوالفقار است و این القاب بر سبیل توشیح از اول قصیده برمی‌خیزد:

(جناب صدراعظم صاحب معظم قدوة اکابر عرب و عجم مربی
 افاضل سادات آفاق دستور عراقین کهف‌الوری نظام ایران فخرالدین
 والدین محمدالماستری ضاعف‌الله اقباله قبله دولت‌باد) و قصیده این است
 «مفاتیح‌الکلام فی مدایح‌الکرام» نام نهاده شد.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که در مونس الاحرار چاپی آقای
 میر صالح طبیبی به جز قصیده طرد و عکس ذوالفقار شعری دیگر نیست و
 از مفاتیح‌الکلام فی مدایح‌الکرام نامی برده نشده و گمان می‌رود در نسخه
 خطی دیگر یا از سقطات مونس الاحرار بوده و یا اینکه در خلاصه‌الاشعار
 تقی‌الدین کاشی بوده باشد زیرا در مقدمه جلد ۲ مونس الاحرار صفحه ۱۵
 آقای طبیبی از روی نسخه خلاصه‌الاشعار متعلق به آقای فخرالدین‌امینی
 به صفحات مربوط به شرح حال و قصاید و رباعیات او اشاره کرده‌اند. و باب

یازدهم مونس الاحرار (ج ۱) در توشیحات و محذوفات است که قصیده ذوالفقار در آنجا نیست.

قصیده مفاتیح الکلام بقدری شهرت یافت که اشعار نظیر آن را تحت الشعاع قرارداد و به فراموشی سپرد و شاعران بعد از سید ذوالفقار از او پیروی کرده اند و مشهورترین آنها سلمان ساوجی (د ۷۷۸ ق) است که قصیده ای در مدح غیاث الدین محمد ساخت به مطلع :

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار

هوای جنت کویت بییخت مشک تتار

و خود او نوشته که ۶۴ بحر و قریب ۱۲۰ صنعت و دوایرسته که از اوزان شانزده گانه و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است. این قصیده بدایع البحار یا صرح ممرد نام دارد و در ۱۵۸ بیت است نسخه خطی آن در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی مرحوم حاجی حسین نخجوانی موجود و بوسیله آقای دکتر ثروتیان در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۲۴، زمستان ۱۳۵۱) با توضیحات کافی و شرح وافی بطبع رسیده است.

علاوه بر سلمان ساوجی، شمس فخری اصفهانی و اهلی شیرازی و حاذق طبیب تبریزی بترتیب: مخزن البحور، مخزن المعانی، قصیده مصنوع را به پیروی از ذوالفقار شروانی ساخته اند.

مولانا ذوالفقار قصیده دیگری در ۳۸ بیت گفته که سه قافیه و حاجب وردیف دارد به مطلع :

ماه من درمان جان از شکر گویا کند

آفتابش سایه بان از عنبر سارا کند

باز قصیده در صنعت طرد و عکس گفته که دو بیت آن چنین است:

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان

آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان

گلستان باشد شگفته بر صنوبر بس عجب

بر صنوبر بس عجب باشد شگفته گلستان

دیوان ذوالفقار که در حدود نه هزار بیت دارد به کوشش ادوارد. م. بسال ۱۹۴۳ میلادی در لندن چاپ افست شده است. و نسخه خطی آن هم در موزه بریتانیا به نشانه OR ۹۷۷۷ نوشته ۷۵۴ هست.

نسخه دیگری هم در کتابخانه ملك به شماره ۵۲۸۳ نستعلیق بد مورخ ۱۲۲۶ دارای قصیده، ترکیب، قطعه، رباعی در ۲۳۲ برگ ۱۶ سطر موجود است.

در تاریخ فوت ذوالفقار اختلاف نظر هست ولی سال ۶۸۹ مقرون به صحت می نماید. وی در تبریز وفات یافته و در مقبرة الشعراى سرخاب رخ در نقاب خاك کشیده است.

در تذکرها اختلاف نظرهایی درباره تاریخ حیات وی به شرح ذیل به چشم می خورد:

دولت شاه می گوید «در ملك عراق قصد ملازمت سلطان محمد خوارزمشاه نموده، سلطان او را مراعات کردی و مقامات و تواریخ سلطان نظم می کرد» با توجه به تاریخ مرگ ذوالفقار (۶۸۹) و سالی که محمد خوارزمشاه به قصد برانداختن آل عباس تا همدان تاخت و بعد به خراسان بازگشت (یعنی سال ۶۱۴) بعید بنظر می رسد که ذوالفقار هفتاد و پنج سال پیش از مرگ، شاعر نام آوری که «نظم مقامات و تواریخ» می نموده، بوده باشد!

آذر هم شاید از دولت شاه گرفته و ظهور او را در زمان خوارزمشاهیان یعنی سلطان محمد تکش خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷ ق) نوشته است. انتهای حکومت سلطان محمد مذکور (۶۱۷ ق) با آغاز حکمرانی یوسف شاه ممدوح شاعر (۶۷۲ ق) پنجاه و پنج سال فاصله زمانی دارد!

مدرس سال فوت شاعر را ۶۲۹ (خکط) نوشته که درست نیست.

«تربیت» از جمله سخنورانیکه «مفاتیح الکلام» ذوالفقار را استقبال

کرده‌اند از «قوامی گنجه‌ای» هم یاد کرده است. قوامی قصیده «بدایع اسحار» را در مدح قزلارسلان شمس‌الدین ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷ ق) گفته و سخن مرحوم تربیت بر بقای بعد از موت «قوامی» دلالت می‌کند.

(دولت‌شاه، ۱۳۱-۱۳۷؛ آذر، ۵۳؛ تربیت، ۱۵۳-۱۵۵؛ سجادی، ۳۶۳-۳۷۲؛ مشار، ۱/۱۵۲۹؛ منزوی،

(۲۳۳۰/۳)

رشید شروانی

از شاعران سده هفتم هجری قمری و از معاصران مولف «نزهة المجالس» است از او ۵ رباعی در این کتاب نقل شده از اوست:
گر چشم خوشت زند بر آن زلف زرخ
اوراست روا، بر آنچنان زلف زرخ
زیرا به زرخ زدن دلم برد، آن زلف
زنهار، چه خوش می‌زند آن زلف زرخ



ای لعل لب‌ت گوهر دل بشکسته
جان از ستمت. به نیم جانی‌رسته
از دست غمت، دو اسبه بگریختمی
پایم. به دو زلفت ارنبودی بسته
(خلیل، ۲۸۰)

رفعت شروانی بهوپالی

شیخ محمد عباس فرزند شیخ احمد شروانی و متخلص به رفعت است. وی بتاريخ ۲۲ شوال ۱۲۴۱ در خطه اود تولد یافت و چون پدرش در ۱۲۵۶ در پونه وفات یافت به سیاحت پرداخت و سرانجام در بهوپال سکنی گزید و مأمور «ترتیب دستور العمل رسالات» پادشاه آنجا گردید. محمد عباس در نظم و نثر ماهر بود، اهم تألیفاتش به قرار ذیل است:

۱- آثار عجم ۲- جواهر خانه ۳- باغ چهارچمن، در تاریخ دکن

(تألیف ۱۳۰۰ ق) ۴- تاریخ آل امجاد، در سیرت نبوی و خلفا و ذریه حضرت رسول اکرم (ص) که در سال ۱۳۱۲ (ق) در دهلی بطبع رسیده
۵- قلائد الجواهر فی احوال البواهر، در شرح حال اسماعیلیه بهره که در ۱۲۸۷ تألیف و در ۱۳۰۱ به چاپ رسانده است. ۶- سلطان نامه، در تاریخ مختصر سلاطین عثمانی و شرح جنگ عثمانی و روس در سال ۱۸۷۷ میلادی (۱۲۹۴ ق) که بسال ۱۳۰۴ قمری تألیف و در همان سال در بمبئی چاپ شده است. ۷- قیصره روم، که ترجمه کتاب مصباح الساری است. از ابراهیم افندی ترك.

مرحوم مدرس از سایر تألیفات او هم یاد کرده است. رفعت تا سال ۱۳۰۴ قمری در حالیکه سنین عمرش به ۶۳ می رسیده در قید حیات بوده است. شعرش این است:

چشم ناظر تیره می گردد ز تاب چهره اش
روی او را دامن برقع فکندن برقع است

★★★

بهره زملك بقا تاكه تصور گرفت
دل زمقام فنا بوى تنفر گرفت
شد به سر اوج عرش هر كه تواضع نمود
رفت به قعر بلا آنكه تكبر گرفت

★★★

ناشكیم کرد هجر دلبرم
جسم زارم را شرار ناله سوخت
سوختیم و كس نه فریادم شفت
نار هجر دلبر سی ساله سوخت
(كه افعال در جمع و افراد باهم سازگار نیست).

صاحب صبح گلشن هم تحت عنوان «در مدح والدی دام ظلّه» یازده بیت از اشعار او را نقل کرده به مطلع :

چشم‌گشای و نگر، قدرت معبود را
 کرد ز خاور عیان، نیر مسعود را ...
 (سلیم، ۱۸۰-۱۸۱؛ مدرس، ۸۸/۲؛ یادگار، س ۵، ش ۴/۱۴۲-۱۴۶)

ساعی شروانی

از نویسندگان و سخنوران ناشناخته شروان است. شاعر به علت تنگدستی و برای یافتن کار و منصبی زادگاهش را به مقصد اصفهان ترك می‌کند و از آنجا به کابل و لاهور و دهلی می‌رود، ولی به جای تحصیل مقام و مکنت به وضعی نامطلوب گرفتار می‌شود. فشار روزگار و رنج غربت او را ناگزیر می‌سازد که در دلد خود را در منظومه‌ئی موسوم به «بحر طویل» به قلم آورد. نسخه‌هائی از این بحر طویل در کتابخانه مجلس به شماره ۳۵۴۶/۷ با تاریخ ۱۰۹۱ در دفتر (ص ۱۰۱-۱۰۳) و کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۰۳۴/۷ نستعلیق ۱۲۷۶ و کتابخانه بادلیان به شماره Add ۶۹/۴۷ با تاریخ ۱۲۰۰ در جنگ (فیلم شماره ۱۲۳۶ و ۱۳۳۸) هست. در نسخه بادلیان نامش محمدیك ذکر شده است. آقای محیط طباطبائی این بحر طویل را که يك بند آن به الفاظ اصیل هندی و بیانگر طول اقامت و آشنائی ساعی به زبان مردم دهلی است از مجموعه معصومیه که در سده ۱۳ فراهم شده، بدون تصرف رونویس کرده و مقدمه مختصر و مفیدی مبنی بر ناشناخته بودن ساعی و سفرنامه او (که در کتابخانه دکتر عابدی از فضلالی هند و پاکستان هست) نگاشته و در مجله معارف دوره پنجم شماره ۲ سال ۱۳۶۷ انتشار داده‌اند. استاد در مقدمه مذکور او را از شاعران سده ۱۳ معرفی کرده‌اند ولی تاریخ استتساخ نسخ مجلس و بادلیان موید این احتمال است که ساعی سده ۱۱ و یا قبل از آن به هند رفته. متن بحر طویل چنین است:

«ابتدا می‌کنم این نامه پردرد بنام ملك قادر قیوم خداوند کریمی که همه حور و طیور و دد و دیو و سمک و ببر و پلنگ و ملخ و شیر ژیان و ملك و آدم و جن و بقر و گبر و مسلمان و همه منعم و درویش از

او یافته سرچشمه ادراك رموز حرکات و سکناات و روش رزق و معاشات و سلوك سبق علم و رموزات معانی ملکا کارگشایا بهمن خسته و رنجور بحق شرف خاک ره سید کونین و رسول مدنی و بهنبی قرشی و سبب خلقت افلاک و نزول رقم آیه لولاک ترحم بنما و قلم عفو بهروی ورق دفتر عصیان بکش از عزت اصحاب کبار و بهامان و بهحق شرف آل عبارا.

چکنم باکه توان گفت که عمری است دراین دیرکهن مختصر شرح کلام غم و درد و الم سینۀ تجرید بنحوی است مطول که زقانون شفایش گذران است بهتفسیر و احادیث و بهتقریر و اشارات و رقوم و بهحساب و روش شیوه ادراك قیاسات تصور نتوان کرد که از هیئت اشکال و کمالات عقول عشره سر بدر آورده، بهرحال همین شرح قدیم است بهروی ورق حاشیۀ دهر که اوقات مکن صرف که تدبیر نباشد ز تو تقدیر قضارا.

آه از این پرده عشاق کش و نغمه نواز و فلك شعبده باز و گذر دهر مقامات مخالف که همه راست نپرداخته در قصد من خسته و زارند که با جور و جفا و ستم انداخته سوی عرب و روم و عراق عجم و شهر صفاهان و نشابور و خراسان ز سر دایره صحبت گبران و رذیلان جهان می خورم این سیلی خواری و چو طنبور زمضراب غم دیر کهن می کشم این ناله و فریاد چو نی آه زهرچاک سرسینه بریان و کباب و چو صراحی همه دم با دل پر خون و گهی راست و گهی خم شده در پیش شه از روی تواضع بهره میر و گدارا.

حیف و صد حیف که یاران سخندان و خوش الحان و غزلخوان و سخن سنج و گهر گنج چو فردوسی و خاقانی و عرفی و نظامی ز همه حافظ شیرازی و سعدی و چو عطار و چو ملای و هم عنصری و هر سه کمال و پس از او انوری و خسرو و جامی و فلاطون و ارسطو و ابونصر و چنان بوعلی دهر و حکیمان قدیمی که نگنجد به قیاسات حسابی همه رفتند و نمانده است کسی کو کند ادراك که آن قوم چه کردند و چسان پیش نهادند سلوك و روش سیر خدارا.

مولد از مسکن خاقانی فردوس وطن، بلبل گویا و گل گلشن گفتار سخن بود چه منزل که ز تشبیه بهشت است برونقص که هر جا چمن است و سمن است و سنبل بهم آغشته گل و مل لب جوی و سرپل نغم چه چه بلبل همه جا غلغل مینای و صراحی به کف لاله پیاله می انگور دوساله که خم ابروی سه خاله همه جا چشمه و رود است و سرود است و درود است و پراز گشته^۳ و عود است و عطا و کرم و بخشش وجود است و سرکوه و تن دشت همه سر وجود است بهر حال بصد درد فراق آمدم از مسکن شروان و شماخی به صفاهان که چو خویشان ز سلاطین^۴ و خوانین بشوم، قسمت و تقدیر چنین شد که ره هند گرفتم بسر از مرتبه چهارهزاری ز خراسان چو گذشتم سه هزاری شدم از منزل کابل دوهزاری شدم و گفتم از این منصب کمتر چه بدست آید و چون رونق سامان و سرانجام شود تا همه همصحب و همچشم و حریفان جهان عیب نگیرند به این سلطنت و شوکت مارا.

بهمین فخر و غرور و بتکبر چه رسیدم به سرکوچه لاهور یکی مرد جهان دیده دچارم شد و پرسیدم و گفتم که هزاران چوتو سرگشته هند است بدو تا به تو معلوم شود مرتبه چهارهزاری به سرشدم و برجستم و بنشستم و گفتم که مزین دم که منم ترك سپاهی که چو رستم همه جا پیش قدم هستم و هم منشی و اهل قلم صاحب جود و کرمم با درم کم چکنم آه زهی ظلم و ستم گر به دلم راه دهم این الم و شکوه و غم را شود از درد زبان لال و قدم خم که بیکدم چه شکستم چه سیه بخت و پریشان شدم از دست خم اندر خم زلف صنم دهر و چو زنجیر درون حرم برهم چرخ و فلک پر ستم و بی کرم افتاد به پارا.

همه جا با دل غمناک به دهلی چو رسیدم به سرکوچه و بازار همی گشتم و ناگاه به دربار یکی صاحب دولت گذر افتاد و نگه کرد و بگفت که مغل کیون ایهی هم که نواب سلامت میره پاس یک کره هی پیسه و دمره توره هی گفت یک اسپه کیه چهره لکھو هم که واه واه سرافراز کیه ذوق کرنکو تو سلامت رهو جیو غصه هوه باب مویه موه کاله اکیکه بایه کالی دیه اندر کیه راحت کیایک پهرسویه یراوته تک بنک بیه یک دوچیاتی کایه

خوشحال هوه هسنه که کاهنی که بوجره مغل تك اكو اوباب سنوسیده کهو
هم سب یره پاس يك کوره هی تیس رویه کوچ توره هی تم جانو چاکر
هویکه کوچ پاویکه برچاویکه اینت نهی پتر کاویکه بات نکرچب کر و
تسلیم کر و میرسدارو چله جاسیره چلو بلخ و بخارا.

حاصل الامر به صد منت ورا رتبه نی شدم و گفتم اگر این همه مبلغ
به کف آید شود اوقات گذاری که نوشتند براتی چه براتی که سراسر همه
شمس و قمری و کمی زور و قصور سراجناس و هم از خشکی سال و بهمین
شد همه پامال و بجاماند بهمن خواب و خیال و شدم از درد زبان لال و
بهر حال یه این مال و منال و چو رسیدم به سر خیمه و یال و همه شد صرف
سرجامه آل و بسر مشك و مجال و بهمین قره لکامی و سر خرخره و
یامطی و شال و بهمان باینه بقال و حساب نفر دزد بدافعال و سرشیر و کاسی
و ممداری و کمال و پاکاری و بچاری و چل و تبره و تنگ و دم و آب
و علف و دانه و کاس و بسر رتبه و داس و بسر کهنه پلاس است شب و روز
همه دار و مدارا.

یاد آن سیر گل و گلشن و باغ ارم آثار و کنار لب جوی و چمن و سایه
بید و گذر کوچه و بازار دلارای و شراب و عرق مسکو و شیراز و کباب
و سمنک خشکه و مرغ و مزه ماهی گیلان و زانجیر و انار گذر یزد و زبیران
نر و بره مستان و بنار زرخ و غبغب خوبان صفاهان و زشفتالوی و انگور
نفیس قم و کاشان و زهی خربزه کاه زر آغچه نباتی و زسیب و به تبریز و
ز شاهانی قزوین و زبادام تر و تازه زنجان همه برباد شد الحال گرفتیم ره
دام بلارا.

حالیا نعمت بالذت ملک گذر هند چو شب شاهد و عشقست به کچری
و چپاتی و به پختی و به دال و به کج و آهک و برگ و علف و کیله و کرلی
و شکرد و کریلد ککوار و کرونندی و کدوی و تره ای چپته و موت و
بگوژور و همه کازر پر شهوت و کوزوانی و گرد سر راه و برسات و مکس
و گرمی بازار و به آن سایه تنبو به آب لب تالاب و به آن کوزه خوش طعم
و به آن روی جمرات و کرلی خوش و مئوه کجرات و به آن بره کدوی و

به آن بوزه و بنگ و به عبارات و فصاحت زبان و به همان قزه و دستور و نی نی غلطم کین نه زانصاف بود بگذرم از بان، وام^۵ و نیشکر و ادرك و تعریف اناناس خوش و عطر جهانگیری و خوبان دل آرای و رخ و روی صفارا.

گاه با ترك زبان بيلمز و حنجرىك و سنجريك و حيدريك و صفدرىك و قليچ بيك و قالخان بيك و قول احمد آقا و تيمورىك و بولتوغدى آقا و لعليجان بيك و گه همره سبجانقلی و شاهقلی و پيرقلی و يولقلی و داش بيك و خال احمد آقا و ييجوما حورىك و چوپان بيك و ياقوت بيك و خانقلی آقا و بقاتيمر بيك و قور حمرىك و گاهی بهرۀ افتادم سوى شهر صفاهان که بيايم روش تاجکيان را که رسيدم به نصيرا و شفيعا و رفيعا و جمالا و کمالا و به ميرزارضى و ميرظهيرا و نديدم ز کسی عهد و وفارا.

بدل اينهمه اينست که تسليم به افغان خوش الحان قطب خان و کمال خان و جمال خان و مداخان و ملاخان به صد منت و خواری و به صد شوق بدست آيد و اينها همه سهل است و تماشا خوش اينست که رام رام به تو فرض است ز روی ادب راجه امر سنگ و جکت سنگ چتر سال و بچالاس و از آن طرفه تر اينست که با عجز و نیاز و به تضرع به در چودری وسای و مهاجن به طلبکاری يك پيسه بصد يار میان جيو پمراج و مکنبور و تول رام و چه سال برآری و جوابش به تو اين است که مغل جاميره پاس پيسه نهی خوب دو کلمه به همين حرف شب و روز بدو تا بسر آيد رمق عمر و بيا موز همين مکر و ریا را.

شرط انصاف نباشد که پی خواهش نفس و هوس زينت اصلی سهلی و فلسوس و درم و ذوق و فروش و طلب اشرفی و آغچه و عباسی و شاهی و پول موس روپيه و مهر و طلا و بهمين پيسه و دمری به سر کوچه و بازار و در نيك و بد افتاده نه شرم از سخن انصرف اخراج نه حیائی بروای کیدی بيك از در دروازه بزن برسر اين ابله و بيرون کن از اينجا و نه پروای دهی است نه گلور سن قپومه و رکیدی نی و اشره خجر قوله و نی شرم رموچله جاوو دور بتی چو ته کنی و مار دور کر و اينهمه سودای عبث سود ندارد بتو برباد مده شرم و حيارا.

«ساعیا» اینهمه گشتی زپی نفس بدانیش دراین ملک جهان و روش نیک و بد خلق رسیدی و ندیدی که خلاف رقم حکم قدیمی که به عکس سبق منشی و استاد حقیقی به ظهور آمد و انصاف زاعمال حقیقی است نگاهی بنما صاحب احکام که هست و تو طلبکار که هستی چه توان کرد که افسوس که اینهم به سر صفحه فرمان و انشای قدیم است خدایا ملکا راهنمایا به جلالت و حق صمدانی و به اعزاز شفیع همه خاتم انگشت نبوت و به اصحاب کبار و به حق سلسله حیدر صفدر بنما پرتو انوار حقیقت به من خسته و گم کرده سر راه مدارا که نمانده است زمانی ورق زورق ایمان که شود غرق به گرداب فنا را.

تم بالخیر والسلامه

۱- کلمه گبران مرادف کلمه «کافر» به معنی مطلق «نامسلمان» بکار رفته است...

۲- مراد از سه کمال، کمال الدین اسماعیل و کمال خجندی و کمال- کاشانی یا اسدآبادی است.

۳- گشته بروزن چشته در زواره و اصفهان به مواد خوشبویی گفته می شده که برای ثواب و خوشبویی بر روی زغال برافروخته و آتش می افشاندند.

۴- منظور ساعی از «سلطان» در اینجا مامورین عالی مقام دربار صفوی اصفهان است...

۵- ام را اکنون انبه می نویسند که در لفظ امبه می شود. ضمناً واو عطف بین بان و ام مخل وزن و زاید بنظر می رسد.

(معارف، ۵ ش ۲، ص ۷۸-۸۷؛ منزوی، ۴ / ۲۶۵۷)

این بحر طویل دارای الفاظ غریب و نامأنوس هندی، ترکی، فارسی است و آگاهی از آنها مستلزم اظهار نظر فضلا و دانشمندان زبان شناس میباشد. پارهیی از توضیحات آقای محیط طباطبائی در ذیل مقاله ایشان مسطور است.

سعيد شروانى

شاعرى است كه در سده هفتم هجرى و ياقبل از آن مى زيسته، صاحب
نزهةالمجالس رباعى ذيل را از او نقل كرده است:

اى باده عشق، عقل را مست كنى
از دست شوم، چو كار از اين دست كنى
زين سان كه شد افراشته شمشاد قدت
دارى سر آن كه سرو را پست كنى
(خليل، ۳۳۴)

سيد شروانى

حاجى سيد عظيم شروانى فرزند سيد محمد و متخلص به سيد از
شاعران اواخر سده سيزدهم و اوایل سده چهاردهم هجرى است. پدرش
از معاريف شماخى بود.

سيد بسال ۱۲۵۱ ق / ۱۸۳۵ م در شماخى تولد يافت، ۷ ساله بود كه
پدرش درگذشت و او نزد جد پدريش ملا حسين به تحصيل علوم دينى
پرداخت و بعد به قصد اكمال تحصيلات به نجف و كربلا و شام و مصر و
بيت المقدس رفت و پس از مراجعت در شماخى به مکتبدارى و تدريس
اشتغال ورزید ...

وى در روزنامه اكينچى باكو از گلستان سعدى ترجمه هاى به چاپ
مى رسانيد و مقالات و حكايات منظومى مى نوشت كه در وقت خود از
شهرت بسزائى برخوردار بود.

سيد عظيم به سال ۱۳۰۶ ق مطابق ۱۸۸۸ ميلادى در شماخى وفات يافت
و در گورستان شاه خندان به خاک سپرده شد. كلياتش بسال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵
در تبريز به خط ميرزا احمد بصيرت خوشنويس در دو جلد چاپ شده است.
وى در ضمن اشعارش از شاعران معاصر خود از قبيل: نورس، عاصى، صفا،
جرمى، يوسف، سالك، ثريا، مصور، ياد كرده است.

ناگفته نماند که در زمان این شاعر در آن سوی ارس چند انجمن ادبی دایر بود. «مجلس خاموشان» در قراباغ، «بیت‌الصفاء» در شماخی، «مجمع‌الشعرا» در باکو و... در این محافل ادبی شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، دیوان حافظ و نوائی و فضولی خوانده می‌شد و شاعران بر آنها نظیره‌ها می‌نوشتند.

ریاست «بیت‌الصفاء» با صاحب ترجمه بود، و ملا آقا بیخود، ملا محمد-ضوئی، غفار راغب، آقابابا ظهوری، علی‌اکبر غافل، محمدصفا، میرزا-نصرالله بهار از اعضای مشهور بیت‌الصفاء بودند.

در «مجمع‌الشعرا» ی باکوهم: میرزا عبدالخالق، آقاداتاش، ثریا، منیری، علی‌عباس مشتاق، میرزا آقا دلخون، ابراهیم زلالی، وهاب‌واهب، هزاره، مهدی، محمد مصور، عبدالخالق جنتی، هادی ثابت، حسین‌بیک-وحدتی، ابوالحسن واقف عضویت داشتند و ریاست این مجمع با محمد آقای جرمی بود.

«مجلس خاموشان» بعد به «مجلس فراموشان» و «مجلس انس» تغییر نام داد و میرمحسن نواب بانی آن بود...

(تربیت، ۱۸۵-۱۸۶؛ هیئت، ۱۶۰ و ۱۷۲-۱۷۶؛ مشار، ۱/۱۵۳۵)

شمسی شروانی

در سده دهم هجری می‌زیسته و به سراجی اوقات می‌گذرانیده، آخر در عاشقی رسواگشته از اوست:

مه من یار اغیار است با من یار بایستی

بدین خواری که من افتاده‌ام اغیار بایستی

(سام، ۳۰۸؛ تربیت، ۲۰۸)

صابر شروانی

میرزا علی‌اکبر طاهرزاده متخلص به «صابر» در دهم ذیحجه ۱۲۷۸ هجری در شماخی تولد یافت در ۸ سالگی به مکتب رفت و چهار سال در

نزد حاج سید عظیم به تحصیل پرداخت، ولی نظر براینکه پدرش مشهدی زین العابدین که پیشه بقالی داشت با ادامه تحصیل وی موافق نبود. لهذا او را از تحصیل محروم ساخت و به همراه خود به محل کسب و کار خویش برد. لیکن صابر در آن حال نیز به حکم شوق فطری به خواندن و نوشتن می پرداخت و همواره مورد ملامت پدر قرار می گرفت. روزی کتاب فرزندش را پاره کرد و او آزرده خاطر و مصمم شد که زادگاهش را ترک کند. در این باب قصیده‌ئی انشاء نمود که دو بیت آن چنین است:

من خلیل الله عصم پدرم چون آذر
سفر از بابل شروان کنم انشاء الله
گرچه او دفتر اشعار مرا پاره نمود
وصله با طبع در افشان کنم انشاء الله

وی به همراهی قافله خراسان عازم آن دیار بود که پدرش باخبر شده او را از این سفر و جلای وطن منصرف کرد. بعدها به علت سرودن نوحه‌هائی در مصیبت حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام مورد مهر پدر و اهل شهر قرار گرفت و بسال ۱۳۰۱ قمری در حالیکه ۲۳ سال از عمرش می گذشت به زیارت ثامن الائمه به آستان قدس رضوی شتافت و مدتی در خراسان و سبزوار و تربت حیدریه و بلاد ترکستان به سیر و سیاحت پرداخت، سپس به مولدش بازگشت و شوق زیارت کربلای معلای را در سرپرورانید.

اشعار صابر بطور کلی انتقادی است و از رنجبران و تنگدستان حمایت می کند. دیوان اشعارش به هوپ هوپ نامه معروف و مکرر در باکو و تبریز چاپ شده است.^۱ شرح حال مفصل او را دهخدا تحت عنوان «طاهرزاده» نقل کرده و مولف تذکره «از صبا تا نیما» هم مطالبی در ترجمه وی نوشته است. وی در ۲۸ رجب ۱۳۲۹ قمری وفات یافته است.

(تربیت، ۲۱۰؛ مدرس، ۱۰/۳-۱۳؛ دهخدا، (طاهرزاده)؛ آرین پور، ۲/۴۶-۶۰)

۱- هوپ هوپ نامه به شعر فارسی نیز ترجمه شده است [هوپ هوپ نامه، چاپ دوم، ترجمه احمد شفائی، از نشریات دولتی آذربایجان، باکو، ۱۹۷۷ م].

صفی شروانی

از شاعران ناشناخته سده هفتم و یا قبل از آنست. از رباعیات اوست:
 بس دست، که از هجر تو برسر زد دل
 بس دوست که از بهر تو برادر زد دل^۱
 با اینهمه محنت و بلا کز تو کشید
 بر تو، چو سر زلف تو می لرزد دل
 ★★★

زلف سیهت که گشت انگشت نمای
 آخر، زچه روی شد چنین شیفته رای
 باری، بنپرسی تو از آن روح فزای
 کز چیست، نشسته اینچنین برسر پای
 (خلیل، ۲۸۷)

عبداللطیف شروانی

عبداللطیف فرزند شاه درویش محمد شروانی و معروف به افلاطون از فضلا و شعرای سده دهم هجری قمری است. تالیفاتی به شرح زیر دارد:
 ۱- کتاب چهار طبع که بسال ۹۶۷ نوشته و گفتاری است درباره عناصر چهارگانه. آغاز: «بدانکه باری سبحانه و تعالی اول چیزی که در عالم اجسام آفرید ماده بود».
 نسخه آن در کتابخانه آستان قدس رضوی نستعلیق ۱۲۷۱ هست.
 (منزوی، ۴۱۶/۱).

۲- حکایت آمدن سیل به استانبول. آغاز:
 بنام خدائی کنم ابتدا کزویافت گردون گردان بنا
 نسخه آن در توپقایوسرای استانبول به شماره ۱۵۷۰ H به خامه خود
 سراینده مورخ ۹۷۱ مضبوط است (منزوی، ۲۷۷۳/۴).

۱- بر در زدن، کنایه از بیرون رفتن است، صائب گفته:
 هردری شارع صد قافله تفرقه است زود بر درزن از آن خانه که در بسیار است
 (آندراج)

۳- حل مالاینحل - شرح قصیده مصنوع ابوالمفاخر فاخری رازی
از سده ۵ و ۶ که با خاقانی مکاتبه داشته است. این قصیده درباره طلوع
شمس و اکسیر جوانی و در پایان ستایش از امام رضا علیه السلام است
بمطلع :

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

سپس شرح بعضی از اشعار حافظ، امیر خسرو دهلوی، امیر شاهی
سبزواری، کمال خجندی، سلمان ساوجی. و در ۹۶۷ (= خموشی بجو)
به انجام رسانده است.

عبداللطیف قصیده را از فخر رازی پنداشته ولی بنظر آقای گلچین
معانی از ابوالمفاخر فاخری رازی است. آغاز :

آن خالق اشیا که جهان مجمل از اوست

در هر ره و رسم آخر و اول از اوست

زو مشکل عشاق به پایان آید

در دفتر عشق حل ماینحل از اوست.

(منزوی، ۲۴۴۶/۵)

عبدی شروانی

از شاعران و خوشنویسان سده دهم هجری قمری است. شاعری
شیرین زبان و زیبا کلام بود و در نظم غزل مهارت داشت و از مولانا اهلی-
شیرازی پیروی می کرد، در سلك تصوف نیز انتظام داشت. وی حوالی
سال ۹۸۵ در حالیکه بیش از چهل سال از عمرش نگذشته بود در تبریز
فوت کرد. شعرش این است:

هیچگه در عشق خوبان خاطر شادم نبود

جان ز محنت فارغ و دل از غم آزادم نبود

در جهان جز عاشقی کاری نکردم اختیار

چون کنم جز عشق او از پیر واستادم نبود

هست عبدی بس بنای صبر و دل ناستوار
عاشقی کار دل بی صبر و بنیادم نبود

★★★

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من
مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من
(این بیت در پارمیی از منابع به عهدی باکوئی نسبت داده شده است).
(قدسی، ۲۱۲؛ تربیت، ۲۶۸)

عتیقی شروانی

از شاعران سده دهم و از جمله قلندران بکتاشی شماخی بود.
اوراست :

بی کیف زمانی نتوان بود «عتیقی»
دیدار خوش و کیف دوبالا مزه دارد

★★★

جائی که لطف او در امید باز کرد
معصوم، انفعال کشد از گناهکار

★★★

ای رقیب از پاکدامانی چه لافی دربرم
جامه از مصحف اگر پوشی نیاید باورم
(صادقی، ۲۴۳؛ تربیت ۲۷۱)

عزالدین شروانی

قدوة الائمہ، عزالدین بو عمران محمد فرزند مفرج و مکنی به ابوالفضل
و معروف به صدر اشعری یکی از اجله علمای قرن ششم هجری و از یاران
بسیار صمیمی و نزدیک خاقانی شروانی می باشد. وی دارای شخصیت
برجسته علمی و اخلاقی بوده و شهرت و معروفیت بزرگی داشته است.

آقای غفار کندی در مقاله‌یی که در نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۳ و ۴ سال ۱۳۴۷ شمسی نوشته ارتباط او را با خاقانی مورد بحث قرار داده است. از جمله می‌نویسد: او در تبریز می‌زیسته و در آن شهر دارای حوزه تدریس بوده و در عالم روحانیت مقام و مسند شاخصی داشته است. خاقانی از لحاظ شخصیت معنوی: «لطف و حلم و حکم و عزم» او را ستوده و حتی استاد خویش خوانده است:

دبیران را منم استاد و میزان را منم قدوه
مراهم قدوه و استاد عزالدین بو عمران

از گفته‌های شاعر معلوم می‌شود که عزالدین در علم خطابت و کتابت در بین اقران خود بی‌نظیر بوده و در مسائل دینی و اجتماعی رأی صائب داشته است. خاقانی در قطعه‌ای که به عزالدین بو عمران اتحاف کرده او را چنین می‌ستاید:

بشر گفتی ملك گردد بلی گردد بدو بنگر
ملك خلق و بشر بنیاد عزالدین بو عمران
زاصل آب اصلا بند زاده هر کسی لکن
ز آب چشمه جان‌زاد عزالدین بو عمران
به لطف و حلم و حکم و عزم مستغنی است پنداری
ز آب و نار و خاک و باد عزالدین بو عمران
در آن مسند که چون طور است ثعبان کلک و بیضا کف
کلیمی بین چو خضر آزاد عزالدین بو عمران
امام‌الامه، صدر المله، محیی السنه، سیف الحق
ریاست دار دین آباد عزالدین بو عمران
محمد نطق، سبحان لفظ، احمد رأی، مالک دم
که امت را رسد فریاد عزالدین بو عمران
به دل دریای بصره است و به کف دجله، وزین هر دو
کند تبریز را بغداد عزالدین بو عمران

از احوال و آثار عزالدین آگاهی بیشتری در دست نیست. آقای دکتر یحیی قریب در تعلیقات «تحفة العراقین» نوشته‌های ابن الفوطی مولف «تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب» را درباره «عزالدین» نقل کرده بدین شرح: «وی نویسنده و دبیری فاضل بود و نامه‌ها و رسائل او در کتابی تدوین و جمع‌آوری شده است...» آنچه که در نوشته‌های ابن الفوطی حائز اهمیت بیشتر است این است که سخنان او گفته‌های خاقانی را درباره شخصیت «بوعمران» یکبار دیگر به‌خاطر می‌آورد و تأیید و تصدیق می‌کند. از نوشته ابن الفوطی چنین برمی‌آید که نامه‌ها و رسائل عزالدین در قرن هفتم هجری در کتابخانه هلاکوئی رصدخانه مراغه (فرهنگستان قرون وسطائی آذربایجان) محفوظ بوده و مولف «تلخیص‌الاداب» از آن استفاده کرده است.

خاقانی غیر از قطعه مذکور، در تحفة العراقین هم از او به‌بزرگی یاد کرده گوید:

جان بخشم عز آن سری را عزالدین صدر اشعری را
آن سابق و سالک معارج بوالفضل محمد مفرج
از نوشته شاعر چنین برمی‌آید که وی پیش از سال ۵۵۲ که سال تالیف «تحفه» است با عزالدین روابط دوستی و برادری داشته است:

کرده دل پاکش از نهانم دعوی برادری بجانم
با جان من شکسته بسته برخوان و داد، نان شکسته
جان من و او بهیک قضیت زاده زمشیمه مشیت

و ابیات ذیل که سالها بعد از تحفة العراقین سروده شده بیانگر استمرار این مودت و اخوت پایدار آنهاست:

دمی کز روح قدس آمد سوی جان بنت عمران را
مرا آندم سوی جان داد عزالدین بوعمران
و گر ده چشمه بگشاد ابن عمران از دل سنگی
مرا بحری زدل بگشاد عزالدین بوعمران

از اشعار فوق باز چنین استنباط می‌شود که عزالدین در لحظه بحرانی خاقانی بیاریش شتافته و این کمک چشم‌گیر، سبب دوستی این دو بزرگوار شده است. خاقانی پس از سفر دوم حج (۵۶۹) و سکونت در تبریز بیش از پیش به حمایت و دوستی عزالدین دلگرم و امیدوار بوده است.

مرگ عزالدین در روحیه خاقانی اثر ناگواری گذاشت و این حال از اشعاری که در سوك او سروده آشکار است:

منصب تدریس خون گرید بدانك فر عزالدین بو عمران نماند
از مکتوبی که خاقانی به قطب‌الدین نامی به‌ابهر نوشته معلوم می‌شود
که عزالدین پس از سال ۵۸۰ هجری نیز در تبریز زنده بوده و مرگش
پس از این تاریخ اتفاق افتاده است.

بطوریکه مذکور افتاد در منظومه‌های خاقانی و نوشته ابن‌الفوطی
به شاعری عزالدین اشاره نشده است. ولی تذکره‌نویسان از او به شرح
ذیل یاد کرده‌اند :

امین احمد رازی او را با وصف شاعر معجز آفرین و سحر بیان توصیف
کرده می‌افزاید که وی با وفور فهم و فرط فصاحت، فضیلت بسیار داشته
و قصیده ۴۸ بیتی او را نقل کرده به مطلع :

صبا چو غالیه سائی گرفت در گلزار
شدم به بوی ریاحین ز خواب خوش بیدار

جمال خلیل در نزهة المجالس از رباعیات عزالدین شروانی نقل
کرده، از آن جمله است:

ای دل، طلب یار به مشتاقی کنی
وزبادۀ نیستی، دمی ساقی کن
خواهی که کمال معرفت دریابی
يك لحظه، از آن خویش در باقی کن

در جنگ مورخ ۷۴۱ نافذپاشا (فیلم ۶۰۱ دانشگاه) و (جنگ ۳۴۶ شاعر) دانشکده ادبیات تهران و سفینه صائب تبریزی هم از اشعار او آمده است.

واله در ریاض الشعرا نوشته است که وی از استادان مسلم الثبوت فن بلاغت کبری بوده و تربیت اهل فضل و ارباب کمال می نموده است. با حکیم خاقانی و ابوالعلا و سید ذوالفقار معاصر و مصاحب بوده است از اوست:

خیز و سیاره می در افق جام انداز
دانه لعل در آن حقه زرفام انداز
فته از طره کن و تهمت بر گردون نه
ناوک از غمزه کن و جرم بر اجرام انداز
کافریهای عجب در دلش از حد بگذشت
یارب اندر دل بیرحم وی اسلام انداز...

مرحوم تربیت هم می نویسد که عزالدین شروانی معاصر خاقانی بود و در عصر خود از اکابر ارباب کمال و مروج فضلا و مربی اهل حال بود. این ابیات در بیاض صائب بنام او ثبت است:

ندانم هیچ در گنجد که با ما آشنا باشی
دمی پیمان ما جوئی، شبی مهمان ما باشی
عتاب از پیش برداری، غبار از راه بنشانی
من از عالم ترا باشم، تو از خوبان مرا باشی

این سخنوری که از اکابر کمال و استاد مسلم الثبوت فن بلاغت و مروج فضلا و... بود و در زمان خاقانی می زیست جز «عزالدین بو عمران» که می تواند باشد؟

عزیزالدین شروانی

عزیزالدین علی از شاعران سده هفتم و مورد علاقه مولف نزهة المجالس است و او ۸۳ رباعی، زیرنامه‌ای: عزیزالدین علی شروانی، عزیز علی شروانی، عزیز شروانی از صاحب ترجمه نقل کرده است. زنده یاد استاد خیامپور در فرهنگ سخنوران، عزیز شروانی را باعزالدین یکی دانسته ولی بادر نظر گرفتن نام و ضبط جمال خلیل صاحب نزهة المجالس و تایید مصحح این کتاب، این دو جدا از هم اند. شعر «عزیز» این است:

در عالم جان، شربت هستی عشق است
بر گلشن جان، نسیم مستی عشق است
ز آرایش خلق، پاکدستی عشق است
در مذهب من، خداپرستی عشق است



تا جان تو با عقل تو همدم نشود
دست تو، قرین خاتم جم نشود
تا مشکل هفتخوان تن نگشائی
روئین دژ دل تو را مسلم نشود.
(خلیل، ۲۰۵ و ۲۲۷ و ...)

عماد شروانی

از شاعران ناشناخته‌ای است که در قرن هفتم و یا قبل از آن می‌زیسته صاحب نزهة المجالس این رباعی را به نام وی ضبط کرده است:

زلفت که زبالای جهان در گوید
گاه از سر آن سرو روان در گوید
چون تکیه گهی چو آفتابش باشد
شاید که سخن ز آسمان در گوید
(خلیل، ۲۸۱)

فتحی شروانی

در سده یازدهم می زیسته است. مولف «دانشمندان آذربایجان» به نقل از عرفات العاشقین (مولفه ۱۰۲۲-۱۰۲۴) می نویسد: از سخنوران متوسطین شروان و از رندان صوفی طبیعت درویش نهاد است. از اوست:

ماه رویا قل هو الله احد	این چهر خسار است الله الصمد
لم یلد بی مثل ولم یولد که اوست	آفرید از گل بدین خوبی جسد
در سحاب صنع صانع قطره بی ست	لم یلد یولد له کفواً احد

(ترتیب، ۲۹۴)

فرخی شروانی

از ستایشگران منوچهر شاه شروان (جل ۵۱۴ ق) بوده است. در اندک زمانی از شاعری ثروت بسیار اندوخته میل تفرج سمرقند کرد. و چون بدان دیار رسید دزدان تمام اموال او را به غارت گرفتند و او به واسطه تنگدستی از شکرلبان سمرقند تمتعی ندیده این ابیات را مناسب حال خود گفت :

همه نعیم سمرقند سر بسر دیدم
نظاره کردم در باغ و راغ و وادی ودشت
چو بود کیسه و جیب من از درم خالی
دلم ز صحن امل فرش خرمی ننوشت
بسی ز اهل هنر بارها به هر شهری
شنیده بودم کوثر یکی است، جنت هشت
هزار کوثر دیدم، هزار جنت بیش
ولی چه سود که لب تشنه باز خواهم گشت
چو دیده نعمت بیند، به کف درم نبود
سری بریده بود در میان زرین طشت

(حکیم، ۳۴۵-۳۴۶؛ ترتیب، ۲۹۶)

فلکی شروانی

ابوالنظام، نجم‌الدین متخلص به‌فلکی از شاعران و خوشنویسان و ریاضی دانان شروان در سده ششم هجری است، بسال ۵۰۱ در شماخی دیده به‌جهان گشود و همانند خاقانی در نزد ابوالعلائی گنجه‌ای فنون ادبی و شاعری آموخت. بنابراین نوشته‌ آنانکه فلکی را معلم خاقانی ویا خاقانی را استاد وی قلمداد کرده‌اند نادرست است و محتمل است که فلکی تحت سرپرستی و حمایت شاعر بزرگوار شروان بوده است نه تحت تعلیم او. فلکی که به‌علت وقوف از علم ستاره‌شناسی بدین تخلص شهرت یافت مثل ابوالعلا و خاقانی از مداحان منوچهر بن فریدون شروانشاه بود و به‌علت تقرب به‌منوچهرشاه و دریافت صله‌ها محسود نزدیکان قرار گرفت و به‌اتهام افشای راز گرفتار حبس و بند شروانشاه شد و بعد از نظم چند قصیده منسجم مورد عفو ملوکانه قرار گرفت.

آخرین قصیده‌ای که او در رثای دمیتری دوم Dmitri II پادشاه گرجستان و برادر خوانده منوچهر ساخته بین سالهای ۵۴۹-۵۵۱ ه. ق است. از سوی دیگر وی بنابه گفته خاقانی دیر نزیسته و عمر کوتاهی داشته است:

عطسه سحر حلال من فلکی بود
بود به ده فن زراز نه فلك آگاه
زود فرو شد که عطسه دیر نماند
آه که کم عمر بود عطسه من آه

بنابراین مرگ فلکی احتمالا بین ۵۴۹-۵۵۱ اتفاق افتاده است و در شماخی مدفون است. وی شاعری نغزگفتار و نازك خیال است. اشعارش تا حدی روان و دور از تکلفات، به‌سبك مسعود سعد نزدیکتر است، کنایات و تعبیرات بدیع دارد. بعضی از افکار والفاظش هم خوب نیست و در پاره‌یی از ستایشهایش ترك ادب شرعی نیز هست.

دیوان فلکی - بسال ۱۹۲۹ میلادی در ۸۳ صفحه با پیشگفتار محمد هادی حسن خان در لندن به‌چاپ رسیده و بعد بسال ۱۳۴۵ شمسی به‌تصحیح

طاهری شهاب در تهران چاپ شده و مشتمل بر ۱۲۰۰ بیت است. ونسخه-
های خطی آن به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:
تهران، سلطنتی به شماره ۴۶۴ نستعلیق سده ۱۰ شامل قصیده، غزل،
رباعی. دارای ۸۶ صفحه ۱۳ سطری.

تهران، کتابخانه مجلس به شماره ۲۳۲۶ نستعلیق سده ۱۱ (ص ۲۵۸-
۲۶۴ جنگ، جمعاً ۲۹۵ بیت). کتابخانه پاریس به شماره ۷۹۹/۴ بدون
تاریخ استساخ با سرگذشت او از تقی‌الدین محمدحسینی (بلوشه ص
۱۲۴۲) فیلم آن در دانشگاه تهران به شماره ۶۵۶ هست (فیلمها، ص ۵۲۰).
حادثه غم‌انگیز زندان و بند و خشم منوچهر شروانشاه در دل و جان
شاعر سخت موثر شد و طبعش نرم‌تر گردید و در همین حال اشعار
حسب حال سرود که علاوه بر لطف خیال بهروانی لفظ نیز ممتاز است:

هیچکس چاره ساز کارم نیست
چه کنم بخت سازگارم نیست
کشته صبر و انتظارم و باز
چاره جز صبر و انتظارم نیست
چه عجب گر زبخت نومیدم
دلکی بس امیدوارم نیست
چند خواهم زهرکسی یاری
که کند یاریم، چو یارم نیست
باغ عیش مرا خزان دریافت
آه کامید نوبهارم نیست
با همه رنج و محنت این بتراست
که غم هست و غمگسارم نیست...

در قصیده‌ئی هم متوسل به مدح ممدوح و ادای سوگند شده و صنایعی
از قبیل استعاره و کنایه و تشبیه، جناس، تلمیح بکار برده که از روانی آن
کاسته است:

سپهر مجد و معالی محیط نقطه عالم
 جهان جود و عوالی چراغ دوده آدم...
 سپهر مهر «منوچهر» کو چو مهر به چهره
 زدود دود مظالم ز روی عالم مظلوم
 شها و شهر گشایا نموده اند به حضرت
 که ینده بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم
 قسم به خالق خلقی که خلق کرد مهیا
 قسم به رازق رزقی که رزق کرد مقسم
 به نور روضه سید، به خاک مشهد حیدر
 به پاکزادی عیسی، به بیگناهی مریم
 به عارفان محقق، به زاهدان موحد
 به انبیای مطهر، به اولیای مکرم
 قسم به یسریسارت که هست وقت سخا، کان
 یمین به یمین یمینت که هست گاه عطا، یم
 که این حدیث به خلوت جز آنکه پیش تو گفتم
 نه نیک گفتم و نی بد، نه بیش گفتم و نی کم...



سودا زده فراق یارم	بازیچه دست روزگارم
ناچیده گلی ز گلبن وصل	صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکه شراب وصل خوردم	از شربت هجر در خمارم
اندیشه دل نمی گذارد	یک لحظه مرا که دم برآرم...

(فلکی، دیوان؛ دولتشاه، ۱۰۳؛ فروزانفر، ۶۰۱-۶۱۱؛ تربیت، ۳۰۱؛ منزوی، ۲۴۷۱/۳؛ مشار، ۱۵۶۰/۱)

فیروز شروانی

پسر ملا کاوس در هندوستان متولد شد و با پدر خود در ده سالگی
 به ایران آمد و نزدیک به دوازده سال به تحصیل علوم و کمالات همت گماشت

و بعد از مراجعت به‌هند به‌نشر علوم حکمت و تاریخ پرداخت، و پیشوای زردشتیان و پیروان بهی کیش شد، از نامه‌های باستانی دساتیر پادشاهان ایران بدست آورده لغات قدیم و غریب آنها را تصحیح کرد و بچاپ‌رسانید و از سایر تالیفات چاپی او :

ادله قویه

در عدم جواز کبیسه در شریعت زردشت چاپ بمبئی ۱۸۲۸ م (= ۱۲۴۴ ق) در ۲۲۵ صفحه.

پند نامه

بسال ۱۳۴۲ ق در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

جورج نامه (منظوم) در سه جلد چاپ بمبئی ۱۸۳۷ م. این منظومه نزدیک به چهل هزار بیت به‌وزن تقارب است و آنرا به‌نام پادشاه انگلستان (ژرژ سیم) به‌نظم درآورده است و در آن گوید:

زدانش سخن را فروزنده چهر
به‌درگاه او کمتر از خاک راه
به‌ایران مرا برد فرخ پدر
که بادا بر آن بوم و بر آفرین
که گفتی روانشان خرد پرورد
به‌هند اوفتادم به‌بند گران
متاع خرد گرم و بازار نه
به‌پیراستن شاخس آراستم
نیوشنده زان رامش جان برد...
توانا تتم ناتوان شد زرنج
بپژمرد از سردیش رنگ و بوی
به‌باغ جهان نیست جای درنگ
بماند زمن در جهان یادگار

به‌نام خداوند آئین و مهر
پرستش سزایان با آب و جاه
ز زادن چو ده سال بردم بسر
دو شش سال بودم در آن سرزمین
بسی دیدم از ویژگان خرد
چو کاووس در بند مازندران
دلیم پر سخن کس خریدار نه
نواآئین درختی همی خواستم
چو پیرایه پوشد سخن از خرد
مرا سالیان شد به پنجا و پنج
هر آنکه که کافور شد مشک موی
رود از گل خرمی بوی ورنک
اگر این رنج را نیست کس خواستار

ز گیتی کسی برد انجام نیک
بد و نیک گیتی همه بگذرد
دوکس را چو افتد به هم کارزار
بود آنکه فرزانه و هوشیار

که بگذاشت اندر جهان نام نیک
چرا، غم خورد آنکه دارد خرد...
یکی شاد گردد، دگر دلفگار
مراین هردو داند زیروردگار

دساتیر آسمانی

بسال ۱۸۸۸ میلادی مطابق ۱۳۰۵ هجری قمری در ۲۸۳ صفحه در بمبئی بچاپ رسیده است. نسخه خطی این دساتیر به شماره ۲۷۹۶ در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدائی مرحوم حاجی محمد نخجوانی هست در مقدمه آن گوید: «بعد از تمهید تحمید مبدع و خالق جزوکل و توطید تمجید انبیا و رسل علیهم السلام که هادیان طرق و سلند بر عارفان بصیر و واقفان خبیر کشور صورت و ملک معنی مستور نماند که کتاب مستطاب دساتیر که در این ولا اقل واجهل عباد فیروز بن مرحوم ملاکوس... منتشر می گرداند...».

در تاریخ تالیف این رساله گوید:

شکر لله ترجمه حسب المرام
این گرامی نامه یزدان پاک
آنچه بنو شتم به فرهنگ لغات
یارب از لطف و عطای بیکران
جستمش تاریخ بهر اختتام
روز هفتم ماه اسفندار بود
بد صد و هشتاد و پنج و یک هزار
هست ایجاز سخن حسن کلام

گشت با فرهنگ انجام و تمام
بود پوشیده چو گنج زر به خاک
گرچه دانم نیست غیر از ترهات
ساز مقبولش بنزد مقبلان
داد هاتف پاسخ از دارالسلام
کز تکاپو خامه آسایش نمود
سال کاین گنج نهان شد آشکار
باد برخواننده از ناظم سلام.

این رساله به زبان اوستا و فارسی و در شانزده قسمت به نامهای زیر است :

- ۱- نامه شت مه آباد. ۲- نامه شت جی افرام. ۳- نامه شت شای- کلیو. ۴- نامه شت یاسان. ۵- نامه شت گلشاه. ۶- نامه شت سیامک. ۷- نامه شت هوشنگ. ۸- نامه شت تهمورس. ۹- نامه شت جمشید. ۱۰- نامه شت فریدون. ۱۱- نامه شت منوچهر. ۱۲- نامه شت کیخسرو. ۱۳- پندنامه زراتشت. ۱۴- پندنامه اسکندر. ۱۵- نامه شت ساسان نخست. ۱۶- نامه شت ساسان پنجم.

متن اوستائی دساتیر خطی با جوهر قرمز نوشته شده است.

«فیروز» بسال ۱۲۴۲ هجری قمری و یا بنوشته مولفان صبح گلشن و هدیه العارفین در سنه ۱۲۴۹ وفات یافته است.

(فیروز شروانی؛ هدایت (م)، ۴۰۰/۲؛ بغدادی، ۸۲۳/۱؛ مشار، ۱۴۱۳/۱؛ سیدیونسی، ۴۸۶/۲ و ۷۳۱)

فیضی شروانی

سید حسین (حسن) متخلص به فیضی از شاعران سده دهم هجری و از سادات و وعاظ فاضل شروان بود. اکثر خطوط را هم در غایت خوبی تحریر می نمود.

نسخه‌یی از دیوانش در موزه بریتانیا به شماره ۱۱۸۴۳ OR نوشته ۱۰۳۷ ق نگهداری می شود و فیلم آن در دانشگاه تهران به شماره ۱۸۸۰ هست. اوراست :

گفتی توان به آن مه نامهربان رسید

گر بگذری ز خود بخدا می توان رسید

(سام، ۶۷؛ تربیت، ۳۰۲؛ منزوی، ۲۴۷۶/۳)

قبولی شروانی

از سخنوران توانا و درعین حال ناشناخته سده نهم هجری است. نسخه‌یی از دیوانش که محتوی مثنویات، قصاید، هزلیات، غزلیات، مقطعات، رباعیات فارسی و دو قصیده و ۱۲ غزل ترکی اوست در ۳۷۸ صفحه و هر صفحه به طور متوسط ۱۷ سطر مجموعاً بیش از شش هزار بیت در کتابخانه

ایاصوفیا به شماره ۳۹۵۸ هست. در سرلوحهٔ مذهب آن عبارات زیر مسطور است:

«دیوان افصح الفصحا، اکمل الشعرا، حسان العصر، سبحان الدهر مولانا قبولی لمطالعة السلطان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم السلطان محمدخان بن مرادخان خلدالله تعالی ملکه».

بعد مثنویات که در ۲۲ صفحه است چنین آغاز می‌شود:

به نام پادشاهی کاهل دیوان کنند از نام او برنامه عنوان
آغاز مناجات هم چنین است :

خداوندا چو باشد روز دیوان قبولی را ز حضرت رد مگردان
قسمتی از مثنویات که در نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است چنین شروع می‌شود:

محمد بهترین آفرینش به معنی نورچشم اهل بینش...
ساقینامه‌ای هم دارد که بیت اول آن چنین است:

الا ای ساقی بزم معانی به من ده باده‌ای از جام جانی...
قصاید از صفحه ۲۳ لغایت صفحه ۲۰۸ است و چنین آغاز می‌شود:
ای گشته لطف تو سوی خود راهبر مرا
داده ز ترک هردو جهان تاج سر مرا..

هزلیات و مقطعات و مادهٔ تاریخ‌ها از صفحه ۲۰۹ تا ۲۲۸ دیوان جاگرفته، غزلیات هم از صفحه ۲۲۹ لغایت ۴۳۷ و بیت اول آن چنین است:

ای دلم بهر قبولی بنهایت مشغول

ردنشد هر که به درگاه تو گردید قبول...

واز صفحه ۳۴۷ تا پایان رباعیات و غزلیات ترکی و قصاید الحاقی اوست. در پایان دیوان ابیاتی نوشته شده که بیانگر تاریخ تقدیم آن به سلطان محمد فاتح است و در آن شاعر به سن و سال خود نیز چنین اشاره کرده است:

در آن وقتی که این فرخنده دیوان
 مزین شد به مدح شاه دوران
 ز هجرت راست هشتصد بود وهشتاد
 که شد از ختم این دیوان دلم شاد
 گذشته سال عمرم سی و نه بود
 سرم از مدح شه برچرخ می‌سود!
 محرر دیوان، غیاث مجلد اصفهانی، با این عبارات به‌نوشتۀ خود خاتمه
 داده است:

«تم‌الديوان بعون ملك‌المنان بحمدالله ومنه وحسن توفيقه و فرغ
 من تحريره العبد الضعيف النحيف المحتاج الى رحمةالله تعالى وغفرانه
 غياث‌المجلد الاصفهاني بدارالسلطنة قسطنطينيه حماهاالله من جميع الافات
 والبلية في شهر سنة ثمانين و ثمانمئة الهجرية».

این دیوان به سال ۱۹۴۸ میلادی به مناسبت پانصدمین سالگرد فتح
 استانبول از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول با مقدمه پرفسور
 اسماعیل حکمت ارتیلان چاپ عکسی شده است.

ارتیلان در مقدمه مشروح ۲۸ صفحه‌ای خود که به ترکی استانبولی
 نوشته، سعی کرده است تاریکی‌های زندگی شاعر را تا حدود امکان از
 متن دیوان روشن سازد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- قبولی در چه تاریخی و به چه منظوری به روم سفر کرده‌است؟
 - ۲- در مدت توقف به مصاحبت و معاشرت کدام امیر و وزیر و شاعر
 و دانشمند توفیق یافته است؟
 - ۳- میزان تحصیلات و معلومات شاعر؟
 - ۴- تاثرات وی از شاعران پیشین؟
 - ۵- مرگ او؟
 - ۶- تاریخ سیاسی و اجتماعی وادبی روم در عصر مربوط و ...
- اینک ضمن ترجمه و تلخیص مقدمه مذکور و افزودن پاره‌ای مطالب

مأخوذ از دیوان شاعر و حذف بعض مباحث غیر لازم و بحث مختصری دربارهٔ سبک و صنایع شعری شاعر به شرح حال او می‌پردازیم. قبل از ورود به موضوع، توجه خوانندگان عزیز را بدین نکته معطوف می‌دارد که در سدهٔ نهم هجری چند شاعر تخلص «قبولی» داشته‌اند که در تذکره‌ها به شرح زیر از آنها یاد شده است:

۱- قبولی غزل فروش: امیرعلیشیرنواپی دربارهٔ او چنین نوشته است: «مردی فقیر بود، و در بازارچهٔ بیرون درب ملک دکان غزل فروشی داشت. صبحی از آن محله جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرد که امشب از عالم می‌روم و برای تکفین و تجهیز چیزی ندارم، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و نیاز مرا به او رسانید و التماس نمایید که مرا در گورستان سادات مصرخ دفن کنند. چون صباح خبر گرفتیم از عالم رفته بود، و ما به جهت وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر بعد از آن که وصیت او را به جای آورد، دیوانش را بگشاد، این تخلص بیرون آمد که:

اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه

به هر دو کون چو من ناقبول نتوان یافت»

حکیم شاه محمد قزوینی هم چیزی بر ترجمهٔ مذکور فخری هراتی نیفزوده و تکرار کرده است که وی در هرات مدفون است (ص ۲۱۶).

۲- قبولی ترشیزی: «از ولایت ترشیز و مردی ندیم شیوه و حکمت شعار بود و در مجالس به مثال و نظیر آوردن نظیر و مثال نداشت. این مطلع از اوست:

محتسب می‌گفت دی از روی حال

باده ارزان شد کجایی زر حلال»

حکیم شاه محمد قزوینی از او تحت عنوان مقیمی (و در حاشیه مقبلی) یاد کرده و اضافه نموده است که «مولانا با وجود کثرت حکمت و طبابت به درد پا مبتلاست و از آن لنگ و دلتنگ گشته و از لنگی از تردد عاجز مانده است» (ص ۲۳۷).

۳- قبولی قندری (قندوزی): در ترجمه «مجالس النقایس» مسطور است که وی به سبب تحصیل به طرف خراسان آمد. مرد فقیری است اما دماغ او خالی از پریشانی نیست. این مطلع از اوست:

خانه ای عاقل چکار آید من دیوانه را

چون نمی دانم من دیوانه راه خانه را

(ص ۲۴۲)

۴- مولانا قبولی: از شعرای سلطان یعقوب (۸۸۳-۸۹۶) است و قبول و مقبول دل ها، و این مطلع از اوست:

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او

چشمی به سوی مردم و چشمی به سوی او

(همان ماخذ، ص ۳۰۷)

۵- مولانا قبولی: در روضه هشتم «مجالس النقایس» ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی که مخصوص احوال و اشعار سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح و شاعران معاصر او (که تا سال ۹۲۸ در حال حیات بودند) می باشد از این قبولی یاد اضافه شده است که وی از جمله ملوک رستم دار بوده، و این مطلع از اوست:

گوش بر قول رقیبان ستمگر می کنی

در حق ما هر چه می گویند باور می کنی

(ص ۴۰۰)

۶- قبولی یزدی: سام میرزا می نویسد: «از جمله شعرای یزد است. این مطلع از اوست:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت

واقف نشد کسی که چه بر جان من گذشت

در «روز روشن»، وی معاصر جامی (متوفی ۸۹۸) معرفی شده و این با زمان تألیف «تحفه سامی» (۹۵۷) سازگار نیست.

صاحب «تاریخ یزد» هم دو بیت زیر را از او نقل کرده است:

بین هم ما و تو یکروزی رسولی داشتیم
 حل و عقدی در میان رد و قبولی داشتیم
 عاقبت بد عاقبت آمد رقیب و زد به هم
 می‌ندانستیم کاندرا راه غولی داشتیم
 مؤلف «تذکره سخنوران یزد» هم عین عبارت مذکور را آورده و
 چیزی بر آن علاوه نکرده است.
 ۷- در «بوستان خیال» هم از شاعری قبولی تخلص این بیت نقل
 شده است:

گر تو بجان و دل کنی بندگی شه نجف
 از سر سلطنت بود بر همه کس تو را شرف
 (آینده س ۷ ش ۹)

۸- در «فهرست نسخه‌های خطی»، ج ۳، ص ۲۴۸۱ هم از دیوان
 شاعری «قبولی» تخلص یاد شده که در توپ‌قایوسرای استانبول به شماره
 H ۸۸۴ پیرامون سده ۹ هست و چنین آغاز می‌شود:
 به‌نام آنکه از دیوان شاهی

بود حکمش روان از مه تابماهی (کذا)

این دیوان در ۱۰۷ برگ ۱۵ سطری است.
 با اندک دقتی در زمان و مکان زندگی «قبولی‌های» مذکور و
 مشخصات و خصوصیات هر کدام استنتاج می‌شود که قبولی مورد بحث
 با هیچ‌یک از هم تخلص‌های یاد شده ارتباطی ندارد.
 اولی در هرات رخ در نقاب خاک کشیده، دومی لنگ و از فیض سیر
 و سیاحت محروم بوده، سومی پریشان دماغ، چهارمی مقارن مرگ شاعر
 قدم به عرصه شعر نهاده، پنجمی هم از شاعران زمان سلطان سلیم (۹۱۸-
 ۹۲۶) معرفی شده است. ششمی هم نه تنها نمونه اشعارش در دیوان قبولی
 مورد بحث به چشم نمی‌خورد، بلکه زمان زندگی‌اش نیز با تاریخ حیات
 شاعر منطبق نیست.

از دیوان موجود در توپ‌قاپو سرای استانبول هم آقای ارتیلان یاد نکرده است و معلوم نیست دیوان کدام يك از قبولی‌های مذکور می‌باشد. سرآغازش هم با سرآغاز دیوان چاپی برابر نیست.

بنابراین قبولی ستایشگر «فاتح» همچنان که قبلا نیز اشاره شد شاعر گمنامی است که در هیچ‌یک از تذکره‌ها و منابع مربوط از او ذکری نرفته است. آنچه از متن دیوان برمی‌آید:

وی به سال ۸۸۰ هنگام اتحاف دیوانش به «فاتح» سی و نه سال داشته است، بنابراین تاریخ تولدش سال ۸۴۱ هجری قمری است. در دوران جوانی به‌دربار شروانشاهان راه یافته و از قصایدش پیداست که پیش «فرخ‌یسار» قرب و منزلتی داشته‌است.

در هجو کاشفی، یکی از شاعران معاصرش، به شهرهای حلب و باکو و شروان اشاره کرده و گفته است:

زان شکنجه چون خلاصت گشت از شهر حلب
عزم شروان شد به‌بار دل تو را با کاروان
آمدی القصه در شروان و شعر قلب خویش
نزد شاه پاکدین بردی و کردی عرض آن
(ص ۲۱۱)

باز در جای دیگر از شروان و شروانیان چنین نام می‌برد:
کردی از شروانیان ارکان دولت را هجا
مهمل و بد گفتی و بد کردی ای از بد بتر
(ص ۲۱۴)

شاعر پایتخت شروانشاه که به شعرش مدام می‌خندیم...
(ص ۲۱۹)

از مراتب مذکور چنین استنباط می‌شود که شاعر روزگار جوانی خود را در شروان گذرانیده و محتملا در همانجا نیز زاده شده است. دو

قصیده و دوازده غزلی هم که به زبان ترکی آذربایجانی سروده و در دیوانش هست مؤید این احتمال تواند بود.

تاریخ و انگیزه سفر وی به روم

اگر تاریخ جلوس فرخ یسار (۸۶۷) و تاریخ سفر مولانا علی-قوشچی به روم (صفر ۸۷۷) را که قبولی ضمن قصیده‌ای به‌وی خیرمقدم گفته در نظر بگیریم، بدین نتیجه می‌رسیم که شاعر بین سال‌های ۸۶۷-۸۷۷ (شروان را به قصد قسطنطنیه ترک کرده است و انگیزه آن یا بیمهری اطرافیان شروانشاه و یا آوازه بذل و بخشش سلطان محمد فاتح بوده است. وی در روم مقبول درگاه می‌شود و به دولت مستعجلی دست می‌یابد و می‌گوید :

ز اقبال قبول خدمت شاه بحمدالله شدم مقبول درگاه
به دولت راه می‌جستم رسیدم رسد آری چو دولت هست در راه

تعلقات دنیوی و حرص و طمع او را چنان به خود گرفتار می‌سازد که یار و دیار را فراموش می‌کند و خطاب به ممدوح خود کرده می‌گوید:

هوای خدمت تو در دلم وطن تا کرد

برفت از دل من سوز اشتیاق وطن

ولی دیری نمی‌پاید که وی در اثر حسادت و سخن‌چینی اطرافیان «فاتح» از چشم‌ها می‌افتد و زبانه‌شکایت از سپهر غدار و چرخ ستمکار می‌گشاید و از قرض‌ونداری و افلاس سخن می‌راند و می‌گوید:

پادشاه‌ها ز محنت افلاس آن چنانم که شرح نتوان کرد
سوخت جانم ز آتش محنت تنم افسرده گشت از دم سرد
نیست چیزی برای وجه معاش وندرین کوه سنگ نتوان گرد
(ص ۲۲۰)

باز از رنج بیماری و فقر و غربت چنین می‌نالد :

منم هجر پرور فقیری، غریبی
 جگر خسته بیمار و تنها وزاری
 گهی سینه پرغم زطنز حسودی
 شب فرقتم روز وصلی ندارد
 که از خوان وصلش نباشد نصیبی
 نه غمخور رفیقی، نه برسر طیبی
 گهی دیده پر نم ز طعن رقیبی
 مبادا چو من ای قبولی غریبی
 (ص ۳۴۲)

باز گوید :

کیم من دردمندی، مبتلایی
 غریبی، بیکی، دور از دیاری
 دیگر شاعر را به صحبت «فاتح» بار نمی دهند:
 پادشاه مرا به صحبت تو

چون ندادند بار یک دوسه بار
 گریبایم نخوانده بار دگر
 باید انهاء کشیدیم ناچار

(ص ۲۲۱)

در این دوره اشعار اخلاقی و عبرت انگیزی سروده است. او نیک
 دریافته که باید چشم طمع را کور کرد و سرفرازی را در قناعت جست:
 قبولی، از هوای نفس بگذر
 بهمردار جهان مانند کرکس
 کزین جان تو درسوز و گداز است
 طمع کم کن اگر چشم تو باز است

هما قانع چو شد با استخوانی
 قناعت کن نیاز و آز بگذار
 میان شاهبازان سرفراز است
 به لطف بی نیازت گر نیاز است

قبولی، باش قانع تا قناعت
 نمی بینی که این نفس طمعکار
 دلت را از طمع بیزار سازد
 عزیزان را به هرجا خوار سازد
 (ص ۲۲۶)

مرگ او

پرفسور ارتیلان تاریخ درگذشت شاعر را که از دیوان حامدی
 (یکی از سخنوران معاصرش) گرفته، ۸۸۳ (ه. ق) قید کرده است.

حامدی گوید :

شد قبولی بسوی دار بقا همدش حور و ملک ساقی باد
آمد از بعد وفاتش تاریخ دولت شاه زمان باقی باد
(؟)

بدین ترتیب وی در حدود ده سال در خاک روم زندگی کرده است که بخشی از آن با مداحی و خوشگذرانی و قسمتی با خواری و ذلت توأم بوده و سرانجام ظاهراً به علت مرضی درحالی که بیش از ۴۳ سال نداشته همانجا رخ در نقاب خاک کشیده است.

وشاید دوری وی از وطن یکی از علل سکوت و بی‌اعتنایی تذکره نویسان (که منتج به گمنامی شاعر گشته) شمرده شود.

معاصران وی از رجال و سخنوران

وی علاوه بر ممدوحان خود (فرخ‌یسار - سلطان محمد فاتح - بایزید بن سلطان محمد)، در اشعارش از سنان‌پاشا (وزیر) علی چلبی (قاضی عسکر) خواجه رکن‌الدین مسعود (از اطبای حاذق وقت) مولانا علی قوشچی، محمدپاشا، سلیمان چلبی فرزند کمال‌پاشا یاد کرده است. او از شاعران معاصر و معاصر خود نیز نام برده و در عنوان یکی از قصایدش چنین نوشته است:

«این قصیده را در سال اول که به روم آمده بود در جواب غزل‌ساحلی گفت واز اماسیه^۱ به آستانه حضرت فرستاد».

سرخ از چه روست پیش لب لعل یار لعل

گر زانکه نیست از رخ او شرمسار لعل...

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم

لیکن کسی نداشت چو این‌بنده بار لعل...

از ساحلی باز چنین یاد کرده است :

ساحلی آن غرقه دریای نور کو به شعر اندر شماری آمدی
او نماند و حامدی بر جاش ماند هم نماندی گر به کاری آمدی

۱- اماسیه : شهری است در تراکیه، ساحل یشیل ایرماغ. مولداسترابون. (فرهنگ معین).

درباره واحدی می گوید:

ای واحدی که هستت دعوی به خاصه گفتن
با آن که شعر مردم بر خویش بسته باشی...

باز گوید :

واحدی، ای آنکه سازی زان خویش
چونکه بینی گفته بیگانه را ...
در مورد کاشفی، یکی دیگر از معاصرانش، قصیده هزلیه مفصلی
دارد به مطلع :

ای چو شعر خویشتن مجهول مانده در جهان
نیست در مهمل چوتو معروف گویی این زمان
واز آصفی و قوسی هم چنین نام برده است:
آصفی آن تویی که در ره شعر دزدیت پیشه گشت و عراقی...

قوسی کل ز شاعری هرجا می کند پیش این و آن دعوی...
از قراین چنین معلوم می شود که جمله شاعران مذکور همانند قبولی
تجار نظمی بوده اند که به طمع صله و انعام از ایران به روم رفته اند ولی
به موازات این سیر و سفر مادی موجبات نفوذ زبان فارسی را در آسیای صغیر
فراهم آورده اند.

سبك او

در این دوره شعرا شروع به جستن مضامین غریب و یافتن نکته های
مهیجور در شعر نموده اند. زیاده روی قبولی در این شیوه گاهی از لطف
و تأثیر شعر او می کاهد. مثل این بیت :

دانی هلال چیست رکابی ست کآسمان

آورده بهر پیشکش شهسوار من

به هر صورت قصایدش منسجم و استوار و غزلیاتش لطیف و آبدار و کلا

اشعارش مشحون از صنایع لفظی و معنوی است که ذیلاً به پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود:

اغراق: گفته شد که وی دریافتن مضامین غریب تکلف به خرج می‌دهد و ملازمهٔ مبالغه و اغراق هم با نازك اندیشی آشکار است:

صد ره ز سدرهٔ سده، جاه تو ارفع است
آن آستان کجا فلک هفتمین کجا (!)

تقابل و مطابقه و مراعات النظیر: نیز از جملهٔ صنایعی است که در اشعار قبولی به کار رفته. در این ابیات عناصر چهارگانه را یکجا آورده است:

خاکم به باد داد زرویم نداشت شرم
آبی نزد بر آتشم این بیحیا فلک

گر نه آبی زنی بر آتش من باد غم از تنم بر آرد گرد
و در بیت زیر دست و پا و دامن را آورده:
ای ماه در این شهر گرم دست نگیری
دست من و پای جبل و دامن صحرا
در قصیده‌ای گوید:

روز از جمال لطف تو گردید روسفید
شب از جلال قهر تو گردید روسیاه
هر صبح داده ترک سحر را سپر زمهر
هر شام کرده هندوی شب را زمه کلاه
از قهر توست سرد نفس شب بوقت صبح
وز لطف توست گرم نفس روز چاشتگاه
مالش و بال و جاه شود چاه عاقبت
آن را که از تو یاد نیارد زمال و جاه

تجنیس :

شیرینی الفاظ و معانی مرا بین
هر گه شوم از شکر تو شکر خا

تضمین :

شراب شوق می جویند از جام بقادلها
«الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها»
زمن حل رموز نکته عشقش می رس آخر
«که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها»
(ص ۲۳۷)

و در مقطع غزلی گوید :

سزد قبولی اگر همچو کاتبی گوید
«که دور جمله گذشت و رسید نوبت ما»
قصیده‌ای دارد در سه قافیه و مردف. ابیاتی از آن برای نمونه نقل
می شود:

طوطی خط کان مکان لب‌های دلبر کرده است
در خور خود آنچنان حلواي شکر کرده است
در همایون سایه خود مهر را می پرورد
زاغ زلفش کآشيان بالای اختر کرده است
طرفه طاووسی است مشکین طره اش کز هر طرف
زیربال خود نهان عنقای خاور کرده است
نو به نو لعل لبش هر گه بگفتار آمده است
از برای جان روان خرمای نوبر کرده است
يك زمانی نیست بی دلبر دل مسکین من
کاین دل مسکین به جان مأوای دلبر کرده است
كلک صنع از خط ریحان بر گل خود روی او
بهر خون عاشقان انشای در خور کرده است

چشمش از هر گوشه‌ای از بهر تاراج دلم
با من بیخان و مان غوغای دیگر کرده است

(ص ۱۲۴)

تفاخر : او هم مانند سایر سخنوران این دوره به انواع اشعار خود
چنین مباحثات می‌کند:

زرتبت کرد رشك همگنانش که تحسین گفت بر روی روح سلمان به اشعار حسن شد رشك خسرو کند تعریف او روح نظامی که باشد قطعه چون ابن‌یمینش به هفت اقلیم عالم همچو خیام که فردی را نباشد مثل او یاد	قبولی ساخت مقبول جهانش ز مدحت در قصیده شد بدانسان در انگیز غزل از معنی نو به طرز مثنوی در خوش کلامی به معنی راستی دارد یمینش رباعی راست او در دور ایام فرید آمد چنان در نظم افراد باز گوید:
---	--

بود حسان از عرب شاه عرب را مدح خوان
هست سلطان عجم را بنده چون سلمان شده

میان جوهریان سخن به رسته نظم
ز بهر قیمت عقد جواهرم غوغاست

مراست خسروی ملک نظم چون سلمان
که من ظهیرم و ذا ت تو ارسلان آمد

طبع سلمانی و لطف خسروی باید نخست
تا مگر انشای شعری این چنین غرا شود
ماده تاریخ : در تاریخ ولادت فرزند خواجه رکن‌الدین مسعود از
پزشکان حاذق آن عصر گوید:

غنچه‌ای در چمن فضل شگفت
دی سحرگاه ز انفاس نسیم

از پی عز و بقا تاریخش
(پاس اقبال و شرف دید حکیم)
(۸۷۹)

در تاریخ فتح کفه :
جیش منصور محمد خان را
پیش راهم خرد موی شکاف
فتح شهر کفه چون گشت مراد
(سیر شهر کفه) تاریخ نهاد
(۸۸۰)

در تاریخ فتح یمشلو و فیروزه:
یمشلو و فیروزه را شهریار
شنیدم که گفتی فلک با ملک
چو بسته به توپ و تفنگ بضر
به تاریخ (هان شاه فیروز حرب)
(۸۷۵)

معلومات شاعر

هر چند وی در اشعارش بیان می کند که جز شاعری به هیچ فنی آشنایی
ندارم :

شاهها بغیر شعر ندارم فنی ولی
مثلثم دگر ندید برین يك فن آسمان
(ص ۱۴۳)

هر چند هیچ فنی جز شاعری ندارم
هستم به دولت شه در فن خویش کامل
(ص ۲۰۵)

ولی در مطاوی دیوانش اشاراتی به کیمیا و طب و اصطلاحات موسیقی
به شرح زیر ملاحظه می شود:

می کنی قلبی و می گویی که دانم کیمیا
کیمیا گر قلب زن کی بود گو ای کلب تر
(ص ۲۱۴)

طیب خلق تو از باد کرده دفع دوار
نسیم لطف تو از خاک برده استسقا است
(ص ۵۵)

در صفاهان می رسد عشاق را برگ و نوا
گر کسی شعر قبولی را بخواند در عراق
(ص ۳۰۰)

تأثرات قبولی از شاعران پیشین
بسیاری از سخنوران در مراحل تکامل سبک خود به تتبع آثار معدودی
از اساتید سخن می پردازند .

قبولی نیز از میان شعرای پیشین، بیشتر از سلمان، خواجو، ظهیر،
امیر خسرو و حسن دهلوی و کمال خجندی تأثر یافته است.
در مقطع غزلی گوید :

باشعر حسن کمال و قتم گرچه نه زد هلو و خجندم
در قصیده ای گوید:

به گاه مدح تو تحسین کند قبولی را
روان آگه سلمان که سیدالشعر است

در این قصیده غرا، شها به طبع قبولی
مدرسید ز روح ظهیر و خسرو و خواجو
شاعر خود را از مطالعه دواوین بی نیاز نمی بیند. در عنوان قصایدش
این عبارات نوشته شده است :

«در جواب سیف اسفرنکی به اشارت خداوندگار خلد ملکه». در
جواب: خواجو، سلمان، امیر معزی، انوری، عصمت بخارایی، کاتبی،
کمال الدین اسماعیل، مجیر بیلقانی، ظهیر فآرایی، سوزنی و خاقانی نیز
قصایدی در دیوان او هست.

در مثنوی تحت عنوان «دیاچه انتخاب دواوین» از اساتید

سخن یاد کرده است که عذرخواه تفاخرات وی است. قسمتی از آن که متضمن نام اساتید سخن می باشد، تیمناً نقل می شود:

ای ز مجموعه جهان یکتا
حمد تو لوحه کتاب سخن
از تو شد گوهر سخن منظوم
سعدیان را نخست از طالع
خسرو آنست در جهان سخن
هر که را در سخن کمال بود
حافظ هر که لطف تو آمد
نظم آن کس رسد بحسن حسن
هر که از فضل تو کمالی یافت
ناصر هر که گردی از احسان
هر که دید از تو پرده عصمت
بیت آن را که حمد تست عماد
از عرب حامد تو شد حسان
کاتبی را که او ثنات نوشت
باب نظم از تو یافت مفتاحی
آنکس آمد بملك نظم وحید
شاهی ملك نظم آنکس راست
فاردی کز سخن بساطی یافت
هر که او در سخن خیالی کرد
از می حمدت آنکه جامی خورد
عارفی را که آن سخندان است
اشرف آنست از سخن رانان
هر که از فضل تو قبولی یافت
ای صفات تو را نهایت نی

منتخب ساز آدم از اشیا
هر چه حمد تو انتخاب سخن
هست بکر سخن ز تو معصوم
مهر حمد تو می شود طالع
که به حمدت کند بیان سخن
از ثنایت شکر مقال بود
نظم او در سخن نکو آمد
کش تو باشی دلیل راه سخن
بکر معنی از او جمالی یافت
دست یابد به فتح ملك بیان
پاك گردید از همه وصمت
ایمن است از خرابیش بنیاد
وز عجم هست مادحت سلمان
شد ز تو خامه اش عبیر سرشت
که بغیر از تو نیست فتاحی
که بود نظم او همه توحید
کش بود در ثنای تو دل راست
طبعش از حمدت انبساطی یافت
اول از حمد تو مثالی کرد
می عشرت ز جام کامی خورد
اول از وصف تو سخن ران است
که تو را باشد از ثناخوانان
تاابد با شرف وصولی یافت
ذات پاك تو را بدایت نی

نمونه‌ای از اشعار او است:

میان کعبه و ما گرچه صد بیابان است
دریچه‌ای ز حرم در سراچه جان است
به عشق وصل تو با خواری خسان سازم
وصال کعبه چو با زحمت مغیلان است
بیاد آن لب و دندان سرشک دیده من
گاهی چو در خوشاب و گاهی چو مرجان است

خط لبث آنچنان نشسته	خطی است به لوح جان نشسته
سروی است قد تو راستی را	خوش در چمن روان نشسته
جانهاست برای پای بوست	چون گرد بر آستان نشسته
برمسند حسن آن مه امروز	مهری است بر آسمان نشسته
شعرت چو قبولی از قد اوست	شد در دل راستان نشسته

از رباعیات اوست :

تا حسن تو در دیده جان جلوه گر است
هر لحظه بدو نور و صفای دگر است
هر دیده کزین نور و صفا بهره ور است
از هر وجهی رخ تو اش در نظر است

تا چند قبولی غم دوران خوردن
از بهر دوان سنان دوان خوردن
چون داد بیاد آب رخت آتش حرص
گر خاک خوری تو را به از نان خوردن
از غزلیات ترکی اوست :

غنچه‌وش هر دم نگارا کونلومی خون ایلمه
بزم دوراندا شراییم اشک گلگون ایلمه
خسته اولدی هجردهن جانیم شغایه چاره‌ایت
سن مسیحا سن طیبیم ترک قانون ایلمه

دال‌ایده‌رسن زلفونی‌هردم‌جفا و جورایچون
 ای الف قد بار غمدهن قامتیم نون ایلمه
 تاب ویرمه دمبدم زنجیر کییی اوزلفونه
 ای بت لیلی وشیم عشاقی مجنون ایلمه
 طعن ایتمه جوهر نظم قبولیه رقیب
 بد گهر سن سن شکست در مکنون ایلمه
 آقای ارتیلان در مقدمه بردیوان اییات ذیل‌راهم از جنگی نقل
 کرده‌اند که بیانگر اخلاص و ارادت شاعر به مولوی است:

با عشق تو دیوانه‌ام	یا حضرت منلای روم
از معرفت بیگانه‌ام	یا حضرت منلای روم
هر که تو را مایل شود	بر سر حق واصل شود
بی شبهه دریا دل شود	یا حضرت منلای روم
آمد به درگاهت ملول	با حق اولاد رسول
کن این «قبولی» را قبول	یا حضرت منلای روم

(قبولی، دیوان؛ نشریه س ۶۳، ش ۱۳۳، مقاله نگارنده)

محترم شروانی

ابوالحسن فرزند دوم شیخ محمد عباس «رفعت» در ۱۳ شعبان سال ۱۲۷۹ در هند تولد یافت و مسقط الرأسش بهوپال است، طبع وی به حکم استعداد ذاتی، به سخن‌پردازی مایل بود و «محترم» تخلص می‌کرد، از اوست:

باز مکتوبی به آن طاقت ربا خواهم نوشت
 شرح بی‌آرامی خود جابجا خواهم نوشت
 آنچه بردل رفته از بیداد آن پیمان گسل
 گر ستمکارش نخوانم بیوفا خواهم نوشت

سینه‌ام از معنی بیگانه لبریز است، باز
 نامه‌ای امشب به آن ناآشنا خواهم نوشت
 بستگیهای دلم را کس نمی‌داند علاج
 مشکل خود را به آن مشکل گشا خواهم نوشت...
 ★★

غزلی است ذوقافیتین :
 هر که دل از نور مهر او منور ساخته
 پیش‌وی خورشید، رنگ‌روی انور باخته
 با قدر او گر نماید در گلستان همسری
 سرو را بشکافد از منشار شهپر فاخته
 ترك هجرش کرد یکسر عالم دل را تباه
 چون هلاکو دفعتاً بر ملک و کشور تاخته
 گشته‌ام در بزم مهر و یان عزیز و «محترم»
 بر سرم تا چتر مهر آن سیمبر افراخته
 (صبا، ۶۱۲)

محترم شروانی

ابوالقاسم متخلص به محترم فرزند ارشد شیخ محمدعباس رفعت
 است، محترم بسال ۱۲۷۶ هجری در بهوپال تولد و در نزد پدر فاضلش
 تعلیم و تربیت یافته است.

مؤلف «روز روشن» می‌نویسد: «حسن تربیت والد ماجد خودش
 بکمال تهذیب و شایستگی مذهب و مودب نموده بر طریقه تحصیل علوم
 قدم می‌گذارد، و به خوشنویسی و حسن خط دستی دارد، خوش وضع و
 سنجیده طبع است و به موزونی موروثی در فارسی وارد و به نظم اشعار و
 تواریخ می‌پردازد و باصلاح والد خودش آویزه گوش مستمعان می‌سازد
 اگر براین وتیره، ورزش پذیرد البته کارش بالا گیرد».

کتابهای : زرین پرند، آئین بهین، چشمه نوش، تاریخ نفیس ،

روان افزا، قیصرنامه، دل افروز، زرناب، قبسات القیاس و تذکره «اختر تابان» از تألیفات اوست.

آقای گلچین معانی دربارهٔ این تذکره می‌نویسد: «شامل تراجم ۸۲ تن از زنان سخنور به ترتیب حروف تهجی که نخستین آنان «آرزوی سمرقندی» و آخرینشان «یاسمن‌بو» است با یک خاتمه در شرح احوال و ذکر آثار رابعه قزدارى و مستوره کردستانی که در اثنای طبع از مجمع الفصحا بدست آورده و بر آن افزوده است، وی به ترغیب برادر خود ابوالحسن «محترم» تراجم را به‌روز زمان فراهم آورده و به نام نواب شاهجهان بیگم صاحبه رئیسهٔ بهوپال در تاریخ سوم شعبان سنهٔ ۱۲۹۸ هجری بپایان برده و در مطبع شاهجهانی بهوپال بسال ۱۲۹۹ ه.ق در ۶۳ صفحه بطبع رسانیده است...» از اشعار اوست:

هرچند که ایام گل و عهد شباب است
لیکن نخورم می که مرا خوف حساب است
از آفت هجران تو ای کان ملاح
دل مضرب و آه‌بلب، دیده پر آب است



ترك عشقت ای بت نامهربان خواهیم کرد
با دگر نامهربان الفت بجان خواهیم کرد
قحط خوبان نیست، هر جا دلبری خواهیم جست
دل به قید طره آن دلستان خواهیم کرد
ما ز کویت این زمان رخت اقامت می کشیم
این نپنداری که باز اینجا مکان خواهیم کرد
گر بنای دوستی محکم کنی با «محتشم»
خاك پایت را درون دیدگان خواهیم کرد

(صبا، ۶۱۲؛ گلچین (ت)، ۱/۱۹-۲۲)

مسعود شروانی

کمال‌الدین مسعود شروانی در اواخر سدهٔ نه و اوایل سده دهم هجری می‌زیست. امین احمد رازی او را از شعرای ابوالغازی سلطان حسین - میرزای بایقرا (۸۶۳-۹۱۲) معرفی کرده است. مسعود از شاگردان شاه‌فتح‌الله شروانی بود و در علوم حکمت و کلام و منطق سرآمد زمان خود شمرده می‌شد. سالها در مدارس گوهرشاد بیگم و اخلاصیه پس از درگذشت نظام‌الدین ترک عهده‌دار تدریس بود و در عین حال در خدمت مولانا عبدالرحمن جامی تحصیل کمالات می‌کرد. وی به سال ۹۰۵ درهرات رخ در نقاب خاک کشید. تعلیقات وی بر شرح حکمت‌العین مبارکشاه بخاری، و شرح طوابع الانوار، و شرح مواقف سید شریف مشهور و مقبول واقع شده، همچنین آداب‌البحث سمرقندی را شرح کرده که معروفترین شروح این کتاب می‌باشد. در صنعت معما هم مهارت داشته، و در صنایع شعری کتابی تالیف نموده و در مقلوب مستوی این بیت خود را مثل آورده است:

شکر دهنای غمی نداری ایراد نی مغانه درکش

که بیت را به همان لفظ و معنی مقلوب نیز می‌توان خواند. و این از نمونه‌هایی که شمس قیس رازی در المعجم در باب جنس مقلوبات آورده بهتر می‌نماید (ص ۴۲۷).

این مطلع هم از مسعود است:

به‌سوز سینهٔ مستان، به‌رقت می‌ناب

که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب

(حکیم، ۲۶۶؛ رازی، ۲۹۷/۳؛ تربیت، ۳۴۲)

مذهب‌الدین دبیر شروانی

از نزدیکان و خویشاوندان خاقانی و دبیر یا وزیر منوچهر شروانشاه بود. در منشآت خاقانی دو نامه به او هست که در آنها ضمن القاب متعدد او را صدرالشعرا، صدralامام، مقدم‌الوزرا، مفخر شروان می‌نامد.

خاقانی در بازگشت از سفر حج (که در ۵۵۲ پایان گرفته) در تبریز شنیده است که مذهب به وزارت خاقان اعظم منوچهر شروانشاه رسیده است. از نامه دیگر خاقانی خطاب به شروانشاه برمی آید که خاقانی در تبریز با یکی از بستگان «امام مذهب الدین محبوب بن وحید» که خدمتکار و خدمتکار زاده شروانشاه بوده ازدواج کرده است...

در دیوان خاقانی مدح مذهب الدین دربینی چنین آمده است:

ز حسرت نم کلک مذهب الدینی

ز دیده رانم خونا ب تیره کلک آسا.

از صاحب ترجمه ۹ رباعی در نزهة المجالس آمده از اوست:

رفتم که سمند رحلتم سرکش باد

بی روی تو، راه و منزل آتش باد

ار کشته شوم، خون من از چشمت خواه

کو کشت مراو، من شدم، شب خوش باد



با نامهات، از سوز جگر سردارم

چون افسر نامه تو بر سر دارم

باور نکنی اگر بگویم کز فخر

ز آن نامه چه بار نامه در سر دارم

(ریاحی، ۹۶-۹۷)

میرزای شروانی

میرزا محمد حسن شروانی بسال ۱۰۳۳ دیده به جهان گشود. پس از تحصیل کمالات افتخار شاگردی آقا حسین خوانساری نصیبش گردید. سرانجام در علوم فقه و حدیث و منطق و حکمت و آداب بحث و انتقاد مشهور عهد خود گشت و مورد نظر شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) قرار گرفت.

نصرآبادی مقام علمی و نفوذ معنوی او را چنین بیان می‌کند: «صدای کوس فضیلتش به گوش ساکنان عرش رسیده، شمع افادت از گرمی نفسش خورشید ضیاء و گلزار عبادت از آب وضویش بهشت صفا، به اشارت ابرو رموز معانی بیان نماید، و به مفتاح زبان معجز بیان گره بسی مشکلات گشاید. طبعش در ترتیب نظم و نثر مجمع البحرین و خاطرش در تحقیق علوم عقل و نقل مطلع شمسین. به هدایت مرشد غیبی قرین آگاهی به اصفهان تشریف آورده و مصاهرت ملا محمدتقی مجلسی را اختیار نموده، مدتی در حلقه درس آقا حسین به مباحثه مشغول بود. روانه زیارت عتبات عالیات شد. اراده توطن به نجف اشرف نمود، مدتی به این سعادت قرین بود تا در این سال؟ (۱۰۸۳-۱۰۹۰ ق) نواب اشرف اقدس ایشان را طلب داشت و نهایت نوازش نمود و در محله احمدآباد جهت ایشان خانه خریداری کرد، در آنجا مشغولند و گاهی فکر شعر می‌فرموده این رباعی از اوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد

وین دیدۀ اشک خیز جیحون گردد

هرچند ز دیده اشک حسرت بارم

در سینه‌ام آتش غم افزون گردد.»

مولانا رسائل و کتب زیادی تألیف کرده که صاحب ریحانة الادب به بیش از سی عنوان اشاره کرده است از آنجمله است: رساله در آثار علوی: «کاینات جو» که بنام شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ق) در يك مقدمه و سه باب و خاتمه تألیف کرده است. آغاز: حمدی از قطرات باران فزون و سپاسی از حیز قیاس بیرون... نسخ آن در کتابخانه‌های یزد، مجلس، کاظمین هست.

رساله هندسه مشتمل بر ۱۷ شکل. نسخه آن در کتابخانه فیضیه قم به شماره ۱۰۰۸/۵ همراه رسایل: اثبات نبوت، عصمت امامان، ابداء، اسامه (در تحقیق تخلف از جیش اسامه)، احباط و تکفیر هست. حواشی و تعلیقات بر معالم الاصول، شرح تجرید قوشچی، شرح مطالع، شرح اشارات، شرح حکمت‌العین، رساله‌یی در صید و ذبایح، و ترجمه و شرح مبسوط

برقاموس فیروزآبادی و دهها شروح و حواشی و رسائل از تالیفات اوست. وی روز ۱۹ رمضان سال ۱۰۹۸ هجری بهرحمت ایزدی پیوسته و در مشهد مقدس در سرداب مدرسه میرزاجعفر دفن شده است.

در فرهنگ سخنوران از او در دو جا یاد شده است صفحه ۵۲۱ زیرنام محمد و در صفحه ۵۸۱ تحت عنوان میرزای شروانی.

(نصراآبادی، ۱۵۷ و ۲۹۸؛ مدرس، ۷۵/۴؛ تربیت، ۳۳۲؛ منزوی، ۲۰۲/۱ و ۳۹۳)

نجمی شروانی

ملانجمی در نیمه او ل سده دهم هجری میزیسته و مردی لوند و بیقید بوده، از اوست:

آباد در خیال تو ویرانه دل است

جان منی و جای تو در خانه دل است.



ای بی تو عاشقان را از جان و دل جدائی

وی از تو بیدلان را با محنت آشنائی

تا کی زخم چو حلقه بر هر دری سر از نو

وقت است گر بهرویم از لطف در گشائی

(حکیم، ۱۶۶؛ تربیت، ۳۷۳)

نشانی شروانی

در سفینه مورخ ۱۲۴۹ این مطلع بنام او ثبت و به کتاب دانشمندان آذربایجان نقل شده است:

جز ناله انیس دل بیمار، کسی نیست

آنهم نفسی هست زضعف و نفسی نیست.

(تربیت، ۳۷۵)

نطقی شروانی

از شاعران سدهٔ دهم هجری و زمان سلطان مراد سوم (د ۱۰۰۳ق)
است. شمس‌الدین سامی می‌نویسد که او مقبول اکابر زمان خود بود و به
مصاحبت سلطان مراد سرافراز. در قصه‌خوانی هم مهارت داشته. از اشعار
اوست:

مجنون که دل ز نالهٔ او جوش می‌گرفت
گر می‌شنید نالهٔ من گوش می‌گرفت.
(سامی، ۶/۴۵۸۴)

نفیس شروانی

از شرح زندگی او اطلاعی در دست نیست. به اعتبار رباعی منقول در
نزهة المجالس از شاعران سدهٔ هفتم و یا قبل از آن بوده است از اوست:
بگرفت مرا هوای دردانهٔ دل
در آتش او بسوخت پروانهٔ دل
از بادهٔ عشق جرعه‌ای ارخوردم
از مستی آن خراب شد خانهٔ دل
(خلیل، ۲۲۵)

یقینی شروانی

در قرن دهم می‌زیسته و در شیراز سکنی داشته، از اوست:
پر به پیرانه سر افشانند «یقینی» در عشق
زانکه در عشق تو دارد سر پرافشانی.
(سام، ۳۲۶؛ تربیت ۴۰۳)

قرباغ

نام رسمی آن «ناگورنو کاراباخ» کرسی آن ستپاناکرت و شهر مهم دیگرش شوشی است... قرباغ فعلی جزئی از قرباغ قدیم است که قسمتی از ناحیه آلبانیا یا اران و به آرتساخ موسوم بود. قرباغ از اوایل قرن ۱۷ میلادی تحت حکومت طایفه جوانشیر بود، رؤسای این طایفه پناه و یا ابراهیم خلیل نام داشتند. پناه سوم (فرزند ابراهیم خلیل سوم، فرزند پناه دوم فرزند ابراهیم خلیل دوم فرزند پناه آقا فرزند ابراهیم خلیل آقا) پناه آباد «شوشی» را بنا نهاد (۱۱۶۵ ق / ۱۷۵۲ م) سکه قدیم پناه آبادی (بعداً پناه آباد، پناباد) نخست در این شهر ضرب شد. در زمان پسرش، ابراهیم خلیل خان جوانشیر (که باید ابراهیم خلیل چهارم خواند) آقا محمدخان قاجار چندبار به قرباغ حمله کرد و شوشی را گرفت و پس از کشته شدن آقامحمدخان (۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱) ابراهیم که گریخته بود، بازگشت و به اطاعت سیسیانوف روسی درآمد...

مطالبی هم از زبان حاج سیاح بشنویم: «بعد از سیاحت گنجه عزیمت «شیشه» را نموده به کاروانسرا رفته عراده‌ای کرایه نموده به جانب شیشه شدم. همه جا راهها را هموار ساخته‌اند و برنهرها پلها بسته‌اند... تا رسیدم به دروازه قلعه بسیار محکم در قلعه کوه. بازارهای سنگ فرش به وضع آسیا، خانه‌های خوب کوچک، عمارات آنجا غالباً پست و بلند است. مردمانش شیعه و روس وارمنی. مدرسه دولتی و ملتی آرامنه را دیده خیلی از غیرت ایشان خوشم آمد. برای شب گذرانی خود جایی دارند موسوم به سابرانی...

۱- برای اطلاع بیشتر از اخبار پناه‌خان و ابراهیم خلیل‌خان و سکه «پناه‌آبادی» علاوه بر روضه‌الصفای ناصری ۲۹۷/۹ ولغتمامه دهخدا ج ۱، ص ۲۵۸، به «فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها»، ج ۲ ص ۵۰-۵۸ تالیف آقای ابوالحسن دیانت نیز مراجعه شود.

اسبهای شیشه در آن صفحات مشهور است. نساجی مختصری دارد.
قالی بافی می‌دانند. امتعه تجارتی آنجا روغن و پشم است. میوه‌جات
بقدر کفاف دارند. کمتر درخت بی‌ثمر آنجا یافت می‌شود...»

شاعران قرباغ بدین شرحند :

آذر قرباغی

ابراهیم‌بیگ فرزند علی‌بیگ حلاج‌زاده (از مقربان مهدی قلی‌خان
جوانشیر) بسال ۱۲۵۱ (ق) در شوشی تولد یافت. با کسب کمالات، سرانجام
بشغل وکالت پرداخت. اهل حال بود. شعرش این است :

دلم ز بلهوسی طاقت و قرار ندارد
بلی قرار ندارد کسی که یار ندارد
به دور عارض ماه تو چند خال ضرور است
چرا که حجت بی مهر اعتبار ندارد

★★★

خداوندا هر آنکو سینه دارد
فلک پیوسته با او کینه دارد
خدایا با فلک کارم مینداز
که با من کینه دیرینه دارد

★★★

ندانم ای سرزلف بتان چه دام بلائی
نه ممکن است تصور ز تو امید رهائی
اگر به زلف تو گمشد دلم چه جای تعجب
غریب ره نبرد در شب سیاه به جائی

مقابل شب هجرت جهیم را چه عذابی
به یاد روضه کویت بهشت را چه صفائی
وی بسال ۱۳۰۲ هجری در گذشته است.

(نواب، ۷۹؛ مشتری، ۱۷۷)

آغاییگم قراباگی

آغا بیگم ملقب به آغاباجی، همشیره ابوالفتح خان متخلص به «طوطی»
ودختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر بوده که به همسری فتحعلیشاه قاجار
(حک ۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ ق). درآمده است. همه خدام حرم شاه نهایت عزت
و حرمت را در مورد آغاییگم منظور می داشتند چه او با کمال تجمل و
شکوه به حرم خاقان وارد شده و زیاده از دویست تن سوار از قراباغ با
خود همراه آورده بود و همه مردمان رشید و نامدار بودند. از آن جمله
بود ملک بیک که پیشکاری و وزارت بانو را عهده دار بود و سعی می کرد
تا اندک بی حرمتی از کسی به مخدوم سرزنند و جای شگفت است که این
زن با وجود کمال کیاست به مضاجعت شوی شهریارش نایل نگردید.
گویند شب زفاف چون به چند پرسش و پاسخ کوتاهی سپری شد، بامداد
آغاباجی این بیت ناموزون را به ترکی آذربایجانی و به رسم گله خدمت شاه
فرستاد :

یاریم گئجه گلدی، گئجه قالدی، گئجه گئتدی
هیچ بیلمه دیم عومروم نئجه گلدی، نئجه گئتدی

یعنی :

یارم شب آمد، شب ماند و شب رفت

هیچ ندانستم عمرم چسان آمد و چگونه رفت.

نهایت مبلغی از درآمد قم و توابع آن به عنوان مستمری به آغاباجی و
بستگانش واگذار گردیده آغاییگم به قم رفت و در قصری که در حوالی
امامزاده قاسم بنا کرده بودند اقامت گزید. و چون از خود فرزندی نداشت

از شاهزادگان: کیکاووس میرزا و مرصع خانم را به رسم پسری و دختری پذیرفت .

شاهزاده خانم مرصع را به عباسقلی خان معتمدالدوله جوانشیر نواده ابراهیم خلیل نامزد کردند و خواهرزاده آغاباجی را در حباله مناکحت کیکاووس میرزا درآوردند و این دو شاهزاده عروس و داماد آغاباجی شدند؛ معروف است فتحعلیشاه از این خویشاوندی بسیار خوشود بوده است.

سال ۱۲۲۶ که سرکوز اوزلی با همسرش از جانب پادشاه و ملکنه انگلستان به سفارت فوق العاده و با تحف و هدایای زیاد به ایران آمد هنگام شرفیابی اعتبارنامه خود را در قوطی تکمه دار برلیان به خود شاه و یک قطعه عنبرچه الماس به این بانوی حرم تقدیم کرد...

آغاباجی بسال ۱۲۴۸ (ق) در قم وفات یافت. این بانوی سخنور در نظم و نثر دست داشته از اشعار اوست:

خرم آنکو به سر کوی تو جائی دارد
که سرکوی تو خوش آب و هوایی دارد
به سفر رفت و دلم شد جرس ناقه او
رسم این است که هر ناقه درائی دارد

★★★

سو ختم از آتش غم: ناصحا تا کی ز منع
می زنی بر آتش دامن، برو خاموش باش

★★★

تا حشر نویسد اگر، می نشود طی
نه دفتر حسن تو، نه طومار فراقم...

(اعتمادالسلطنه، ۱۱-۱۲؛ مشیرسلمی، ۳۴۹-۳۵۳؛ تربیت، ۸-۹)

آگاه قراباغی

حاجی عباس فرزند حاجی محرم در «شوشی» زاده شد و بنوشته نواب بسال ۱۳۱۰ (ه. ق) در حال حیات بوده است و دراین تاریخ ۶۵ سال از عمرش گذشته بود. به کاروانسرا داری امرار معاش می کرد و از اعضای محفل ادبی: «مجلس انس» بود. اوراست:

ای روح روان، آفت جان، مردم دیده
وی عهد شکن، سست وفا، مهر بریده
بردی زمن ای مهوش عیار، به نیرنگ
آرام زدل، هوش زسر، خواب زدیده
پنهان زدل و دیده پری وار چرائی
ای آهوی وحشی ز که گشتی تورمیده؟
چون زلف سیاه تو شده، روز سپیدم
هم سرو قدم چون خم ابروت خمیده
در راه وصال دل و دین باختم، اما
جانم به لب آمد به وصال نرسیده
ای عهد شکن در خم زلفت دل «آگاه»
چون مردستم دیده به کنجی است خزیده...

(نواب، ۱۸۷-۱۸۹)

ابوالقاسم قراباغی

میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا علی قاضی است. در اوایل جوانی راهی اصفهان شد و در نزد حاجی ملا احمد نراقی و سایر افاضل، کسب کمالات نمود بعد به عتبات عالیات مشرف شد و پس از نیل به درجه اجتهاد به زادگاهش مراجعت کرده به امر قضاوت اشتغال ورزید و در سال ۱۲۸۰ وفات یافت. دو قطعه در وصف دوازده امام علیهم السلام به عربی دارد.

آغاز قطعات چنین است :

ربنا صل علی شمس الازل
من به نورت عین الکائنات

★★★

اسئل الله بمن کان شفیعاً للبشر
الذی تاب به آدم فاز وافتخر

(مشتی، ۶۲-۶۳)

باکی قرباغی

مشهدی ایوب فرزند صادق و برادر لوحی در شهر شوشی تولد یافته
در تذکره نواب (مولفه ۱۳۰۹ ه.ق) مسطور است که ۲۵ سال دارد و
جوانی خوش سیما و باغیرت و بشاش و یکی از اعضای مجلس فراموشان
است. باکی تخلص می کند و غزلیاتی به فارسی و نوحه هائی به ترکی دارد:

گذشت آنکه من و دل اسیر غم بودیم
زدود آه جگر هر دو دیده نم بودیم

گذشت آنکه دو مجنون ز درد لیلائی
به زیر بار ملامت شریک هم بودیم

گذشت آنکه اشارت نکرده نرگس مست
فدای ناوک مژگان پرستم بودیم

گذشت آنکه ز سیل سرشک گاه به گاه
به سان «باکی» مسکین غریق یم بودیم

«باکی» که نامش در ریاض العاشقین «اجاق قلی» قید شده در روز
دهم شعبان ۱۳۳۶ وفات یافته است.

(نواب، ۱۹۳-۱۹۵؛ مشتی، ۲۸۴)

ترابی، خاکی قراباغی

هر دو تخلص میرزا عباس فرزند علیقلی است. او در اواسط سدهٔ ۱۳ هجری قمری در شهر شوشی «شیشه» زاده شد و پس از تحصیلات مقدماتی به شهر «سالیان» رفت و در نزد علمای آنجا به تکمیل معلومات پرداخته، به زادگاهش مراجعت کرد و به تعلیم و تربیت اشتغال ورزید تا در اوایل قرن چهاردهم (ه. ق) در ۶۳ سالگی وفات یافت.

از قصیدهٔ ۵۵ بیتى اوست در مدح مولای متقیان علی علیه السلام:
 سحر گاهی شدم بیدار چون از خواب پر غفلت
 چه دیدم صبح روشنتر ز مهر خاوری نسبت
 فروزان درهای کوکب اندر دشت مینائی
 عروس چرخ آویزان به گردن عقد پر قیمت
 افق را چهره از گلگونهٔ نور و شفق، حمرا
 برای کاروان شب رسیده موسم نهضت
 سپاه ظلمت شب سر به جیب و پای در دامن
 کشیده دست از دنیا، گرفته گوشهٔ عزلت
 علمدار سپه سالار جیش روز فیروزی
 علم بر قلعهٔ کوه افق زد از ره شوکت
 گل گلزار خندان، بلبل از شادی غزل گو بیان
 شده مسدود بر خیل سپاه غم ره فرصت
 گل حمرا که محبوب دل آرائی ست بلبل را
 به خود داده ز مروارید شبنم زیور وزینت
 که ناگه هاتفی گفتا در آن حیرت به گوش جان
 که فیض معجز شاه عرب گسترده این بسطت
 شه مسند نشین هل آتی وانما تاجی
 سلونی تخت سالاری، امیر لو کشف رتبت
 نبی را صهر وایزد را ولی و خلق را رهبر
 شفیع محشر و ساقی کوثر، قاسم جنت

عقول انبیا حیران در اوصاف کمالاتش
 ز تعداد صفاتش اولیاء در لجه فکرت
 نمی شد جلوه گر در چهره یوسف اگر حسنش
 به مصر اندر نمی دادند او را مسند عزت
 تصور را نمی گنجد، به فهم اندر نمی آید
 قلم را کی بود قدرت که مدحش را دهد صورت
 انیس اهل فقر و همدم و غمخوار مسکینان
 کفیل جمله ایتام باشد از ره رأفت ...
 تمنا می کند «خاکی» که خاک در گهت بوسد
 مکن مولای خیبر گیر محرومش از این نعمت.
 (مشرقی، ۷۷-۸۱)

جانی زاده

عبدالله نام داشت و مردی بامعرفت و درویش صفت و از نزدیکان
 جعفرقلی خان «نوا» تجلص بود. وی کربلائی صفی متخلص به واله معاصر
 و معاشر بود. جانی زاده بسال ۱۲۶۷ جان به جان آفرین تسلیم کرد. از
 اشعارش ۹۰ بیت (ترکی و فارسی) در ریاض العاشقین نقل شده از جمله:
 در جواب مکتوب میرزا حسن وزیر اوف گوید:
 حسنا، صاحب وجه الحسننا، سیم تنا
 در گلستان وفا تازه گل و یاسمنا
 راقم دفتر شاهی به دبستان کمال
 مظهر در معانی به نظام سخنا
 وقت تحریر رموزات حروفات خطوط
 عنبر افشان قلمت بر سر مشک ختنا
 مسکنت گشت «شکی» بی شک و بی شبهه وریب
 توئی در شهر «شکی» ماه زمین وز منا ...
 در تاریخ بنای مسجد گوهر آغا (دختر ابراهیم خان جوانشیر) گفته:

بانی مملکت «شیشه» که در حشمت و جاه
 طعنه زد قبۀ تختش به سراپرده ماه
 یعنی سردار فلک شوکت «ابراهیم خان»
 که درش بر همه خانان جهان بود پناه
 گوهری داشت درخشنده و فیروزه که بود
 پرتو ماه رخس بر سر خورشید کلاه
 بانی مسجد و محراب شد آن گوهر پاک
 اهل فردوس برین، جمله براین گشت گواه
 قلم اهل دعا زد رقم تاریخش
 (باد پیوسته گهر در صدف لطف الاء) =
 ۱۲۴۸ هـ. ق

(نواب، ۲۳-۲۵؛ مشتری، ۶۴-۷۱)

جلال قراباغی

میرزا جلال فرزند علی اکبر بسال ۱۲۷۷ در «شوشی» تولد یافت،
 بعد از تحصیلات ابتدائی به شهر کرمان رفت و در نزد حاجی محمدخان
 فرزند ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار به تکمیل معلومات پرداخته به
 زادگاهش مراجعت نمود و در سلك علمای شهر «شیشه = شوشی» درآمد.
 گاهی شعر هم می گفت. از اوست:

مطرب حدیث عشق به آواز دلنشین
 در پرده گو، که مدعیانند در کمین
 ساقی برای باده سفالین قدح بساز
 کز شیشه جلوه می کند، این آب آتشین.

(نواب، ۱۸۵)

جعفر قرباغی

میرزا جعفر فرزند حاجی قاسم در «شیشه» تولد یافت، مردی بذله‌گو و دانا بوده و با لباس فروشی امرار معاش می‌نموده و بسال ۱۳۲۱ (ه.ق) در ۷۶ سالگی وفات کرده. از اوست:

بده ساقی بهمن پیمانه‌ای چند
 به یاد مطرب دردانه‌ای چند
 به پای خم مرا جائی نشان ده
 که تا یابم در او مستانه‌ای چند
 منم «جعفر» به‌مجنونی حریصم
 شود عاقل زمن دیوانه‌ای چند
 (نواب، ۲۰۸؛ مشتری، ۲۳۰)

چاکر قرباغی

میرزا حسین فرزند میرزا کریم قرباغی در شهر «شیشه» به‌سوداگری اشتغال داشته و در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری در حال حیات بوده است. شعرش این است:

وامق و خسرو و فرهاد وایاز و محمود
 عاشق لعل شکر بار تو شیرین‌دهن است...
 (نواب، ۲۱۳)

حبیبی برگشادی

حبیبی از قصبهٔ برگشاد در گوی‌چای قرباغ است. وی در اوایل ملازم رکاب سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۶ ه.ق) بود و بعد به‌خدمت شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق) پیوست و به‌منصب ملک‌الشعرائی سرافراز گشت و از روی هزل گرزالدین‌بیک نامیده شد. حبیبی شیعی مذهب و از پیروان حروفیه بود و اشعار صوفیانه و عاشقانه می‌سرود. اشعارش درباکو و ترکیه و اخیراً در تهران (به‌اهتمام

«ساوالان» چاپ و او حلقهٔ اتصال بین نسیمی و فضولی شناخته شده است.

حسن چلبی در تذکرهٔ خود می‌نویسد که وی در زمان سلطان بایزید دوم به ترکیه آمد و پس از سیر و سیاحت در زمان سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۸) وفات یافت.

در «صحف ابراهیم»، و «دانشمندان آذربایجان» از شاعری جیشی تخلص یاد شده که ترجمه‌اش شبیه شرح حال حبیبی است و چنین می‌نماید که «جیشی» تحریفی از «حبیبی» است. از اوست:
ای آفتاب دولت، وی کوکب هدایت
ای مطلع تجلی، وی نور بی‌بدایت...



مرا تودیده و از دیده هم عزیزتری
چه دیده‌یی که براحوال من نمی‌نگری.
(سام، ۳۵۷؛ تربیت، ۱۰۲ و ۱۱۲)

حسن قراباغی

حسن فرزند علی یوزباشی‌زاده از بازرگانان قراباغ بود. با شعرا و فضلا موانست و مجالست داشت بسال ۱۳۲۳ (ه. ق) درگذشت. صاحب دیوان است و غزلهایی به ترکی و فارسی دارد. از اوست:

تا عکس رخ یار به پیمانه درافتاد
مستانه دلم بر در میخانه درافتاد
تنها نه‌اسیرش دل دیوانه من شد
بر طرهٔ او بس دل فرزانه درافتاد



با خبر باش دلا تا نبری رنج خطر
زاد راهی چو نداری منما عزم سفر

شیوۀ رهروی این نیست که آموخته‌ای
 رنج بیهوده مکش، زحمت بیهوده میر
 قانع قسمت خود باش، غنی شو زهمه
 بنده نفس مشو تا بنهی تاج به سر
 مالک نفس دنی باش، خداوندی کن
 بهر یک لقمه مشو بنده مملوک دگر
 سیرت نیک محال است زهر دون و دنی
 سفلۀ عالی بود آنکه که، دهد بید ثمر

گر بخواهی که شوی‌ای «حسن» آسوده به‌دهر
 به کسی رنج مده تا نرسد بر تو ضرر

★★★

گدای پیر مغان شو به‌دهر سلطان باش
 به کوی عشق قدم نه عزیز دوران باش
 هزار بار اگر لن‌ترانیات گوید
 تو باز در پی دید جمال جانان باش
 «حسن» اگر سر آزادگی به‌سر داری
 مقید سر آن زلف عنبر افشان باش

★★★

گر من از خواب عدم روز جزا برخیزم
 با خیال تو هم‌آغوش زجا برخیزم
 آب حیوان من از شربت صهبای فناست
 من نه خضرم که پی آب بقا برخیزم
 ای «حسن» آنچه مرا دوست پسندید رواست
 سر نهم بر سر تسلیم، رضا برخیزم
 وی فرزند شاعری هم داشته به‌نام محمد که دارای خصایل حمیده و
 صفات پسندیده بوده و در ۲۵ سالگی وفات یافته است.

(نواب، ۱۱۶-۱۱۸؛ مشتری، ۲۳۲-۲۴۰)

حسن قراباغی

میرزا حسن فرزند میرزا جعفر اهل شوشی قراباغ و جوانی خوش صورت و سیرت بوده و بسال ۱۲۵۶ وفات یافته است، او را در گورستانی که به اسم وی شهرت دارد دفن کرده اند. به فارسی و ترکی شعر می گفت:

شدم دیوانه عشقت بزن ای زلف زنجیری

برای عاشق مسکین بجز این نیست تدبیری

چنان ویرانه شد این دل که آبادی نخواهد یافت

مگر وصلت کند جانا بدین ویرانه تعمیری...

(نواب، ۵۲-۵۵)

خداداد بیگ قراباغی

خداداد فرزند علی بیگ قراباغی از شاعران نیمه دوم سده ۱۳ هجری است. مولف ریاض العاشقین درباره او می نویسد: «این گلشن معرفت و سرو نهال جویبار ملاح و غنڈلیب هزارآوای بوستان فصاحت و غنچه گلستان صباحت برادر کهتر مرحوم ابراهیم بیگ آذر تخلص است، که باغبان بی مروت دهر نرسیده به سی سال گلشن عمرش را با داس و باد سموم (اجلا معجلا) و شیرازه دفتر عمرش را همانند گل از هم گسیخت. نهایت بهار عمرش نابهنگام خزان شد و بلبلان قراباغ هریک به دلیلی درسوک او نوحه سرا شدند. از جمله آنها میرزا کریم چنین گفت :

صد حیف از حوادث این چرخ بدسگال

ببریده شد به صحن چمن نوگل از نهال...

کردم سؤال وقت رحیلش صبا بگفت

(بر اوج گاه قصر ارم می گشود بال)

(۱۲۸۲)

از نتایج افکارش نظیره ایست که به غزل اسکندر رستم اوف ساخته و چنین گفته است :

به‌چین زلف تو صد کاروان است
 جرس آسا دلم اندر میان است
 بقربانت قدم بر تربتم نه
 جفا می‌پسند مشتی استخوان است
 نیارم گفت حرفی بی رضایت
 که اول شرط باعشقت همان است
 سری را کو هوای دوست دارد
 به‌ناصح گو کجا پروای جان است
 به‌گوش جان شنو نغز «سکندر»
 «دمی با دوست عمر جاودان است»

مراتب مذکور ترجمه‌ای بود از ریاض‌العاشقین (مولفه ۱۳۲۵ ق) اکنون آنچه نواب در تذکره خود (در ۱۳۰۹ ق) نوشته عیناً نقل می‌شود تا شیوه نگارش این دو ملاحظه و مقایسه شود:

«برادر عاصی مرحوم است. بیچاره جوانی بود بلندبالا و خوش صورت، چه‌فایده در ۲۸ سالگی مرحوم گردید و گفتند که اشعار می‌گفت اما غیر از این دو فرد به‌نظر نرسید:

خوشا آن دل که رسوای تو باشد
 سری کو مست صهبای تو باشد
 اگر من بیشتری گویند در مصر
 بسا یوسف زلیخای تو باشد».
 (نواب، ۹۵؛ مشتری، ۲۰۴-۲۰۵)

داروغه قرباغی

اسماعیل فرزند الله‌قلی و متخلص به «داروغه» از اعضای مجلس‌انس بود و داروغگی شهر را نیز در عهده داشت. از اوست:
 ندارد هیچکس شیرین سخن یاری که من دارم
 به دل از طاق ابرویش غم صدکوهکن دارم

شکایت بردم از دست خط سبزش به «داروغه»
 ز خود آشفته‌تر دیدم از این دردی که من دارم
 (نواب، ۲۰۴)

رحیم‌بیک قراباغی

رحیم فرزند اوغورلوبیک از اهالی شوشی قراباغ است. مردی
 ثروتمند و دارای دکان و حمام و مالک آبادیهائی بود. در سال ۱۲۸۱
 وفات یافت. برادر حمامش نوشته بود:

چون رحیم ابن اوغورلوبک جوان شیرگیر
 ساخت این حمام تن آسای بی‌مثل و نظیر
 گشت تاریخش ز الفاظ «اوغورلوبک» عیان
 ایمن از آسیبها باد این بنای دلپذیر
 صاحب ریاض‌العاشقین این ماده تاریخ را بنام صباي گنجهای آورده
 است. از رحیم‌بیک ابیاتی در تذکره نواب آمده است.
 (نواب، ۵۸)

سالار قراباغی

میرزا حسین فرزند بزرگتر حاجی یوسف‌بیک از اعیان و اشراف قراباغ
 بوده، بطوریکه یکی از محلات این شهر به نام پدرش نامگذاری شده بوده
 است. سالار به زبانهای عربی و فارسی و روسی تسلط داشته، خدمت دیوانی
 می‌کرده و بسال ۱۲۹۵ وفات یافته است. اشعاری به فارسی و ترکی دارد
 از اوست:

یار ترک مهربانی کرد، یاری را بین
 میل جنگش هست باما دوستداری را بین
 از هوای وصل گفتم خنده چون گل می‌زنم
 حالیا گریم چو ابر از هجر، یاری را بین

سوی «سالاری» گذر کن ای طیب سگدل
 بردش از تیرهجران زخم کاری را بین
 نواب نام پدر سالار را محمد آقا قید کرده است.
 (نواب ۸۰-۸۳؛ مشتری، ۱۱۲-۱۲۱)

سالک قرباغی

میرزا حسن فرزند میرزا علی بیگ است. چون پدرش مردی کریم النفس و مهمان نواز بوده بدین جهت اولادش به «مهمانداراوف» شهرت داشته‌اند. سالک در جوانی از مرحوم میرزا ابوالقاسم قاضی و آقامیرزا عبدالرحیم مجتهد جد مولف (ریاض العاشقین) کسب فیض نموده در اواخر عمرش به مناسبت مأموریت پسرش قاسم بیگ همراه او به گنجه رفت و پس از مدتی مریض شده به قرباغ بازگشت و بسال ۱۳۱۲ ه. ق درگذشت. از اوست:
 بهابروی عرق آلوده‌یی دچار شدم
 فغان که کشته شمشیر آبدار شدم
 (مشتری، ۲۱۱)

ساغری قرباغی

آخوند ملازین العابدین فرزند آخوند ملاصادق در جوانی نزد پدرش به تحصیل کمالات پرداخت و از ۱۲۳۰ (ه. ق) تا پایان عمرش به تدریس و تعلیم و روضه‌خوانی اشتغال ورزید.
 دیوان هزاربیتی ترتیب داده بود. اشعارش به فارسی و ترکی و تخلص «ساغری» و سال وفاتش برابر با حروف تخلص (ساغری) = ۱۲۷۱ است. از اشعار اوست:

دور فلک نگشت زمانی به کام ما
 ساقی بریز بادۀ گلگون به جام ما
 از جور باغبان ز گلستان برون شدم
 کسی نیست تا برد به گلستان پیام ما

در فکر روی و موی تو گشتیم آنچنان
 فرقی نشد میانه این صبح و شام ما
 هر کس که آگه است ز سودای زلفیاری
 آگه بود ز سوزش رمز کلام ما
 فرهادوار تیشه هجرت به سر زدم
 شیرین نشد ز وصل تو این تلخ کام ما
 بریادت آر «ساغری» خویش را دمی
 ای سرو قد و ماه رخ و خوش خرام ما

★★★

ای مرغ دل بگو که گرفتار کیستی
 فریاد می کنی تو چنین زار کیستی؟
 بال و پرت شکسته و غلطیده‌ئی به خون
 مجروح تیغ غمزه خونخوار کیستی؟

★★★

عنان دل ز کفم در ربود گلوئی
 فرشته خوی پریروی عنبرین موئی
 حذر ز چشم سیاه تو می کنند همه
 علی‌الخصوص ز قدت که سرو دلجوئی

★★★

رباعی :

از گردش چرخ چند فریاد کنم
 تا چند زبخت خویشتن داد کنم
 گر آه کشم شب فراق، جانا
 بی شبهه جهان را همه برباد کنم!

سعدی قرباغی

ملا سعدی فرزند اوجاق قلی اصلش از قریه جنلوست. در جوانی به قصد تحصیل به آماسیه (ترکیه) رفت و مدتی در نزد میر حمزه افندی کسب کمال نموده به قرباغ بازگشت و بسال ۱۲۹۴ ق. در ۳۵ سالگی وفات یافت. در مدح حسنعلی خان قراداغی گفته:

مور لنگم من از این کوی سلیمان نروم
 که براین کوی به صد پای دوان آمده‌ام
 سعدیا من بکجا می‌روم از در گه دوست
 ز آتش دوزخ، بر باغ جنان آمده‌ام
 (نواب، ۸۳؛ مشتری، ۱۲۸-۱۳۱)

شاعر قرباغی

در «ذریعه» و «فرهنگ سخنوران» در ماده شاعر (نه ساغر) از او یاد نشده است. دیوانش در کتابخانه آصفیه به شماره ۶۴۵ بدون تاریخ استنساخ هست. آغاز:

الهی گلشن آرای سخن گردان زبانم را
 قبول خاطر ارباب معنی ده بیانم را
 این دیوان در ۱۹۵ برگ ۱۰ سطری است.

(منزوی، ۳/۲۳۷۰)

شاهین قرباغی

مشهدی عبدل متخلص به شاهین فرزند ارشد مشهدی عبدالحسین قرباغی است. وی در پنجاه سالگی به عزم تجارت به پطروفسکی مسافرت کرد و از راه داد و ستد ثروتی اندوخت و سرانجام در تاریخ ۱۳۱۴ (ه.ق) فوت کرد. شاهین به بدبیهه سرائی شهرت داشت. معروف است که وقتی که پس از مرگ ناصرالدین شاه (۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳) و جلوس مظفرالدین شاه، عباس میرزای ملک آراء عموی شاه برای شرکت در جشن تاجگذاری امپراطور

روسیه از طریق پتروفسکی به پترزبورغ می‌رفت شاعر در حضور وی این رباعی را بداهتاً سرود و صله گرفت:

ای شاه شهید را برادر عباس
وی کوکب مسعود منور عباس
بخرام، بخرام که کامرانی باتوست
در ظل شهنشاه «مظفر» عباس.

مراثی ترکی وی در سوک شاه شهیدان هم از دل برخاسته و مکتوبی که در بحر هزج (اصطلاحاً بحر طویل) نگاشته قابل توجه است:

«فدای جان تو جانم بدم روزی غریق لجه فکرت حریق بوته حسرت
غمین وزار از فرقت بصد محنت مذمت گاه برچشم و گهی بردل همی کردم
چرا دیدی جمالش را که حالا اشک میریزی، چرا منزل گرفتی زلف درهم را
چنین از تارش آویزی شد احوالم پریشان از غم هجران همه دم ناله و
افغان کنان بودم که بوی مشک از سوی بیابان برمشام آمد به خود گفتم
چه بوی است این بشیر از مصر سوی پیر کنعان است یا پیراهن یوسف
ویا باد صبا از کوی آن مهر و گذر کرده ست بوی موی جانان یا در آتش
عود سوزان است بی تابانه ایستادم. بدیدم یک سواری بر در استاده سلام
داد گفتا کیست اینجا عاشق بیدل جدا گشته ز گل بلبل غریبی نام او عبدل
که از سوی دیار یار اویم قاصدم ملفوفه‌یی دارم چو نام قاصدی بشنید
گوشم رفت هوش نطق خاموش خروش بیخودی کرده دمی بیهوش گشته
چون ستادم بوسه برپایش نهادم ز آنکه از کویت گذر کرده ز چشمانش
تسلی برگرفتم چونکه بررویت نظر کرده بزاری گفتم آری آنکه کاری
نیست جز شب زنده‌داری آن منم بهر خدا گرنامه‌یی داری بدستم ده
گرفته آستین برپایش افتادم چو دست از جیب بیرون کرد گویا چون
کف موسی هویدا شد ید بیضا بدستم داد نامه چون دم عیسی به جسم مرده
روح افزا گرفته نامه از دستش به سر بنهاده و برچشم مالیده بریت‌الحن
رفتم که شاید مونس شبهای هجران غریب بی کس نالان شود آن روز تاشب

با دو صد تشویش بودم نامه یعنی چه الهی از ره لطف و کرم پیوسته یا از قهر، چون شب شد هوای روز وصلت بر سر آمد گشت جان بی تاب اشک دیده چون خوناب شد از نامه دلداری به دل دادم به پا برخاسته الحمد گویان خواستم چون نامه بگشایم زشادی دستها لرزید ببریدم سر نامه گشادم سورة تبت پیدا بر خود گشادم سر در آن واللیل هجران گوئیا والشمس شد نازل زفرط والضحایش تا به فجر صبح روشن خانمانم شد بمضمونش نظر کردم چنین مفهوم شد ما را چرا گر عاشقی پس با خیال شعله دلبر نمی سوزی چوپروانه فدا در کوی مینای محبت جان نمی سازی به این دیوانگی لاف محبت میزنی گفتم مخوان بهر خدایم بی وفا گرزنده بینی تا در این مدت ز هجران از برای آنکه با امید وصلت از بلای مرگ آزادم دگر خود خواستم حال دل خود را بیان سازم خیالم گرفت بر کن چون «نوایی» مردم دیده از او بنویس شاید مردم چشم تماشای رخ دلبر کند دل گفت حاشا من نباشم چون «فضولی» کوهکن گرسنگ شکل خود به خود اغیار کرده سوی شیرین می فرستم این چه مجنونیت ای شاهین اگر سازی جدا مردم ز دیده مردم اغیار است چون باشد چه شاید مردم بیگانه باشد محرم جانان اگر باد صبا از زلف مشکینش بر آرد بوی برمن بس بود حاجت به وصلش نیست. حق شاهد عناصر نیست در جسم همه عشق است خود عشقم.

نه از آب و نه از آتش نه از خاک و نه از بادم...

(مشری، ۲۱۸-۲۳۰)

شهید قرا باغی

میرزا ابوالحسن قاضی متخلص به شهید فرزند کربلایی کاظم است و نتایج افکار و خلاصه اشعارش به مهارت و استادی وی گواهی صادق. آن جناب در دوران شباب در شهر «شیشه» اقامت کرد و سرانجام در اثر قابلیت و استعداد و ذکاوت به عضویت مجلس (کوبراسکی) گنجه درآمد و مدتی بعد به قرا باغ مراجعت کرد و برمسند قضا نشست و تا آخر عمر در همین

سمت باقی بود تا بسال ۱۳۰۱ هجری قمری در گذشت. سمند خوش خرام
طبعش بیشتر در وادی مثنوی جولان داشت. صاحب ریاض العاشقین در
حدود چهارصد بیت از اشعار او را که بیشتر بفارسی و از نوع مثنوی،
مستزاد، ساقینامه، قطعه، قصیده، غزل می باشد در ۲۵ صفحه تذکره خود
آورده است نمونه‌یی از آنهاست:

از ساقینامه :

الهی دلی ده پر از آتشم
که رخت از جهان برکناری کشم
بیا ساقی ای محرم راز دوست
از آن می که از دوست بویی دراوست
مرا جرعه ده تا جنون آورم
به دنیا و عقبی دگر ننگرم
بیا مطرب ای یار دیرین من
فدای لب جان شیرین من
خدا را کفی بردف و چنگ زن
صلای خوشی بردل تنگ زن
نوا بر نی و نفخه صور زن
بدین قصر مینا یکی شور زن
معنی کجایی سرودی بزن
به میخوارگان بانگ رودی بزن
یکی قطره خون که نامش دل است
غم عالمی بار او مشکل است
بزن مطربا بربط و ارغنون
برافکن اساس غم دهر دون
که در شهر سوز و گداز افکنم
صلا بر عراق و حجاز افکنم

مده دل بدین زال مردم فریب
 که جز حسرت از وی نباشد نصیب
 بیا مطرب ای مهوش بذله گو
 که دارم هوای بهار آرزو
 صبا گشته غماز گل‌های باغ
 به مرغ غزلخوان رساند سراغ
 فکنده زرخ شاهد گل نقاب
 که خوبان ندارند در پرده تاب
 پریشان شده سنبل از بوی گل
 چو زلف عروسان خمد سوی گل
 شده قمری مست شیدای سرو
 به حسرت در افتاده در پای سرو
 بیا ساقی ای سرونوخیز من
 فدای تو این چشم خونریز من
 قدم بر سر چشم گریان گذار
 که خرم بود سرو در جویبار
 بیا ساقی ای سالک کوی عشق
 که می‌آید از هر طرف بوی عشق
 می‌ئی ده که در هر کجا بنگرم
 شود طلعت دوست در منظرم ...

این ساقینامه در ۱۳۹ بیت و از ساقینامه‌های نسبتاً خوب بشمار میرود.
 مثنوی ۳۱ بیتی دیگر روی دربارهٔ لیلی و مجنون است:

به مجنون شوریده گفتا کسی
 که من دیده‌ام روی لیلی بسی
 چو مجنون از او نام لیلی شنید
 زمانی بلرزید چون برگ بید

بنالید بس گریه آغاز کرد
 بزاری زبان برسختن باز کرد...
 به لیلی بود جلوه‌های بسی
 که جز چشم مجنون نبیند کسی
 به لیلی تو با چشم مجنون نگر
 که آن رو نبینی به چشم دگر.
 ابیاتی از قصیده ۲۹ بیتی او در توصیف مولای متقیان علی علیه السلام
 است :

رسید آندم که گیتی را نسیم آذر آراید
 کنار دشت را ابر بهاری یکسر آراید
 کتاب حسن لیلی و حدیث عشق مجنون را
 بصد شورش گل و بلبل بشرح دیگر آراید
 گذاری کن به باغ اندر که ابر آذری هر دم
 چو دست زرنثار شه جهان را یکسر آراید
 امیر اشرف والا علی والی اعلا
 که تاب افسرش مرآت مهر خاور آراید
 خط نصر من الله نقش کل من علیها فان
 یکی بر تیغ بنگارد یکی بر خنجر آراید
 چو آن فر خداوندی بود بس بهر توصیفش
 چه یارا تا ز نعتش نکته سنجان دفتر آراید
 به آرایشگران حاجت نباشد روی زیبا را
 جمال خوب را خود دلبر زیبا تر آراید
 عنان توسن فکرت شهیدا باز کش کاینجا
 یلان ملک دانش سر ز خجالت در بر آراید
 از غزلهای اوست:

جهان چو جسم و توجانی در آن میان ای دوست
 تویی مراد دلم ز آن همه جهان ای دوست

زجان همیشه مرا غایت مراد تویی
وگر نه بارگران برتن است جان ای دوست
زخاک تربت من لاله‌ها که می‌روید
زداغ حسرت تو می‌دهد نشان ای دوست...
غزلی دارای صنعت التزام :

ساقی بیاد عارضش درده پیایی جام جم
تا ترکم در دورگل زآن باده گلغام فم
برگرد نرگس خارها از عنبر سارا زده
بر دور نسرین هاله‌یی بسته زمشک خام خم
یکدم میان نازکش با کام اگر در برکشم
گویم پس از چندین جفامویی نگشت از کام کم
در جلوه گاه روی تو شهری چنان بیخود فتاد
گویا به خیل حاجیان آمد ز بادِ سام سم
تا درنشانم در کنار آن سرو سیم اندام را
از اشک خونین بسته‌ام در مدت ایام یم
زان آهوی شیراوژنا جان در تتم لرزد همی
من خود که هرگز نبودم از برتن ضرغام غم
از پیش مردم بگذری باحسن چندان برتری
کافتاده در حیرت عقول از کنه او او هام هم
از بیم تیغ غمزهات رم خورده و آرام نی
مرغی که هرگز نبودش از ناوک بهرام رم
از فتنه چشم «شهید» افتاده بر کوه و به دشت
با آهوان بگرفته خو با دد زده با دام دم

در جواب غزل یغما گوید :

خلاف چون منی تا کی روی ای چرخ تغییری
به ناکامی بسرشد روزگار ای اشک تاثیری

ندارم نطق برتقریر عشق ای حال تبیینی
 نیارم شرح بر راز درون ای اشک تحریری
 ز شبهای زلیخا ای سواد زلف تبیانی
 زحسن روی یوسف ای بیاض وجه تفسیری
 بهفالم کشور چین داده‌اند ای زلف تأویلی
 به خوابم خاتم جم داده‌اند ای لعل تعبیری
 به «یغما» خدمتی دارد «شهید» ای طبع تبلیغی
 «به‌سوی اوندارم قاصدی، ای باد شبگیری»
 (نواب، ۶۸؛ مشتری، ۱۳۳-۱۵۸)

شیدای قراباغی

میرزا یحیی فرزند حسن از شاعران سده ۱۳ هجری قراباغ بود و
 بفارسی و ترکی شعر می‌سرود و شیدا تخلص می‌کرد. از اوست:
 فسرده شد گل عمرم دو صد هزار دریغ
 خبر نیامد از آن شوخ گل‌عذار دریغ
 به زیر سایه قدش قدم بلند نشد
 ز دیده اشک روان شد چو جویبار دریغ
 مگر به چاه غم افتاده یوسفم، یارب
 سفید گشت دو چشمم زانتظار دریغ
 نهاده‌ام به سر خویش تاج مجنونی
 همی‌کنند مرا خلق سنگسار دریغ
 به‌شعر دلکش تو «مشتری» شده «شیدا»
 که از کفم شده بالمره اعتبار دریغ
 (نواب، ۲۴۰-۲۴۲)

صادق قرباغی

میرزا صادق فرزند ایمان خان قرباغی در سده ۱۳ هجری می زیست. مردی خوش صوت و شیرین صحبت بود و به همین مناسبت، بیشتر با اعیان و اشراف موانست و مجالست داشت. گفته اند که او شاهنامه فردوسی را از بر داشت و در محافل از حفظ انشاد می کرد. در وصف زیبارویان تفلیس گفته است:

سحر پیش از طلوع مهرانور	که خواب آلوده باشد چشم اختر
زهرسوماه رویان همچو خورشید	برون آیند در کف جام جمشید
چه رعنا ابروان ماه پیکر	چه زیبا دختران حور منظر
فشانده زلف کاکل بر سر دوش	به مرگ عاشقان اکثر سیه پوش
فکنده دستها در گردن هم	چو شاخ گل بهم گردیده توام
زچاک بندهای صبح سینه	نمایان چون فروغ از آبگینه
کلاه ناز بر سر کج نهاده	به سان مهر و مه عارض گشاده...

در وصف کلیسا گوید:

مگر خاکش ز فردوس برین است	که دائم جلوه گاه حورعین است
به تعظیم درش از اوج افلاک	فتد هر صبحدم خورشید برخاک
مگو آثار مسجد غیر این است	که خاک هردو از یک سرزمین است
اگر مسجد اگر بتخانه گر دیر	مراد از جمله چون حق است لا غیر
همه گر مؤمن و گر بت پرستیم	ز جام شوق یک معشوق مستیم.

(مشری، ۲۰۶-۲۰۷)

صفای قرباغی

میرزا حق و ثردی فرزند میرزا علی قاضی است. در جوانی به قصد تحصیل معلومات راهی نجف اشرف شد و به حکم ارادت به آل عبا علیهم السلام بویژه مولای پرهیزکاران جهان حضرت علی علیه السلام در همانجا اقامت گزید و بقیه عمر خود را به عبادات و کسب کمالات گذرانید تا بسال

۱۲۹۴ (ه.ق) در همانجا رخ در نقاب خاک کشید.

مثنوی ۲۸ بیتی از نجف اشرف به برادرش میرزا ابوالقاسم نوشته که
چند بیت آن چنین است :

آنکه دور افتاده از بستان انس	آن منم ای طایران باغ قدس
باز سیر عالم جان کرد دل	باز یاد عهد جانان کرد دل
بال افکن گشت مرغ روح من	در هوای باغ و راغ انجمن
عاشق مهجور یاد وصل کرد	بید مجنون میل سوی اصل کرد
گر جرس وارم زدل خیزد فغان	نی عجب، وامانده‌ام از کاروان
هر نسیمی کز دیار یار خاست	جان عاشق را بسی راحت فزاست
بند بندم چون نی‌آمد در فغان	الامان از درد هجران الامان...

نواب تاریخ فوتش را ۱۲۹۹ نوشته و افزوده است که ۳۲ غزل او را دیده، از مطالع آن غزلهاست:

آتش فکنده برچمن آه و فغان ما
چون سوخت باغبان به چمن آشیان ما



آن مه نکند نگاهم امشب یاران که بود پناهم امشب...
در روز عاشورا گفته :

باز این صدای شیون مرغ چمن زچيست
آزاده خاطران چمن ممتحن زچيست
از بهر چيست گشته خلایق سیاهپوش
گشته است حجله‌ها همه بیت‌ال‌حزن زچيست
گلگون زخون دیده رخ اهل دل چراست
خلقی زحزن خود شده گلگون کفن زچيست
از کوچه و محله زطفلان خردسال
خیزد صدای نام حسین و حسن زچيست

گفتم «صفا» که قصه از این ماجرا بگو
 افکنده ناله نی، به زمان وزمن زچیت
 گفتا بیا به ناله سوی نینوا گذر
 از نی نوا شنو که نوای سخن زچیت
 (نواب، ۷۱-۷۴؛ مشتری، ۱۲۲-۱۲۵)

صوفی قراباغی

کربلایی محمد فرزند شیربیک و متخلص به صوفی در سده ۱۳
 می زیست، نواب می نویسد: شخص بلندقامت و تتومند بود. مرتکب قتل
 شده در کوه و دشت و بیابان عمر می گذرانید تا سرانجام به سزا رسید:
 یار من پرده زرخ هر دم به حال انداخته
 عاشقان را ز آن سبب در قیل و قال انداخته
 لحظه‌یی از چشم عاشق کی شود حسن تو دور
 طالبان را در غم و درد و ملال انداخته
 تا چشیده شربتی از دست ساقی اجل
 «صوفی» مدهوش را در وجد و حال انداخته.
 (تخلص حرامش باد).

(نواب، ۲۱۷)

طاهر قراباغی

ابراهیم فرزند عبدل در شهر شوشی، زاده شد، از معاصران نواب و
 جوانی خوش خلق بوده و به سوداگری اشتغال داشته. از اوست:
 هر گه که فکر زلف خم یار می کنم
 خود را قرین عقرب جرار می کنم
 یارب کسی مباد چو من دردمند عشق
 از ناله خلق را همه بیزار می کنم

«طاهر» شبان تیره ز هجران و بیکسی
 اظهار درد خویش به دیوار می‌کنم
 (نواب، ۲۲۷)

طوطی قراباغی

ابوالفتح‌خان فرزند ابراهیم خلیل، فرزند پناه‌خان جوانشیر حاکم قراباغ است. ابوالفتح‌خان از امرای قاجار و بنوشتۀ محمود میرزا امیری متواضع و ظریف بود. محمد صادق‌خان دنبلی همشیره‌زاده او بود. بهمن‌میرزا در تکملة تذکرۀ محمدشاهی هـ و ل غۀ ۱۲۵۶ ق) او را به‌وصف امیر صاحب سلیقه و صاف ضمیر توصیف و اضافه می‌کند که اباعن جد از بزرگان قراباغ و تربیت یافته سلسلۀ قاجار بوده در خدمت نایب‌السلطنه تقرب تمام و رتبت منادمت داشت و در سنۀ ۱۲۵۵ ق) وفات یافت. در نظم و نثر مهارت داشت و گاهی بدستیاری قلم به‌دوستان محرم رقیمه‌های لطیف می‌نگاشت:

دیدن تورا و دل به‌تو بستن گناه من
 دل را به‌حرف غیر شکستن گناه کیست؟

شب‌ی به‌خواب که عکس جمال‌روی تو دیدم
 ز کاینات تعلق به‌هر که بود بریدم
 هنوز از می وصلت پیاله‌ئی نکشیده
 ز دست‌ساقی هجران چه زهرها که چشیدم
 حقوق عشق نگر پایمردیش که در آن کو
 ز جور هر چه مرا سرشکست پا نکشیدم
 بسی ز وصف لب‌ت گفته‌اند، لیک کسی را
 در این رموز چو «طوطی» حریف حرف‌ندیدم

(محمود، ۶۶۴/۲؛ مفتون، ۱۰۸؛ تربیت، ۲۴۷)

ظفر قرباغی

از شاعران سده سیزدهم هجری است. نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۳۳۴/۵ نستعلیق (گویا حیدرعلی طبیب سیرجانی) مورخ ۱۲۵۸ هجری (ص ۱۸۹-۲۰۵) دارای: تعریف عشق، تعریف سور، وصف شاهزاده مرادخان، معشوق شجاع السلطنه، وصف حیدرقلی خان کاغچی هست.

(منزوی، ۳/۲۴۱۹)

عاصی قرباغی

عبدالله بیك بسال ۱۲۵۶ هجری قمری در شوشی تولد یافت، از نوادگان قاسم بیك «ذاکر» و جوانی با معرفت بود و بهمین جهت تا آخر عمرش عزیز و محترم زیست بویژه بین ادبا و شعرای آن دیار از محبوبیت خاصی برخوردار بود. نواب می نویسد: «درحین نوشتن این ترجمه دفتر اشعارش پیش بنده بود تخمین کردم عدد اشعارش ۱۴۰۰ بیت بود، از جنس: مخمس، مستزاد، ترجیع، غزل، نوحه. درماده تاریخ گفتن نیز مهارت داشت. بسال ۱۲۹۱ وفات یافت. همشیره زاده اش صمد بیك در تاریخ فوتش گفت:

افغان که باز از روش چرخ کجمدار
سلطان غم کشید به شهرالم سپاه
از بهر سال رحلتش آمد ندا ز غیب
(روحش بقصرهای جنان کرد جایگاه) = ۱۲۹۱
از اشعار اوست:

مگر که دیده موذن خرام آن قد و قامت
که ورد او قد و قامت شده ست تابه قیامت
شنیده بود مگر وصف کوی دوست که آدم
ز کف بهشت بهشت و در او نکرد اقامت

اگر به عشق دهی «عاصیا» هر آنچه که داری
به حق حق نکشی عاقبت ز کرده ندامت

★★★

باز چمن گشت از نمو شقایق
چون رخ عذرا و اشک دیده و امق
از پی مدحت سرائی گل سوری
بلبل خوشگو به صد زبان شده ناطق
دفتر حکمت گشوده از ورق گل
می کند از راز دهر کشف دقایق
موسم عیش است و نوش، ساقی گلرخ
خیز و بده می به میکشان موافق

★★★

روز عید است من این خرقة و دفتر چکنم
ننهم رهن اگرش در ره ساغر چکنم
گر نبازم به ره مغبچه باده فروش
دوش را بار گرانی است، من این سر چکنم
من که می در کف و لب بر لب ساقی دارم
زاهدا حور چرا خواهم و کوثر چکنم

★★★

بت سیمین تن من ساقی مشکین مویست
با چنین قبله، صنم خانه آزر چکنم

★★★

ندامت که چه حوری نژاد زهره جبینی
بدین صفت نتوان گفت کز سلاله طینی
غلام روی تو مه، بنده قدت شده شمشاد
به حسن قامت و رخ رشک آسمان و زمینی

علاج کن دمی ای پادشاه ملک ملاح
جراحت دل ما را به خنده نمکینی
(نواب، ۶۴-۶۸؛ مشتری، ۱۷۸-۲۰۳)

عبدالعلی قرباغی

حاجی میرزا عبدالعلی فرزند ارشد میرزا عباس ترابی تخلص است وی بسال ۱۲۶۴ (ق) در شهر شیشه زاده شد. در نزد عمویش میرزا علی اکبر تحصیل کرد و بعد مدتی در مدارس دولتی تدریس الهیات را عهده دار بود. بسال ۱۳۰۹ (ه.ق) در حالیکه ۴۵ سال داشت به مکه معظمه مشرف شد و پس از بجای آوردن اعمال حج در همانجا داعی حق را لبیک گفت و در گورستان بنی هاشم به خاک سپرده شد از اوست:

هزار شکوه از این دهر واژگون بنیاد
که باغم والم و درد و محنت است آباد
(مشتری، ۲۰۹)

علی خلیفه قرباغی

ملاعلی فرزند ملاکلبعلی مردی باتقوی و زاهد بیری بود از ایام جوانی در حضور پدرش به کسب کمالات پرداخت. بین مردم از احترام و محبوبیت چشم گیری برخوردار بود. تدریس میکرد و به ادبیات رغبت بیشتری داشت. کتابی در فن انشاء تألیف کرد. به عتبات عالیات مشرف شد و پس از مراجعت در «شیشه» بود تا بسال ۱۳۱۰ (ه.ق) به رحمت ایزدی پیوست شعرش این است:

آن سرو که سربلندی عالم از اوست
فخریه مجموع بنی آدم از اوست
پشت فلک پیر، و همی قد هلال
پیوسته مثال ابروانش خم از اوست.

(مشتری، ۲۴۵)

علی قاضی قراباغی

میرزا علی فرزند میرزا حق و ئردی از نزدیکان ابراهیم خلیل جوانشیر بود. وی در شهر شوشی زاده شد و اول کسی بود که در زادگاهش به شغل قضا پرداخت. وی در علم شرع و طب نیز مهارت داشت و بسال ۱۲۵۵ وفات یافت. درباره دختر ۷ ساله بدگل خود که زهره نام داشته گفته است:

گر بدین صورت بماند، تا ابد زهره ما را نباشد مشتری!
(نواب، ۳۳؛ مشتری، ۳۲)

علیقلی قراباغی

حاجی میرزا علیقلی فرزند میرزا یوسف در شهر شیشه (= شوشی) زاده شد و در نزد پدرش به کسب کمالات پرداخت. بعد به عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت حاجی سید کاظم آقارشتی به اکمال معلومات دینی کوشیده به زادگاهش بازگشت. غالب تالیفات و اشعارش عربی و در مدح ائمه اطهار علیهم السلام است:

صل یارب علی شمس الضحی نور حق و سراج العالمین
و علی بدر المنیر بعده حجة الله امیر المؤمنین
(مشتری، ۵۶-۵۷)

علیل قراباغی

عبدالرحیم فرزند ملا محمد باقر فرزند ملا اسماعیل فرزند ملا حافظ از خویشاوندان میرزا صدرای قراباغی پدر مولف تذکره ریاض العاشقین است. زادگاه علیل چولوندور از توابع قراباغ بود ولی به شهر شوشی آمدند و در همانجا مقیم شدند، علیل (که تخلص میرزا عبدالرحیم است) پس از کسب مقدمات در خدمت والد. به عتبات عالیات مشرف شد و در نزد شیخ احمد بحرینی و سایر علمای عظام به تکمیل معلومات پرداخته به درجه اجتهاد نایل گشت و به شهر خود مراجعت نمود و مرجع انام و محسود اقران گشت و در اثر سعایت ارباب غرض او را تحت الحفظ به

تغلیس نزد «وارنسوف» بردند. پس از برائت از اتهامات شهر شیشه را به مقصد شروان ترك گفت و پس از هشت ماه اقامت در شروان روز پنجشنبه نهم محرم سال ۱۲۷۴ به عالم بقا شتافت.

بعد از مدتی جنازه او به خرج کینیازطرخان حاکم شماخی به عتبات عالیات انتقال یافت.

از طرف میرزا محمود آقا که از مجتهدین شروان بود سوکنامه‌ای به مولف ریاض العاشقین ارسال شده است که بیانگر نفوذ معنوی این فقیه عالیقدر و متضمن چند ماده تاریخ است. از آنجمله است: (همائی رفت از دنیا بجهت)، (واعظ راهنما)، (رحمت خدا باو باد) و... این تعزیت‌نامه در ریاض العاشقین منقول است.

از اشعار اوست:

زنور ذات خداوند قادر معبود

محمد عربی و علی وصی موجود

به حمد شکر الهی و نعت آن محمود

ملایک رسل انبیا زبان بگشود

علی ولی خدا و خدا ولی علی است

بنفشه، نرگس و سوسن، شقایق ازهار

شعاع شمس و قمر، بلکه جمله انوار

به طبق حکم خداوند عالم اسرار

به رغم انف منافق چنان نمود اظهار

علی ولی خدا و خدا ولی علی است

به ذوق عشق تو ای سرور مه خوبان

بسوخت جان و دل عاشقان سرگردان

حیاتبخش شده هم قصور در رضوان

نجات داد «علیش» زحیرت نیران

علی ولی خدا و خدا ولی علی است

(مشتی، ۵۶-۵۱)

فدائی قراباغی

بهرام فرزند اسدییک، همشیرهزاده «عاصی» و از نوادگان «ذاکر»
است، وی از معاصران نواب و مردی خوش خلق بوده و فدائی تخلص
می کرده از اشعار اوست:

دلا فسون بتان تابکی فسانه کنی
بهیاد صبح رخس ناله شبانه کنی
بقای ملک جهان چون حباب در آبست
دراین سراچه «فدائی» مباد خانه کنی

★★★

عهد بشکستی و من در سر میثاق هنوز
جفت بگرفتی و من در غم تو طاق هنوز
در غم یار همایون به مه و هور رسید
راست با شور و نوا ناله عشاق هنوز
زهر هجران تو جانم به لب آورد، به لب
ایکه رفتی پی آوردن تریاق هنوز

(نواب، ۱۱۲-۱۱۴)

فرخی قراباغی

فرخ فرزند مشهدی مسیح در سده ۱۳ می زیست، مولدش شیشه بود و
در جوانی وفات یافت اوراست :

دل به دردش آشنائی می کند راحتى از جان، جدائی می کند

(نواب، ۳۵)

فناى قراباغی

میرزاییک بابا فرزند علی یار فرزند میرزا باباست. جدش میرزا بابا
طاهرزاده اهل گرم رود سراب بود و در ۲۰ سالگی به شیشه مهاجرت کرد و
در خدمت محمدحسن خان جوانشیر به امر منشیگری اشتغال ورزید و فنا

در شیشه تولد یافت و در آن دیار به تحصیل کمالات پرداخت. تا بسال ۱۲۸۴ هجری قمری مطابق ۱۸۶۷ در ۸۰ سالگی به عالم بقا شتافت. از اوست:

زدهام روز ازل شیشه ناموس به سنگ
مکن اندیشه معنی طربی ساز به چنگ
چون مرا مست گرفتند به بازار جنون
بعد از اینم چه بود نام، چه ناموس و چه تنگ...
گر خوری باده صافی به مقامی برسی
بنده حلقه بگوش تو شود شاه فرنگ
هرگز از دیدن تو دیده به هم برزنند
گر «فنا» را بنظر آید صد تیر و خدنگ
(نواب، ۷۶؛ مشتری، ۶۰)

کریم قرباغی

میرزا کریم فرزند اسدبیک است. در ایام جوانی بقدر امکان تحصیل علم و معرفت نمود. بعدها از طرف دولت متبوع به کنسولگری مشهد مقدس تعیین و به اراض اقدس مشرف شد. دیری نپائید که در اثر افساد مفسدین معزول شد و به شهر عشق آباد مراجعت کرد و در همانجا بسال ۱۳۰۸ (ه.ق) درگذشت. از اوست:

در آن فصلی که خند گل، بنالد بلبل بیدل
خلاف مرغ دل کوناله در فصل خزان دارد
(مشتری، ۱۷۰)

کمینه قرباغی

فاطمه دختر فنای قرباغی است. بنوشته نواب، زن خوش خوی و خوش سیما بوده و به فارسی و ترکی شعر می سروده است. قریب چهارصد بیت شعر داشته، در استقبال از شعر نواب گفته است:

از هجر رویت، شوخ دل آرا
دل گشته دائم در شور و غوغا
این درد، دل را کرده ست رسوا
نتوانم آخر کردن مدارا...

★★★

تا کی ای سرو روان بی تو به رفتار آیم
کرده یاد لب نوش تو بگفتار آیم...
(نواب، ۱۰۶)

لوحی قراباغی

نصیر فرزند صادق قراباغی در حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری در شوشی تولد یافت، در جوانی به قصد تجارت راهی شیراز شد و در همانجا ازدواج و توطن اختیار کرد. مردی خوش سلوک و نیکرفتار بوده و گاهگاهی شعر می سروده است:

ساقیا موسم زمستان است	از چه رو دوریت ز، مستان است
چون فرح خیزد و نشاط از می	هرجا می بود گلستان است
چه غم از خانه نی ئین دارم	شیر را خوابگه نیستان است

★★★

ز صاحب دانشی پرسید شخصی	که بودی نکته سنج و نکته آگاه
که کوتاه و بلند این جهان چیست	هر کجا می بود گلستان است
بلندی نیست گفتا همچو امید	زهر کوتاهتری، عمر است کوتاه

(نواب، ۱۸۹-۱۹۲)

محرر قراباغی

میرزا علی فرزند حاجی عباس «آگاه» و متخلص به محرر در سده ۱۳ و نیمه ۱۴ می زیست و خط خوب داشت و گاهی شعر می گفت و «محرر»

تخلص می کرد، به «نواب» نوشته :

ادیب هنرمند نواب والا به اصل ونسب برتر از چرخ مینا!
توئی میوه باغ فضل و کرامت توئی شاخه نخل جود و سخاوت...

★★★

گذشتم از سر و جان در ره وفا ای دوست

بیا، بیا که غلام توام بیا ای دوست.

(نواب، ۲۳۸-۲۴۰)

محمد قرباغبی

ملا محمد قاضی فرزند ملا سعید در شهر شیشه به تدریس و تعلیم
اشتغال داشت، بعد به قضاوت پرداخت و بسال ۱۳۲۴ (ه.ق) در زنله زور
از توابع قرباغ در گذشت شعرش این است :

چسان ز زندگی خویش می نشویم دست

بجان رسیدم و جانا نیامدی به عیادت

(که دو مصرع در وزن باهم مساوی نیست).

(مشتی، ۲۴۶)

محمود قرباغبی

محمود فرزند کاظم بیگ وزیراوف بسال ۱۲۵۴ در شیشه زاده شده،
مردی خوشگذران بوده و عمری مجرد زیسته و در ۱۵ صفر ۱۳۲۰ ه. ق
در گذشته است از اشعار اوست:

ای بر شعاع عارض تو مظهر آفتاب

وی ز اقتباس نور رخت انور آفتاب

کی داشتی فروغ بدین پایه، بردرت

هر بامداد گر نهادهی سر آفتاب

در چین زلف، روی تورا هر که دید گفت:
 صیاد کیست کرده به دام اندر آفتاب
 روشن نمی شود دل «محمود» بی ایاز
 دائم چو بنده گر بودش بر در آفتاب

★★★

ز کفر زلف تو دل درهم و پریشان است
 به داد وی نرسد کس چه کافرستان است
 اسیر، هر که چو «محمود» شد به زلف ایاز
 غلام خلقه به گوش است، گر چه سلطان است

★★★

بردور عارض مه من سبزه چون دمید
 خورشید انورش به خط استوا رسید
 «محمود» شکوه کم ز خط گلزار کن
 ایذای خار بهر گلش بایدت کشید

★★★

به یاد قدت در کنار ارس
 صنوبر پرستند «اصحاب رس»^۱

(نواب، ۱۹۸-۲۰۰؛ مشتری، ۲۷۹-۲۸۱)

مختار قراباغی

میرزا مختار فرزند علی اصغر در شیشه تولد یافته و بسال ۱۳۰۹
 (تاریخ تالیف تذکره نواب) به معلمی اشتغال داشته است. قصیده‌یی در
 جواب نامه گفته و در آن از شاعران معاصرش: مشتری، باکی، نورس،
 نواب چنین یاد کرده است:

عروس گل چو برافکند برق از رخسار
 کشید ناله و افغان هزار بار، هزار

بزن چغانه مغنی به ساز ساز و سه تار
 بنال بلبل بیدل رسید فصل بهار
 سراغ از دل گمگشته کردم و دیدم
 کشیده است چو منصور زلف او بردار
 چه «مشری» و چه «باکی»، چه «نورس» و «نواب»
 زدود ز آینه دل کلامشان زنگار ...

(نواب، ۱۳۵ و ۲۱۴)

مخفی قرباغی

محمد فرزند اسدالله ولی زاده قرباغی است. سلسله نسبش به ملاولی و دادی منتهی است. اکثر اوقات خود را با ارباب حال و اصحاب کمال میگذرانیده و گویا از علم تسخیر ارواح نیز اطلاعاتی داشته است. صاحب دیوان است و اشعارش به ترکی و فارسی است:

این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا
 عیش باقی، لب ساقی می و جامست اینجا
 مطرب شمع شب و ساقی و جامست اینجا
 چنگ مضمار و دف و عیش مدامست اینجا
 چون درائی به طریخانه ما با غم دل
 همه گویند مخور غم که حرامست اینجا
 ماه من چهره برافروز که خورشید فلک
 به تماشای رخت برلب بامست اینجا
 کیست مخفی که زند لاف غلامی به درت
 نام شاه حبش و مصر غلامست اینجا
 (ناگفته نماند که مطلع اول و بیت سوم این غزل از کمال خجندی است و «مخفی»، مخفیانه آن را بنام خود ضبط کرده است).



دوری دوست بلا، دوستی دوست بلا
 دل بیچاره به هر جا شده، با اوست بلا
 نه همین کاکل زلفین و دوچشمند بلا
 خط بلا، خال بلا، گوشه ابروست بلا
 مخفیا گر ز بلا بر حذری پند شنو
 دل مده بر بت بدخو، بت بدخوست بلا

★★★

گرمیل گل چیدن کند آن سرودر گلزارها
 از شرم او گل افکند خود را میان خارها
 گفتی جفا کمتر کنم، لوح وفا از بر کنم
 من از تو چون باور کنم، چون از مودم بارها
 در گلشن مهر و وفا «مخفی» بنه دل بر جفا
 زینسان که از هر گل تور ادر دل نشسته خارها

★★★

تو را تا زلف مشک آساست، گاهی راست، گاهی کج
 دلم را رشته‌یی برپاست، گاهی راست، گاهی کج
 کلاهش کج به سردیدم از آن کج، راست فهمیدم
 که آن شیرین پسر باماست، گاهی راست، گاهی کج
 (نواب، ۹۲-۹۵؛ مشتری، ۱۶۱-۱۶۹)

مریض قراباغی

میرزا محرم فرزند حاجی بیک در شهر شوشی تولد یافت. پس از
 تحصیل کمالات به محال قزاق رفت و سپس به قصد توطن به تفلیس رهسپار
 شد و در اثر ابراز لیاقت از مقربان سردار وارنسوف گشت. وی بسال ۱۲۶۴
 در سن ۴۵ سالگی وفات یافت. از اشعار اوست :

دردا که فغان می‌کنم از حسرت بزمی
کز حال دلم نیست کسی را خبر آنجا

★★★

قرار نیست در آن زلف تابدار امشب
که گشته‌ام من آشفته بیقرار امشب

★★★

از پیر میفروش شنیدم که دوش گفت
تا زنده‌ئی زدامن ساقی مدار دست

★★★

دامن مکش ز دستم ای ماه سرو قامت
تا دامنیت نگیرم در عرصه قیامت

★★★

جانم به لب رسیده زدست جفای چرخ
یارب کسی مباد چو من در بالای چرخ

★★★

در فراق زار و گریانم چو شمع
از غمت پیوسته سوزانم چو شمع
وزغم زلفش می‌پرس احوال من
کز جفای او پریشانم چو شمع

★★★

درشکایت از زادگاهش :

می زهری چشیدم در قرباغ
که برجان می رسیدم در قرباغ
نصیبم کن الهی شهر دیگر
که روز خوش ندیدم در قرباغ

فغان از حسرت درد جدائی
قد خود را خمیدم در قراباغ

(نواب، ۳۳؛ مشتری، ۳۸-۴۳)

مشتری قراباغی

محمدآقا فرزند میرزا صدرای مجتهدزاده قراباغی در «شیشه» تولد یافته است نواب که تذکره خود را بسال ۱۳۰۹ تألیف و تا سال چاپ آن: ۱۳۳۱ هـ. ق تکمیل می کرده درباره صاحب ترجمه نوشته است: «سواد عربی و فارسی و ترکی دارد، جوانی است خوش صورت و نیک سیرت و سخی الطبع در شعر «مشتری» تخلص می کند از اوست:

ای صبا گر سوی گلچهره ما می گذری

گو چرا از دل صد پاره ما بی خبری.

وی تذکره ریاض العاشقین را به ترکی آذربایجانی تألیف کرده و در مقدمه آن بیان داشته که ترجمه خود را در باغچه روضه دوم بقلم آورده است که متأسفانه نگارنده تا حین تحریر بدان دسترسی نیافت. اشعار ذیل در مطاوی روضه اول آن تذکره مسطور است:

در رثای شاعره توانای قراباغ بانو خورشید متخلص به ناتوان
(متوفی ۱۳۱۵ هـ. ق) گوید:

صبح چون خورشید رخشان رخ نمود از کوهسار

شد نهان «خورشید بانو» از نظر خورشیدوار

الله الله این چه خورشید است پنهان شد ز چشم

شد جهان تاریک در چشم چو یک مشت غبار

شورش اندر خلق پیدا شد چو شد خور از میان

زین علامت پی ببردم شد قیامت آشکار

زهرینی از وصف آن «خورشید» نتوان گفتمی

بشمرم اوصافش ار تا حشر ناید در شمار ...

(ص ۲۷۴)

در تاریخ مرگ شاعر صاحب‌دیوان باکی تخلص متوفی ۱۳۲۶ (ه.ق) این ابیات را سروده است :

توئی «باگی» به‌خاک تیره مستور
و یا خوابیده در چشم سیه نور
الا ای نور عینم از چه گشتی
سرشک آسا ز چشم مردمان دور
چه سان ایوب ما را صبر باشد
تنت گشته است اکنون طعمه مور
تو را بادا همیشه رحمت حق
شوی همواره تو هم‌خوابه حور
خوشا بر تو که سال رحلت را
چو پرسیدم منادی گفت (مغفور) = ۱۳۲۶
(ص ۲۸۵)

در ستایش از وفای داغستانی گوید:
همان منعم که میخوانند خانش
برد هر کس بقدر خود ز خوانش
زبان عاجز ز توصیف کمالش
لسان قاصر ز تعریف و بیان
(ص ۲۵۰)

ریاض‌العاشقین

تألیف محمد بن میرزا صدرای قرباغی در ۱۳۲۵-۱۳۲۶ ه.ق.
تذکره‌یی است محلی در تراجم احوال شاعران قرباغ قفقاز که
به‌زبان ترکی آذربایجانی نگارش یافته و شامل دو روضه و یک باغچه
است. روضه اول آن بسال ۱۳۲۸ هجری قمری در ۲۸۶ صفحه بچاپ

رسیده و مشتمل بر شرح احوال و آثار هفتاد و نه نفر از شاعرانی است که به ترکی و فارسی و گاهی عربی شعر سروده و در زمان تالیف رخ در نقاب خاک کشیده بوده‌اند. این روضه فاقد فهرستهای لازم است و اسامی ویا تخلصهای شاعران هم بهیچ ترتیبی اعم از تاریخی و یا الفبایی مرتب نیست و از طوطی جوانشیر شروع و به باکی ختم شده است. متقدمین آنها یوسف کوسج متوفی ۱۰۵۴ و متاخرینشان باکی متوفی ۱۳۲۶ می‌باشد. مولف که خود شاعر و روحانی بوده دیباچه‌ای در سبب تالیف به‌نثر مسجع و متکلفانه بر آن نوشته و در بکار بردن الفاظ و ترکیبات عربی همانند سایر نویسندگان این دوره زیاده روی کرده است. ترجمه آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد علی الاتصال و ثنای بی عد بلا انفصال مخصوص است بر خالق ذوالجلال عظیم‌المثال که سیمرغ خیال را پرواز به اوج ذات بی‌زوالش محال و طوطی مقال در توصیف صفاتش چون بلبل خزان دیده لال است؛ و شکر نامحدود بی‌شمار لایق و سزاوار است بر خالق ارض و سما و فالق حب و نوى مثمر اثمار مجری انهار و مدیر خزان و بهار. از هاری که در ریاض شکوفاست گویای کمال قدرت اوست و عطای خلعت الوان به درختان عریان بیانگر غایت عطوفتش و صلوات متواترات بالانهایات، اشرف مخلوقات وزبدۀ موجودات حضرت ختمی مرتبت را شایسته است که از عرق شبنم آسای گل جبینش ریاحینی میشکوفد که هرورقش برای معرفت کردگار کتابی و هر صفحه‌اش بابی است. شعر:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هرورقش دفتری است معرفت کردگار

و درود بر آل و اصحاب کرامش که باغبانان گلشن و چمن هدایتند
بویشه درود برورد زبان بلبلان ریاض‌العاشقین، عندلیب خوش‌الحان
حدیقه رسالت، ولی حضرت سبحانی امیر مؤمنان :

شه سریر ولایت علی عالیقدر
محیط عالم دانش، جهان حلم و وقار
بهشت شاخ گلی از حدیقه احسان
جحیم مشت خسی در شکنجه عصار

اما بعد بلبل ترانه سنج شاخسار بی‌نوایی و عندلیب هزار آوای بوستان
نغمه‌سرایی، بنده یزدان باقی محمد بن میرزا صدرای قرباغی به‌محضر
احبای روحانی و اصدقای جانی معروض میدارد که در اوایل عمر پاره‌یی
از لآلی دریای فکر را که مانند لعل بدخشان درخشان بود بدست
غواص طبع معاینه و چون بجان خریدار آن بودم واجب دیدم که
با عرفای نیک فن و شعرای شیرین سخن شهر شیشه مؤالفت و مصاحبت
و مجالست نمایم و سرپای وجودم را مثل صدف گوش ساخته و در حفظ
اشعار آبداری که از سحاب طبع آنها مانند باران بهاری نازل و سخنانی که
همچون در شاهوار از درج دهانش نثار می‌گشت بکوشم. در این مرحله
این آرزو را در سر می‌پرورانیدم و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت
مینمودم که وسیله‌یی فراهم میفرمود که منظمه‌های گویندگانی را که
شمع وجودشان در شب دراز با سوز و گداز به‌سحر رسیده تا مطلبی را
به‌رشته نظم کشیده‌اند و اشعار عاشقانه شاعرانی را که با فکر نرگس فتانه
غزالان غزلخوان و مه‌رویان مشکین موی و با خیال زلف چلیپایی و طره
مطرایشان به‌خود پیچیده و خواب را بر خود حرام کرده‌اند. مانند زلف
آشفته معشوق پریشان نگذاشته و با شانه خاطرهم چون گیسوی دلدار
حقیقی در یکجا جمع و با تالیف تذکره‌یی برگزیده اشعارشان را در
دفتری ثبت و ضبط می‌کردم تا اسم و رسمشان در اثر تغییر و تحول دوران
از لوح ضمائر و صفحه روزگار محو و کتاب نظمشان مانند گل پریز و
پایمال حوادث آفاق نمی‌گشت. نهایت صورت این تمنا در آئینه خاطر
جلوه‌گر بود تا سال ۱۳۲۵ هجری قمری روزی به‌خدمت جناب سرکار
اسکندر بیگ فرزند رستم بیگ که از جمله اعیان این ولایت و در اقلیم
دانش و کیاست و معرفت ذاتی واقعاً اسکندر زمان و در ظلمات قرباغ

اباعنجد مانند آب حیات منبع جود و احسانند مشرف شدم، شرایط بندگی بجای آورده نقش و مدعایی را که در آئینه دلم مصور بود نشان دادم معظم‌الیه با زبان گوهر نثار فرمودند که باید تخمی در مزرعه روزگار کاشت که ابنای وطن از آن منتفع گردند و خوانندگان ضمن تحصیل فایده به مولف طلب آمرزش و رحمت کنند. لازم است هر صفحه این مجموعه غیرت عارض حور و هر سطرش رشک خط غلمان بی‌قصور بهشت باشد. مطالعه‌کنندگان به اشعارشان مترنم گردند و غمهایشان زایل شود.

خلاصه حقیر امتثالا لامره در مدت قلیلی تراجم احوال و برگزیده اشعار شعرای قرا باغ، این دیار خلد آثار را حتی المقدور همراه عکسهایشان فراهم ساختم و به تالیف این تذکره همت گماشتم و آن را به ریاض‌العاشقین مسمی ساختم. این تذکره شامل دو روضه و یک باغچه است، روضه اول حاوی تراجم احوال متقدمین و شاعرانی که در حین تالیف در قید حیات نبودند و روضه دوم در شرح احوال و منتخب اشعار متأخرین و معاصرین و باغچه منحصر به سرگذشت و نتایج افکار مؤلف است. بهر حال از گلچینان معانی متمنی هستم که هر گاه به خطا و سهوی برخوردند با نظر عنایت در اصلاح آن سعی و کوشش فرمایند.

از هفتاد و نه شاعری که در روضه اول این تذکره شرح حالشان نقل شده سی و هشت نفرشان به فارسی شعر گفته‌اند. و از جمع مذکور فقط از چهارتن: ۱- آقاباجی (آغابیگم) ۲- طوطی جوانشیر ۳- نگاری ۴- یوسف کوسج در ذریعه و فرهنگ سخنوران یاد شده است. مرحوم تربیت‌هم باوجود اینکه از تالیف ریاض‌العاشقین آگاهی داشته است و آن را ندیده و بخط ترجمه ترکی «تذکره نواب» (مؤلفه ۱۳۰۵ ه.ق؟) معرفی کرده است (ص ۳۲۴ و ۳۸۹) ولی ظاهراً به علت عدم دسترسی به نقل تراجم احوال شعرای آن در «دانشمندان آذربایجان» توفیق نیافته است.

(نواب، ۱۸۶؛ مشتری، جم؛ تربیت، ۳۲۴)

ممائی قرباغی

مموبیک فرزند حاجی احمد در شوشی زاده شد و بنوشته نواب
مردی معاشر و خوش خلق بوده و به سوداگری روزگار می گذرانیده است.
بسال ۱۳۰۹ ه.ق در حال حیات بوده و به ترکی و فارسی شعر می سروده
است :

تا به عشق تو سزاوار سر دار شدم
حال از حالت منصور خبردار شدم
تا تجلای جمال تو به دل جلوه نمود
از تجلای تو چون صورت دیوار شدم
روی بر تافتیم از مسجد و از دیر و کنشت
در حرمخانه دل محرم اسرار شدم...
(نواب، ۱۱۸-۱۱۹)

ناتوان قرباغی

خورشیدخانم متخلص به «ناتوان» دختر مهدیقلی خان و نواده ابراهیم -
خلیل جوانشیر است بدین جهت وی به «خان قیزی» یعنی دختر خان
شهرت داشت. وی بسال ۱۲۵۲ هجری قمری در شوشی زاده شد، بعد با
یکی از سرشناسان داغستان به نام کینیاز خصای خان ازدواج کرد و صاحب
دو فرزند شد یکی مهدیقلی خان وفا و دیگری دختری به نام «خان بیگه».
سپس از خصای داغستانی طلاق گرفت و بسال ۱۲۸۶ ه.ق در شوشی با
سیدحسین نامی ازدواج کرد و صاحب پنج فرزند شد. ناتوان خانم
ثروتمند و توانا بود و از افتادگان دستگیری می کرد وی سال ۱۳۱۵
هجری قمری مطابق ۱۸۹۷ میلادی در شوشی وفا تیافت. از اوست:

گذشت موسم گل رفت نوبهار افسوس
بماند بلبل بیچاره خوار و زار افسوس
شگفته بود گلی در ریاض عز و شرف
ربود ناگه گلچین روزگار افسوس

گلی که رشك گل گلستان رضوان بود
به‌زیر خاك گرفته كنون قرار افسوس...

(نواب، ۹۷-۱۰۲؛ مشتری، ۲۷۳-۲۷۵)

نصیر قراباغی

میرزا نصیر حکیم یکی از دانشمندان قراباغ بود. مرحوم صفوت می‌نویسد: که سال ۱۳۱۸ قمری پس از تکمیل نفس و تحصیل علوم فقه و حکمت و ادب از نجف به قصد عزیمت به زادگاه وارد تبریز شد و طلاب علوم مقدم او را گرامی داشتند و با خواهش و تمنا بر توقف موقت در تبریز راضی کردند. و او نزدیک به یکسال مشغول تدریس معقول و منقول گشت.

هفته‌ای يك روز در منزل خود از صاحبان ذوق وادبا پذیرائی می‌کرد. مولف «داستان دوستان» می‌افزاید: در یکی از جلسات مطالعی از غزلیات خود را انشاد فرمود که چنین بود:

به‌هر دم از غم عشقت که بی‌تو دم زده‌ام
قسم به‌جان تو جان را به‌نوك غم زده‌ام
این بنده که در صف نعال نشسته بود این بیت را گفتم که مورد توجه خاص واقع شد:

به‌عزم بزم تجرد برهنه پای شده
به‌بارگاه بلند قدم، قدم زده‌ام.

متأسفانه آثار و اشعار آنحضرت در انقلابات تبریز مانند عمر عزیز به‌تلف رفت. چند ماهی از حوزه درس و افاضت آن حکیم ارجمند یک‌عده از محصلین تبریز و قفقاز فواید فراوان بردند.

(صفوت، ۴۰-۴۱)

نگاری قرباغی

میرحمزه فرزند عبدالله و متخلص به نگاری از شعرا و فضایی سده سیزدهم هجری قمری است. وی در زنگه زور قرباغ، قریه جیجملو تولد یافت و تحصیلات خود را در قرباغ به اکمال رسانیده به «آماسیه» مهاجرت نمود و مریدانی دور خود جمع کرد و نزد اهل معرفت و حق از احترام و حسن نظر بیشتری برخوردار گشت. دیوانی دارد مرکب از غزل، قصیده، مخمس، مستزاد، ساقینامه که بنام معشوقه خود «نگار» به دیوان نگاری موسوم کرده است و آن در ترکیه و قلیس مکرر به چاپ رسیده ولی نگارنده برای نقل اشعارش بدان دسترسی نیافتیم، گویا در اشعارش از نباتی متأثر است. و از شاعران محال «قزاق»، رحیم «وحیدی» تخلص و خانم «رنجور» از مریدان او بودند. مولف «هدیه العارفین» او را به خطا اهل شروان معرفی کرده و افزوده است که به خرپوت سفر کرد و بسال ۱۳۰۴ ه.ق در همانجا وفات یافت.

(بغدادی، ۳۳۹/۱؛ مشتری، ۲۸۲)

نوای قرباغی

جعفرقلی خان فرزند محمدحسن جوانشیر فرزند ابراهیم خلیل است. «نوا» پس از مرگ جدش ابراهیم خلیل (۱۲۲۱ ه.ق) به دولت ایران گروید و به دربار فتحعلیشاه تقرب جست، و بعد از ابراز دلاوریها به زادگاهش مراجعت کرد و بنوشته مولف ریاض العاشقین بسال ۱۲۸۴ در شوشی، شیشه عمرش به سنگ خورد.

«نواب» تخلص او را عارف قید کرده و افزوده است که خان شخصی با وقار و با هیبت بود، ارباب طرب را دوست می داشت، خود به علم موسیقی آشنائی داشت. با شعرا به هزل و شوخی مشاعره می نمود. در تذکره نواب سال وفاتش ۱۲۸۳ قید شده است.

از اشعار اوست :
 سوی یاران وفاپیشه سلامی دارم
 قل ودل عجب طرفه کلامی دارم...

★★★

در مصائب شاه شهیدان گوید :
 ماه محرم آمد و پر شد دلم ز آه
 دود دلم گرفت رخ چرخ و مهر و ماه
 جبریل از تردد افلاک باز ماند
 گفتا به حیرتی که خدایا تو را پناه
 آمد ندا ز هاتف غیبی که یا امین
 بنگر به دشت کرب بلا سوی قتلگاه
 امروز روز قتل حسین بن مرتضی است
 امروز روز ماتم مجموع انبیاست
 (نواب، ۴۲-۵۰؛ مشتری، ۵۸-۶۰)

نواب قراباغی

میر محسن فرزند حاجی میر احمد میرزاده قراباغی از نویسندگان و گویندگان نیمه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری قمری است. بسال ۱۲۴۹ در شوشی تولد یافت و در همانجا به تحصیل مقدماتی پرداخت، کتابی در علم جفر تألیف و به ناصرالدین شاه تقدیم کرده و در مقدمه منظوم آن چنین نوشته است :

بر شهنشاه جهان مسعود بادا فروجاه
 گوهر تاج شهنشاهان، شه عالم پناه
 مدح شاهنشاه را نواب در دفتر نوشت
 آفتاب دولتش رخشنده بادا سال و ماه

وی در تذکره خود به تألیفات متعدد منظوم و منثورش اشاره کرده است از آنجمله اند: دیوان اشعار، کشف الحقیقه مثنوی، کتاب وضوح الارقام

در علم موسیقی. و ۶۵ صفحه از این تذکره را به شرح حال خود و نقل اشعارش تخصیص داده است.

تذکره نواب

تذکره‌یی است در تراجم احوال شاعران قرباغ قفقاز که بفارسی نوشته شده و شامل دو بخش است:

۱- در گذشتگان که از ملایناه واقف شروع شده و به خدادادبیک (صفحه ۹۵) پایان پذیرفته است.

۲- زندگان که از بانو خورشید ناتوان آغاز و به میرزا خسرو شایق ختم شده است. این تذکره بسال ۱۹۱۳ میلادی مطابق ۱۲۹۲ شمسی و ۱۳۳۱ هجری قمری در ۲۴۵ صفحه در باکو بچاپ رسیده و مشتمل بر شرح احوال و اشعار نودتن شاعرانی است که بفارسی و ترکی آذربایجانی شعر سروده‌اند. اسامی و تخلصهای شاعران بهیچ ترتیبی اعم از تاریخی و یا الفبائی مرتب نیست متقدمین آنها یوسف کوسج متوفی ۱۰۵۴ و متاخرینشان میرزا علی محرر فرزند عباس آگه زنده بسال ۱۳۱۰ هجری قمری می‌باشد. در دیباچه بخش اول بسبب تالیف چنین اشاره شده است:

«... اما بعد چنین گوید عبدالعاجز الفانی نواب میرمحسن بن حاجی میراحمد قرباغی که در این ایام نیکو فرجام و در این اوان سعادت نشان که سنه مبارکه ۱۳۰۹ است بعضی از برادران دینی و اخلاء روحانی که همواره شمس اقبال ایشان در درجات عز و شرف صعود و کوكب بی‌زوال ایشان مبتز و مسعود بود باوجود عدم لیاقت این بی‌بضاعت را برآن داشتند که برای یادآوری و یادگاری در صفحه روزگار اسامی گرامی شعرای قرباغ و سیر و سلوك افعال و ثبت و ضبط اشعار ایشان برای باقی ماندن در صفحه روزگار مسطور و مذکور نمایم فلهمذا بنده نیز خواهش ایشان را مقبول داشته و برای برآمدن مقصودشان قدم نهادم ولله التوفیق وعلیه التکلان. و این مجموعه خجسته را به «تذکره نواب» مسمی نموده

ابتدا از اقوال شعرائی که سر به تیرهٔ خاک کشیده و دست ایشان از مجالس
ظرفا و عرفا کوتاه گشته برحمت ایزدی پیوسته‌اند به رسم اختصار ابتدا
نمودم به توفیق خدای ودود عزاسمه.

بخش دوم هم چنین شروع می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين.

بنام قادر قیوم و دانا

قدیم و خالق و حی و توانا

بباشد جلوه گر از کون امکان

ز آفاق و ز انفس هم نمایان

نقوش صنع از او آیات و آثار

که جز او نقشبندی نی پدیدار

طبیعی را بقدرت کار فرمود

کواکب را بحکمت نحس و مسعود

همه ذی‌الاقتراران بنده در

بود محتاج چون موران احقر

نه قدرت بر کسی تفویض فرمود

نه کس را مقتدر بر بود و نابود

تعالی الله زهی دادار بیچون

تعالی شانه عما یقولون

از او باشد سلام غیر معدود

به روح احمد و اولاد مسعود

که هر یک هادی حقند و دارا

جهان از فیض ایشان هست برجا

سر «نواب» برگردون برآید

بخاک درگهش گر رخ بساید

اما بعد ... الحمد لله رب العالمین که از نگارش احوال سعادت مآل و
اشعار درر بار شعرائی که سربه زیر پردهٔ خفا کشیده برحمت قادر یکتا و اصل
گشته‌اند و اشعار و اقوال آن مرحومان که چون گنج مذخور درهر کنج

پنهان و مستور بود به‌اهتمام تمام جمع‌آوری نموده برسم اختصار پیشنهاد حضور عرفای زمان نموده فراغت یافتیم. الآن بتوفیق ملك منان شروع به بیان احوال و اشعار جواهر آثار شعرای زندگان زنده دلان را که به‌اهتمام تمام جمع‌آوری نموده برسم اختصار به‌پیشگاه سعادت‌دستگاه عرفا و عقلای ارباب ذوق و صفات نمودیم. امید که بنظر فیض‌منظر اهالی فضل و کمال اختصاص و موقع اقبال یافته و دیده اغماض از عیوب آن پوشیده و به‌صفای طینت طبیعت خودشان به‌اصلاح آن بذل کوشش فرموده داعی را از خیر و دعا فراموش نفرمایند...»

فهرست اسامی نود نفر شاعران این تذکره که بترتیب الفبائی مرتب و چهل و چهار تن از آنها که بفارسی هم شعر سروده‌اند با علامت (★) مشخص شده به‌شرح زیر است :

اسامی	صفحه
۱- ★ آذر، ابراهیم‌بیک	۷۹
۲- آصف لنبرانی	۲۳۵
۳- ★ آگه، حاجی عباس. زنده بسال ۱۳۱۰ ه.ق.	۱۸۷
۴- ملا ابراهیم	۲۳۲
۵- اسدبیک	۶۱
۶- افندی، عبدالمجید	۲۳۶
۷- ★ باکی، مشهوری ایوب	۱۹۳
۸- بلبل، ملا صالح	۲۱۶
۹- بلبل، مهدی محمد	۲۲۵
۱۰- پری‌زاده، عباس‌بیک	۹۱
۱۱- ★ جانی‌زاده، کربلای عبدالله	۲۳-۳۰
۱۲- ★ جعفر، میرزا جعفر	۲۰۸
۱۳- ★ میرزا جلال، متولد ۱۲۷۷ ه.ق.	۱۸۵
۱۴- جوانشیر، حسین‌آقا	۱۹۵

اسامی	صفحه
۱۵- جوانشیر، ملاعباس	۱۶۱-۱۶۴
۱۶- ★چاکر، میرزا حسین	۲۱۳
۱۷- ★میرزا حسن	۱۱۶
۱۸- خان قرا داغی، حسنعلی آقا	۱۰۸
۱۹- ★خداداد بیك	۹۵
۲۰- خزائی، میرمهدی	۲۰۲
۲۱- خسرو بیك	۲۳۰
۲۲- ★داروغه، اسمعیل بیك	۲۰۴
۲۳- ذاكر، قاسم بیك	۳۴-۴۰
۲۴- ★رحیم بیك، فرزند اوغورلویك متوفی ۱۲۸۱ ه.ق.	۵۸-۶۱
۲۵- روسیاه، مرتضی	۲۳۱
۲۶- رهزن، عبدل	۲۱۸-۲۲۰
۲۷- ★ساغری، ملازین العابدین	۷۴-۷۶
۲۸- ★سالار، میرزا حسین. متوفی ۱۲۹۵ ه.ق.	۸۰-۸۳
۲۹- ★ملا سعدی. متوفی ۱۲۹۴ ه.ق.	۸۳-۸۶
۳۰- میرزا سلیمان	۲۱۲
۳۱- سید، میرزا زین العابدین	۲۱۵
۳۲- شاکي، ملاخلیل	۲۲۰
۳۳- شایق، میرزا خسرو	۲۴۴
۳۴- شمس الذکر، میرزا نجفعلی	۲۰۵
۳۵- ★شهید، میرزا عبدل	۶۸
۳۶- ★شیدا، یحیی بیك	۲۴۰-۲۴۲
۳۷- صابر، میرزا احمد	۲۴۲
۳۸- میرزا صادق	۲۰۰
۳۹- صافی، کربلای علی اکبر	۲۳۰
۴۰- ★صبا، میرزا ابراهیم	۶۹-۷۱

صفحه	اسامی
۲۲۲-۲۲۵	۴۱- صبور، بخش بیك
۷۱-۷۴	۴۲- ★ صفا، میرزا حقویردی. متوفی ۱۲۹۹ ه.ق.
۱۱۱	۴۳- صمدیك
۲۱۷	۴۴- ★ صوفی، کربلای محمد
۲۲۷-۲۲۹	۴۵- ★ طاهر، ابراهیم
۲۰۹	۴۶- طیب، میرزا حیدرقلی
۱۹۷	۴۷- عابش، عبدالله بیك
۴۳-۵۰	۴۸- ★ عارف، جعفرقلی خان
۲۰۳	۴۹- عاشق، عبدالصمدیك
۲۲۹	۵۰- عاشق، میرزا علی
۵۰-۵۲	۵۱- عاشق، محمدیك
۵۵-۵۸	۵۲- عاشق پری
۶۴-۶۸	۵۳- ★ عاصی، عبدالله بیك
۲۲۱	۵۴- علی آقا
۲۲۱	۵۵- فاخر، سلیمان
۱۱۲	۵۶- ★ فدائی، بهرام بیك
۷۶	۵۷- ★ فنا، میرزاییك بابا. متوفی ۱۸۶۷ میلادی
۱۱۰	۵۸- فنا، میرزارحیم
۳۳	۵۹- ★ قاضی، میرزا علی
۳۰-۳۲	۶۰- قنبر گلابلو
۸۶-۹۱	۶۱- کاتب، میرزا محمد
۸۳	۶۲- کریم بیك
۱۰۶	۶۳- ★ کمینه، میرزا فاطمه
۱۸۹-۱۹۱	۶۴- ★ لوحی، مشهدی نصیر، متولد ۱۲۷۰ هجری قمری
۲۳۳	۶۵- لاله، حسن
۲۳۸-۲۴۰	۶۶- ★ محرر، میرزا علی فرزند حاجی عباس آگه

اسامی	صفحه
۶۷- ★ محزون، میرزا اسماعیل	۲۱۰-۲۱۲
۶۸- ★ محمود، محمودبیک، متوفی ۱۳۲۰ هجری قمری	۱۹۸
۶۹- ملا محمد	۲۲۶
۷۰- ★ میرزا مختار، زنده بسال ۱۳۰۹ ه.ق.	۲۱۴
۷۱- ★ مخفی، محمد علی بیک، متوفی ۱۳۰۵ ه.ق.	۹۲-۹۵
۷۲- مدد، علی مدد	۹۱
۷۳- ★ میرزا میرض	۳۳
۷۴- ★ مشتری، محمد آقا	۱۸۶
۷۵- مصطفی بیک	۲۰۱
۷۶- ★ ممائی - مموبیک، زنده بسال ۱۳۰۹ ه.ق.	۱۱۸
۷۷- مهدی بیک	۴۰-۴۳
۷۸- میر، میر حسن	۱۰۵
۷۹- ★ میرزا حسن	۵۲-۵۵
۸۰- ★ ناتوان، خورشیدبانو	۹۷-۱۰۶
۸۱- ★ نواب، میر محسن (مولف تذکره نواب)	۱۲۰-۱۸۵
۸۲- ★ نواب زاده، میر ابراهیم، فرزند میر محسن نواب. متولد ۲۰۷	۱۲۸۸ ه.ق.
۸۳- ★ نورس، میرزا علی عسکر، متوفی ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ ه.ق.	۱۱۴
۸۴- ★ واقف، ملاپناه	۳-۱۷
۸۵- واله، کربلای صفی	۲۲-۲۳
۸۶- ودادی، میرزا ولی	۱۷-۲۲
۸۷- ★ وفا، کینیا	۱۰۶
۸۸- هادی، حسن قرا	۲۰۶
۸۹- ★ یوسف کوسج	۳۲
۹۰- ★ یوسفی، میرزا قلی خراط، متوفی ۱۳۰۱ ه.ق.	۷۷

متأخرین شاعرانی که نامشان در این تذکره آمده «نورس» است که در ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ وفات یافته است و در عنوان ترجمه «محرر» فرزند عباس آگه تاریخ ۱۳۳۱ به چشم می خورد. بدین جهت می توان احتمال داد که نواب تا همین تاریخ در قید حیات بوده و تذکره خود را در دست تکمیل داشته است. از اشعار اوست که در جواب اعضای مجلس انس به سال ۱۳۰۷ گفته است :

السلام ای مشفقان باصفا	السلام ای هم جلیسان وفا
مجلس انس شما آباد باد	قلبتان از درد و غم آزاد باد
گنج شایان «مخفی» اسرار گوی	از سخندان جهان بر بوده گوی
آن سخن سنج جهان «میرزا حسن»	شعر او مستغنی از اوصاف من
چون «مائی» شعر را بنیاد داد	شاعران در ششدر حیرت فتاد
خامه مشکین رقام «آگهی»	شعر را داده ست او شاهنشهی
«اسمعیل» آن خازن علم و ادب	از مقالش جان و دل اندر طرب
کلک «نورس» چون ز نو تصویر کرد	کشور دل را ز نو تسخیر کرد...

در تاریخ ۱۳۱۱ ه.ق به شعرای «مجلس فراموشان» نوشته :

رسید موسم گل، شد عیان صفای بهار
 کجاست ساقی خوشخوی و شکرین گفتار
 به هر طرف گل و نسرين و سنبل و سوسن
 به سرو قمری بیدل، به غنچه بلبل زار...
 گهی نوا و نشابور و چارگاه و سه گاه
 گهی دوگاه، گهی راح و گه خجسته و نار...
 حقوق نعمت «نواب» گشت جمله تمام
 نمرد، خوار ولیکن بدید روی نگار
 (نواب، ۱۲۰-۱۸۵)

نواب زاده قراباغی

میرزا ابراهیم فرزند میرمحسن نواب بسال ۱۲۸۸ زاده شد. به زبانهای فارسی و ترکی و روسی آشنا بود، طبع شعر هم داشت از اوست:
 همه شب ناله کنم در تو ندارد اثری
 آه پردرد کشم هیچ نداری خبری
 میل گلشن نکنم برسوی دلدار روم
 تا مگر بر من مسکین فکند یک نظری
 (نواب، ۲۰۷)

نورس قراباغی

میرزا علی عسکر فرزند کربلای عابدین بیگ و متخلص به نورس در شهر شوشی تولد یافت بسال ۱۳۰۹ (سال تالیف تذکره نواب) ۵۵ سال داشته اشعاری به فارسی و ترکی دارد. وی مردی متواضع و اهل سلوک بوده و در ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ وفات کرده است از اوست:
 ای جوان سرو بالا وه چه زیبا می روی
 می کنی ز آن قد و قامت حشر برپا، می روی
 ای فدای قد موزون تو بادا جان دل
 می بری تنها به خود، شمار تنها می روی
 سایه سروققت بخت سیاه «نورس» است
 تا قیامت در پیت آید به هر جا می روی

(نواب، ۱۱۴-۱۱۶)

یوسف قراباغی

یوسف فرزند محمد جان قراباغی محمدشاهی معروف به کوسج از علمای عصر خود بوده، حواشی و تعلیقات بر شرح عقاید عضدی که از مولانا جلال الدین دوانی است نوشته که بنام خانقاهی معروف است. زیرا آن حواشی را در خانقاه حسینیة سمرقند تالیف کرده و بسال ۹۹۹ ه.ق به

ابوحامد خلیل الله تقدیم داشته است. آقاحسین خلخالی این تعلیقات را انتقاد کرده است. مولانا یوسف در ۱۰۳۳ در شهر بخارا آن رساله را جواب نوشته که به «تتمة الحواشی فی ازالة الغواشی» موسوم است. صاحب صبح گلشن هم یوسف را از مستعدان روزگار خود معرفی کرده می نویسد در فکر سخن هم فایق اقران بوده است. وی بسال ۱۰۵۴ ه. ق. وفات یافته است از اوست :

خون شد دل من خوب شد این خون شدنی بود
آن به که زبیداد تو شد چون شدنی بود^۱
(سلیم، ۶۱۷؛ تربیت، ۴۰۴)

یوسفی قرباغی

کربلای قلی فرزند محمد به شغل خراطی و با تنگدستی امرار معاش می کرده و در ایام سوگواری محرم به شبیه گردانی و عزاداری رغبت داشته و بسال ۱۳۰۱ در شصت سالگی وفات یافته از اوست :

باز در مصر چمن یوسف گل پیدا شد
عندلیبان چو زلیخا به سر سودا شد
بر دل لاله عیان گشت چو مجنون داغی
نرگس اندر چمن از عشوه گری لیلا شد
همچو فرهاد برآمد به فغان مرغ چمن
غنچه از باد سحر چون لب شیرین واشد
گشته چون وامق بیدل به گلستان بلبل
تا به گلشن گل احمر چورخ عذرا شد
«یوسفی» در غم آن دلبر مانند ایاز

همچو محمود ز عشقش به جهان رسوا شد.

(نواب، ۷۷-۷۹؛ مشتری، ۱۰۴-۱۰۵)

گنجه

در غرب آذربایجان شوروی قرارداد نامش از ۱۹۳۵ به کیروف‌آباد تغییر یافته است تعداد جمعیت آن در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۶۶۰۰۰ نفر بوده است. این شهر بررود گنجه (از ریزابه‌های کورا) و بر خط آهن و به فاصله حدود ۱۸۰ کیلومتری جنوب شرقی تفلیس واقع است. منسوجات پشمی و ابریشمی آن معروف است.

بر طبق بعضی مآخذ، گنجه در (۲۴۵ هـ. ق / ۸۵۹ م) به دست مسلمانان بنا شد. در زمان اصطخری شهر کوچکی بر جاده بردعه به تفلیس بود. پس از انحطاط بردعه، کرسی ناحیه اران شد. از حدود ۳۴۰ هـ. ق سلسله‌یی به نام شدادی بر آنجا فرمان می‌راند، تا آنکه ملک‌شاه حکومت آنان را بر انداخت. در ۵۳۳ به سبب زلزله ویران شد (عدۀ تلفات را عمادالدین محمد اصفهانی ۳۰۰/۰۰۰ و ابن اثیر ۱۳۰/۰۰۰ تن نوشته‌اند)؛ قراسنقر، امیر آذربایجان و اران، در این زمان در شهر نبود. گویند قراسنقر شهر گنجه را از نو بنانهاد و شکوه و جلال آن را باز گردانید، در ۶۲۲ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آن را تصرف کرد. چهار سال بعد مغولان شهر را گرفتند و سوزانیدند. در دوره شاه اسماعیل اول صفوی جزء مملکت ایران شد. حکام آن عنوان خان داشتند. در ۹۹۱ هـ. ق ترکان عثمانی امام‌قلی خان حاکم آنجا را مغلوب کردند و در ۹۹۶ گنجه را گرفتند. شاه عباس اول آن را بسال ۱۰۱۴ گرفت و شهر تازه‌یی بنانهاد و گنجه نو را بسال ۱۱۳۵ ترکان عثمانی گرفتند، ولی نادر شاه آن را بازستاند (۱۱۴۸) پس از وفات نادر خانهای گنجه عملاً استقلال داشتند. تا آنکه تحت فرمان قاجاریه درآمدند... تا به موجب عهدنامه گلستان (۹ شوال ۱۲۲۸ هـ. ق، اکتبر ۱۸۱۳ م) به روسیه واگذار شد. در ۱۸۱۳

روسها نام الیزابت پول به شهر نهادند ولی در ۱۹۲۴ اسم سابق آن احیا شد و بسال ۱۹۳۵ به نام س.م. کیروف، کیروف آباد نام نهادند.
در نیمه کهنه غربی شهر مسجد تاتار و استحکاماتی از دوره شاه عباس موجود است.

حاج سیاح در سفرنامه خود مینویسد: بعد از سه ماه توقف در شکی روانه گنجه که به زبان روسی الیزابت پل می نامند گردیدم. در روی رود کر کشتی کوچکی بسته و به آرامی از دوطرف که عراده با اسبان رفته از آب می گذرانند و این رعایت از جانب دولت شده... بعد از گذشتن از آب روانه شدم فردای آنروز به شهر رسیدم که اکنون (۱۲۷۶ ق / ۱۸۵۹ م) دارالحکومه است و سایر آن ایالت هم به همان اسم موسوم می باشد. رودخانه ای در آنجا جاری است موسوم به «گنجه» که پل بسیار معتبری بر آن بسته اند، و این رود فاصله است میان محله عیسویان و مسلمانان که اغلب شیعی مذهب می باشند. هم در این محله میدان بسیار وسیعی است شبیه میدان شاه اصفهان، اطراف آن داکین و کاروانسراست. مسجدی شاه عباس مبرور بنا کرده که به اطراف حجرات دارد و هنوز طلاب در آنجا مشغول تحصیل علوم دینی می باشند. درختهای چنار و آب روان در آن میدان مقرر است... علائم قدیمه که خوانین ساخته اند آنجا زیاد است. الیوم دارالحکومه شکی و قراباغ تابع آن می باشد. تلگراف در آنجا موضوع است، راهها را هموار نموده اند؛ پسته با اسب منظم، اشیاء آنجا با عراده حمل و نقل می شود، ابریشم و پشم و روغن فراوان است. نساجی بقدر کفاف خودشان. این ایام مدرسه دولتی بنا کرده اند، بدون استثناء اطفال عموم مردم را تربیت می نمایند... اشجار مثمر و غیره بسیار دارد خاصه گردو، که یک تجارت عمده ایشان گره چوب گردو می باشد که به قیمت خوب داد و ستد می شود. عدد نفوس بیست و پنج هزار.

فرهاد میرزا هم که سفری به این مناطق کرده در سفرنامه خود (مولفه ۱۲۹۲) در فاصله گنجه با بعضی از شهرها چنین می نویسد:
«از گنجه تا کنار ارس که قزاقخانه است ۶۳۰ ورس [هر ورس

معادل ۱۰۶۶/۸ متر است] واز گنجه تا ایروان از راه کوه که سوار می‌رود ۱۸۰ ورس و از راه پسته‌خانه ۲۳۰ ورس است، واز گنجه تا گوگجه‌دنگیز که دریاچه ایروان است که در طرف مابین جنوب و مغرب گنجه است ۷۰ ورس است...»

«از گنجه سیم تلگراف را به‌نوخو (قصبه‌ایست که در شمال گنجه واقع شده) کشیده‌اند. اصل نوخو همان شکی است که قدیماً نوخو می‌گفته‌اند که در نسبت نخوی بروزن اخوی گویند» داش یوزداغی در میان ولایت شکی و گنجه است و کوه ممتدی است به‌طول ولایت واقع شده. القصه شکی در دامنه یکی از شعبات کوه شاه‌داغی واقع شده است. (ص ۳۴۸) گنجه از شهرهای زیبای آران است. جمال‌الدین عبدالرزاق در توصیف آن گوید:

چو شهر گنجه اندر کل آفاق
ندیدستم حقیقت در جهان خاک
که رنگ خلد و بوی مشک دارد
گل‌لبش آب باشد، زعفران خاک
چنان مطرب هوائی دارد الحق
که رقص آید در او در هر زمان خاک
در هفت اقلیم آمده :

چند شهر است اندر ایران مرتفع‌تر از همه
بهتر و سازنده‌تر از خوبی آب و هوا
گنجه پرگنج در آران، صفاهان در عراق
در خراسان مرو و طوس و روم باشد افترا

بطوریکه ذکر شد در این شهر تاریخی شدادیان گنجه از سال ۳۴۰ تا ۴۸۱ حکومت داشتند. قطران تبریزی ضمن مدح بعضی از بزرگان و سلاطین این خاندان در مطاوی دیوان خود حدود ده بار از گنجه یاد کرده و در رباعی گوید:

ای ترک به گنجه از کجا افتادی
کاندر دل و جان من فکندی شادی
یک بوسه مرا به مستی اندر دادی
ای ترک همیشه مست و خرم بادی
مرحوم سعید نفیسی هم در مقدمه بردیوان نظامی گنجهای مطالبی
درباره جغرافیای تاریخی این شهر آورده است .

شاعران این شهر عزیز نظامی‌پرور عبارتند از :

ابوالعلا گنجه‌ای

نظام‌الدین محمود مکنی به‌ابوالعلا از اساتید شعرای سدهٔ ۶ هجری قمری است. وی به‌خاقانی و فلکی شروانی سمت استادی داشته و از طرف جلال‌الدین منوچهر ملقب به «خاقان» از ملوک شروان (حک ۵۱۴ - ۵۴۴ ق) به‌لقب ملک‌الشعرا ملقب و به‌ریاست تمامی شعرای شروان و توابع آن منصوب بوده و در فرامین سلطانی او را استادالشعرا می‌نوشته‌اند. تاریخ درگذشت ابوالعلا را ۵۵۴ نوشته‌اند.

خاقانی شروانی گویا داماد این ابوالعلا هم بوده است، مدتی فیما بین این دو استاد و شاگرد رنجشی واقع و اشعار رکیکی رد و بدل گردیده از ابوالعلاست:

از آنکه که از مادر عقل زادم
به‌فضل و هنر در جهان داد دادم
مرا شصت سال است واز خاک اران
بود شانزده تا به شروان فتادم
تو ای قره‌العین فرزند مانی
تو راهم پدر خوانده، هم اوستادم
تو ای افضل‌الدین اگر راست پرسی
بجان عزیزت که از تو، نه شادم
بجای تو بسیار کردم نکوئی
تو را دختر و شهرت و مال دادم

بیستم میان تا به تعلیم و شفقت
 زبان تو در شاعری برگشادم
 دروگر پسر بود نامت به شروان
 به خاقانیت من لقب بر نهادم
 چو شاعر شدی نزد خاقانیت بردم
 لقب نیز خاقانیت بر نهادم...
 متنی از گفتگوی ابوالعلائی گنجه‌ای با خاقانی در مشهد، کتابخانه
 آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۵۲۵/۲ در کلیات شروانی نوشته ۱۰۱۸
 هست. در فخریه و تبرا از تهمت و مدح منوچهر شروان شاه گوید:
 ضمیرم ابر و سخن گوهر است و دل دریا
 زبان منادی این گوهر و زمانه بها
 به چون منی که ز اقران خود سبق بردم
 گر اهل گنجه تفاخر کنند هست روا
 سخنوران به من ار اقتدا کنند سزد
 از آن قبل که منم قدوة همه شعرا
 بنازد از نکتم عقل بوعلی دقاق
 بیالد از سخنم جان بوعلی سینا
 چو شد روان عمادی به من گذاشت شرف
 چو رفت جان سنائی به من بماند سنا
 ز لفظ و مرتبه و قوت و صفا، نظم
 گمان بری که ز نار است و آب و خاک و هوا
 اگر چو آتش و آب روان لطیف و قوی است
 چو خاک و باد زهر ناکسم ذلیل چرا؟
 تبارک الله پنجاه و پنج بشمردم
 به شصت نشده پشتم چو شست گشت دوتا
 به سان چنگ شدم گوژپشت و مردم را
 زمن نیاید زین پس مگر خروش ونوا

ز اهل دهر در این عمر بیکران يك تن
 نیافتم که در او راستی بود و وفا
 هزار خصم مرا حاسدند، از هر نوع
 هزار شخص مرا قاصدند، از هر جا
 چو من بصیری، فارغ نباشد از حاسد
 چو من حکیمی، خالی نباشد از اعدا
 بهر دیاری بر چرخ قدر چون قمرم
 در این دیار چرا گم شدم به سان سها؟
 گهی به شعر من اندر همی کنند ذحول
 گهی به خون من اندر همی کنند شنا
 نماند نقلی کز من نمی کنند دروغ
 نماند هزلی کز من نمی کنند انشا
 دروغتر سخنی اینکه شاه را گفتند
 ابوالعلا که تو را هست سیدالندما
 مخالفان را حال تو می دهد اعلام
 منافقان را سر تو می کند افشا
 بحق گریه داوود و حق نوحه نوح
 بحق منت ایوب و عصمت یحیا
 بحق حرمت انجیل و عزت تورات
 بسر صحف براهیم و رتبت بطحا
 بعزت شب معراج و حرمت حجاج
 بحق کعبه و سنگ سیاه و کوه صفا
 بعارفان حقایق به عالمان علوم
 بصوفیان مساجد بقاصدان غزا
 کز آن عیوب که در من منافقان گفتند
 بهر محافل و مجلس، بهر خلا و ملا

منزهم چو محمد زگفته کفار
 مقدسم چو معبد زکعبه ترسا
 چو گرگ یوسف، پاکم زخوردن یوسف
 چو نفس یحیی آزادم از طریق خطا
 خدایگانا امروز عدل شامل توست
 چو آستان خدا ملجاء همه ضعفا
 اگر نبودی بهر شهادت توحید
 ز لفظ خویش فکندی یقین عبارت لا
 نرفته دستت هرگز تهی بر دستی
 مگر به ساقی در جام دادن صهبا
 نه هیچ خلق بدید از تو بی خطا زخمی
 مگر قلم که ببری سرش نکرده خطا
 به گاه حلم تو را کوه خواندمی، گر کوه
 به ما بشارت دادی به جایگاه صدا
 به گاه جود تو را بحر خواندمی، گر بحر
 به وقت موج نکردی تلاطم و غوغا
 به عدل و علم و به حلم و سخای تو، به جهان
 نبود و نیست کسی از ملوک و از امرا
 نه رای تو به تهور، نه عدل تو به نفاق
 نه حلم تو به تکلف، نه جور تو به ریا
 ز لطف و بخشش کف تو خاره گردد موم
 ز بیم ضربت تیغ تو خون شود خارا
 اگر ز لطف تو بوئی به نخل پیوستی
 به وقت بر همه بی خار آمدی خرما...

این قطعه نیز از اوست :

عمری به چشم خویشتن از روی مردمی
 جا دادمش که گردد از اغیار ناپدید

چون طفل اشك عاقبت آن شوخ شوخ چشم
از چشم من برآمد و بر روی من دوید.
(مستوفی، ۸۲۷؛ هدایت (م) ۸۱/۱؛ تربیت، ۲۷؛ مدرس، ۲۱۳/۴)

برهان گنجه‌ای

شیخ برهان‌الدین حسین از شاعران توانای گنجه در سده هفتم و یا
قبل از آن بوده مولف نزهة المجالس ۲۰ رباعی از او نقل کرده. از اوست:
گر رنگ رخت به باد بر داده شود
از رنگ رخت باد همه باده شود
ار تو بمثل به سنگ بر بوسه دهی
سنگ از لب تو، عقیق و بیجاده شود
★★★

مهر از لب جانفزای نوشین بردار
بار از دل عاشقان غمگین بردار
در کار جگر سوختگان کن نظری
از گوشه مه، طره مشکین بردار
(خلیل، ۲۶۲، ۳۴۰)

پرتو گنجه‌ای

محمد کریم متخلص به پرتو از خوانین گنجه بوده است در فن شعر هم
مهارت داشته. مرحوم تربیت می‌نویسد: فتح‌الله کردستانی ۳۲ بیت از اشعار
او را در تذکره خود آورده است. این مأخذ برای نگارنده ناشناخته مانده
شعرش این است:

بناز افکن لب پر خنده خنده
بکن آزادگان چون بنده، بنده
اگر باری زپرده رخ گشائی
نماند در جهان يك زنده، زنده
(تربیت، ۷۵)

پسر سله (?) گنجهای

از شاعران ناشناخته سده هفتم هجری قمری است از رباعیات اوست:
 هندوی سر زلف تو، ای شهر آرای
 چون ترك به یغمای ختن دارد رای
 در پای تو می افتدو، دل می دزدد
 داند که بود روزی هندو در پای
 (خلیل، ۲۷۸)

پور خطیب گنجهای

ابن خطیب، پور خطیب، پسر خطیب، نامش تاج الدین احمد و شوهر
 مهستی گنجهای و از بزرگ زادگان و فضلا و دانشمندان و سخنوران گنجه
 بوده است خود گوید :

بزرگ زاده جوانی بدم من از گنجه
 همه مسائل تفسیر و فقه کرده تمام
 گه مجادله جلد و گه مباحثه چست
 مفسری بنوا، واعظی فصیح کلام
 هوای باده خامم بدین مقام افکند
 هزار کار چنین بیش کرد مباده خام

در تاریخ گزیده مسطور است: تاج الدین احمد معاصر سلطان محمود
 غزنوی بود؛ اشعار خوب دارد، مناظرات او و منکوحه اش نیک شیرین و
 لطیف باشد. به عقیده بعضی جوهری زرگر بخارائی (در قرن ششم) آنها
 را ساخته است. در نزهة المجالس دو رباعی ذیل بنام پسر خطیب گنجه
 آمده :

گویند بهشت را کجا یابد مست
 وز دوزخ، آزاد که بتواند رست

گر میخواران جمله به دوزخ باشند
پس بنمایم بهشت را چون کف دست
★★★

با هر که دلم ز عشق تو راز کند
اول سخن از هجر تو آغاز کند
از ناز، دو چشم خود چنان باز کنی
کانده زده، لب به خنده ای باز کند

معاصر بودن تاج الدین احمد صاحب ترجمه با سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-
۴۲۲ ق) محل تردید است چون منکوحه اش مهستی بین سالهای ۵۱۱-
۵۱۲ به دربار شهریار گنجه: سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی
راه یافته است. و او با سلطان محمود غزنوی نزدیک به یک قرن فاصله
دارد!

(مستوفی، ۸۱۵-۸۱۶؛ خلیل، ۱۴۲، ۳۰۴؛ تربیت، ۷۶؛ خیامپور، ۱۰۵)

جمال گنجه ای

در هیچیک از مآخذی که در دست هست از او یاد نشده است، فقط
به اعتبار اینکه از او دو رباعی در نزهة المجالس آمده او را می توان از
شاعران سده هفتم و یا قبل از آن به شمار آورد. از اوست:
گل گرچه همه بوی و همه رنگ آید

در جوی لب، سبوش بر سنگ آید
خود را چه نهد سروچمن، بالائی
کز قامت تو، ورا قبا تنگ آید
★★★

با من صنما، به مهر کوشی یا نه
وزما سخن وفا نیوشی یا نه
گیرم که ز لب شکر به من می ندهی

بادام ز چشم می فروشی یا نه

(خلیل، ۳۰۶، ۳۳۲)

حمید گنجه‌ای

حمید پسر رشید گنجه‌ای از شاعران نسبتاً معروف گنجه در سدهٔ هفتم بوده از او هشت رباعی در نزهة المجالس آمده است:

گر شانه زبان در خم گیسوت کشد
ورآینه روی سخت در روت کشد
سرمه که بود که آید اندر چشمت
یا وسمه، که او کمانِ ابروت کشد



آمد گل، اگر باده‌گساری، واخور
بی باده، نفس چند شماری، واخور
دی آنچه نداشتی نخوردی، شاید
امروز که گل به دست داری واخور
(خلیل، ۱۶۴، ۲۹۷)

دختر خطیب گنجه‌ای

او نیز شاعره گمنامی است که قبل از سدهٔ هفتم می‌زیسته و رباعی ذیل در نزهة المجالس (مولفهٔ نیمهٔ اول قرن هفتم) به نام او آمده است:

در عالم جان خطبه بنام خط اوست
صبح دل عشاق، زشام خط اوست
تشبیه خطش به مشک می‌کردم، عقل
گفتا: غلطی، مشک غلام خط اوست
(خلیل، ۳۱۷)

رشید گنجه‌ای

تاریخ حیات «رشید» هم روشن نیست، از جملهٔ شاعرانی است که شعرش در نزهة المجالس آمده، رباعی ذیل از اوست:

از دیده، به جز پرده دریدن ناید
 جز گریه و خونابه چکیدن ناید
 گفتم مگری، نمی نیوشد چه کنم
 چشم است نه گوش از او شنیدن ناید
 (خلیل، ۵۸۶)

رضی گنجه‌ای

این شاعرهم گمنام است و درجائی جز نزهةالمجالس از او یاد نشده
 از اوست :
 تا بر رخ زیبا ی تو باشد نظرم
 هر لحظه بود آرزویت بیشترم
 اندر لب تو آب حیاتی است که من
 چندانکه از او بیش خورم تشنه‌ترم
 (خلیل، ۳۵۴)

رضیه گنجه‌ای

از این شاعره شیرین سخن هم ۹ رباعی در نزهةالمجالس آمده از
 آنهاست :
 مه بر رخ تو گزیدنم، دل ندهد
 وز تو صنما بریدنم دل ندهد
 تا از لب نوش تو، چشیدم شکر
 از هیچ شکر، چشیدنم دل ندهد
 ★★★
 هرچند، چو خاک راه خوارم گیری
 خاک توام، ارچه خاکسارم گیری
 در بحر غم زاشک، شاید که به لطف
 نزدیک لب آیی، به کنارم گیری
 (خلیل، ۲۴۸، ۳۵۴)

سعد گنجه‌ای

«سعد» هم از شاعران گمنام سدهٔ هفتم هجری و یا قبل از آنست
چهار رباعی از او در نزهة المجالس آمده و در يك مورد «سعد رعد گنجه‌ای»
معرفی شده از اوست:

گل رغم تورا رخ چمن می‌آراست
پنداشت که ماند به رخ خو بتو راست
چون دید، که نیست بارخت راست به راست
از شرم رخت پره بداد از چپ و راست

★★★

ای گشته به لطف ابر بهمن تشنه
هجرا نت به خون من چو دشمن تشنه
مپسند که در کوی کرم نیست روا
در لعل تو آبِ کوثر و من تشنه
(خلیل، ۱۸۹، ۳۵۳)

شمس اسعد گنجه‌ای

امیر شمس‌الدین اسعد گنجه‌ای بی‌تردید یکی از گویندگان بزرگ
گنجه بوده و بطوریکه آقای دکتر ریاحی نوشته‌اند بعد از نظامی و مهستی
تواناترین شاعر این شهر بوده است. این رباعی او در دیوان رباعیهای
شمس وارد شده است:

تا چند، چو دف دست ستمهات خورم
یا همچو رباب، زخم غمهات خورم
گفتی که: «چو چنگ در برت بنوازم»
من نای تو نیستم که دمهات خورم
(ص ۱۶۳)

جمال خلیل در يك مورد نام او را به صورت امیر اسعد گنجه‌ای آورده
و از اینجا برمی‌آید که سمت امیری (احتمالا در گنجه) داشته است.

متأسفانه در هیچ تذکره و جنگی نامی و شعری از او نمانده است. ظاهراً مولف نزهةالمجالس (به قرینه اینکه رباعیهای بیشتری دنبال هم از او آورده) دیوان شمس اسعد را در دست داشته و رویهمرفته ۱۰۶ رباعی از او آورده است: ۴۵ رباعی زیر نام شمس اسعد گنجه‌ای، ۲ رباعی زیر عنوان امیر اسعد گنجه‌ای، ۲۷ رباعی زیر نام اسعد گنجه‌ای، ۱۵ رباعی زیر نام شمس گنجه‌ای، ۲ رباعی زیر نام اسعد، ده رباعی بنام شمس اسعد، ۵ رباعی زیر عنوان شمس، از رباعیات اوست:

ای آنکه قدت زسرو بیشی دارد

بر مشک خطا زلف تو پیشی دارد

رخسار تو دفتر نکوئی است، ولیک

منشور جمال در حواشی دارد

★★★

ای شمع چو من سوخته و مهجوری

وز دست فراق خسته و رنجوری

زین غصه که میگدازد آتش دل

گر، زآنکه به خود فروروی معذوری

(خلیل، ۱۳۶، ۳۱۶؛ ریاحی، ۷۷)

شمس الیاس گنجه‌ای

شمس‌الدین الیاس میدانی گنجه‌ای نیز از شاعران سده هفتم یا پیش از آنست از او یازده رباعی زیر نامهای: شمس‌الدین الیاس، الیاس میدانی، الیاس گنجه‌ای در نزهةالمجالس آمده و باز در يك جنگ کهن سده ۸ کتابخانه لالا اسماعیل استانبول (که فیلم آن به شماره ۵۷۳ در دانشگاه تهران هست) اشعاری زیر عنوان شمس الیاس مضبوط است از رباعیات اوست:

خواهی که سرت چنگ صفت بفرازد

بر قول مخالف خرد جان بازد

بنشین بر استاد به زانو، چون چنگ
تا هم بزند تو را و هم بنوازد

★★★

ساقی، برخیز نام بر ننگ بزن
قربانه زهد و توبه بر سنگ بزن
مطرب توطیب راست قولی بنشین
قاروره می بین و رگ چنگ بزن
(خلیل، ۱۵۷؛ ریاحی، ۷۸)

شمس عمر گنجه‌ای

او نیز شاعر گمنام سده هفتم و یا قبل از آن می‌باشد. این رباعی از اوست :

دندان تو، بر لؤلؤ تر عا چنهد
خاک قدمت، بر سرما تاج نهد
از بهر کمان ابرو و تیر مژدهات
دل، دیده هدف کند بر آماج نهد
(خلیل، ۲۹۵)

شهاب گنجه‌ای

قاضی حاجی شهاب نیز از شاعران سده ۷ و یا پیش از آن است ۳
رباعی از او در نزهة المجالس آمده. از اوست:

آنها، که بتان ختن و چین بینند
کی چون بت من، چنین به آیین بینند
صاحب نظران عالم، امروز کجاند
تا در بدن تو، برج سیمین بینند

★★★

آن بت، که اگر طلب کند جان بدهم
دی گفت چت آرزوست؟ تا آن بدهم

گفتم که دوبوسه، از دوجا می‌خواهم
گفت از بن گوش، از بن دندان بدهم
(خلیل، ۳۵۴، ۳۶۳)

صبای گنجه‌ای

میرزا ابراهیم فرزند حسن آقا از روحانیون و شعرائی است که بمنظور تحصیل از محال قزوین به شهر شیشه رفته و تا آخر عمر در همانجا اقامت گزیده است: صبا با مدرسی امرار معاش می‌کرد تا شیشه عمرش به سال ۱۲۸۶ در شهر شیشه (شوشی قراباغ) به سنگ فنا شکست. وی علاوه بر شاعری، خوشنویس هم بود، اشعارش به فارسی و ترکی است. از نامه منظومی که جواباً به میرزا حسن وزیراوف نوشته ابیاتی نقل می‌شود:

حسنا، ماه منا، سیم‌تتا، گل بدنا

حسن الوجه، قمر پیکر و سیمین ذقنا
گلرخا، غنچه‌لبا، سروقد، آهونگها
ای به گلزار فصاحت سمن، یاسمن
بی گل عارضت‌ای سروروان، آفت‌جان
چه تمتع به دل خسته ز سیر چمن
ناگهم سایه به‌سر از ره الطاف افکند
قاصد خوشخبر از حضرتش آمد به‌من
برده الفاظ گهر ریز ملاحظت بارش
آب و رنگ گهر و لعل و عتیق یمن
ای نثار قدمت جان همه اهل کمال
وی فدای قلمت جمله اهل سخنا
گر رضا می‌ندهی باز به‌جایش بنهم
بوسه‌هائی که گرفتم من از آن سیم‌تتا



دربنای حمام رحیم‌بیک اوغورلو بیک‌اوف این ماده تاریخ را ساخته:

چون رحیم بن اوغرلوبك، جوان شیرگیر
 ساخت این حمام تن آسای بی مثل و نظیر
 گشت تاریخش ز الفاظ (اوغرلوبك) عیان
 ایمن از آسیبها باد این بنای دلپذیر=۱۲۶۵
 (مشتی، ۱۲۵-۱۲۷؛ نواب، ۶۹-۷۱)

صباحی گنجهای

میرزا فتحعلی فرزند میرزا محمدتقی فرزند حاجی احمد و مشهور به آخوندزاده از دانشمندان اواخر سده سیزده هجری قمری است، ولی در سال ۱۲۲۷ در شکی از توابع گنجه تولد یافت و بعد از تحصیل علوم متداول در ادبیات فارسی و عربی صاحب معلومات کافی شد. صباحی از جمله روشنفکرانی بود که متوجه عقب ماندگی و درماندگی ملل شرق شده و در صدد چاره جوئی برآمده و آنچه در توان داشته بکار برده است.

وی در راه نیل به این آرمان بزرگ از قلم خود یاری جست و چندین نمایشنامه نوشت که در بیداری مردم تأثیر بسزائی داشت از آنجمله اند: ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر، موسی ژوردان حکیم نباتات، سرگذشت وزیر-خان سراب، سرگذشت مرد خسیس، مکاتبه کمال الدوله با جمال الدوله و... زبده آثارش الفبای اختراعی اوست که بسال ۱۲۷۴ از ترتیب و تألیف آن فارغ شد و دو رساله دیگر هم در سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ به زبانهای ترکی و فارسی در تاریخ خطوط و نواقص الفبای اختراعی خود تألیف نمود و این شیوه تازه را نخست به واسطه میرزا حسین خان کونسول ایران در تفلیس به نظر اولیای دولت ایران رساند. سپس نسخه یی از آن رساله را به استانبول برد و بنظر فؤادپاشا صدراعظم دولت عثمانی رسانید ولی اقداماتش منتج به نتیجه نشد و قصیده هجوآمیزی در ۸۰ بیت گفت که چند بیت آن چنین است:

که ناگاه يك مردك زرد چهر
 به جام مرادم برآمیخت زهر

از او هیچ شد رنج ده ساله‌ام
 شنید آسمان از زمین ناله‌ام
 بناچار برگشتم از خاک روم
 که ماندن در آنجا مرا بود شوم...

این فکر تغییر خط را میرزا ملکم‌خان و میرزا یوسف‌خان مستشار-الدوله و میرزا حسین‌خان نایب اول وزارت امور خارجه و جمعی از مشاهیر وقت تعقیب و رساله‌های متعددی نوشته و هریک الفبای اختراعی خود را پیشنهاد کرده‌اند ولی هیچکدام به رفع اشکالات موجود توفیق نیافته‌اند. دربارهٔ نمایشنامه‌نویسی و خلاقیت‌های هنری و نظریات او در باب تغییر خط، و مکاتیب او مقالات متعددی در مجلات بطبع رسیده که به کلیهٔ آنها در فهرست مقالات فارسی اشاره شده است. آخوندزاده در سال ۱۲۹۵ در ۶۹ سالگی در گذشت و در تفلیس مدفون است. ترجمه‌اش در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی هم آمده است.

آخوندزاده طبع شعر هم داشت و صبحی تخلص می‌کرد. قصیده‌ایست که در ۲۵ سالگی در مرثیهٔ پوشکین (۱۷۹۹-۱۸۳۷ م) سروده است:

نداده دیده به خواب و نشسته در شب تار
 بگفتمی به دل ای کان گوهر اسرار
 چه شد که بلبل گلزارت از نوا مانده
 چه شد که طوطی نطق نمی‌کند گفتار
 چه شد که راه سخن سنجیت شده مسدود
 چه شد که پیک خیالت بمانده از رفتار
 بهار آمد و هان هریک از بنات نبات
 جمال خویش به آرایشی کند اظهار
 بنفشه زار شد اطراف جویبار چمن
 شگفت غنچهٔ ناری به گلبن گلزار
 نهاده تاج شکوفه به تارک اندر باغ
 نشسته خسرو اشجار با کمال وقار

سران سوسن و زنبق به شادیش نوشند
 شراب ژاله زاقداح لاله با تکرار
 چنان ز یاسمن آراسته است بزم چمن
 که خیره از نگهش چشم نرگس خمار
 به رسم تحفه خوش آمدکنان برد بلبل
 بسایرین ورق گل گرفته در منقار
 به صوت بزم سحرگه نوا سراست طیور
 که از نقاب تراب ای نگار سبزه سرآر
 هر آنچه هست تهیدست نیست از هنری
 ز هر کدام متاعی است اندرین بازار
 مگر تو کز فرح و شور بی نصیب شدی
 ز خواب خامشی ایدل نمی شوی بیدار
 جواب داد که ای مونسم به تنهائی
 مرا دگر پس از این در مدار خود بگذار
 مگر توای ز جهان بی خبر بنشیدی
 ز پوشکین، به خیل سخنوران سالار
 چه پوشکین که به هنگام نکته پردازیش
 صدای مدح زهر گوشه خاستی صدار
 چه پوشکین که سیه رو شده است کاغذ از آن
 که کاش خامه وی را فتد به روش گذار
 خیال داشت بهر گردش که چون طاووس
 هزار نقش غریب آورد در این بازار
 سراج روح و را کرد تند باد اجل
 خموش، و ساخت شبستان جسم او را تار
 به تیشه ستم این باغبان پیر برید
 نهال نورس قدش ز صحن این گلزار

سرش که مخزن گنج معانی دل بود
 زجور مار طبیعت بگشت خانه مار
 پرید مرغ روانش ز آشیان بدن
 شده انیس الم جمله صغار و کبار
 زمین روس به یاس و حزن کند نوحه
 که ای قتیل زدست شریر بدکردار
 زدوستان زمینی چو دور افتادی
 در آسمان به تو گردید رحمت حق یار
 زملك «باغچه سرا» بوی عطر از آن دو گلت
 دهد به خاک تو «فواره» با نسیم بهار^۱
 به رد شعر تو (پیر سفید مو قفقاز)
 به شعرهای «صبوحی» تورا ست ماتمदार.

آثار فلسفی و سیاسی او بسال ۱۹۳۸ میلادی به اتمام رافیلی. م در
 باکو به چاپ رسیده است.

(تربیت، ۲-۷؛ مدرس، ۱۶-۱۷؛ ارمغان، ۱۸-۱۰۵-۱۰۸)

طیب گنج‌های

از او فقط در کتاب «دانشمندان آذربایجان» یاد و به خطا غزل
 معروف میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی که به مطلع زیر است بنام وی ثبت
 شده است:

غمش در نهانخانه دل نشیند به نازی که لیلی به حمل نشیند...
 (تربیت، ۲۴۵)

۱- اشاره به منظومه معروف پوشکین که به اسم فواره باغچه‌سرای سروده است.

عبدالعزیز گنجه‌ای

نجم‌الدین نام داشت و در سدهٔ هفت یا قبل از آن می‌زیست از رباعیات
اوست :

با روی تو از قمر نمی‌آید هیچ
با لعل تو از شکر نمی‌آید هیچ
گر صد ورق از دفتر گل باز کنم
جز شرح رخ تو بر نمی‌آید هیچ

دی گفت بتم که از بدی و نیکی
می‌پرس زمن، چو یافتی نزدیکی
گفتم که بگو شرح میان خود را
گفتا که : نگفتمت بدین باریکی
(خلیل، ۱۷۳، ۳۶۵)

علی‌آقا گنجه‌ای

فرزند ملاپناه واقف است که اوایل سال ۱۲۱۲ هجری قمری بدست
محمدبیگ، فرزند مهرعلی، برادرزادهٔ ابراهیم خلیل جوانشیر کشته شد.
او نیز مانند پدرش شاعر بود ضمن مستزاد ملمع فارسی و ترکی در جواب
واقف گوید:

پیدا شود از مثل چنین دلبر مهرو
با زینت با صورت با روی سمن بو
آندم شود احسن محبوب مزین
با شوکت با عزت با خلقت نیکو
یارب به که قسمت شده این شوخ‌ملك خو
با زیب معین ظاهر کنی برهن...

(مشری ۲۵-۲۸)

عیانی گنجه‌ای

از رباعی سرایان سده ۷ و یا قبل از آن است، از او هفت رباعی در
نزهةالمجالس آمده:

زلفت بر خال و خط غلط می‌گردد
پرگار صفت گرد نقط می‌گردد
خط تو زمرد است و زلفت افعی
افعی به‌چه زهره گرد خط می‌گردد

★★★

چاکر به لب تو، ای پسر خودارد
چون بلبل، کو برگل تر خو دارد
جانا تو شکر لبی و من طوطی طبع
دانی تو که طوطی به‌شکر خو دارد
(خلیل، ۲۶۶، ۳۴۳)

فخر گنجه‌ای

شرح‌حالش روشن نیست و در مآخذی جز نزهةالمجالس (مولفه نیمه اول سده ۷) از او یاد نشده است. از رباعیات اوست:

تا ماه رخت، روشنی حسن بکاست
تاریکی غم نگر که اندر دل ماست
اشک دوهزار کس، درآورد به‌چشم
آن دود که از آتش رخسار توخاست
(خلیل، ۳۱۹)

قتالی خوارزمی، گنجه‌ای

پهلوان محمود نام داشت و از اهالی اورگنج خوارزم بود و مثنوی
کنزالحقایق بدو منسوب است، وی در سال ۷۲۲ در خیوق خوارزم درگذشته
است.

از او در قاموس الاعلام دوجا ذکر شده در جلد پنجم، ص ۳۶۰۲
 زیر نام: قتالی خوارزمی و در جلد ششم ص ۴۲۲۴ گنجهای. صاحب
 «صبح گلشن» نیز در دو مورد از وی چنین یاد کرده است:
 الف - «محمود پهلوان گنجهای ابن پوریا ولی که پیر کشتی گیران
 ولایت بوده مثنوی کنزالحقایق محتوی لطایف ظاهری و باطنی منظوم
 نموده از اوست:

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد
 و آنکه بگفت و بکند نیم مرد
 و آنکه بگفت و نکند زن بود
 نیم زن است آنکه نگفت و نکرد»

ب - «قتالی تخلص محمود پهلوان خوارزمی است که اول حال به
 ورزش ریاضات پهلوانی و دلاوری شهره شجاعت و زورآوری او جهانی را
 فراگرفت و آخر کار به کوشش مجاهدات جسمانی و روحانی صیت معرفت
 و خدادانی او در اطراف و اکناف عالم رفت از اوست:

گر مرد رهی نظر بهره باید داشت
 خود را نگه از هزارچه، باید داشت
 در خانه دوستان چو محرم گشتی
 دست و دل و دیده را نگه باید داشت»

واله در ریاض الشعرا، هدایت در ریاض العارفین، آذر در آتشکده و
 فانی زنوزی در ریاض الجنه او را خوارزمی قید کرده اند. مدرس هم
 زیر عنوان پوریای ولی می نویسد: «محمود خوارزمی معروف به پهلوان
 محمود و مشهور به قتالی بوده مثنوی کنزالحقایق که هفده سال پیش از
 گلشن راز شبستری نظم شده از او بوده و از ابیات همان مثنوی است:

اگر تو خوی خوش داری بهر کار

از آن خویت بهشت آید پدیدار ...

وی در سال هفتصد و بیست و دو در خیوق خوارزم در گذشته و در
 شب وفاتش گفته است:

امشب ز سر صدق و صفای دل من
در میکده آن هوش ربای دل من
جامی به کفم داد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت برای دل من»

محتمل است که تجنیس ناقص «اور گنج» (زادگاه شاعر) با «گنجه» سبب شده است که پاره‌یی از تذکره‌نویسان از او دو شاعر بسازند خوارزمی و گنجه‌ای!

ضمناً صاحب «ریاض‌الجنه» از او زیر عنوان «فنائی خیوقی» یاد کرده که متناسب با روح عرفانی پوریای ولی است تا «قتالی» پهلوان محمود که در پاره‌یی از منابع فرزند پوریای ولی معرفی شده است.

(آذر، ۳۲۶؛ فانی، ۸۰۷/۵؛ هدایت (ر)، ۱۲۴؛ سلیم، ۳۳۰، ۳۸۲؛ سامی، ۳۶۰۲/۵، ۴۲۲۴/۶؛ مدرس، ۲۰۱/۱)

قدسی گنجه‌ای

شیخ ابراهیم نام داشت و از شاعران سده ۱۳ بود. مرحوم تربیت تاریخ تولد او را ۱۲۳۱ ق و مرگش را ۱۲۸۱ قید و اضافه کرده است که دیوانی مرکب از اشعار فارسی و ترکی دارد. نگارنده تا حین طبع به اشعار او دسترسی پیدا نکرد.

(تربیت، ۳۰۶)

قوامی گنجه‌ای

قوام‌الدین (احمد) متخلص به قوامی از سخنوران بلندپایه قرن ششم هجری قمری گنجه است. بعضی از مآخذ او را برادر صلبی و یا عموزاده استاد سخن حکیم نظامی گنجه‌ای و هردو بزرگوار را مرید شیخ‌السالکین اخی‌فرج زنجانی قید کرده و قوامی را با القاب استاد الشعراء والبلغاء، ابوالفضایل ستوده‌اند. و بعضی به دلیل آنکه در آثار نظامی از او یاد نشده است در اصالت انتساب وی به نظامی تردید کرده‌اند.

هدایت در مجمع‌الفصحاء می‌نویسد: «او را استاد قوامی مطرزی

خباز می‌خوانند و عم شیخ نظامی می‌دانند، گویند میان او و حکیم سوزنی مهاجرات بوده در صنایع سخن صاحب مهارت است... از اشعارش آنچه در تذکرها یافته‌ام بعضی را نیز به‌نام قوامی رازی دیده‌ام» (۹۶ بیت از اشعار او را آورده) اشعار وی در معارف و مواعظ و ذوقیات و صنایع و بدایع شعری است. قصیدهٔ رائیهٔ او موسوم به «بدایع الاسحار فی صنایع - الاشعار» در مدح قزل‌ارسلان عثمان بن شمس‌الدین ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷ ق/۱۱۸۵-۱۱۹۱ م) یکی از امهات قصاید اوست در یکصد بیت که متضمن هشتاد و سه صنعت از صنایع بدیعی است به‌شرح زیر:

ای فلک را هوای قدر تو بار
وی ملک را ثنای صدر تو کار
تیر چرخت ز مهر دیده سپر
تیر چرخت ز مهر دیده سپار
جود را برده از میانه میان
بخل را داده از کناره کنار
ساعد ملک و رخس دولت را
تو سواری و همت تو سوار
پست با رفعت تو خانهٔ خان
تنگ با فسحت تو شارع شار
بی وفای تو مهر جان ناچیز
با وفای تو مهر جان چو بهار
صبح بدخواه ز احتشام تو شام
گل بدگوی زافتخار تو خار
عدلت آفاق شسته از آفات
طبعت آزاد بوده از آزار
از تو بیمار ظلم را دار و
وز تو اعدای ملک را تیمار

- جز غبار نبرد تو نبرد
 دیدۀ عقل سرمۀ دیدار
 ۱۰ در گل شرم یافت بی گل تو
 شأنۀ چرخ ماه آینه دار
 آن کند کوشش تو با اعدا
 که کند بخشش تو با دینار
 با هوای تو کفر باشد دین
 بی رضای تو فخر باشد عار
 هست رأیت زمانه را عادل
 لیک دستت خزانه را غدار
 فلك افزون ز تو ندارد کس
 ۱۵ ای فلك نيك گیر و نيكش دار
 بخت سوی درت خزان آید
 راست چون بت پرست سوی بهار
 تیغ تو همچو آفتاب بنور
 سیر دارد زمانه را زنگار
 چرخ و ماهی، نه نیستی، نه از آنک
 نیست این هردو را قوام و قرار
 بلکه از تست چرخ را تمکین
 بلکه از تست ماهرا اظهار
 ماهی، ار ماه ناورد کاهش
 ۲۰ چرخ، ار چرخ نشکند زنهار
 گو تو چرخى عدو چراست نگون
 ورتوماهی عدو چراست نزار
 جای خصمت چو جای تست رفیع
 آن تو تخت و آن خصمت دار

- چون تو در روز شب کنی پیدا
 چون تو از خار گل کنی دیدار
 شام گردد چو صبح زرد لباس
 صبح گردد چو شام تیره شعار
 دست برده است گاه عرض هنر
 ۲۰ بسخا و وفا و عدل و یسار
 نورت از مهر، لطف از ناهید
 برت از ابر، جودت از کهسار
 قهرت ارمجتهد شود ببرد
 آسمان را بسخره و بیگار
 لیک لطف تو ای همایون رای
 بلطف در برآورد زبحار
 باغ عمرت که تازه باد مدام
 چشم بد دور روضه‌ایست بیار
 روز کوشش چو زیران آری
 ۳۰ آن قدر پیکر قضا پیکار
 در سجودت دوان شوند زپیش
 بروجودت روان کنند نثار
 سرکشان جهان حادثه‌ور
 اختران سپهر آینه دار
 آردت فتح در مکان امکان
 دهدت کوه برقرار قرار
 رشک قدرت برد سپهر و نجوم
 شکر فتحت کند بلاد و دیار
 ۳۵ گرم دارد زتاب دل پیکان
 مرک بارد بخصم برسوفار

- گنج نصرت دهد گزارش جنك
 رای دولت زند حمایت یار
 رامش مرد گنج باری وقوت
 تو قوی را بجنگ درمشار
 کار عدل تو ملك داشتن است
 عدل را خود جز این نباشد کار
 به یسار تو جود خورد یمین
 شد یمین زمانه بر تو یسار
 خصم تیمار دولت تو کشد
 ۴. خصم نیکوتر است در تیمار
 در مقامی که بار زر بخشی
 ریزش ابر را نباشد بار
 می گذاری برمح وام عدو
 کس ندید است رمح وام گذار
 چرخ از آزار تو نیازارد
 بندگان را کجا کنی آزار
 نارد از خدمت تو بیرون سر
 ورچه بشکافیش بهنیزه چومار
 دشمنان را بداوری و خلاف
 ۴۰ با تقاضای گنبد دوار
 قهر و کینت به باد داده چو خاک
 لطف و قهرت به آب کشته چونار
 ای نکو خواه دولت تو عزیز
 وی بدانیش روزگار تو خوار
 هر که زنهار خوار عهد تو شد
 بسپارش بعالم خونخوار

- گاه ریزه به نیزه بر بائی
چون کنی عزم رزم اینت سوار
ای بده قدوه و ضیع و شریف
وی شده قبله صغار و کبار
نکشد آب خصم آتش تو
نشکند تاب نور مهره مار
گر مهی فارغ از هوای خسوف
گر مئی ایمن از بلای خمار
چیست آن دور و اصل او نزدیک
چیست آن فرد و فعل او بسیار
خام او هرچه علم را پخته
مست او هرچه عقل را هشیار
دلشکن، لیک درد دل پیوند
خوش گذر لیک روزگار گذار
رنج او نزد بی دلان راحت
خوار او نزد زیرکان دشوار
چون دعا خوش عنان و بی مرکب
چون قضا رهنورد و بی هنجار
اندهش همچو لهُو راحت بخش
آتشش همچو آب نوشگوار
نعره در وی شکنج موسیقی
ناله در وی نوای موسیقار
عشق اصلیت کز منازعتش
عقل غمگین بود روان غمخوار
خاصه عشق بتی که در غزلش
مدحت شاه می کنم تکرار

- شاید ار ز آن غزاله بنیوشد
 زین نوا این غزل بنغمه زار
 از دلم سوسنش ببرد قرار
 ب سرم نرگش سپرد خمار
 ويحك آن نرگس است يا جادو
 يارب آن سوسن است يا گلنار
 گفتم از جان بعشق بيزارم
 ۶۰ گفت عاشق زجان شود بيزار
 دوست می دارم من که یار من است
 دشمن آن به که خود نباشد یار
 سوخت در آتشم چه می گویم
 احرقنتی الهوا بغیر النار
 زار و زردم ز درد دوری او
 درد دلدار زرد دارد و زار
 تن عیشم نحیف گشت بغم
 گل بختم نهفته گشت بخار
 چهره روشنش که روز من است
 ۷۰ زیر زلفش مهیست در شب تار
 غمزه شوخ آن صنم بگشاد
 اشک خونم ز چشم خون آثار
 دل شد وهم نبیند از وی مهر
 سر شد و هم نییچد از تن کار
 موج ودود دل و دودیده من
 برد دریا وابر را مقدار
 وصل خواهم ندانم آنکه بکس
 «رایگان رخ نمی نماید یار»

- ورنماید زبس صفا که در اوست
 ۷۰ راز من در رخس بود دیدار
 برلبش زلف عاشق است چومن
 «لاجرم همچو منش نیست قرار»
 باد صبح است بوی زلفش نی
 نبود باد صبح عنبر بار
 من و زلفین او نگوئیم
 لیک او بر گل است و من برخار
 هست خطش فراز عالم رو
 این یکی ابر و آن یکی گلزار
 غم دو چیز مرا دو چیز سپرد
 ۸۰ دیده را آب و سینه را زنگار
 همچو چشم توانگراست لبش
 این بهاشک آن بهلؤلؤ شهوار
 آب این تیره در آن روشن
 آن این گریه و آن او گفتار
 جگر و جان و چشم و چهر من است
 در غم عشق آن بت فرخار
 هم بغم خسته هم بتن مهجور
 هم بخون غرقه هم بزخم افگار
 خورد خوردم بعشق آن ناکام
 ۸۵ هست و هستم زهجر او ناچار
 او مرا خون و من ورا اندوه
 او زمن شاد و من ازو غمخوار
 مویم از غم سپید گشت چو شیر
 دل ز محنت سیاه گشت چوقار

- این ز عکس بلا کشید خضاب
وان ز راه جفا گرفت غبار
غم دل گه بیست بازارم
مدح شه می گشایدم بازار
شه قزل ارسلان که دست و دلش
هست خصم شمار و خصم شمار
۹۰
حزمش آورده باد را بسکون
عزمش افکنده خاک را بمدار
جای در گر میانه دریاست
از چه معنیست دست او دربار
رغم دریا که بخل می ورزد
او کند مال بر جهان ایثار
چه شکار است نزد او چه مصاف
چه مصافست پیش او چه شکار
بدره بدره دهد بسایل زر
۹۵
دجله دجله کشد بیزم عقار
گشته زان بدره بدره، بدره خجل
برده زان دجله دجله، دجله یسار
خسروا بازمانه در جنگم
که بغم می گدازدم هموار
چه بود گر کف تو برگیرد
از میان من و زمانه غبار
تا عیانست مهر را تابش
تا نهانست چرخ را اسرار
روز و شب جز سخا مبادت شغل
۱۰۰
سال و مه جز طرب مبادت کار

در قصیده مذکور به ترتیب صنایع ذیل بکار رفته است:

- ۱: حسن مطلع و ترصیع، ۲: ترصیع و تجنیس و معنی آن چنین است که تیر کمانت آفتاب را سپر دیده و ستاره تیر (مشتري) در آسمان از روی مهر چشم به تو دوخته است، ۳: تجنیس تام، ۴: تجنیس ناقص، ۵: تجنیس زاید، ۶: تجنیس مرکب، ۷: تجنیس مکرر، ۸: تجنیس مطرف، ۹: تجنیس خطی، ۱۰: استعاره، ۱۱: مراعات النظیر، ۱۲: وجه، ۱۳: محتمل الضدین، ۱۴: تاکید المده بما يشبه الذم، ۱۵: التفات، ۱۶: ایهام، ۱۷: تشبیه مطلق، ۱۸: تشبیه تفضیل، ۱۹: تشبیه تاکید، ۲۰: تشبیه مشروط، ۲۱: تشبیه اضمار، ۲۲: تشبیه تسویه، ۲۳: تشبیه کنایه، ۲۴: تشبیه عکس، ۲۵: سیاقه الاعداد، ۲۶: تنسیق صفات، ۲۷: حشو قبیح، ۲۸: حشو متوسط، ۲۹: حشو ملیح، ۳۰: اشتقاق، ۳۱: سجع متوازی، ۳۲: سجع متوازن، ۳۳: سجع مطرف، ۳۴: مقلوب بعض، ۳۵: مقلوب کل، ۳۶: مقلوب مجنح، ۳۷: مقلوب مستوی، ۳۸: رد العجز علی الصدر، ۳۹: نوع دوم، ۴۰: نوع سوم، ۴۱: نوع چهارم، ۴۲: نوع پنجم در قسم یکم، ۴۳: نوع پنجم در قسم دوم، ۴۴: نوع ششم در قسم یکم، ۴۵: نوع ششم در قسم دوم، ۴۶: متضاد، ۴۷: اعنات، ۵۰: مزدوج - متلون، ۵۱: ارسال مثل، ۵۲: ارسال مثلین، ۵۳: لغز، ۶۲: این لغز در وصف عنبر است، ۶۳: مطلع ذوالخافیتین، ۶۴: تجاهل عارف، ۶۵: سؤال و جواب، ۶۶: موشح، ۶۷: ملمع، ۶۸: مقطع، ۶۹: موصل، ۷۰: مجرد، ۷۱: رقطاء، ۷۲: خیفا، ۷۳: معما، ۷۴: تضمین، عماد شهریاری گوید:

به سخن راست می نیاید کار رایگان رخ نمی نماید یار

- ۷۵: اغراق فی الصفه، ۷۶: جمع تنها، ۷۷: تفریق، ۷۸: جمع و تقسیم، ۷۹: جمع و تفریق، ۸۰: تقسیم و تفریق، ۸۱: جمع و تفریق و تقسیم، ۸۳ و ۸۴: تفسیر خفی، ۸۵: تفسیر جلی، ۸۷: کلام جامع، ۸۹: حسن مخلص، ۹۰: متزلزل (قل ارسالان عثمان بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان است که از ۵۸۱-۵۸۷ حکومت کرد). معنی مصرع دوم یعنی دستش در

میدان جنگ دشمن را يك بيك می‌شمارد و دلش در وقت بذل و بخشش حد و شماری نمی‌شناسد؛ ۹۱: ابداع، ۹۲: تعجب، ۹۴: حسن تعلیل، ۹۵: طرد عکس، ۹۶: مکرر، ۹۷: حسن طلب، ۹۹ و ۱۰۰: حسن مقطع.



قصیده مذکور را که به قصیده قوامیه نیز شهرت دارد. بدایع نگار فضل‌الله بن ملامراد خراسانی شرح کرده است و آن تحت عنوان «بدایع-الاشعار فی شرح صنایع الاسحار» در یکصد و ده صفحه بسال ۱۳۳۶ ق در مشهد مقدس به چاپ رسیده است و نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس به شماره ۶۱۰۲/۲ هست.

مولف کشف‌الظنون هم می‌گوید: این قصیده را محمودبن عمرنجاتی نیشابوری بنام غیاث‌الدین وزیر شرح است. منزوی هم از شرحی که «عماد باغنوی» نوشته و نسخه آن در ازبکستان موجود است خبر میدهد. تمام قصیده در «خرابات» چاپ شده، ادواردبرون هم با شرح صنایع شعری بیت به بیت آنرا در تاریخ ادبیات خود نقل کرده است. نسخه‌های خطی بدایع‌الاسحار... مذکور به شرح ذیل در کتابخانه‌ها هست:

سپهسالار، ملک، ادبیات تهران، مجلس، دانشگاه تهران. و در خارج از کشور: کتابخانه لالا اسماعیل (مورخ ۷۴۱ ق).
درمونس‌الاحرار (ج ۱، ص ۸۶-۱۱۸) از او دو قصیده و در نزهة المجالس دو رباعی مضبوط است. شمس قیس رازی هم در صنایع سیاقه-الاعداد و تبیین و تفسیر، این چند بیت را از او شاهد آورده است:

زعکس روی و لب و عارضش برندصفا

یکی سهیل و دوم زهره و سوم جوزا

سهیل و زهره و جوزا زنور او شده‌اند

یکی نژند و دوم واله و سوم شیدا

نژند و واله و شیدا شوند پیش رخت

یکی پری و دوم لعبت و سوم جوزا...

نسخه‌هایی از دیوان قوامی گنجبه‌ای به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

- ۱- ازبکستان، فرهنگستان علوم نوشته ۱۰۲۹ ق.
 - ۲- کتابخانه مجلس به شماره ۲۳۲۶ نستعلیق سده ۱۱ (ص ۱۴۶-۱۴۸ در جنگ ۱۰۰ بیت) و ظاهراً همان قصیده مصنع اوست.
- (شمس‌قیس، ۳۸۱؛ دولتشاه، ۱۲۸؛ ضیاء ۲/۱۹۸-۲۰۱؛ هدایت (م)، ۴۷۸/۱؛ تربیت، ۳۰۹؛ براون، ۷۷-۱۰۶؛ مشار، ۲۱۰/۱؛ منزوی، ۲۱۲۶/۳ و ۱۲۴۱ و ۲۴۸۸؛ خلیل، ۱۸۱، ۵۲۵)

کفائی گنجبه‌ای

تاریخ زندگیش روشن نیست، به‌نوشته مرحوم تربیت «از مدحت سرایان ملوک طبرستان بوده است».

(تربیت، ۳۱۵)

مختصر گنجبه‌ای

مختصر هم از شاعران ناشناخته گنجبه هست که سده هفتم و یا قبل از آن در قید حیات بوده، از رباعیات اوست:

زلف سیهت که مشک تو بر تو اوست

مردافکن و شست و دلبر و هندو اوست

کس مشک ندید، کان ندارد آهو

الا زلفت که مشک بی آهو اوست

(خلیل، ۲۶۹)

مصاحب گنجبه‌ای

اوغورلوخان گنجبه‌ای فرزند محمدقلی‌خان زیاداوغلی قاجار و متخلص به مصاحب از شاعران سده یازدهم هجری است. پدرش محمد-قلی‌خان در زمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) بیگلریگی قراباغ بود. خود «مصاحب» در جوانی مدتی داروغه شهر قم بوده و در آنجا نزد عبدالرزاق فیاض لاهیجی درس می‌خوانده. بعداً دوسال میرآب اصفهان بوده و پس از درگذشت عمویش مرتضی‌قلی‌خان بسال ۱۰۷۴ هجری در

زمان سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ق) بجای او بیگلربیگی قراباغ شده است.

قوسی تبریزی شاعر معاصر وی ترجیع‌بندی در ستایش او دارد که از اشارات و عبارات آن پیداست که آنرا پس از فوت عباس دوم و جلوس سلطان سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ق) سروده و در آن گنجی را فردوس ثانی و خود را غلام او غورلو خان خوانده است:

هوای گنجی اول فردوس ثانی واردی باشیمده

فغان کیم ناتوانلیق مانع و جمعیم پریشان‌دور

او غورلو خان زیاد اوغلی مصاحب روزگارینده

کی بیزاونون قولی، اول بنده شاه سلیمان‌دور...

صاحب ترجمه نخست «زیادی» تخلص می‌کرده و بعدها مصاحب مرحوم تربیت شرح‌حال او را، هم زیر عنوان «زیادی» عیناً از تذکره نصرآبادی نقل کرده و هم در ذیل «مصاحب» مطالب نادرستی از «گلستان ارم» تألیف باکیخانوف آورده، از جمله ناهش را کربلای علی‌خان قید و این دو بیت معروف مصاحب نائینی را بنام وی ثبت کرده است:

مصاحب در ره این عشق جانسوز

محبت را از آن کودک بیاموز

که چون مادر به کین او ستیزد

هم اندر دامن مادر گریزد

در تذکره روز روشن نیز ترجمه حالش با تخلص زیادی از تذکره نصرآبادی تلخیص شده ولی استاد وی را اشتبهاً مولانا عبدالرزاق کاشی نوشته است.

محمد طاهر نصرآبادی ترجمه‌اش را چنین به‌قلم آورده است:

«اغورلو خان - خلف محمدقلی خان زیاداغلی بیگلربیگی قراباغ،

اویماق ایشان در مردانگی و جرات مشهورند و تواریخ صفویه از این معنی گویاست، مجملآ عالیشان مشارالیه جوان آدمی قابلیت و در کمال‌اهلیت و آدمیت است، مدتی داروغه قم بود، در آن اوان به خدمت علامی مولانا

عبدالرزاق نهايت ربط داشتند، چنانکه درسی هم می خوانده ، بعد از آن دوسال میراب اصفهان بود، در آن امر حفظ آبروی خود و رعایا نموده به آبیاری عدالت، گلشن خاطرها را سبز و خرم داشت تا به سبب قابلیت بعد از فوت مرتضی قلی خان عمویش بیگلربیگی ولایت مذکور شد، طبعش در ترتیب نظم اشعار و معما کمال رغبت دارد و زیادی تخلص می کرد. شعرش اینست :

ما را گداخت گریه بی منتهای چشم
آخر نیافتم چه بود مدعای چشم
این در گداز آن شد و آن در گداز این
چشمم بلای دل شد و دل شد بلای چشم

فضای باطنم از عشق عالمگیر روشن شد
ز اعجاز جنونم دیده زنجیر روشن شد

سرکشی ای شوخ هرجایی بسست
این غرور و ناز و خودرایی بسست
تا ز سرمستان بزم او شوی
اینقدر کز خود برون آیی بسست

نوای بلبلان را گوش کردی در چمن، یکشب
بیا پهلوی شمع و حرفی از پروانه هم بشنو
بنا به نوشته آقای گلچین معانی: «نسخه‌ای از دیوان مصاحب گنج‌های
که شامل غزلیاتست به ترتیب قوافی با یک ساقی نامه خوب به صورت
ترجیع بند مختوم به مدح ساقی کوثر و یک مسدس و یک مربع ترکیب و
رباعیات جمعاً در حدود چهار هزار و دویست بیت جزو کتب مرحوم
میرزا رضا خان نایینی (قاضی نور) به شماره (۵۵۵) در کتابخانه آستان
قدس رضوی موجودست، این نسخه به خط نستعلیق محمدالمدعو به

آقا کشی گنجوی است که به دستور جواد خان زیاد اغلی قاجار که ظاهراً از احفاد مصاحب گنجوی بوده نوشته شده است، تاریخ ختم کتابت آن سلخ رمضان ۱۲۱۲ هجریست و علاوه بر عنوان نسخه که (دیوان مصاحب گنجوی) است، در پایان نیز تصریح شده است که: این دیوان از خیالات مرحوم رضوان مکان اغورلو خان طاب‌ثراء است. نسخه‌ی هم به شماره ۴۷۵۹ در همین کتابخانه زیر عنوان دیوان مصاحب اوغورلو خان هست (فهرست نسخه‌های خطی مشهد).

مصاحب در وصف آب و هوای گنجه چند رباعی و غزل دارد که از آنجمله است:

زاهد گل آرزو دمیدن دارد
در شیشه دل باده رسیدن دارد
دائم که ترا باده رنگین هوست
در گنجه هوا بیست که دیدن دارد
گویا در فصل بهاری (و شاید نوروز ۱۰۷۴) همراه اردوی شاه عباس ثانی به مازندران رفته بوده که غزلی در وصف بهار اشرف سروده است. از آنجاست:

فصل گلست و ریزد، نوش از بهار اشرف
ساقی پیاله پرکن، در لاله‌زار اشرف
دستی چو موج برزن، اول به‌کشتی می
گر می نهی چو دریا، سر در کنار اشرف
با ابر نوبهاری، بنشین و جام می خور
بیرون مکش مصاحب، پا از دیار اشرف
در مدح شاه سلیمان گفته است:

... چون شاخ گل مصاحب، کام از پیاله بستان
بیم از خزان نباشد، در دور شاه عادل
خورشید تاج گستر، دارای دهر پرور
سلطان آل حیدر، ارشاد دین کامل

مسند نشین ایران، المقتدر سلیمان
ماه بلند رفعت، شاه نکو خصایل
از غزلیات اوست :

چشمی است که روشنایی اش نیست
جامی که درین بهار خالیست

★★★

هر برگ خزان آینه روی بهاریست
هر لاله این باغ به خون غرقه نگاریست
در بتکده ها سبحه به زنار فروشند
ایمان مرا با سر زلف تو قرار نیست
آخر به کف پای تو همت برساند
اجزای مصاحب همه گرمشت غباریست

★★★

اندرین بزم ندانم چه سخن سازی هست
که زهرسوی بگوش دلم آوازی هست
نیست در سینه دلم، لیک طپیدن باقیست
با خیال سر زلف تو رسن بازی هست

★★★

هوا کیفیت دیگر گرفتست
جوانی روزگار از سر گرفتست
به سیر باغ نتوان رفت هشیار
که هر شاخ از گلی ساغر گرفتست
درین صحرا که جولان کرد یارب
که شمع هر مزاری در گرفتست

★★★

سرگشتگی به راه طلب هادی منست
ویرانگی همیشه در آبادی منست

در گریهام بود اثر خنده‌های گل
 بلبل ترانه سنج غم و شادی منست
 هر ذره‌ام پیام به‌خورشید می‌برد
 زین برق دلفروز که در وادی منست

★★★

ترا زلف سمن سا بسته بودند
 مرا زنجیر سودا بسته بودند
 معمای دهانت را گشودم
 به‌نام بوسه عمدا بسته بودند

★★★

با قاصد و نامه خاطر م خرم نیست
 چون غیر میان ما نباشد غم نیست
 طومار سفید شرح اخلاص منست
 یعنی که میان ما قلم محرم نیست

آقای گلچین معانی افزوده است که محمد معصوم بن خواجگی
 اصفهانی وزیر قراباغ و صاحب کتاب خلاصه‌السير (تألیف ۱۰۴۷ هـ) که
 تاریخ دوران سلطنت شاه صفی صفویست (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) فصلی در
 اوصاف گنجه و احوال مرتضی‌قلی‌خان زیاداغلی بیگلربیگی قراباغ و
 گنجه و خاندان وی در پایان کتاب مزبور افزوده است.

نسخه‌ای از خلاصه‌السير مورخ ۱۰۷۰ هجری به‌شماره (۱۹۴) در
 کتابخانه آستان قدس رضوی موجودست، و نسخه دیگری از آن اخیراً
 مجلس شورای ملی خریداری کرده است.
 ساقی‌نامه مصاحب گنجوی :

ساقی قدحی ده که ز سودای تو مستیم
 از ما مکن اندیشه که ما باده پرستیم
 با پیر مغان عهد کهن تازه نمودیم
 پیمان نوی بر سر پیمانه بستیم

بستیم به زنار کمر در پی خدمت
 آن سبحة صد دانه تزویر گسستیم
 چون خشت سر خم ز سر خم که فتادیم
 در پای خم آنجا که فتادیم نشستیم
 سجاده نو گر به می کهنه خریدیم
 لیکن سر سجاده زمانی نشستیم
 در حلقه تزویر و ریا گرچه فتادیم
 همت طلبیدیم و ازان حلقه بجستیم
 از وسوسه زهد چه اندیشه نماییم
 در بندگی پیر خرابات چو هستیم
 ما را نتوان مشربی آموختن از نو
 تقدیر همینست که ما رند الستیم
 ناز کدلی مغبچه دیدیم و شنیدیم
 از توبه خود خاطر پیمانه نخستیم
 آنروز چه کردیم که از باده گذشتیم
 اکنون چه توان کرد که پیمانه بدستیم
 در پای خم می بهدف و چنگ و نی و عود
 این زمزمه خواندیم، وزان وسوسه رستیم
 صد شکر که ما توبه دیرینه شکستیم
 در پای خم افتاده همان باده پرستیم
 جمعی که بهیک نشاء می خانه خرابند
 پیوسته سراسر رو ساغر چو جابند
 مخمور مزاجان که بهمیخانه مقیمند
 چون نشاء سبکروحتر از عالم آبد
 بی ساغر می وقت سحر غنچه دماغان
 چون چهره خوبان همه دربند نقابند

از گوشهٔ چشمی که نمایند اشارت
 چون موج قدح سلسله جنبان شرابند
 بی قامت مینای می از بزم نکویان
 چون عمر گرامی همه در فکر شتابند
 زهاد که بی باده درین بزم نشینند
 لب تشنه‌تر از قافلهٔ روی سرابند
 از موعظه ما را نتوانند ز ره برد
 تا ساغر می هست همه نقش برآبند
 افسرده دل و بی خبر از فیض بهارند
 چون دیدهٔ نرگس همه بیدار و بخوابند
 سر رشتهٔ وسواس ز تسبیح ریایی
 شیرازهٔ پاشیدهٔ صد جلد کتابند
 چون داغ به هر عضو همه قطع عروقد
 پیوسته ز داغ دل خود جمله کبابند
 با خرقةٔ تزویر و ریا کار نداریم
 این قوم کجا ما ز کجا درچه حسابند
 صد شکر که ما توبهٔ دیرینه شکستیم
 در پای خم افتاده همان باده پرستیم
 ما را به سوی مدرسه دیگر چه نیازست
 صد شکر که چون فیض درمیکده بازست
 بنشین به در میکده بنگر حرم قدس
 بر صومعه منگر که ره دور و درازست
 از راه حقیقت نظری بردل ما کن
 عشقی که درین میکده ورزی نه مجازست
 بگداخت دل از گرمی خونم به هوایت
 در آتش می شیشهٔ مستان به گدازست

در بندگی پیر مغان پادشهی کن
 کاین قافله را رو به سوی راه احجازست
 شد تار وجودم چو به ساز تو هماهنگ
 خون در رگم از ناله نی در تک وتازست
 شریان مرا ضرب به نطق تو گرفته
 قانون وجودم همه بر صوت تو سازست
 دستی بزن اسرار حریفان نشود فاش
 رقاصی دل گفت که در پرده چه رازست
 هنگام صبحی قدحی ده که بگویم
 اینجا چه مقامست و چه عیشست و چه سازست
 (نصرآبادی، ۲۵-۲۶ و ۵۴۰؛ تربیت، ۱۶۸-۱۶۹ و ۳۴۷؛ گلچین، (پ)، ۴۹۴-۴۹۹)

مغیثی گنجه‌ای

از قدماست و شاعری گمنام است. بطوریکه در هیچ مأخذی
 از او یاد نشده، بجز اینکه ابیات ذیل را تقی‌الدین اوحدی بدون
 اشاره به ترجمه‌اش به نام او ثبت کرده است:

مرا سه چیز نمود از دو زلف و لب، جانان
 یکی فریب و دویم حیلت و سیم دستان
 فریب و حیلت و دستانش کرده‌اند مرا
 یکی نژند و دویم عاجز و سیم حیران
 نژند و عاجز و حیران مرا سه چیز کنند
 یکی فراق، دویم دوری و سیم هجران
 فراق و دوری و هجران آن نگار که هست
 یکی پری و دویم دلبر و سیم جانان
 پری و دلبر و جانان من شده‌ست مرا
 یکی حیات و دویم راحت و سیم درمان

حیات و راحت و درمان ز روی اوست که هست
 یکی منیر و دویم روشن و سیم تابان
 منیر و روشن و تابان چوروی او نبود
 یکی سهیل و دویم زهره و سیم کیوان
 سهیل و زهره و کیوان مرا چرا کردند
 یکی غریب، دویم بی کس و سیم پژمان
 اشعار مذکور که مشتمل بر صنعت سیاقه‌الاعداد و تبیین و تفسیر است
 یادآور قصیده قوامی گنجه‌ای است که گفت:
 ز عکس روی و لب و عارضش برند صفا
 یکی سهیل، دویم زهره و سیم جوزا ...
 (هدایت (م)، ۵۰۶/۱۰)

مهستی گنجه‌ای

از سخنوران معروف سده ششم هجری قمری است. درباره زادگاهش
 میان تذکره‌نویسان اختلاف است. جمعی او را گنجه‌ای و بعضی نیشابوری
 شناخته‌اند.

میرعباس میرباقرزاده از فضالای تاجیکستان به استناد دو کتاب خطی
 که درباره مهستی در ۲۱ شوال سال ۹۰۰ در شهر گنجه نوشته شده او را
 اهل خجند معرفی کرده است که پس از درگذشت پدر، به همراه مادرش
 به گنجه رفته و به امیر احمد پسر خطیب گنجه که خود از سخنوران نامی
 این شهر بود دل بسته است. ولی چون به علت جمال صوری و کمالات
 معنوی مورد توجه شهریار گنجه: (سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه)
 و امیرزادگان و اهل دربار بود این پیش‌آمد خوش‌آیند قرار نگرفته مهستی
 را از گنجه تبعید کردند و او با خاطری پریشان از راه قراباغ به زنجان
 آمد و از اخی فرج زنجانی دیدن کرد و بعد عازم بلخ شد، سپس به مرو
 رفت و تا سال ۵۴۸ که سلطان سنجر اسیر طایفه غزان شد در مرو بود و
 از این تاریخ به گنجه مراجعت کرد و به عقد امیر احمد درآمد. در همین

وقت بود که با نظامی که در سنین اواخر عمرش بود ملاقات کرد. (چون نظامی بسال ۵۷۶ درگذشت؟ در هفت فرسنگی گنجه در قشلاق شهر حمدان به خاک سپردند) مهستی چند سالی در قید حیات بود و پس از وفات در پهلوی قبر نظامی مدفون ساختند. حمدالله مستوفی او را بخط با سلطان محمود غزنوی معاصر دانسته است! و صبا در روز روشن مینویسد: «در کتاب آفتاب عالمتاب» نامش منیجه خانم نگاشته شده، وی از زنان شهر گنجه است. و بعضی نیشابوری و برخی بدخشانی دانسته‌اند. در موزونی طبیعت و قد و قامت و تناسب اعضا و لفظ و معنی و حسن صورت و صحبت سرآمد نسوان و سرخیل لولیان زنان بود. سلطان سنجر سلجوقی و به نظر بعضی بابر پادشاه فریفته حسن و جمال و شیفته غنچ و دلال آن بدیعه الجمال گردیده، بنابراین به حضوری مجلس خاص سلطانی اجازت عام داشت و در آن بزم با شعرا و ادبائی مانند میراحمد و غیره طریقه مطارحه و معارضه می‌پیمود». «هدایت» فقدان دیوان مهستی را از اثر حمله عبدالله خان ازبک به هرات دانسته است... ابتکار این شاعره نامبردار در انتخاب موضوع رباعیات او را پیشرو شیوه تازه‌یی شناسانده است که بعدها شهر آشوب نامیده شد.

در نزهة المجالس ۶۱ رباعی از مهستی نقل شده و کتابی از سده هفتم هجری (در کتابخانه سنای سابق و ملی تبریز) در دست است که محتوی ترانه‌های پسر خطیب گنجه و مهستی است. دکتر ریاحی در مقدمه بر نزهة المجالس می‌نویسد که «فریتزهایر» در کتاب «مهستی زیبا» که بیشتر بر اساس ترانه‌های موجود در این کتاب فراهم آمده (چاپ ۱۹۶۳ آلمان)، و طاهری شهاب در دیوان مهستی (تهران ۱۳۳۶) رباعیهای او را جمع و چاپ کرده‌اند. از اوست:

ای باد که جان فدای پیغام تو باد

گر برگذری به کوی آن حور نژاد

گو در سر راه مهستی را دیدم

کز آرزوی تو جان شیرین می‌داد

منگر به زمین، که خاک و آبت بیند
 منگر به فلک، که آفتابت بیند
 جانم بشود ز غیرت، ای جان و جهان
 گر ز آنکه شبی، کسی به خوابت بیند

★★★

ای رنج و غم تو برده و خورده دل
 اندیشه تو، به ناز پرورده دل
 یاد لب تو، نقش نهانخانه جان
 نور رخ تو، شمع سراپرده دل

★★★

دل برد زمن به قهر و من نستیزم
 ورباز دهد، نگیرم و بگریزم
 تا روز مخاصمت، چو بی دل خیزم
 آخر، به بهانه‌ای در او آویزم

★★★

آمد شب و شد جهان روشن تاری
 در شان من آمد، آیت بیداری
 خورشید به مه داد خط بیزاری
 چنبر بشکست چرخ را، پنداری

(دولت‌شاه، ۶۵؛ هدایت (م)، ۵۹۳-۵۹۴؛ آینده، ۱۴۰/۲-۱۴۳ و ۴۶۲-۴۷۰؛ تربیت، ۳۶۵؛ طاهری،
 مقدمه بردیوان مهستی؛ خلیل، ۹۷)

نجم گنجه‌ای

او نیز از جمله شاعران گمنامی است که در نیمه اول سده ۷ و یاقبل
 از آن می‌زیسته از رباعیات اوست:

گل کیست؟ تو شکرین دهانی او نه
 سوسن که بود؟ تو خوش زبانی او نه
 در باغ به بالای تو می ماند سرو
 اینست که تو سرو روانی او نه
 (خلیل، ۳۳۳)

نجیب گنجه‌ای

امیر نجیب‌الدین عمر از شاعران بزرگ گنجه در سدهٔ هفتم یا قبل از
 آنست، در نزهةالمجالس ۴۳ رباعی از او آمده است و احتمال می‌رود
 که مولف دیوان نجیب‌را در دست داشته از رباعیات اوست:
 زلفت که تو را به چشم در می‌آید
 گرچه بر چشم تو بسر می‌آید
 هندوست و را ز چشم خود دور افکن
 زیرا که به روی ترك برمی‌آید

★★★

با آنکه ز هجران تو آسیمه سرم
 سودای رخ تو کرد زیر و زبرم
 سوگند به چشمهای شوخ تو، که من
 بر روی تو از زلف تو آشفته ترم
 (خلیل، ۲۸۲ و ۲۸۵)

نصیر گنجه‌ای

از شاعران سدهٔ ۷ و یا پیش از آن است مولف نزهةالمجالس این رباعی
 را از او آورده است:
 از گرد ره آن نگار دمساز آمد
 در خنده و با کرشمه و ناز آمد

آن نور ز چشم رفته آمد و چشم
و آن جان ز تن رفته به تن باز آمد

(خلیل، ۳۹۳)

نظامی گنجهای

ابومحمد، نظام‌الدین الیاس فرزند زکی فرزند موید گنجهای یکی از بزرگترین شاعران ایران و پیشوای مثنوی‌گویان و افسانه‌سرایان پارسی است. در تاریخ ولادت او مانند سایر سخنوران نامدار اختلاف نظرهاست. ولی به اقرب احتمال وی به سال ۵۳۵ در گنج‌پا به عرصه حیات نهاده قول خاورشناسان معروف: «ریپکا»، «برتلس»، «باخر»، و شادروان مجتبی-مینوی موید این احتمال است. در سنگ مزارش نیز که از جانب حکومت شوروی نصب شده ولادتش همان تاریخ ۵۳۵ و مرگش ۵۹۹ قید شده است. و این تاریخ در گذشت نیز مورد تأیید برتلس (در دایرة المعارف اسلامی) و خاورشناس معروف ریپکا، و شبلی (در شعرالعجم) و مرحوم مینوی قرار گرفته است. باوجود این دکتر معین و دکتر صفا معتقدند که نظامی ده الی پانزده سال بعد از آن تاریخ در قید حیات بوده است. استاد فقید «خیامپور» در فرهنگ سخنوران از چهل مرجع که درباره حکیم نظامی مطالبی نوشته شده یاد کرده است. ایرج افشار در مجلدات فهرست مقالات چندین مقاله برمراجع مذکور افزوده است.

از مجموع نوشته‌ها برمی‌آید که نظامی در جوانی پدر و مادرش را از دست داد و خالش عهده‌دار تربیت او گردید، ولی چندی نگذشت که او نیز پی سپر پدر و مادر شد. باوجود اینکه گفتریه‌ها توانست تعلیمات عالی کسب کند، وی شاعری متدین بود و میل به عرفان داشت و تعلیم اصول آن را از شیخ اخی فرج زنجان‌ی فراگرفت. شاعر سه بار زن گرفت و صاحب پسری بود بنام محمد، در لیلی و مجنون که به سال ۵۸۴ منظم شده به چهارده سالگی محمد اشاره رفته است.

اثر عمده نظامی خمسه اوست که مجموعه‌ای از پنج منظومه حماسی در موضوعهای مختلف است. اجتماع این منظومه‌ها زیر عنوان واحد ممکن

است مربوط به خود شاعر نباشد. زیرا تذکره‌نویسان نزدیک به زمان شاعر از آنها بنام پنج گنج یا خمه یاد نکرده‌اند. چنانکه عوفی در لباب‌الالباب (مولفه ۶۱۸) ضمن ستایش از او چنین می‌نویسد:

«حکیم کامل نظامی گنجه‌ای که گنج فضایل را به دست بیان برپاشید، و خزانه لطایف را بفرق جهانیان نثار کرد، ابکار لطایفی که ورای استار «مخزن‌الاسرار» او متواری‌اند، اگر رخ بنمایند دل‌های عشاق برپایند و تنگ‌چشمان معانی، که در ترکستان نظم «مجنون و لیلی» اند اگر پرده از رخ براندازند عقول عقلای روزگار را شکار کنند، چون در شیرین سخنی برسریر فضل خسرو بود قصه «خسرو و شیرین» چنان نظم کرده که روان عنصری تلخ کام شد و چون مالک ممالک بلاغت بود «قصه سکندر» چون آینه‌ای در چشم سامعان نمود. خطبه و سکه فضایلش به نام او ختم شد و جز این مثنویات از وی شعر کم روایت کرده‌اند...»

عمادالدین زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در کتاب «آثارالبلاذ» که در ۶۸۲ تألیف کرده (از سعدی تاجامی، ۸۸) درباره حکیم می‌نویسد: ابو محمد نظامی از مردم گنجه شاعری مفلح و عارفی حکیم بود، دیوانی دارد به خوبی ممتاز و بیشتر شعرا و الهیات و مواعظ و حکم و حاوی رموز و کنایات عرفانی است. از مثنویات او خسرو شیرین و لیلی و مجنون و مخزان‌الاسرار و هفت‌پیکر شهرت دارد (یادگار، ۹/۴-۱۰).

شمس قیس رازی هم در المعجم که اوایل سده هفتم هجری تألیف شده حکایتی آورده است که بر شهرت و نفوذ اشعار نظامی در بین کلیه فارسی‌زبانان آن عصر دلالت می‌کند: «... دوستی از اهل طبع که در نظم و نثر دستی داشت و از عطیت... آواز خوش نصیبی تمام. چون مجلس از اغیار خالی دید و مجالس را به زیور اتحاد خالی یافت بیتی چند از خسرو و شیرین نظامی به لحنی خوش و آوازی دلکش برمی‌خواند و با چند ظریف آن را ضربی خفیف می‌زد. من گفتم همانا از فلهویات هر چه برین وزن است به نسبت همین لحن برتوان گفت و در قسمت همین ضرب توان آورد، همه به اتفاق گفتند جمله فلهویات برین وزن است و همه اورامنان

(لحنی از موسیقی قدیم که فهلویات بدان خوانده می‌شد) بدین اصل...» ص ۱۶۹ کاملاً واضح است که اشعار و مثنویات نظامی در حال حیات او با وجود مشکلات و موانع ناشی از بدی ارتباطات، سینه به سینه هفت شهر عشق را می‌گشته است. همچنانکه بعدها به سیر در اطراف و اکناف جهان پرداخت.

پیتر چلکوفسکی، نظامی را نمایشنامه‌نویس چیره‌دست و پنج گنج را نوعی (نمایشنامه برای خواندن) معرفی می‌کند. او معتقد است که زنجیره رویدادها در نمایشنامه‌هایی که حکیم گنجوی برای مطالعه نوشته با دقت بیشتری تنظیم شده است.

شخصیتهای داستان زیر فشار وقایع عمل می‌کنند و رشد می‌یابند تا واقعیت‌هایی را در باره خود و دیگران کشف کنند و بدین ترتیب به موقع تصمیم بگیرند. عکس‌العمل قهرمانان داستان تنشی دارد که بعضاً به حد تحمل ناپذیر می‌رسد. اما روانی و گیرائی گفت و شنود با جریان رویدادهای نمایشی همخوانی دارد. جانوران، گیاهان، ستارگان، طلوع و غروب آفتاب، اندوه جانکاه شب چنان زنده وصف شده‌اند که خود تبدیل به نیروی نمایشی در داستان می‌شوند. حتی موسیقی هم به کار گرفته شده است، نه فقط به صرف زیبایی آن بلکه برای آنکه تاثیر نمایشی دوچندان شود. نظامی توفیق یافته است همه جهان را شناخته و ناشناخته صحنه نمایش خود کند. چون از لحاظ زمانی محدودیتی نداشت، توانست تمام طول حیات شخصیتهای اصلی خود را ارائه دهد. حتی آنان را پس از مرگ در بهشت جاودانی دنبال کند.

یکی از ضرورت‌های هر صورت نمایشی وحدت ساختاری و هنری آن است. نظامی در سه منظومه خود: خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت پیکر، استادانه به چنین وحدتی دست یافته است... چنانکه از آثارش برمی‌آید او با نجوم، فقه، فلسفه، ریاضیات، آئین‌کشورداری، موسیقی و دیگر هنرها آشنائی داشته و کوشیده است تا خواننده را در دانش خود سهیم کند.

عملکردهای نمایشی داستانهای نظامی اساساً سبب تاثیر و نفوذ این داستانها در شعرای ۷۵۰ سال گذشته، و نیز در نقاشان مینیاتور و خطاطان و آهنگسازان و در این اواخر در نمایش و فیلم باله بوده است. این تاثیر محدود به ایران نمی شود بلکه در سراسر آسیای غربی و مرکزی، در قفقاز و شبه قاره هند و پاکستان نیز می توان آن را دید. مضمونهای شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون، و بهرام و هفت شاهدختش در خیمه شب بازیهای ترکی و فارسی و همچنین در نمایش به زبان اردو در قرن نوزدهم و نمایش توام با موسیقی تاجیکی و کمدی دلارته ایتالیائی، و نمایشنامه های امروزی ترکی و آذربایجانی، و فیلم نامه های فارسی و مجسمه سازی معاصر ایران یاد می شود.

نظامی در مقایسه با شاعران بزرگ رمانتیک غرب مانند «شلی» و «کینس» و «بایرون» و «وردزورث» که حدوداً ششصد سال بعد از او می زیسته اند، در بکار گرفتن صورت نمایشی و بویژه استفاده از گفتار شخصیتها و ساختمان وقایع سرآمد همه است. حکیم با نیل به آنچه از تاثیر سطحی زبان عمیقتر است کیفیتی به داستانهایش می بخشد که عبارت است از نوعی تزریق مرموز انرژي به گفت و شنودها که در کلمات ارزشی کاملاً فراسوی معنی ظاهری آنها می آفریند. در الهام شعری خود غالباً در مرز خود آگاه و ناخود آگاه سیر می کند و در نتیجه به نمایش جدید غرب نزدیکتر است تا به نمایش کلاسیک یونان، زیرا به گناه و مجازات و آشتی توجهی بیشتر از بیان واقعیتهای مربوط به ناپایداری سرنوشت بشر مبذول می دارد.

بعضی کوشیده اند که داستان خسرو و شیرین را با نمایشنامه «رومئو و ژولیت» مقایسه کنند. کاتلین برل نیز به درستی همین نکته را اظهار می دارد: «داستان خسرو و شیرین داستان دلدادگی پایدار است، اما مثل سایر دلدادگان نامدار مانند - رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون - تراژدی نیز جوهر سرنوشت آنان است».

★ لیلی و مجنون نمایشنامه روان شناختی است با سرانجامی مصیبت بار، این داستان مبین تبحر نظامی در پدید آوردن داستانی تمام عیار از قصه

ساده‌ای که در بیابان رخ می‌دهد. اصالت‌کار حکیم گنج‌های ناشی از تصویر روان‌شناختی است که از غنا و پیچیدگی روح انسان به‌هنگام مواجهه با عشق شدید و پایا به‌دست می‌دهد. اما در لیلی و مجنون ویژگی مشترک مرگ هر دو دل‌داده به‌گونه‌ی مخصوصی ارائه شده است؛ در این داستان مجنون است که بر مزار لیلی جان می‌سپارد.

★ هفت‌پیکر که قصه‌ی دیگری در خمسه است به داستانهای رزمی عاشقانه‌ی پرماجرای بهرام‌گور می‌پردازد. زندگی پرفراز و نشیب بهرام چارچوب هفت داستان ناب است که نقاط قوت و ضعف طبیعت انسان را در صحنه‌هایی نشان می‌دهد که با جزئیات کامل وصف شده است. تغییر روز به روز لباسها و رنگ گنبدها بی‌شک دربردارنده‌ی معانی عرفانی و کیهانی است.

یکی از این هفت داستان در اواسط قرن هیجدهم میلادی به‌کمدی دلارته‌ی ایتالیا راه یافت. مهمترین افسانه‌های کمدیهای گتسی که نقش مهمی در حفظ رونق کمدی داشت «توران‌دنت» بود، این اسم از توراندخت گرفته شده است و براساس «داستان گنبد سرخ» در هفت‌پیکر است. «گنبد سرخ» که به‌توران‌دنت تغییر یافت سرنوشت بسیار جالبی پیدا کرد. در «شیلر» و «گوته» که آن را در تأثیر ملی به‌صحنه آوردند تأثیر گذاشت. «شلاگر» و «هوفمان» نیز این داستان را به‌منزله‌ی جنگ دیرپای زن و مرد مورد توجه قرار دادند.

★ نظامی پس از خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت‌پیکر، منظومه‌یی درباره‌ی اسکندر کبیر نوشت بنام «اسکندرنامه». که داستانی است تخیلی که مشخص رفتار قهرمانانه‌ی شخصیت اصلی است. بسیاری از مضمونهای این منظومه‌ی بلند برای اجرا بر صحنه نیز مناسب است. اما برخلاف سایر منظومه‌ها ساختار آن وحدت ندارد. علاوه‌براینکه مطالب فرعی در آن زیاد است، از نظر شعری هم یکدست نیست. چلکوفسکی می‌افزاید که در این بحث عمدتاً نظامی را به‌منزله‌ی نمایشنامه‌نویس در نظر گرفتیم. محققان غربی گرایش دارند به‌اینکه تکوین طرح داستان و

شخصیت پردازی در ادبیات جدید ایران را به تاثیر رمانهای غربی نسبت دهند. چنین عقیده‌ای از نظر کلی ممکن است درست باشد، اما مسلماً اگر فردوسی و نظامی و همتایان آنان و نیز سنت متأثر عامه‌پسند (تعزیه) را در نظر بگیریم در آن صورت می‌توان گفت که این تحول ریشه بومی نیز دارد (نشر دانش، ۱/۱۰).

این بود گوشه‌یی از تأثیر خمسة نظامی در هنر و ادبیات جهان. حالا به تاریخ نظم و سایر مشخصات هریک از پنج گنج می‌پردازیم:

★ مثنوی اول از خمسة مخزن الاسرار است که آنرا بنام فخرالدین بهرام‌شاه صاحب ارزنگان منظوم ساخته و روز ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۵۹ از نظم آن فراغت حاصل کرده است:

بود حقیقت به شمار درست

بیست و چهارم زربیع نخست

از گه هجرت شده تا این زمان

پانصد و پنجاه و نه افزون بر آن

این مثنوی بارها به چاپ رسیده و آخرین طبع آن بسال ۱۳۶۳ بتصحیح و مقابله و حواشی دکتر بهروز ثروتیان انجام یافته است. ثروتیان ضمن تحقیق در تاریخ نظم «مخزن الاسرار» سال ۵۷۰ را مقرون به حقیقت دانسته است (ص ۲۷۶-۲۷۷).

این مثنوی در ۲۲۲۷ بیت است و قبلاً مرحوم وحید دستگردی بسال ۱۳۳۴ شمسی رنج تصحیح آن را کشیده بود. حسن مناسبت فراهم است که از زنده‌یاد ا.ی. برتلس مصحح این مثنوی (و سایر مثنویهای خمسة) که بسال ۱۹۶۰ م. به اهتمام عبدالکریم علی‌اوغلو در باکو به چاپ رسیده است نیز یاد شود.

جمع کثیری از سخنوران بنام، مثنویاتی در همین وزن «مخزن الاسرار» گفته‌اند ولی هیچیک از آنها به پایة نظامی نرسیده‌اند. مولوی آغا احمد علی از دانشمندان هند در رساله‌یی بنام هفت آسمان (مولفه ۱۲۸۵ ق) در این زمینه تحقیق کرده است. این کتاب به سال ۱۸۷۳ میلادی در کلکته به چاپ

رسیده است. از معاریف این مثنویها: مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی، منهج‌الابرار درویش اشرف مراغی، مظهر الآثار هاشمی کرمانی، مجمع-الابکار عرفی شیرازی، منبع‌الانهار ملک قمی، روضة الانوار خواجهی کرمانی، تحفة الاحرار جامی، منظرالابرار عتابی تکلوی، ریاض الانوار قاسم اسیری، رفیق السالکین ادهم، حسن گلو سوز زلالی، دولت بیدار ملاشیدا، درج گهر «نامی» قابل ذکرند و مطلع تمام آنها بسم الله الرحمن الرحیم است.

بیشتر ابیات «مخزن الاسرار» مبهم و به توضیح و شرح و تفسیر نیاز دارد، بدینجهت این مثنوی را فضلا شرح نوشته‌اند از آنجمله:

۱- شرحی است از قاضی ابراهیم تنی‌هندی که به سال ۱۰۳۷ ق نوشته است.

۲- شرحی است از عبدالعزیز فرزند حسن فرزند طاهر جونپوری (در گذشته ۹۷۵ ق).

۳- شرحی است از محمد فرزند محمد صالح عبرت دماوندی (مولفه ۱۱۹۳).

۴- شرحی است از محمد فرزند قوام فرزند رستم بلخی کرهی (مولفه ظ: ۷۹۵).

نسخه‌های شروع مذکور در کتابخانه‌های: آصفیه؛ مجلس، دانشگاه تهران هست و برای اطلاع از نشانه‌های آنها به فهرست نسخه‌های خطی (ج ۲، ص ۱۲۵۶) رجوع شود.

نسخه‌ئی از شرح محمد بن قوام بن رستم بن محمود بدر خزانه بلخی معروف به کرهی (که از فضلالی هند بوده) هم در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۷۹۰ هست.

★ مثنوی دو ماز پنج گنج، داستان خسرو و شیرین است که در سال ۵۷۶ بنام شمس‌الدین محمد جهان‌پهلوان (۵۶۸-۵۸۱ ق / ۱۱۷۲-۱۱۸۵ م) دومین پادشاه از سلسله اتابکان آذربایجان موشح ساخته است. در تاریخ شروع به نظم گوید:

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال

نزد برخط خوبان کس چنین خال

این داستان تقریباً دارای ۶۵۰۰ بیت در بحر هزج مسدس مقصور است. تاریخ دقیق اتمام آن مشخص نیست؛ تاریخ ۵۸۱ قمری از همه محتملتر می‌نماید.

حکایت خسرو و شیرین از مشاهیر قصص عهد ساسانیهاست، خسرو- پرویز بیست و سومین پادشاه ساسانی و شیرین مسیحی بانوی حرمرای اوست. نظامی در شرح بعضی از صحنه‌ها، تحت‌تاثیر ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی قرار گرفته است.

به‌نوشتهٔ مرحوم تربیت قطعاتی از این حکایت در کتاب المحاسن- والاضداد منسوب به‌جا حظ ذکر شده. ابومنصور ثعالبی در غرر الاخبار و ابوعلی مسکویه درندیم‌الفرید، ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه و... هریک از این حکایت شرحی نوشته‌اند که شبیه‌هم می‌باشند ولی بعد از فردوسی که به‌شیوهٔ خاص خود این داستان را در حماسهٔ بلندی گنجانیده است، نظامی بزرگترین و اولین ناظم این منظومهٔ پارسی است. بعد از نظامی صدها نفر از سخنوران ایران و هندوستان این قصه را به‌رشتهٔ نظم درآورده‌اند ولی هیچیک از آنها به‌سلاست و بلاغت و روانی و شیرینی نظم نظامی نرسیده است. شیرین و خسرو: امیر خسرو دهلوی، اشرف مراغی، هاتفی، قاسمی، آصف، سنجر، مظفر گنابادی، محسن فانی، صادق حلوائی، و خسرو و شیرین: عتابی تکلوی ادهم، بیانی، مشرقی، خصالی، میرزا محمد اکبر دولت‌آبادی، نامی، جرعه، شعله، و فرهاد و شیرین: عارف اردبیلی، وحشی، عرفی، کوثری، خضری، فوقی، و شیرین و فرهاد: شاپور، سلیمی، و دره‌التاج شهابی ترشیزی از معاریف آن مثنویهاست.

از شاعران ترک‌هم: شیخی، صدری، آهی، جلیلی، لامعی، عارف چلبی، فصیحی، سالم و سایرین این داستان را به‌نظم کشیده‌اند (نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال ۱/۲۱ و ۲).

«خسرو و شیرین» با تصحیح و مقدمه و توضیحات و فهرستها از دکتر بهروز ثروتیان به سال ۱۳۶۶ انتشار یافته است.

★ لیلی و مجنون - سومین مثنوی از پنج گنج است و آنرا در سلخ رجب ۵۸۴ بعد از آنکه کمتر از چهار ماه نظم چهار هزار بیت آن طول کشیده بود به اتمام رسانیده است:

این چار هزار بیت اکثر	شد گفته به چار ماه کمتر
اگر شغل دگر حرام بودی	در چارده شب تمام بودی
کارآسته شد به بهترین حال	در سلخ رجب به ثاؤفا، دال = ۵۸۴
تاریخ عیان که داشت با خود	هشتاد و چهار بعد پانصد

در نسخه های چاپی این رقم به بیش از پنجهزار بیت بالغ شده و معلوم می دارد که بعدها نیز حکیم بیت هائی بر آن افزوده است.

موضوع مثنوی شرح معاشقات قیس بن عامر عاشق مشهور عرب ملقب به مجنون است با لیلی بنت سعد.

نظامی اولین شاعری است که این حکایت را بنظم کشیده و بعد از او از شاعران ایران و هند و ترکیه به این مثنوی نظیره هائی ساخته اند از آن جمله اند: امیر خسرو دهلوی، جامی، مکتبی، قاسمی، هاتفی، هلالی، سالم، اسیری، ضمیری، نامی، اشرف، روح الامین، کاشف، هدایت، میر حاج، نصیبی، سهیلی، مثالی، تجلی، شفائی، مجنون چپ نویس، موجی، صاعد، صبا، صوفی، مهدی، ناصر هندو.

شاهدی، سنان، احمدی، نوائی، جلیلی، بهشتی، فضولی، فیاضی، خلیفه، خیالی، نجاتی، صالح هم از شاعرانی هستند که این حکایت را به زبان ترکی به نظم در آورده اند.

نظامی این مثنوی را بر حسب خواهش خاقان ابوالمظفر اخستان شاه سروده و خود در خاتمه کتاب چنین می فرماید:

شاهها، ملکا، جهان پناها يك شاه نه صدهزار شاها

شروانشه	کیقباد	پیکر	خاقان	کبیر	ابوالمظفر
نی شروانشاه	بل	جهانشاه	کیخسرو	ثانی	اخیستان شاه
این نامه	که	نامدار	وی	باد	بر دولت او
					خجسته پی باد

این مثنوی بسال ۱۳۱۳ ش به تصحیح مرحوم وحید در تهران و به تصحیح ا.ی. برتلس در سال ۱۹۶۵ در مسکو به چاپ رسیده است. آخرین طبع لیلی و مجنون به تصحیح واهتما مدکتر ثروتیان بسال ۱۳۶۴ شمسی صورت گرفته و شامل ۴۶۸۳ بیت است.

★ بهرام نامه که به نام هفت پیکر یا هفت گنبد نیز معروف می باشد، چهارمین مثنوی از منظومه های نظامی است و در آن مجالس بزم و نوش خواریهای بهرام پنجم چهاردهمین پادشاه ساسانیان (۴۲۰-۴۴۰ م) شرح شده است.

نظامی این مثنوی را که از حیث اشتغال به مضامین بدیع و تشبیهات و کنایات و استعارات مقام ارجمندی دارد. به نام سلطان علاءالدین کرپه ارسلان (یعنی شیربچه) که از سلسله ترکان آقسنقری بوده و از (۵۸۴-۶۰۴ ق) حکومت داشته به نظم درآورده است:

چون اشارت رسید	پنهانی	از سراپرده	سلیمانی
پر گرفتم	چو مرغ	بال گشای	که کنم
خسرو تاج	بخش	تخت نشان	بر سر تاج و تخت
			گنج فشان
عمدة الملکت	علاءالدین	حافظ و ناصر	زمان و زمین
شاه کرپه	ارسلان	کشورگیر	به ازالپارسلان
			به تاج و سریر

در پایان مثنوی باردیگر از علاءالدین ستایشها کرده می گوید:

چون من از قلعه قناعت	خویش	شاه را	گنج در کشیدم	پیش
در ادا کردن	زر جایز	وامدار من	است روئین	دز
نامه در مرغانه	در بستم	که رساند	به شاه و من	رستم
از پس پانصد و نود	سه قران	گفتم این	نامه را	چو ناموران
روز بر چارده	زماه	صیام	چار ساعت	ز روز رفته
			تمام.	

واز این ابیات پیداست که نظامی پس از به پایان رسانیدن «بهرام‌نامه» آن را پیش علاءالدین بهروئین دز مراغه فرستاده و این در سال ۵۹۳ در چهاردهم ماه رمضان چهار ساعت از روز رفته بوده است.

کسروی در بخشی از شهریاران گمنام از احمدیلیان نام برده (ج ۲ ص ۱۱۰-۱۳۸) واز علاءالدین کرپه‌ارسلان به علت ادب دوستی و نوازش شعرا و احترام به حکیم نظامی، به نیکی یاد کرده است (ص ۱۲۶-۱۳۵). شعرا بر این داستان نیز نظیره‌ها ساخته‌اند. هشت بهشت امیر خسرو دهلوی، هفت اورنگ اشرف مراغی، هفت کشور فیضی، هفت اختر عبدی، هفت منظر هاتفی به زبان فارسی و سبعة سیاره نوائی، هفت پیکر لامعی، هفت خوان عطائی، هفت مجلس عالی هم به زبان ترکی از آن جمله‌اند.

بهرام‌نامه حاوی بیش از پنجهزار بیت است و مکرر بطبع رسیده است از جمله بسال ۱۹۳۴ م. در استانبول به تصحیح ریتروپ. ریپکا و به سال ۱۳۱۶ ش در تهران به اهتمام مرحوم وحید دستگردی، وسایرین...

★ اسکندرنامه - پنجمین مثنوی است که درباره اسکندر مقدونی (فاتح معروف در زمان دارای سوم آخرین پادشاه هخامنشیان) به نظم کشیده است. این مثنوی شامل شرفنامه و اقبال‌نامه و مجموعاً نزدیک به ده هزار بیت در بحر متقارب است، بحری که حکیم فردوسی شاهنامه را به همین وزن سروده است.

الف - شرفنامه را به نام ملك جهان پهلوان، نصره‌الدین مسعود فرزند اخستان شروانشاه سروده و در خطاب به وی گفته است:

جهان پهلوان نصره‌الدین که هست

براعدای دین چون فلك چیره دست

اگر شد سهی سرو شاه اخستان

تو سر سبز بادی در این گلستان

گر او داشت از نعمتم سربلند

رساند از زمینم به چرخ بلند

تو زان بهتر و برترم داشتی
 در باغ را بسته نگذاشتی ...
 و در محل دیگری که کتاب را به او تقدیم می کند می گوید:
 چو دیدم که بر تخت فیروزمند
 به سرسبزی بخت شد سربلند

نثاری نمودم سزاوار وی
 که ریزم براورنگ شهوار وی
 هم از آب حیوان اسکندری
 زلالی چنین ساختم گوهری
 چو از ساختن باز پرداختم
 به درگاه او پیشکش ساختم
 سپردم نگین چنین گوهری
 ز اسکندری هم به اسکندری
 و در تاریخ سرودن و یا انجام آن که سال ۵۹۷ است گوید:

به تاریخ پانصد نود هفت سال
 که خواننده را زو نگیرد ملال
 نوشتم من این نامه را در جهان
 که تا دور آخر بود جاودان

ب - اقبالنامه قسمت دوم از منظومه اسکندرنامه است که به نام نصره -
 الدین مسعود فرزند اخستان شروانشاه مذکور، منظوم شده است. و در
 چند مورد از او یاد کرده گوید:

سر سرفرازان و گردنکشان

ملك نصرت الدين سلطان نشان

در مدح ملك عز الدين نامی که ظاهراً فرزند جهان پهلوان نصرت الدین
 مسعود است گوید:

ملك عز دین آنکه چرخ بلند
بدو داده اورنگ خود را کمند
گشاینده راز هفت اختران
ولایت خداوند هشتم قران

در اقبالنامه از زلزله‌یی که شب شنبه در گنجه رخ داده سخن به میان آمده است این زلزله محتملاً بین سالهای ۵۹۳ (تاریخ نظم بهرامنامه) و ۵۹۷ اتفاق افتاده است و نظامی خود ناظر ویرانیهای ناشی از آن بوده است بعضی از محققان به اعتبار اینکه «ابن اثیر» ضمن وقایع ۵۳۴ زلزله‌یی از زلزله‌های گنجه را ضبط کرده دچار تردید شده‌اند. و حال آنکه در سده چهارم و پنجم و ششم در اقطار واکناف آذربایجان واران زلزله‌های متواتر و پی‌درپی رخ داده است که برای مورخین ضبط کلیه آنها امکان پذیر نشده است.

در خاتمه اقبالنامه اشعاری آمده است که ظاهراً الحاقی است ولی چون متضمن اشاره به اتمام این مثنوی و شرح دوران پیری و شصت و سه سالگی شاعر و درگذشت اوست ذیلاً نقل می‌شود:

نظامی چو این داستان شد تمام
به عزم شدن تیز برداشت گام
نه‌بی روزگاری بر این برگذشت
که تاریخ عمرش ورق درنوشت
فزون بود شش‌مه ز شصت و سه سال
که بر عزم ره بر دهل زد دوال
چو حال حکیمان پیشینه گفت
حکیمان بخفتند و او نیز خفت
رفیقان خود را به گاه رحیل
که از ره خبر داد و گاه از دلیل
بخندید و گفتا که آموزگار
به آموزشم کرد امیدوار

زما رحمت خویش دارید دور
 شما این سرا، ما و دارالسرور
 در این گفتگو بد که خوابش ربود
 تو گوئی که بیداریش خود نبود
 اسکندرنامه بسال ۱۳۱۶ ش به تصحیح مرحوم وحید دستگردی در
 تهران بچاپ رسیده است.

نظامی علاوه بر پنج گنج که مذکور افتاد دارای دیوان قصاید و
 غزلیات و رباعیات و سایر انواع شعر نیز هست. نسخ خطی آن در کتابخانه
 های ایران، هندوستان، مصر، ترکیه نگهداری می شود مرحوم سعید نفیسی
 در حدود دوهزار بیت از اشعار او را جمع آوری کرده و با استفاده از ۳۸
 هآخذ مقدمه ای در ۲۱۷ صفحه بر آن نوشته و بسال ۱۳۳۸ و ۱۳۶۲ شمسی
 به چاپ رسانیده است و قبل از او مرحوم وحید دستگردی به سال ۱۳۱۸
 این مهم را به انجام رسانیده بود (مشار، ۱/۱۵۸۹).

آقای دکتر علی شهابی هم با استفاده از ۵۶ مأخذ کتابی به نام نظامی
 شاعر داستان سرا تالیف و به سال ۱۳۳۴ ش به چاپ رسانیده است.
 در خاتمه بیتی از حکیم بزرگوار را آویزه گوش هوش می کنم که
 فرموده اند:

محرم این راه نه ای زینهار کار نظامی به نظامی گذار.
 اینک تیمناً و تبرکاً با نقل اشعاری چند، ارباب فضل را به «نظامی»
 و آثار بلند و ارجمند و جاودانه اش می سپارم:
 خداوندا :

ای همه هستی ز تو پیدا شده
 خاک ضعیف از تو توانا شده.
 هر که نه گویا به تو خاموش به
 هر چه نه یاد تو فراموش به

پرده برانداز و برون آی فرد
 گر منم آن پرده بهم درنورد
 حرف زبان را به قلم باز ده
 وام زمین را به عدم بازده
 ظلمتیان را بنه بی نور کن
 جوهریان را زعرض دور کن
 کرسی شش گوشه بهم درشکن
 منبر نه پایه بهم درفکن
 حقه مه بر گل این مهره زن
 سنگ زحل برقده زهره زن
 دانه کن این عقد شبافروز را
 پرشکن این مرغ شب و روز را
 تا کی ازین راه نو روزگار
 پرده آن راه قدیمی بیار
 آب بریز آتش بیداد را
 زیر تر از خاک نشان باد را...
 روشنی عقل به جان داده ای
 چاشنی دل به زبان داده ای
 غمزه نسرين نه زباد صبا
 از اثر خاک تو شد کیمیا
 بنده نظامی که یکی گوی تست
 در دو جهان خاک سر کوی تست.
 (مخزن الاسرار بند ۲)

در صفت بهار :

چون پرده کشید گل به صحرا
 شد خاک به روی گل مطرا

خندید شکوفه بردرختان
 چون سکه روی نیکبختان
 از لاله لعل و از گل زرد
 گیتی علم دورنگ برکرد
 از برگ و نوا به باغ و بستان
 با برگ و نوا هزارستان
 لاله زورق فشانده شنگرف
 کافتاده سیاهیش بر آن حرف
 زلفین بنفشه از درازی
 در پای فتاده وقت بازی
 گل یافت ستبرق حریری
 شد باد به گوشواره گیری
 شمشاد به زلف شانه کردن
 گلنار به نار دانه کردن
 سنبل سر نافه باز کرده
 گل دست بدو دراز کرده
 نرگی ز دماغ آتشین تاب
 چون تب زدگان بجسته از خواب
 بلبل ز درخت سرکشیده
 مجنون صفت آه برکشیده
 گل چون رخ لیلی از عماری
 بیرون زده سر به تاجداری ...
 (لیلی و مجنون بند ۲۵)

از قصاید اوست :

ملك الملوك فضلم به فضیلت معانی
 زمن و زمان گرفته بمثال آسمانی

نفس بلند صوتم، جرس بلند صیتم
 قلم جهان نوردم علم جهان ستانی
 سر همتم رسیده به کلاه کیقبادی
 برحشتمم گذشته زپرند جوزجانی
 حرکات اختران چه منم اصل واو طفیلی
 طبقات آسمان چه منم آب واو اوانی
 سخن از من آفریده، چو فتوت از مروت
 هنر از من آشکارا، چو طراوت از جوانی
 غزلم به سمعها در، چو سماع ارغونی
 نکتم به ذوقها در، چو شراب ارغوانی
 به مکاتبات نغزم شرف آرد ابن مقله
 ز مغالطات چستم غلط افتد ابن هانی
 به حلاوت لب من دل خلق تازه گردد
 چو شکوفه ریاحین ز هوای مهرگانی...

غزل :

دوش آن بهشتی شمع را در مجلس جان یافتم
 آن شمع صد پروانه را چون عید قربان یافتم
 جستم چو عنبربوی او، دیدم چو دولت سوی او
 اقبال را چون روی او ناخوانده مهمان یافتم
 عمری ز سودای لبش، جستم به یارب، یاربش
 آخر به ظلمات شبش چون آب حیوان یافتم
 پر می شنیدم کان صنم حسن و وفا دارد بهم
 چون دیدم از روی کرم صدف چندان یافتم
 چون خسته جوید خواب را، یاتشنه جوید آب را
 آن چشمه مهتاب را چه در زنخدان یافتم

گر شرح از این افزون کنم طبع نظامی خون کنم
گنجی است پیدا چون کنم کاین گنج پنهان یافتم

★★★

روزگار آشفته تر، یا زلف تو، یا کار من
ذره کمتر، یا دهانت، یا دل غمخوار من؟
نظم پروین خوبتر، یا در، یا دندان تو
قامت تو راست تر، یا سرو، یا گفتار من؟
مهر و مه رخشنده تر، یا رای من، یا روی تو
طالعمر گردنده تر، یا خوی تو، یا کار من؟
وصل تو دلجوی تر، یا شعرهای نغم من
هجر تو دلسوزتر، یا ناله های زار من؟

★★★

رباعی :

رفتم به سر گور شهنشاه یمن
شه دست برون کرد و به من داد کفن
گفتا که از این سخاوتم عیب مکن
کز دار فنا همین رسیده ست به من

★★★

گر آه کشم، کجاست فریادرسی
ور صبر کنم عمر نمانده ست بسی
بریاد تو می زنم به هر دم نفسی
کس را ندهد خدای سودای کسی

★★★

نی گفت که پای در گلم بود بسی
وانگه ببریدند سرم در هوسی
نه زخم گران بخوردم از دست کسی
معدورم اگر بنالم از دل نفسی

آقای دکتر نصرالله پورجوادی مقاله‌ممتعی تحت عنوان «شعر حکمت» در نشریه مرکز دانشگاهی به نام «معارف» نوشت و در آن نسبت شعر و شرع از نظر عطار را مورد بحث قرارداد (ص ۳-۵۶) و از سنائی و نظامی هم یاد کرده نوشت: نظامی گنجه‌ای نیز در ایجاد پیوند میان شعر و شرع سهم بسزائی داشته، و او خود این معنی را بخصوص در ابتدای مثنوی مخزن-الاسرار مورد تاکید قرار داده است. نظامی در اینخصوص تحت تاثیر سنائی بوده است ولیکن میان او و عطار ارتباطی وجود نداشته است. این دو شاعر معاصر هم بودند و در واقع نظامی مثنویهای خود بخصوص مخزن-الاسرار را که در آن بحث شعر و شرع پیش کشیده شده اندکی پیش از عطار (بخصوص مصیبت‌نامه که در آن بحث شعر و شاعری و نسبت آن با شرع مطرح شده) سروده است. بنابراین نظامی بدون اینکه از عطار متأثر شده باشد راه سنائی را از جهتی دنبال کرده است. از سوی دیگر، عطار نیز بدون اینکه از آثار نظامی مطلع باشد همین راه را از جهت دیگر طی کرده است. بدین ترتیب، پس از سنائی سیر بحث شعر و شرع دوشاخه پیدا کرده است: یکی شاخه نظامی و دیگر شاخه عطار ... از قرن هفتم به بعد این دو شاخه در نزد شعرای دیگر کم و بیش پیوند خورده است. شعرای متأخر صوفی مشرب ایرانی، اگر نگوئیم همه، لااقل اکثر آنان متأثر از این دو شاعر بوده‌اند، و تاثیر عطار به طور کلی بیش از تاثیر نظامی بوده است. بنابراین، اگر بخواهیم سیر تاریخی بحث شعر و شرع را در ادب فارسی دنبال کنیم، باید نظر نظامی را نیز در این مورد بررسی کنیم. یکی از مسائل مهم تاریخی مقایسه عطار و نظامی است، از حیث کوششی که هریک برای پیوند شعر و شرع به عمل آورده‌اند. این مقایسه مستلزم تحقیق درباره افکار دینی و معنوی نظامی است، تحقیقی که جای آن کاملاً خالی است. در اینجا همین قدر می‌گوئیم که تجربه نظامی نسبت به شرع (یعنی وحی، یا علمی که خداوند در شب معراج به پیامبر اکرم (ص) آموخته است) مانند تجربه عطار و سنائی تجربه‌ای است قلبی و ذوقی و شاعر به زبان رمز درباره این تجربه در ابتدای مخزن‌الاسرار

به تفصیل سخن گفته است. آقای پورجوادی افزوده است که به نظر نگارنده تفکر عطار در این خصوص مفصلتر و از لحاظی عمیقتر از تفکر نظامی است. وانگهی، عطار حد این نوع شعر را هم معین کرده و بخصوص با سرودن غزلیات خود شعر دیگری آفریده است که ما آن را «شعر عشق» نامیده‌ایم، درحالی که نظامی از «شعر حکمت» فراتر نرفته است و شاید به همین دلیل است که وی همانند سنائی و عطار به خاطر سرودن این قبیل اشعار یعنی «شعر حکمت» تفاخر می‌کند ولی به خلاف ایشان از شعر و شاعری نکوهش نمی‌کند.

(نظامی، خمسه؛ عوفی، ۳۹۶/۲؛ شمس قیس، ۱۶۹؛ تربیت، ۳۸۱-۳۸۵؛ نفیسی، (مقدمه بردیوان)؛ معارف، ۵ ش ۲ مرداد - ابان ۱۳۶۷؛ نشر دانش، ش ۱ سال ۱۰، آذر، دی ۱۳۶۸، ۱۶-۲۲)

واقف گنج‌ای

ملایپناه متخلص به واقف اصلش از محال قزاق شمس‌الدین از توابع گنج‌است. به سال ۱۱۸۴ هجری مطابق ۱۷۶۶ میلادی در ایام حکومت ابراهیم خلیل جوانشیر به قلعه پناه‌آباد که بعدها شوشی = شیشه نامیده شد نقل مکان کرد و سرانجام بسال ۱۲۰۶ در اثر ابراز شایستگی به خدمت ابراهیم خلیل رسید و به منصب ائشیک آقاسی، منصوب گشت.

سال ۱۲۱۱ که آغامحمدخان قاجار برای دومین بار به جانب قراباغ هجوم آورد و شهر شیشه را تصرف کرد ملایپناه و فرزندش علی‌آقا گرفتار و قرار شد که صبحدم در ردیف سایر مخالفان به قتل رسند، ولی به حکم العبدیدبروالله یقدر قضیه برعکس شد و آغامحمدخان در شب شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ یعنی پس از چهارروز تصرف شیشه بدست سه تن از گماشتگان خود: صادق گرجی، حداد فراش - عباسعلی مازندرانی به قتل رسید، و ملایپناه و فرزندش موقتاً از مرگ نجات یافتند ولی پس از چند روز بدست محمدبیک فرزند مهرعلی بیک کشته شدند.

از اشعارش ۱۷۰ بیت شامل غزل، مستزاد، معشرات، مخمسات ترکی و فارسی در تذکره نواب و ریاض‌العاشقین آمده، معروف است که وقتی

آغا محمد شاه قاجار به سال ۱۲۰۹ قمری در حمله نخست به قرا باغ در اطراف شهر شیشه صفآرایی کرده بود نامه تهدیدآمیزی به ابراهیم خلیل فرستاد و این بیت عرفی را با اندک تصرفی بدان الصاق کرد:

زمنجیق فلک سنگ فتنه می بارد تو ابلهانه گرفتی میان شیشه قرار
ملاپناه که در قلعه حاضر بود بالبداهه این بیت گفت و در جواب نامه فرستادند:

گر نگه دار من آنست که من می دانم
شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد.

این مثنوی به او منسوب است :

شنیدستم که مجنون دل آزار
چو شد از مردن لیلی خبردار
گریبان چاک زد با آه و افغان
به سوی تربت لیلی شتابان
در آنجا کودکی دید ایستاده
به هر سو دیده حسرت گشاده
نشان قبر لیلی را از او جست
چو آن کودک بخندید و بدو گفت
که ای مجنون تو را گر عقل بودی
ز من کی این تمنا می نمودی
میان قبرها را جستجو کن
ز هر مرقد کفی از خاک بو کن
ز هر خاکی که بوی عشق بر خاست
یقین کن تربت لیلی همانجاست
توهم واقف در این دیر جگر سوز
رموز عشق از آن کودک بیاموز

نخجوان

در سمت شمالی رود ارس، در جلگه حاصلخیز و مسطحی قرار دارد. اسم این شهر در منابع قدیمی به صورت نخچوا، نشوی آمده و معنی آن به زبان ارمنی قدیم (اولین کاشانه خیر) یا (نخستین مرکز) یاد شده است. مستوفی آن را شهری خوش خوانده و بنای آن را به بهرام چوبین نسبت داده است.

همانطوریکه قبلاً نیز ذکر شده مورخین ارمنی در سده چهارم سه ناحیه وان، اردوباد، نخچوان را واسپورگان می گفته‌اند و ابن فقیه آن را بسفرجان نوشته و بنای (نشوی = نخجوان) را به انوشیروان نسبت داده است. ص ۱۳۱.

این شهر هم اکنون یکی از جمهوریهایی خودمختار قفقازیه می باشد و سکنه آن اغلب مسلمانند. شاعران آن عبارتند از:

ابن ساوجی نخجوانی

ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد نخجوانی از ادبا و شعرای سده هشتم هجری است در تاریخ ۷۳۲ کتابی در ترجمه و شرح لآلی منثوره حضرت علی علیه السلام منظور نموده به نام درة المعالی فی ترجمه اللآلی^۱ و آن به سال ۱۳۱۵ در استانبول به چاپ رسیده از آن جاست:

اخوك من واساك فی الشده

کسی باشد تو را یار و برادر که در سختی تو را یار است و یاور...
در پایان نسخه‌یی از مسالك و ممالك که از آن کتابخانه شیخ صفی بوده این عبارت مسطور است: «تمام شد کتاب «مسالك و ممالك بیروزی» روز آدینه چهارم محرم سنه ست و عشرين و سبعمائه الهجریه

۱- میکروفیلم نسخه مورخ ۷۲۹ درة المعالی به خط خوده‌ؤلف به شماره ۳۴۴۳ در دانشگاه تهران هست (میکروفیلمها ۱۴۱/۲).

على يد الضعيف الراجي عفو ربه الاحد ابي المحاسن محمد بن سعد بن محمد -
النخجواني المعروف به ابن الساوجي غفر الله له ولوالديه قال أمين يارب
العالمين بمدينة اصفهان حماها الله تعالى عن الحدثان». این نسخه به شماره ۳۵۱۵ در کتابخانه موزه ایران باستان نگهداری می‌شود.

(تربیت، ۲۱؛ منزوی، ۶/۳۹۸۳)

امیرالدین مسعود نخجوانی

معاصر اتابك محمد بن ایلدگز (د ۵۸۱ ق) و طغرل بن ارسلان (۵۹۰) بوده است. در کتاب عجایب البلدان از او چنین یاد شده است:
«... در زمان اتابك محمد بن ایلدگز نورالله قبرهما جمله منجمان جمع شدند و حکم کردند که طوفان باد خواهد بود. و چنانکه چهل‌گز زمین برکنند از برای سلاطین و ملوک در غارها خانه‌های محکم بساختند و احتیاط‌ها کردند. امیرالدین مسعود مهندس نخجوانی گروست که آن روز قطعاً باد نباشد و چنان بود که او گفته بود و این رباعی او گفت:
هرگز دلم از منجمان شاد نبود

از گفته زشتشان دل آزاد نبود

ریش همه‌شان به ... که روز طوفان

جز در بوقم زیر فلک باد نبود

دیگر سلطان معظم طغرل بن ارسلان جشنی عظیم بساخت به عراق و صلتی بسیار به مردم داد و ابن (کذا) مسعود را نعمت بسیار بداد. اگرچه این کتاب از بهر تفرج جمع کرده مو این قدر از وقایع دنیا آوردم تا چون روزگار به سلامت گذرد شکر کنند خدای تعالی را و در اطاعت بیفزایند...»
این مسئله عبارت از اجتماع شش کوكب از سبعة سیاره به استثنای زحل در برج میزان بوده است که در تاریخ ۵۸۲ ه.ق. واقع شده و انوری حکم کرد چنانکه سبعة سیاره در زمان نوح در برج حوت که از مثلثه آبی بود جمع شده عالم را طوفان ویران کرد از این قران در برج میزان هم که

ز مثلثه بادی است باید طوفان شدیدی عالم را زیر و رو کند ولی در آن
شب هیچ حادثه‌ای رخ نداد و فرید کاتب چنین گفت:

گفت انوری که از اثر بادهای سخت

ویران شود عمارت و کاخ سکندری

در روز حکم او نوزیده است هیچ باد

یا مرسل الریاح تو دانی وانوری

(ارمغان س ۱۱، ش ۱؛ تربیت، ۵۲)

خلیل حله‌ئی نخجوانی

در سده دهم هجری قمری می‌زیسته و در اوایل جوانی به‌زرگری
اشتغال داشته است. بعد از آن که مدتی به‌وزارت ترکان قیام نموده بود
ترك آن پیشه کرد و به‌کلانتری نخجوان اکتفا نمود و در تعمیر و آبادی
این شهر مساعی جمیلی به‌ظهور رسانیده آثار خیری از خود باقی گذاشت.
در اواخر عمر چشمش از حلیه بینائی عاری شده دو نوبت به‌طواف حج
مشرف گردید. این معما به‌اسم «اویس» از اوست:

گر همی خواهی که از غمهای عالم وارهی

چون سبو پر می‌کنی برپای سروی کن تهی

نصرآبادی طرز حل معما را نوشته است.

(سام، ۱۰۱؛ نصرآبادی، ۵۴۳؛ تربیت، ۱۴۲)

هندو شاه نخجوانی

هندوشاه بن سنجر بن عبدالله الصاحبی الکیرانی از ادبا و منشیان
معروف سده هشتم کیران از توابع نخجوان است. در تاریخ ۶۷۴ نایب-
الحکومه کاشان بود، و در ۷۲۴ کتاب «الفخری» یعنی «منیةالفضلا
فی تواریخ الخلفاء والوزراء» تألیف «ابن الطقطقی» را با افزودن مطالبی
و کاستن مباحثی از عربی به‌پارسی برگردانید و نام تجاربالسلف بر آن

نهاد و به رسم اتحاف به احمد بن یوسف شاه اتابک لرستان (۶۹۶-۷۳۳) تقدیم کرد.

این کتاب که حاوی اخبار خلفا و وزرای ایشان است از کتب تاریخی و ادبی کم نظیر به شمار می رود. و تا زمانیکه شادروان عباس اقبال به سال ۱۳۱۳ شمسی به چاپ آن همت گماشت ناشناخته بود ولی پس از انتشار مورد توجه ارباب فضل قرار گرفت. اگرچه زنده یاد در مباحث تاریخی و رجالی و به طور کلی در ادب فارسی متبحر و محیط بود ولی در تصحیح متن، اصلاح اغلاط و رفع اشتباهات دقت کافی مبذول نداشت. در نتیجه قسمت مهمی از محتویات تجارب السلف که شرح و توضیح درباره آنها ضروری بود مبهم ماند. این نقیصه را مرحوم حسن قاضی طباطبائی به حکم ارادت به مصحح با کوشش و تهیه حواشی و تعلیقات لازم و کافی جبران کرد. این تعلیقات به سال ۱۳۵۱ شمسی از طرف دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز در ۳۸۴ صفحه چاپ و منتشر شد.

هندو شاه در موضعی از تجارب السلف به مدرسه مستنصریه بغداد اشاره کرده می نویسد که در آن دارالعلم که در عهد حکومت عظاملك جوینی بر بغداد به همان اعتبار عهد مستنصریه و ناصر رسیده بوده درس می خواندم عین عبارت او چنین است «در آن وقت که این ضعیف ساکن مستنصریه بود تدریس طب «ابن قیس نصرانی» داشت اما او بغایت پیر و ضعیف بود و شرف الدین طبیب به نیابت او از جانب غربی می آمد و بر صغه ساعت مدرسه کحالی می کرد. و تدریس نحو مولانا جمال الدین بن آبار نحوی داشت و...» ص ۳۴۷.

در مواضع دیگر، از معاصرین و اساتیدی از قبیل: شمس الدین محمد ابن الحکیم الکیشی، صدر الدین عبداللطیف قصری، تاج الدین علی بن انجب بغدادی یعنی ابن ساعی، ابن الفوطی، جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشی، شمس الدین محمد ساوجی و ... یاد می کند.

هندو شاه پسری داشته است به نام شمس الدین محمد بن هندو شاه

نخجوانی معروف به «شمس منشی» که مولف: «دستورالکاتب فی تعیین-المراتب» است که در عهد سلطان شیخ‌اویس بهادرخان (۷۵۷-۷۷۶) تألیف کرده است.

تألیف دیگر محمد بن هندوشاه فرهنگ «صاح الفرس» اوست که در تبریز تألیف و از فرهنگهای معتبر شناخته شده است. صاح الفرس بر اثر مساعی مرحوم دکتر طاعتی گیلانی به سال ۱۳۵۵ شمسی در تهران به چاپ رسید. در مطاوی این فرهنگ بیش از سیصد بیت از اشعار هندوشاه بعنوان شاهد برای لغات آمده است از آنهاست:

آیا بود آن روز که ناخوانده بیائی
چون آمده باشی نروی زود و بیائی؟

★★★

صحن بستان را زبهر مقدم سلطان گل
همچو سقف آسمان پر فرش دیبا کرده اند
نوعروسان چمن بر تختگاه باغ و راغ
جلوه بر نظارگان بنگر چه زیبا کرده اند
باغ مینورا توان ترجیح کردن بر چمن
برزمردهیچ اگر ترجیح مینا کرده اند
گر نه احیاء مماتات نباتی می کند
باد را با آب حیوان از چه همتا کرده اند
نرگس سرمست و زلف کافراود در جهان
هر که را جان ودلی دیدند یغما کرده اند...

از اشعار این شاعر چند بیتی هم در تجارب السلف (ص ۸۵ و ۹۳) منقول است و از بقیه اشعار و دیوان او عجالتاً اطلاعی در دست نیست. اخیراً کتاب فرهنگ فارسی به ترکی آذربایجانی موسوم به صاح-العجم یا تحفة العشاق تألیف هندوشاه بن سنجر نخجوانی به خط نستعلیق آقای دکتر غلامحسین بیگدلی ضمن انتشارات مجتمع دانشکده ادبیات و

علوم انسانی تهران انتشار یافت.

آقای سید محمد محیط طباطبائی ضمن مقاله‌یی که در مجله آینده (سال نهم شماره ۱۲) نوشت با ادله و براهینی این صاحب‌العجم را کتابی نوساخته و ناشناخته معرفی کرد و انتساب آن را به هندوشاه مردود دانست.

(هندوشاه، جم؛ تربیت، ۳۹۹؛ آینده، س ۷، ش ۶، ص ۴۸۰-۴۸۵ و س ۹، ش ۱۲، ص ۸۹۵-۹۰۳)

ارمنستان

یا ارمنیه ناحیه‌ایست در حدود ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع و کشور قدیمی است در غرب آسیا، که اکنون میان ایران و اتحاد شوروی و ترکیه تقسیم شده است. این سرزمین، کمابیش از اراضی جنوب شرقی دریای سیاه و غرب آسیای صغیر تا سواحل جنوب غربی دریای خزر از یک طرف، واز قفقاز تا فلات آذربایجان و دشت بین‌النهرین از طرف دیگر ممتد بوده است.

پهنه‌ایست کوهستانی، مشتمل بر دشتهای مرتفع (فرازای آنها از ۸۰۰ تا ۲۰۰۰ متر) که بین رشته‌کوههائی گسترده است، فعالیت‌های آتشفشانی قللی چون آرات (۵۲۰۰ متر) سیپان‌داغ (۴/۱۷۶ متر)، آلا‌داغ (۳۵۲۰ متر)، و آراگاتس (۴۰۹۵ متر) در آن احداث کرده. از رودهائی که در آن جاری هستند یا از آن سرچشمه می‌گیرند فرات، دجله، ارس، کورا، است. دریاچه عمده‌اش وان و سوان است.

از سال ۱۱ بعد از میلاد اغلب شاهزادگان اشکانی بر ارمنستان سلطنت کردند و بعد ساسانیان بر آن حکومت داشتند، در اواخر قرن سوم میلادی، ارامنه دین مسیح را پذیرفتند و دستخوش آزار زردشتیان شدند و این امر اختلافات میان ساسانیان و روم را تشدید کرد و بالاخره برای رفع اختلاف در حدود ۳۹۰ بعد از میلاد ارمنستان میان ایران و روم قسمت شد. پایتخت قسمت ایران دوین بود که در مآخذ اسلامی دبیل خوانده شد و کرسی قسمت غربی که بهرومیان رسید ارزنجان بود...

پس از سقوط ساسانیان تحت تبعیت اعراب درآمد. پس از مغول

وایلخانیان، دستخوش حمله امیر تیمور شد در سده نهم (ه. ق) بدست امرای آق قویونلو افتاد. شاه عباس اول صفوی جمع کثیری از ارامنه را کوچ داده و در جلغای اصفهان سکنی داد.

به موجب عهدنامه ترکمن چای (۱۸۲۸ م) قسمتی از ارمنستان به تصرف روسها درآمد ولی پیمان «برست لیتوفسک» (۱۹۱۸) نواحی باطوم و قارص را به ترکیه وا گذاشت. ارمنستان فعلی شوروی ۲۹۸۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۱،۶۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد و کرسی آن ایروان است، که مرکز قالی بافی و محصولات شیمیائی و مواد غذائی است^۱.

حاج سیاح در سفرنامه خود می نویسد: «شهری است در نهایت پاکیزگی. روی بازارها نپوشیده. میدان بسیار وسیع. باغچه های متعدد به اطراف میدان که برای تفرج مردم ساخته اند... روانه قلعه شدم خندق و باره بسیار محکم. داخل شده نزدیکی مسجدی بسیار خوبی بود. در آن قلعه چند سربازخانه برای سربازان و مجلسی برای مقصرین بود. از آنجا گذشتم گفتند جای سیاحت باغ حسن خان است، روانه گشتم باغی دیدم در نهایت صفا و طراوت. در وسط آن کلاه فرنگی به وضع ایران داشت...»

شاعران این شهر به شرح زیرند:

آشفته ایروانی

کلب حسین بیک نام داشت و از خانواده اصیل ایروان و برادرزاده حاجی ملامحمد شیخ الاسلام این دیار بود. در آغاز جوانی به طهران آمد و نزد ظل السلطان علیشاه معزز و مکرم می زیست و به حسن جمال و لطافت بیان محسود اقران بود.

محمود میرزا در سفینه خود (مولفه ۱۲۴۰ ق) به سیرت و صورت او چنین اشاره می کند: در دوستی بخلاف صاحبان صورت، وفا کردی و به مهربانی دل از دست بیدلان بردی، اگرچه خود در هنگام ملاحه و به غوغای صباحت گفته :

خوبرویان به کس وفا نکنند گرچه منم ز خیل ایشانم

اما این بیان بی صدق، و کذب است. چنانکه خاص و عام گواه این ماجرا می باشند. به یمن تربیت خسرو زاده بی همال به فارسی غزل گفتی و در مضمون به الماس خیال سفتی...
از اشعار اوست :

گفتی مگر بخواب ببینی وصال من

آری مگر بخواب توان دید خواب را

★ ★ ★

گفتمش بوسه یی اولده و جانم بستان

گفت «آشفته» سودازده آخر که چرا؟

★ ★ ★

گر نه شایسته دادم، بکش آزار مکن
که کشد طعنه مرغان گرفتار مرا

★★★

مو به مو شرح پریشانی خود می کردم
بوداگر دست به گیسوی تو چون شانه مرا

★★★

یک ره به زیر تیغ نظر کن که روز حشر
ترسم خدا نکرده شوی شرمسار ما

★★★

هر کو ندهد به کودکی دل
شایسته سنگ کودکان است

★★★

دور چشم تیر تو مژگان صفت
چون نیستانی است کاندرا ساحل است

★★★

کس نکشته است نهالی که بر آرد ثمری
گلشن عشق عجب آب و هوایی دارد

★★★

در فصل گل نکردم یک ناله در گلستان
این حسرتم به دل ماند تا نوبهار دیگر

★★★

فرستادم بکوبش قاصد و بی حاصلی بنگر
که خود بایار خود بیگانه بی را آشنا کردم

★★★

دستی به دامن تو و دستی بر آسمان
دست دگر کجاست که خاکی بسر کنم

★★★

کودکان از پی نظارگیان از هرسو
رفت «آشفته» ز کویت به جلال عجبی
(محمود، ۶۵۶/۲؛ تربیت، ۱۲)

آشوب ایروانی

میرزا اسماعیل متخلص به «آشوب» از شاعران سده ۱۳ (ق) ایروان
واز مداحان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق) بوده است.
در شکایت از جهانگیرمیرزا گفته:
جهان تنگ است مربی حاصلی را
که باشد دشمن جانش «جهانگیر»
در تاریخ بنای گنبد و بالای مزار پسران مسلم که از طرف حسین خان
سردار (داماد فتحعلیشاه و حاکم ایروان) و برادرش حسن خان ساخته
شده بود، ماده تاریخ زیر را گفته:

بعهد دولت خاقان آسمان کریاس
بروزگار جهان شهریار پیل افکن
یگانه فتحعلیشه که در معارك کین
برآورد به بلارك دمار از دشمن
سپهر قدرت و کیوان سریر وتیر دبیر
ستاره حشمت ومهر افسر و فلك توسن
ز چاکران در پادشاه دین پرور
ز صفدران رکاب خدیو خصم افکن
دو شیر شرزه سپهدار نامدار گزین
بود برادر هم با صفات مستحسن
یکی فرید زمان و زمن حسین سردار
دگر بنام حسن خان دلیر و شیراوژن
برای قبر دو فرزند مسلم بن عقیل
فکند طرح عمارت یکی بوجه حسن

نوشت خامه «آشوب» بهر تاریخش
(بیا اساس سعادت شد از حسین و حسن)

۱۲۲۶ ق

(هلاکو، ۱۴؛ تربیت، ۱۳؛ نخجوانی (ح)، ۶۴۱)

بیدل ایروانی

پاشا خان نام داشت و از اصیل زادگان ایروان و از شاعران سده ۱۳
(ق) بود، بیدل تخلص می کرد و شعرش این است :
در غمزه بسی فتنه و در حسن تمامی
وایکاش که می بود به عهد تو دوامی
بنشست و بیاراست بهشتی به نشستی
برخاست عیان ساخت قیامت به قیامی
تا حشر نیایم به خود، از غایت مستی
گر بر کشم از دست بلورین تو جامی
(هلاکو، ۳۱)

چشمه ایروانی

رضاقلی ایروانی فرزند محمدخان قاجار ایروانی از امرای محمود میرزا
فرزند فتحعلیشاه بود، سالها در نهاوند ریاست غلام پیشخدمتان او را
عهده دار بود و با طبعی موزون و خلقی نیکو و رفتاری خوش، معزز و
مکرم می زیست.

محمود میرزا می نویسد: این جوان صاحب احوال بدلهای چندان نزدیک
است که با من پیوند قریب دارد، حظی از خط تعلیقش چنان حاصل که
با متانتش موافق افتاده، در آداب لشکریان سرآمد پیران و جوانان تواند
بود، امروز به اعتقاد اهل تمیز مزیتش بر همگنان وارد است و برتریش از
امثال ثابت... شرفش بر صغار و کبار دودمان خویش است. درویش دوست
و ملایم احوال است، به قدری که آشنا خواهد متواضع و به اندازه بی که

بیگانه نرنجد متکبر؛ طرفه‌تر آنکه جوانی است با پیران دانشور همراز،
از بدو عمر تا این زمان [۱۲۴۰ ق] در دبستان تربیت من به فنون انسانیت
و روش آدمیت ادب آموز. بحمدالله که این يك رنج به راحت کشید و همین
نهاد ثمر بخشید، به سفیدریشی غلام پیشخدمتان حضورم نامزد، سفرأ و
حضراً چون عاشقان بیابان محبت خواب را بر خود حرام و به پاسبانی اقدام
می‌دارد.

از استماع و خواندن ابیات محفلم گاهگاهی میل به بستن نظم و شوق
به گفتن غزل بهمرسانیده و هم به امر من تخلصش «چشمه» گشت. نیک و
بد اشعارش را دقتی کرده طبعش سلامتی یافت، نوحیال است، منتخبی از
اشعار اوست :

به بزم خود مکن محرم صبا را
به درد خویشتن بگذار ما را
دعا کردیم و دشنامی شنیدیم
اثر زین بیشتر نبود دعا را

★★★

به آن چشمی که عاشق می‌کشد آن تندخو هر دم
ز رحمت يك نگاهي جانب «چشمه» کند یارب

★★★

به من گر مهربان آن دلستان است
چه غم گر آسمان نامهربان است
برون رو از دلم ای غم که امشب
حدیث وصل جانان در میان است

★★★

تورا به دل اگر ای مه ز من غباری هست
مرا هم از ستمت چشم اشکباری هست

★★★

غیر از سر کوی تو به جائی نپیریدی
 مرغ دلم، ای شوخ اگر بال و پری داشت
 دستی به سر زلفت کشید آن بت طناز
 گویا که ز دل‌های پریشان خبری داشت
 بیداد تو بسیار و زبیداد تو صد داد
 «چشمه» به در پادشه دادگری داشت

★★★

جفا آن روز با من آسمان کرد
 که دورم از بر آن دلستان کرد
 بهای بوسه‌ات گفتم دهم جان
 ز راه لطف ما را امتحان کرد

★★★

از کمندم چه می‌کنی آزاد
 نه توانی، نه بالی و نه پری
 می‌کشد رشکم ار تورا بینم
 که در آئینه می‌کنی نظری

(محمود، ۶۶۱/۲؛ هدایت، ۹۲/۲)

حجت ایروانی

میرزا محمد ایروانی از گویندگان سده ۱۳ هجری قمری است.
 قصیده مفصلی در جواب قصیده فتح‌علی‌خان صبا از زبان سردار ایروان
 گفته به مطلع:

ای صبا، آمد صبا از کوی تو براین دیار
 از شمیمش خاک ما شد غیرت مشک تثار...

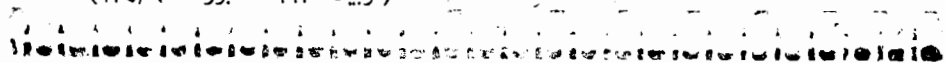
(تربیت، ۱۱۳)

حریف ایروانی

سده ۱۳ می زیست. در مدح عباس میرزا نایب السلطنه قصیده‌یی ساخته به مطلع :

نوروز عجم آمد و بگذاشت سپندار
بگذشت مه آذر و آمد مه آزار...

(تربیت، ۱۱۳؛ آقابزرگ، ۲۳۴/۹)



دلیل ایروانی

از شاعران دوره فتح‌علی شاه قاجار است. در مدح او قصیده‌یی ساخته و در مقطع آن به تاریخ بنای مسجد ایروان که از ابنیه و آثار حسین خان سردار، حاکم ایروان بود اشاره کرده است:

کنون در ایروان هم گشته زایشان

بنا این مسجد فرخنده مینا

«دلیل» از بحر تاریخش رقم زد

(ازایشان مسجدی نیکوست برپا) =

۱۲۳۸ ق

(تربیت، ۱۵۱؛ نجوانی (ح)، ۵۴۴)

شاگرد ایروانی

شیخ موسی ایروانی معروف به «اعمی» و متخلص به شاگرد از گویندگان سده چهاردهم هجری است. واعظی خوش‌محضر و شیرین‌سخن و اندکی آبله‌رو و از هر دو چشم نابینا بوده، حافظه نیرومند داشته، غذا را با اشتهای فراوان می‌خورده و به چلوخورش بادنجان علاقه بیشتر داشته و غالباً با خود این بیت را زمزمه می‌کرده است:

آن غذائی که مرا چون جان است

چلو و جوجه و بادنجان است

قصیده ۴۵ بیتی در مدح چائی دارد که در نوع خود کم‌نظیر و قسمتی

از آن به شرح زیر است :

در مدح چائی :

بر سرمن دلبرا امروز يك سوداستی
 کاین چنین [سودای سر؟] در دیده ام دنیاستی
 دردمندم، مستمندم چیست دردم را دوا
 گفت در پاسخ دوایت چائی اعلاستی
 گوش ده بشنوز من تو صیف چای جان فزا
 جان به قربانش که بیمانند و بیهمتاستی
 آب او از سلسبیل جنت خلدبرین
 ز آب کوثر الطف و از سلسبیل اولاستی
 منبت چائی بود خلدبرین ای نازنین
 لاجرم از عطر او عالم همه احیاستی
 در گلستان جنان مانند او نامد پدید
 کردیزدان و صف طوبی، این همان طوباستی
 قندرا در استکان انداز و چائی را بریز
 «دیشلمه» نوشیدنش بی جا و بی معناستی
 باید از شان سماور شمه ای عنوان کنم
 چونکه محبوب دل هر پیر و هر برناستی
 چون بنات النعش فنجانها به دور آن جدی
 قاشق و بشقاب و سینی جمله از اجزاستی
 بر سرش قوری چو خورشید جهان آرا بود
 بلکه روشنتر ز خورشید جهان آراستی
 گه تغنی می کند با صوت خوش لحن و حسن
 گوئیا اندر گلستان بلبل شیداستی
 چون به قهر آید شود چون شیر در جوش و خروش
 چون بجوشد نعره اش چون نعره دریاستی

نافه مشک است یا شمس است یا حب زغال
 کز شعاعش ماه تابان سخت ناپیداستی
 اینهمه شوکت که دارد او، ز لطف چائی است
 گر نباشد چای، او بی مصرف و بی جاستی
 عاجز از وصف خواص قند، نطق هر طبیب
 چونکه احلی از همه شیرینی و حلواستی
 من ز عشق قامت رعنای او مجنون صفت
 او ز فرط ناز و غمزه تالی لیلاستی
 کی تواند قند را نسبت به لیلاش دهد
 قند چون خورشید و لیلی چون شب یلداستی
 بی وجود او نشاید عقد انثی با ذکر
 گر نباشد حضرتش آن مرد وزن خنثی ستی
 اینهمه توصیف چائی از کجا نیکو بود
 شد دراز، ای بی مروت او مگر سرناستی
 مدح چائی «شاکرا» از توبسی مستهجن است
 تو، ز اهل کربلا و طالب خرماستی
 (هلال، ج ۶ ش ۱، ص ۳۶-۳۸)

شهاب ایروانی

حسن خان فرزند محمدخان قاجار ایروانی، جوانی مبادی آداب، و آدمی از فنون کمال بهره یاب بوده است. محمود میرزا می نویسد: در جوانی شرف ملازمت... علینقی میرزا را دریافت، هم اکنون [۱۲۴۰ ق] در آنحضرت با عزتی لایق و رجائی صادق است. به سعی ایشان در اجرای غزل طبعی بهم رسانیده است... در مدح محمود میرزا گفته:
 زلف بر روی تو گوئی که بر آتش دود است
 ای بسا دیده که از دود تو اشک آلود است

تا عیان گشت خط خال نهان است، بلی
 کشت چون سبز شود، دانه درو مقصود است
 طاق ابروی تو طاق است در آفاق، مگر
 تیغ شهزاده آفاق ستان محمود است؟
 قهر با هر که کند در همه ملت مردود
 مهر، با هر که کند در همه جا مسعود است...
 (محمود، ۶۸۳/۲)

فخری ابروانی

فخرالدین عباس معروف به میرزا آقاسی، فرزند میرزا مسلم از طایفه بیات ابروان و از علمای آن سامان در سده ۱۳ بود. میرزا مسلم که خود از شاعران و دانشمندان عصر خود بشمار می‌رفت، فرزندش را جهت کسب کمالات به خدمت علمای عتبات عالیات برده تربیتش را به فخرالدین عبدالصمد همدانی سپرد. تا سال ۱۲۱۵ (ق) توفیق تحصیل رفیق میرزا آقاسی بود ولی در این سال در اثر حادثه‌ای عبدالصمد به شهادت رسید. و میرزا، عیال استادش را برداشته به همدان آمد و سپس در لباس درویشی عزم سفر مکه معظمه نمود، پس از توفیق زیارت، به آذربایجان برگشت. علما و امرا مقدمش را گرامی داشتند و به توقیرش همت گماشتند، چندی نزد میرزا موسی خان برادر قائم مقام ثانی رتبه تعلیم داشت و امیرزادگان به صحبتش مشغوف بودند، نهایت به معلمی محمد میرزا نایب السلطنه مفتخر و سرافراز شد و بعدها مدت ۱۴ سال در مقام صدراعظمی به رتق و فتق امور مملکتی پرداخت تا سال ۱۲۶۴ و مرگ محمدشاه، روی به جانب عتبات عالیات نهاده معتکف شد و در رمضان ۱۲۶۵ وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد. میرزا آقاسی رسالات محققانه تألیف کرده از آنجمله است :

۱- چهل فصل سلطانی، شیم فرخی - این رساله پس از برگشت از زیارت حج (۱۲۴۵) در شهر خوی نگارش یافته و مشتمل بر مقدمه و

فصلهائی است در اخلاق، فلسفه، عرفان. مقدمه در موجودات منبسطه است و بعضی از فصول آن عبارت است از: فصل در عقل کل، فصل صانع حکیم و غایت صنع، فصل شرف موجودات، فصل کمال مبدأ، فصل مراد از انسان که مظهر کمال است و...

این رساله که بنام شاهزاده فریدون میرزای فرخ شیم تألیف یافته در سال ۱۳۲۳ قمری به انضمام اشعار مجذوب علی شاه و اشعار ظفرالدوله به چاپ رسیده است. آغاز: «سبحان ذی الملك والملكوت. پاكا ملكا تعالى شأنك...» نسخه‌هایی از آن به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه ملک به شماره ۶۲۲۰/۲ نستعلیق ۱۲۴۵ همراه «کلمات» از همو.

کتابخانه ملک به شماره ۶۳۰۹/۶ نستعلیق مولانا کاتب مورخ ۱۲۸۴ به دستور رضاقلی خان. آغاز برابر نسخه چاپی، همراه «کلمات» و چند گفتار دیگر از همو. (منزوی، ۱۱۲۱/۲).

کتابخانه ملی تبریز (گنجینه مرحوم حاجی محمدنخجوانی) به شماره ۴۵۴۹ نستعلیق زیبا و پخته محمدقلی قزوینی مورخ (۱۳۲۳ ق) (سید یونسی، ۷۲۰/۲).

۲- کلمات - دارای دو فصل کوتاه در وجود واجب و پیامبری و امامت، به شیوه عرفانی. آغاز:

«آنچه می گویم بقدر فهم توست مردم اندر حسرت فهم درست

ده فصل به طریق اشاره در رمز نگاشتم و به یادگار گذاشتم».

نسخه‌هایی از این رساله به نشانه‌های ذیل در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه ملک به شماره ۶۲۲۰ مورخ ۱۲۶۱؛ شماره ۶۳۰۹/۷ مورخ ۱۲۸۴. (منزوی، ۱۳۲۱/۲).

کتابخانه ملی تبریز به شماره ۴۵۴۹ همراه چهل فصل سلطانی. (سید یونسی، ۷۲۰/۲).

۳- منزوی (۱۳۲۱/۲) از رساله «سهام عباسیه» او نیز یاد کرده است.

۴- دو رساله عرفانی (بدون نام) نیز دارد. آغاز یکی چنین است:

«این زمان جان دامنم برتافته بوی پیراهان یوسف یافته

پیری روحی فداه می فرماید که ...»

و رسالهٔ دوم چنین آغاز می‌شود: «بر عارفان مسائل طبیعی پوشیده نیست که مرکبات جسمانیه را که در عالم سفلی واقعند بر دو قسم گرفته ...»
نسخهٔ این دو رساله در کتابخانهٔ ملك به شمارهٔ ۶۳۰۹/۹،۸ نسخ و نستعلیق مولانا کاتب مورخ ۱۲۸۴ هست (منزوی، ۱۱۶۷/۲).

حاجی میرزا آقاسی طبع شعر هم داشت و ظاهراً به علت علاقهٔ مغرطی که به استادش فخرالعلما، فخرالدین عبدالصمد داشته تخلص «فخری» را برای خود برگزیده است. از اشعار اوست:

قسمت رندان گرفت پیر مغان جام را

ز آنکه می آتشین پخته کند خام را

★★★

بدین زاری نبیند تا مرا، کی منفعل گردد

که قاتل کشته را چون ناتوان بیند خجل گردد

مزن دامن برین یکمشت خاکستر که می ترسم

در آن از آتش دل مانده باشد، مشتعل گردد

ز بند و پند هیچ آشفته آرامی نمیگیرد

نه هر زنجیر چون کاکل، نه هر دیوانه دل گردد

★★★

دلی کاندر خم زلف نگاری آشیان دارد

کجا میل تماشای فضای بوستان دارد

تمنای وصالم نیست، اما شوق آن دارم

نهم سر بر کف پائی که سر بر آستان دارد

★★★

بر لب میگون جانان نشاء جان داده اند

لؤلؤ مکنون او را درج مرجان داده اند

ناز را جنگ هویدا، چشم را خشم آشکار
خنده برلبها برای صلح پنهان داده‌اند

★★★

باز اندر سر هوای کوی یار
سوی تبریزم کشان گیسوی یار
من چو مجنون روز و شب در کوه و دشت
بهر آن لیلایم اندر سیر و گشت ...

★★★

آراست تن از قبای چون گلنارش
شد تازه گلی که هیچ نبود خارش
از عکس رخس گشته قبا گلناری
یا عکس قبا فتاده بر رخسارش

★★★

بر چهره پریشانی آن زلف سیاه
ابری‌ست که گاه گاه پوشد رخ ماه
گفتم که پریشان زچه روئی؟ گفتا
سلطان حبش کشیده بر روم سپاه
(هدایت، ۳۸۸/۲؛ تربیت، ۲۹۴؛ منزوی، ۱۳۲۱/۲ و ...)

قابل ایروانی

حسینعلی فرزند محمدخان قاجار و برادر «چشمه» و «شهاب»
ایروانی و از معاصران و نزدیکان محمودمیرزاست. همو در سفینه خود
می‌نویسد: «سالیان دراز است که با مقیمان درگاهم همراز و درحضرتم
به کسب کمال مشغول است. از سعی وافیه من توجه بر بستن ابیات نموده،
تخلص از من گرفته، با من بعلاوه خدمت بندگی قرابت قریب حاصل
دارد. از دفتری به اندازه یک هزار بیت این ابیات انتخاب شد». (۱۹ بیت
آورده) :

گفتی بروز مرگ بیایم به پرشت
باری چنان بیا که بیائی به کار ما

★★★

با کثرت مدعی چه حاصل
در کوی تو گرچه جاست ما را

★★★

گر خود همه دل باشد و آرد خبر وصل
خواهم ز سرکوی تو کس شاد نیاید

★★★

از دست ستمهای تو دارم گله بسیار
ما را گله بسیار و تورا حوصله بسیار

تنها نه من آشفته آن زلف درازم
دیوانه چو من هست در این سلسله بسیار

★★★

گردیده بی سبب زمن آزرده ماه من
کس را مباد روز، چو روز سیاه من

★★★

صیاد از تغافل دردا نگفت یکبار
در کنج دام دارم مرغ شکسته بالی

(محمود، ۶۸۱/۲)

قدسی ایروانی

میرزا مسلم متخلص به «قدسی» از طایفه بیات ایروان، پدر حاجی-
میرزا آقاسی و از شعرا و علمای این دودمان بود.

نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه شادروان حاجی محمد نخجوانی
به شماره ۲۸۱۴ هست. قطع آن ۱۶×۲۳ در یکصد و پنجاه صفحه و هر صفحه

۱۸ بیت شامل قصایدی در مناقب آل رسول اکرم (ص) و ستایش امرا و وزرای وقت و ماده تاریخی‌هایی مربوط به حوادث و سوانح تاریخی و درگذشت بزرگان، و مثنویات و غزلیاتی به فارسی و ترکی و عربی است و چنین شروع می‌شود:

به عز آنکه کسان را به فقر شاهی داد

که نقص فیض بود از قصور استعداد

در زلزله دهشتناک سال ۱۱۹۳ تبریز او را قصایدیست که در مقطع یکی، ماده تاریخ ذیل را آورده:

قدسی ز برای سال تاریخش گفت

(افسوس، افسوس زاهل و ناس تبریز)

(۱۱۹۳)

و در قصیده دیگری گوید:

به قدسی چنین گفت پیر خرد

که تاریخ این گشته (قصر خراب)

(۱۱۹۳)

و در تاریخ فوت میرزا شفیع گفته است :

میرزا شفیع زیب وزارت که خامه‌اش

خط برسیاق شهرت نام آوران کشید...

قدسی ز بهر سال وفاتش بسوز گفت

(زهر اجل بسرور اهل قلم رسید)

(۱۱۹۴)

در عنوان بعض قصاید عبارت «من کلام محرره قدسی» مسطور و مسلم است که این دیوان به نستعلیق خود شاعر است. وی در شهر آشوبی ایروان را توصیف کرده گوید:

محلاتش چو کوی وصل جانان

نشاط افزای دل‌های پریشان

ز عطر سیبهای لعل فامش
صبا را روح می‌بخشد مشامش
در این مثنوی ۲۸۰ بیتی نام پاره‌ای از محلات ایروان از قبیل
چخورسعد، قرخ‌بولاق، بازارخان، دره‌باغی، مسجدخان، گوگچه‌ییلاقی
آمده، از اشعار اوست:

رفتی تو و رفت جانم‌ای دوست
مانده تن ناتوانم‌ای دوست
بی‌ماه رخت به کنج هجران
دیگر به‌چه رو بمانم‌ای دوست
حرفی نگذشته در فراق
جز نام تو بر زبانم‌ای دوست
گشتم ز غمت چنانکه بر من
سوزد دل دشمنانم‌ای دوست
گویند که کرد ترک «قدسی»
نبود ز تو این گمانم‌ای دوست
★★★

ز شوق غمزات ای شوخ بی‌باک
دل‌م صد پاره گشت و سینه صد چاک
مرا تا دیده و دل هست، هرگز
نگردد دیده‌ام از خون دل پاک
★★★

در ایروان دل قدسی هنوز می‌سوزد
ز آتشی که به‌جانش در اصفهان زده‌ای
★★★

چه شود گر تو به یک‌نامه مرا یاد کنی
دل غم‌پرور مرا تودمی شاد کنی

مردن آسان بود، اما من از آن می‌نالم

برسر تربت من آئی و فریاد کنی
این نسخه در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تبریز، بخط دیوان
قدسی باکوئی شناسائی و معرفی شده است.

(قدسی، دیوان؛ سید یونسی، ۶۳۵/۲)

ناظم ایروانی

علی‌خان فرزند علی‌اکبرخان یاور فرزند عباسقلی‌خان جوانشیراست
که از ایروان مهاجرت کرده به ایران آمد و در نزد ناصرالدین‌شاه تقرب
جست. چندی وزیر امور خارجه و مدتی وزیر عدلیه بود. علی‌اکبرخان
در تبریز سکونت داشت، بنابه‌نوشته عبرت نائینی از آنجا مأمور به هرات
شد و در خاتمه آن جنگ که پس از فتح حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا
هرات را این‌شد که انگلیسها محرمه و بوشهر را اشغال کردند و با اینکه با داشتن
هرات بیرون کردن آنها از بوشهر و محمره چندان اشکال نداشت شاه بی‌مناک
شده فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی را بازداشت تا با سفیر انگلیس عهد و
مصالحه نمود که قشون انگلیس از ایران بروند و لشکر ایران هرات را
تسلیم نمایند از هرات بازگشت بپهران آمد و در همانجا رحل اقامت
افکنده متاهل شده علی‌خان در طهران متولد شده پس از تحصیل زبان
پارسی در اداره نظام داخل و مشغول خدمات دولتی گردیده به‌رتبه
سرهنگی نائل و مدتی بریاست قراولی سفارت روس مشغول و پس از
منحل شدن قشون قدیمه در اداره قزاقخانه داخل گشته چندی مشغول
تعلیم فنون نظام آن اداره بوده متدرجاً دارای رتبه سلطانی شد، چند
کرت به‌اردبیل و قراجه‌داغ مأمور شده در آن حدود به‌انجام وظایف
مأموریت می‌پرداخت از آن پس به‌ریاست قراولی سفارت انگلیس منصوب
و مدت شش‌سال در آن سفارتخانه بود و اکنون که سال هجری به‌هزار
و سیصد و چهل و دو رسیده سه سال است که در اداره مباشرت کل قشون

مشغول خدمتگزاری است، شیوه‌اش غزل‌سرائی است و در این فن شاگرد
مرحوم «محیط» است این چند غزل از نتایج طبع اوست :
چه نسبتی است بگل‌داده‌اند روی ترا

ندیده‌اند مگر عارض نکوی ترا
بگو بگل چه زنی لاف رنک بارویش
بیاد میدهد این حرف آبروی ترا
سحر شدم بتمشای گل بساحت باغ
گلی‌نداشت در آن باغ رنگ و بوی ترا
بغیر روی توام نیست آرزو در دل
خدا کند نبرم در گل آرزوی ترا
کسی که خدمت پیر مغان کند واعظ
دگر چگونه دهد گوش گفتگوی ترا
پری‌صفت ز چه از مردمان گریزانی
که یاد داده چنین شیوه طبع و خوی ترا
خیال خوردن هر لقمه‌ای نباید کرد
که تا نخورده بگیرد ره گلوی ترا
بروز حشر چو «ناظم» ز خاک برخیزد
نخست میکند او فکر جستجوی ترا

★★★

دوش با من چو حکایت دل شیدا می‌کرد
تا سحر شکوه از آن زلف‌چلیپا می‌کرد
دل سوی قبله ابروی تو بود آنچه حدیث
زاهد از کعبه و راهب ز کلیسا می‌کرد
باده با مردم ناجنس نباید نوشید
این حدیثی است که پیمانه به‌مینا می‌کرد
غیر خوناب جگر حاصل او هیچ نبود
غنچه پیش دهنش گر لب خود وا می‌کرد

سد نمیشد مژدهام گر بره سیل سرشک
چشمم از گریه جهان را همه دریا می کرد
دوش با آنکه دلم ز آتش هجرت میسوخت
تا سحر وصل ترا باز تمنا می کرد
درد «ناظم» که نشد به زمداوای حکیم
ساغر باده اگر بود مداوا می کرد



به دو ابروی تو پیوسته نظر خواهم کرد
لیکن از فتنه چشم تو حذر خواهم کرد
دل و جان را بخدنگ تو هدف خواهم ساخت
پیش تیغ تو ز جان سینه سپر خواهم کرد
به بنا گوش تو از زلف تو خواهم گله برد
شکوّه شام سیه را به سحر خواهم کرد
در غمت خون دل از دیده فرو خواهم ریخت
به همین شیوه دل از دیده بدر خواهم کرد
یا که کام دل خود را بجهان خواهم دید
یا که از ناله جهان زیر و زبر خواهم کرد
جان براه تو من از مهر و وفا خواهم داد
عالمی را ز جفای تو خبر خواهم کرد
ز آتش عشق تو سر تا بقدم خواهم سوخت
به دل سنگ تو چون برق اثر خواهم کرد
پیش یعقوب ز یوسف غم دل خواهم گفت
گله از دست پسر پیش پدر خواهم کرد
گفت «ناظم» که ز جان بنده او خواهم شد
کی بجز بندگیش کار دگر خواهم کرد



صعوه‌ای را که هوای تو دهد پروازش
 در دل اندیشه نباشد دگر از شهبازش
 باز فکرم چو به پرواز گشاید پر و بال
 دیده چرخ شود خیره گه پروازش
 شیوه چشم تو این است که صد بار مرا
 بیند و باز بگوید که ندیدم بازش
 از کمان ابروی جانان سخنی میشنوی
 با خبر نیستی از غمزه تیر اندازش
 در خم زلف تو حال دل من دانی چیست
 حال گنجشک ضعیفی که بگیرد بازش
 آنکه سرهنگی خوبان جهان داد او را
 کرده در معرکه عشق مرا سربازش
 هر که ناظم به بلا تن دهد اندر ره عشق
 در دل اندیشه چه از سرزنش غمازش

★★★

صد طعنه ز دشمن بهره دوست شنفتم
 هرگز بر دشمن گله از دوست نگفتم
 پیش لب چون غنچه‌ات ای گلرخ طناز
 نبود عجب از تنگدلی گر نشکفتم
 دوش از بر من رفتی و من تا بسحرگاه
 يك لمحہ نياسودم و يك لحظه نخفتم
 در حسن و لطافت همه گویند توطاقي
 من با غم عشقت همه دانند که جفتم
 در دهر تمنا چه کنی جز می و معشوق
 ناظم بتو این سر مگو بود که گفتم

★★★

از لعل لبش بوسه به دشنام گرفتم
 کام دلم این بود کز ایام گرفتم
 کی جام جم اندر نظرم جلوه نماید
 از دست بلورین تو تا جام گرفتم
 آرام دلم زلف دلارام زکف برد
 زلفش بکف آوردم و آرام گرفتم
 هم سیر رخس کردم و هم زلف سیاهش
 گه راه حلب گاه ره شام گرفتم
 عشق تو کجا عشق من ای بلبل مسکین
 الفت تو بگل من بگل اندام گرفتم
 گه بوسه بلعلش زدم و گاه بچشمش
 از چشم و لبش پسته و بادام گرفتم
 «ناظم» بمن او بوسه نمی داد و من آخر
 از لعل لبش بوسه به دشنام گرفتم



آمده ژاله از هوا بر گل یاسمین فرو
 یا عرق است می چکد بر رخت از جبین فرو
 آیت رحمت است او کرده نزول یا مگر
 روح قدس ز آسمان آمده بر زمین فرو
 گشته زچین طرهات ای بت خلخ و چگل
 لخت بلخت خون دل در دل مشک چین فرو
 بسته حنا به ناخنش یا که به خون عاشقان
 کرده نگار نازنین پنجه نازنین فرو
 آمده اند از حبش جانب روم زنگیان
 یا که برویت آمده طره عنبرین فرو
 غمزه چشم او بجان آنچه نمود کی کند
 بر تن خسته گربری خنجر آهنین فرو

«ناظم» از آن لب و دهان گفته سخن و یا مگر
 كلك و بنان خویش را برده در انگبین فرو
 (عبرت، ۷۵۸-۷۶۲)

داغستان

سرزمین کوهستانی است ۵۰۳۰۰ کیلومتر مربع مساحت و حدود ۱۰۶۳،۰۰۰ نفر جمعیت دارد. بر ساحل غربی دریای خزر واقع است. کرسی آن مخاچ قلعه. این سرزمین از شمال و شمال غربی به ناحیه گروزنی، از شرق به بحر خزر و از جنوب به آذربایجان شوروی و از غرب به گرجستان محدود است. کوههای قفقاز در طول مرزهای جنوبی و جنوب غربی آن کشیده شده است. رودهای عمده اش سامور و سولاک است، جنگلهایش کوچک و اراضی زراعتی آن اندک. شغل عمده قبایل کوهستانی پرورش احشام است.

سکنه داغستان از ۳۰ ملیت مختلف تشکیل یافته است. بیشتر آنها مسلمان (اکثریت با لزگیها) هستند.

تاریخ

در ایام باستانی، قسمت جنوبی دشت ساحلی تا دربند جزء آلبانیابود. در خلافت هشام ابن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق) شهر دربند مانند دوره ساسانیان شهر مرزی محسوب می شد. در قرون نهم و دهم (ه.ق) داغستان منقسم به سه امیرنشین بزرگ بود که امرای آنها عناوین شمخال، اوسمی، و معصوم داشتند، و قلمرو آنها به ترتیب به شمخالات، اوسمیات و معصومات معروف بود. در ۱۰۱۵ شاه عباس اول صفوی آنها تحت حمایت ایران بازآورد. در ۱۱۳۵ (ه.ق) پطر کبیر به بهانه یی دربند را اشغال نمود. پس از اینکه نادرشاه وحدت ایران را تأمین کرد. روسها ناچار بر طبق پیمان ۱۷۳۲ میلادی همه نواحی واقع در جنوب رود کورا را و بموجب پیمان ۱۷۳۵ (۱۱۴۷ ه.ق) دربند و باکو و غیره را به ایران بازدادند.

پس از قتل نادر (۱۱۶۰ ه.ق مطابق ۱۷۴۷ م) روسیه دگر بار به این نواحی دست اندازی کرد و کوشش سلاطین قاجار برای بازگرفتن داغستان به جایی نرسید و به موجب عهدنامه گلستان این نواحی از دست ایران خارج شد. سرانجام پس از کشمکشهای محلی که منجر به کشته شدن امرائی از قبیل قاضی ملا، حمزه (۱۲۴۸، ۱۲۵۰ ه.ق) و سقوط شیخ شامل (۱۲۷۶ ه.ق مطابق ۱۸۵۹) شد در پائیز ۱۹۲۰ میلادی جمهوری خودمختار داغستان تشکیل گردید.

در بند

از شهرهای عمده داغستان است که در ادوار مختلف تاریخ به نامهای: باب، باب‌الابواب، الحديد، دمیرقاپی و... خوانده شده است، و در روزگاران قدیم جزو شروان بود. ابن حوقل قدیمترین مورخی است که درباره جغرافیای تاریخی آن مطالبی به قلم آورده است. این شهر بندری، حصار استوار و بزرگی داشته که تا سده هفتم پابرجا بوده و یاقوت درباره آن بحث کرده، در این منطقه سد سنگی بلندی به طول هفت فرسنگ ساخته شده که به سد اسکندر معروف و طبق نوشته یاقوت از بناهای انوشیروان ساسانی است. ولی باستانشناسان معتقدند که این سد در زمان هخامنشیان به منظور جلوگیری از تهاجم اقوام شمالی ساخته و پرداخته و شاید در زمان ساسانیان هم مرمت شده است.

مؤلف معجم البلدان می نویسد که دو کالای درجه اول در بند کتان و زعفران است. داغستان منطقه کوهستانی است و در آن جا گله‌های بزرگ گوسفند و اسب و گاو پرورش می‌یافته است. این منطقه تا قبل از سلطنت فتحعلیشاه شمالی‌ترین مرز ایران به شمار می‌رفت.

شعراى آن عبارتند از :

احمد بابى (لاله‌ئى)

بدرالدین امیر سیداحمد فرزند امیرسید محمد فرزند امیرسیدعلی در شب جمعه پنجم جمادى الاخرى سال ۸۴۰ درباب‌الابواب تولد یافت. صرف و نحو و بعضى از معارف صوفیه و منطق و معانى و بیان و بدیع و ریاضیات و کلام و اصول و سایر دانشهای متداول عصر خود را درشروان و تبریز و خراسان، نزد علمای معتبر و حکمای صاحب‌نظر مانند ظهیرالدین ضریر اردبیلی، مولانا غیاث‌الدین خراسانی، مولانا حسن خراسانی فرا گرفت و حدیث را نزد مولانا نجم‌الدین سلماسی و کمال‌الدین نیشابوری گذرانید... صاحب روضات الجنان شرح حال او را به تفصیل به رشته تحریر درآورده از جمله نوشته است: نوبتی به تبریز تشریف آورده‌اند جهت تحصیل علوم و بعد از فراغ از مطالعه به شروان رفته‌اند و مدتی از حضرت سید محمد بدخشی تربیتها یافته‌اند و بعد دوباره به تبریز تشریف آورده‌اند؛ به خط ایشان دیده شد که بیرون آمدن از باب‌الابواب روز یکشنبه هشتم جمادى - الاخرى ۸۶۷ بوده و در ۸۷۲ در باغ فرج‌آباد لاله (یک فرسنگی تبریز) منزل کرده‌اند.

در تاریخ ۲۴ جمادى الاولى ۸۷۸ عبدالرحمن جامی که در موقع مراجعت از سفر مکه معظمه به تبریز تشریف آورده و در محله چارمنار در زاویه اخى خیرالدین منزل کرده بود با سیداحمد ملاقاتها کرده و در حق وی چنین گفته است:

توئی آنکه چینی در این بوستان
 به هر صبح گلهای اقبال را
 به فقر تو دین نبی سرخ روست
 بهین لاله‌ئی روضه آل را
 و در همین اوقات سید احمد رساله موهاب را که در مسائل تصوف
 منظوم کرده بود از نظر مولانا جامی گذرانیده و ایشان پس از مطالعه در
 پشت این رساله چنین نوشته است :

بنامیزد زهی گنج موهاب
 به چشم طالبان اعلی‌المطالب
 در او اسرار عرفان گشته مشروح
 وز او ابواب وجدان گشته مفتوح
 سلام الله ما کر الیالی
 علی ما شغله نظم اللالی

و از جمله سایر تالیفات سید احمد رساله منظوم «لطایف» رسائل
 «مرآت‌الحضره»، «آداب السالکین» را ذکر کرده‌اند، همچنین به فصوص-
 الحکم شیخ محی‌الدین بن‌العربی به زبان فصیح عربی شرح نوشته است.
 جامی بعد از فراغت از شرح فصوص‌الحکم خود به مولانا احمد چنین
 نوشته است:

«ای دلت را به وجه باقی راه
 اینما کنت ثم وجه‌الله
 باطنت خازن فصوص حکم
 خاطرت حاضر نصوص قدم
 دل پاکت که راغب غیب است
 روز تا شب مراقب غیب است
 هر دم از غیب در تلقی باد
 و آن تلقیش در ترقی باد

شرح فصوص تمام سواد شده و حالا به بیاض برده می آید، امید هست که عن قریب به اتمام رسیده به نظر سعادت انجام تمامتر گردد بمنه وجوده. حضور خاطر و جمعیت باطن روز بروز در ترقی باد، والسلام والا کرام». شاه اسماعیل صفوی نسبت به مولانا احمد همیشه در مقام لطف بوده و خلافت خود را در آذربایجان به حضرت ایشان واگذار کرده بوده اند. سید احمد در شب یکشنبه دوازدهم شوال ۹۱۲ وفات کرده و در گورستان گجیل تبریز (محل باغ گلستان فعلی) مدفون است. مولانا سه پسر داشته است: ۱- خواجه شهاب الدین امیر عبدالله که در روز چهارشنبه ۱۱ ذی قعدة ۸۸۶ تولد یافته و در ۱۷ رمضان ۹۴۷ در گذشته است. ۲- محی الدین که در پنجم شعبان ۸۸۹ زاده و در ۲۸ جمادی الاخری ۹۱۵ در گذشته است. ۳- امیر ابوالمکارم سراج الدین قاسم که در ۲۳ جمادی الاخری ۸۹۹ تولد یافته و در شب ۸ جمادی الاولی ۹۶۱ وفات یافته است. (خادم، ۱۰۹/۲ تا ۲۰۷؛ تربیت، ۳۳-۳۵)

پسر قاضی دربند

از معاصران گمنام مؤلف نزهة المجالس (سده ۷ ق) و این رباعی از اوست:

دل، قد تورا سرو روان می گوید
آرام دل و راحت جان می گوید
مه، دعوی بندگی روی تو کند
با آنکه سخن ز آسمان می گوید
(خلیل، ۳۲۷)

سلطان داغستانی

خدیدجه سلطان دختر حسنعلی خان داغستانی و دختر عم علیقلی خان «واله» مؤلف تذکره «ریاض الشعرا» است. داستان عشق واله و خدیجه سلطان در سده دوازدهم هجری قمری نقل محافل ادبی ایران و هند بوده است. واله در تذکره خود از این عشق، با سوز و گداز بیشتری سخن

رانده و فقیر دهلوی که افتخار شاگردی واله را داشته، این سرگذشت را (به سال ۱۱۶۰ ق) موضوع يك مثنوی عاشقانه قرار داده است. (نسخه‌ئی از این مثنوی در کتابخانه دانشمند فقید کتابدوست و کتابشناس شادروان میرزا جعفر سلطان‌القرائی هست).

خدیجه سلطان تا سال ۱۱۷۴ (تاریخ تالیف تذکره شاعرات) در اصفهان و در حال حیات بوده است.

آزاد بلگرامی صاحب‌خزانه عامره می‌نویسد: چون افغانه بر اصفهان مسلط شدند، کریم‌داد غلام محمودخان، خدیجه‌سلطان را به‌نکاح خود درآورد. آخر مردم شاه‌طهماسب کریم‌داد را کشتند. بعد از آن نادرشاه او را بی‌نکاح در تصرف داشت، بعد از چندی نادرشاه او را در سلك ازدواج نجفقلی‌بیك حاکم یزد پسر عم خدیجه‌سلطان کشید. چون نادرشاه فوت کرد، مردم یزد نجفقلی‌بیك را کشتند، پس از آن صالح‌خان قاتل نادرشاه با خدیجه‌سلطان عقد نکاح بست، انجام کار، صالح‌خان را کریم‌خان زند به‌قتل رسانید، سپس میرزا احمد وزیر اصفهان او را در حباله نکاح خود درآورد، و میرزا احمد هم بردست کریم‌خان کشته شد. بعد از قتل میرزا - احمد، خدیجه‌سلطان اراده هند کرد، و روانه کربلای معلی شد، که از آنجا به‌بصره رود، و از راه دریا خود را به‌هند پیش «واله» رساند. اجل فرصت نداد، در عرض راه در بلده کرمانشاهان وفات یافت، نعش او را به کربلای معلی برده دفن ساختند. هنگامی که مشارالیه در نکاح میرزا احمد بود «واله»، میرزا شریف نامی را به‌ولایت فرستاد که خدیجه سلطان را به‌هند آورد، او به‌ولایت رفته از ترس میرزا احمد وجه آمدن خود را اصلاً برزبان نیاورد.

آزاد بلگرامی در اینجا لطیفه‌ئی بکار برده گوید «واله اشعار بسیار در فراق گفته و برخی را داخل ریاض‌الشعرا نموده و در ترجمه خدیجه - سلطان مثنوی طولانی در تعریف او درج کرده این بیت از آن است:

از گلشن حسن تازه سروی ننشسته به‌شاخ اوتندروی

آشیان کردن پنج تذرو به شاخ سابقاً معلوم شد، ننشستن هیچ تذرو
به شاخ چه معنی داشته باشد؟» از اشعار خدیجه سلطان است:

من ساقیم و شراب حاضر	ای عاشق تشنه آب حاضر
آبست شراب پیش لعلم	هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب شمع است	اینک من و آفتاب حاضر
گفتی سخنم خوش است یا قند	گرفهم کنی جواب حاضر
«سلطان» چو منی نبود در دهر	عالم، عالم کتاب حاضر

★★★

من سستی عهد یار می دانستم
بیمهری آن نگار می دانستم
آخر به خزان هجر خویشم بنشاند
من عادت نوبهار می دانستم
(آزاد، ۴۴۷-۴۴۹؛ تربیت، ۱۸۳؛ گلچین (ت)، ۱/۲۴۸ و ۶۶۴)

علی داغستانی

محمد علی خان پدر علیقلی واله داغستانی است. وی در زمان صفویه خدمت بیگلربیگی و منصب سپهسالاری داشته و در تاریخ ۱۱۲۸ که برای تأدیب افغانها به قندهار می رفته به مرض استسقاء فوت کرده است.

واله در ریاض الشعرا درباره کمالات معنوی وی مطالبی نوشته که به نقل قسمتی از آن اکتفاء می شود: «محمد علی خان والد راقم حروف است، این ذره بی مقدار را کجا رأی آنست که زبان قلم به تعریف و توصیف آن مهر سپهر دانش و کمال و بدر فلک عزت و اقبال تواند گشود و اگر با وجود عدم لیاقت و استعداد به شرح شمه‌یی از کمالات و اخلاق و صفات حمیده آن ملایک خصال خامه را رخصت جولان‌گری دهد بیم آنست که بنظر هر کس رسد حمل براغراق نماید...». شعرش این است:

جان، تاب ز زلف تابداری دارد
 دل، داغ غم لاله عذاری دارد
 تن، حسرت تیغ آبداری دارد
 سرهم، سر فتراک سواری دارد
 (واله، ۳۹۱/۴؛ سلیم، ۳۸۰)

فتح داغستانی

فتحعلی خان از اعمام علیقلی خان واله است. وی در زمان شاهسلطان-
 حسین صفوی به مسند صدارت نایل شده و به تاریخ ۱۱۳۴ هجری فوت
 کرده از اوست:

از اشک شمع و لاله ز داغ جگر غنی است
 بیچاره ما که آه نداریم در جگر

★★★

هر که به کوی آن بت بد مست می‌روم
 چون گل گرفته سربه کف دست می‌روم
 پایم نمی‌رود اگر سر رود چو شمع
 گر می‌روم ز کوی تو از دست می‌روم

★★★

حسن را جلوه در آئینه مده
 اشک را راه بهر سینه مده

(سلیم، ۳۱۲؛ سامی، ۲۳۴۰/۵)

فدائی داغستانی

عباسقلی خان متخلص به فدائی از شاعران سده یازدهم و اوایل سده
 دوازدهم هجری قمری داغستان است. در دور عالمگیر شاه هند (حک
 ۱۰۶۸-۱۱۱۹) از موطن خود به دکن رفت و از جوایز شاهی نصیب وافی
 برداشت و در زمان فرخسیر پادشاه در شهر لاهور به کسوت فقرا درآمد

و گوشه عزلت گزید و نواب عبدالصمدخان به احترامش می‌کوشید.
از اوست :

درد سر بسیار کردم نامه هجر تو را
از سواد شب نوشتم تا سیاهی رنگ داد
(صبا، ۵۱۳)

قمری دربندی

میرزا محمدنقی قمری دربندی در سده ۱۳ می‌زیست، ابتداشبیه گردان بود، بعد بنای روضه‌خوانی و مقتل نویسی نهاد و کتاب کنزالمصائب را به‌نظم درآورد و آن مکرر در تبریز چاپ شده است.
(تربیت، ۳۰۹)

گنایگم داغستانی

گنایگم دختر علیقلی خان واله و همسر اعتمادالدوله غازی‌الدین خان بهادر بود، در توصیف زیبایی و عظمت متانت او مؤلف صبح گلشن می‌نویسد: هر یکی از خبیران بصیر و بصیران خبیر، او را گل رعنای گلستان کمال حسن و جمال‌صوری و معنوی می‌انگاشت، و از غایت لطافت و نزاکت به‌نوسیری اشتها داشت، یعنی جسمش به‌وزن نه‌سیر بود، اگرچه در عظمت و وقار همسنگ کوه مینمود. از اوست:
تا کشیدی از نزاکت سرمه دنباله دار

شد عصای آبنوسی چشم بیمار تو را

★★★

جگر پر سوز و دل پر خون، گریبان چاک و جان برب
قضا را شرم می‌آید ز سامانی که من دارم

★★★

از حال ما می‌پرس که دل چاک کرده‌ایم

لخت جگر بریده، ته خاک کرده‌ایم

(سلیم، ۳۵۰؛ مشیر، ۱۰/۲)

لطف داغستانی

لطفعلی خان متخلص به لطف، عم علیقلی خان واله و مردی ثروتمند
و صاحب اقتدار بوده کلامش هم خالی از لطف نبوده است:
خانه جانم زغم کردی خراب
خوب کردی، خانهات آباد باد

(سلیم، ۳۵۴)

محمد داغستانی

محمد خان بیگ فرزند رستم‌بیگ داغستانی است که در خدمت
شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) تقرب داشت و بعد از او فرزندش محمد
در خدمت آن شهریار نهایت اعتبار بهمرسانید. واله می‌نویسد: محمد
مجمع خوبی و کمالات بوده و در فن مصوری و نقاشی، مانی و بهزاد را
در گوشه حیرت کشانیده و در سخنوری گوی از میدان امثال و اقران
ربوده و بعد از شاه عباس ثانی در خدمت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵)
نیز بوده، از اوست:

چین ابرو خط آزادی است مجنون تورا

ناز بیجا باطل السحر است افسون تو را

★★★

به تکلیف هوا تا ساغری سرشار بردارم

چه منتها ز لطف ابر گوهر بار بردارم

★★★

چنانچه سایه شود محو در میان دو شمع

ز جا روم چو به آئینه روبه‌رو گردهم

(نصرآبادی، ۵۳۴؛ واله؛ سلیم، ۳۷۶)

نجم‌دربندی

نجم‌الدین حمد بن سیمگر، شاعر و واعظ واز معاصران و معاشران
خاقانی و مراد و ممدوح او بوده، نام صحیح و کاملش در آثار خاقانی

به صورت حجة الاسلام شیخ امام نجم الدین حمد بن علی بن احمد بن سیمگر باقی مانده و سیمگر (= نقره ساز) پیشه پدر یا نیای او بوده است... آقای دکتر محمد امین ریاحی مصحح نزهة المجالس می افزاید: از دو نامه خاقانی (منشآت، ص ۲۷۱ و ۲۹۳) برمی آید که نجم سیمگر مقیم شهر دربند بوده، و خاقانی مدتی در خدمت او بوده است. و از تحفة العراقین که گزارش نخستین سفر شاعر به مکه معظمه [سالهای ۵۵۱-۵۵۲] است برمی آید که نجم سیمگر قصیده ای در مدح خاقانی ساخته بوده است.

در دیوان خاقانی (ص ۳۲۴) سه بیت از حمد سیمگر در مدح خاقانی و قصیده خاقانی در جواب او چاپ شده است. ابیات پور سیمگر این است:

گرچه کان خرد مرا دانی عاجزم در نهاد خاقانی
صورت روح پاک می بینم متدرع به شخص انسانی
افضل الدین امیر ملک سخن شارح رمزهای دو جهانی

خاقانی قصیده عارفانه مفصلی در جواب سروده که چند بیت آن در مدح نجم سیمگر چنین است :

... گر حوادث پشت امیدت شکست اندیشه نیست
مومیائی هست مدح صاحب صاحبقران
حجة الاسلام نجم الدین که گردون بردرش
چون زمین بوسد نگارد عبده بر آستان
تا بت بدعت شکست اقبال حمد سیمگر
سکه نقش بت به زر دادن نیارد در جهان
چارپای منبرش را هشت حملان عرش
برکتف دارند کاین مرکز ندارد قدر آن
ای وصی آدم و کارم زگردون ناتمام
وی مسیح عالم و جانم زگیتی ناتوان
گر نداری هیچ فرزندی شرف داری که حق
هم شرف زین دارد، اینک لم یلد، قرآن بخوان

کاین نتایجهای فکر تو، تو را بس ذریت
 وین معانیهای بکر تو، تو را بس خاندان
 چون خود و چون من نبینی هیچ کس در شرع و شعر
 قاف تا قاف ار بجویی قیروان تا قیروان.
 در نزهة المجالس يك رباعی عارفانه بنام نجم‌الدین حمد سیمگر
 آمده است. در سفینه محمد بن یغمور (از اوایل قرن هشتم نسخه شماره
 ۱۸۳ کتابخانه مدرس هند) هم از اشعار او هست. این رباعی از اوست:
 یاری، که وجود و عدم تو همه اوست
 سرمایۀ شادی و غم تو، همه اوست
 تو دیده نداری، که مگر درنگری
 ورنه که ز سر تا قدم تو همه اوست
 (خلیل، ۱۱۱؛ ریاحی، ۹۸-۹۹)

واله داغستانی

علیق‌لی خان بهادر متخلص به‌واله فرزند محمد علی خان فرزند
 مهر علی خان از طایفه لزگی داغستانی الاصل و اصفهانی‌المسکن بوده و از
 سخنوران تذکره نویسی سده دوازدهم هجری قمری به‌شمار می‌رود.
 علیق‌لی خان به سال ۱۱۲۴ در اصفهان تولد یافت و در اثر ذکاوت فطری
 در علوم متداولۀ عربی و فارسی معرفتی حاصل کرد. معاشقه او با دختر عمش
 معروف است. وی در سال ۱۱۴۴ جلای وطن کرده و در تاریخ ۱۱۴۶ وارد
 هندوستان شده است. در سال ۱۱۶۱ تذکره‌یی بنام «ریاض الشعرا» تالیف
 کرده که شرح حال ۲۵۹۴ شاعر قدیم و جدید را حاوی است. ریاض الشعرا
 دارای يك مقدمه و بیست و هشت روضه (هر روضه مخصوص يك حرف)
 و خاتمه در ذکر احوال خود مولف است. در دیباچۀ کتاب می‌نویسد که
 در اوایل آوارگی به هندوستان چون با کسی معاشر و محشور نبودم برای
 سرگرمی و انصراف خاطر غالباً شعر می‌خواندم، تا رفته رفته به فکر
 جمع کردن اشعار خوب افتادم، و در موقع تدوین این کتاب قریب به

هفتاد دیوان شعر و تذکره متقدم و متأخر و چند جلد تاریخ و کتب دیگر از قبیل نفحات الانس و مجالس النفایس و مانند اینها در پیش نظر داشتم، و اختلافاتی که در کتابهای مزبور به نظر رسید حتی المقدور در تصحیح آنها کوشش کردم، و کتب معتبره مثل نفحات را معتبر دانستم و خلاف آن کتب دیگر را اعتبار ندادم.

روش نگارش «واله» جز در مقدمه تذکره ساده و از تکلفات منشیانه عاری است.

آغاز: «تذکره محفل خاطر قدس مآثر صاحب‌الان آگاه حمد ناطقی است که نظم مجموعه ممکنات رابه کلمه کن از قلم طراز صورت‌نگار بر لوح تکوین به احسن نظامی جلوۀ ظهور بخشیده از خوان ملاحظت این طرفه پریرویان انجمن خوبی و زیبا شاهدان محفل محبوبی شور نشور و غلغلۀ صور در صوامع هوش ادانیوش سواد خوانان صفایح بیاض مشهود انداخت...».

نسخه‌های ریاض الشعرا به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:
کتابخانه ملک به شماره‌های ۴۳۰۱ و ۴۳۰۴؛ کتابخانه شادروان استاد جلال همائی نسخه دستنویس خود استاد.

و در خارج از کشور: در کتابخانه‌های اشبرنگر، برلن، ایوانف کرزن، لنیندرزیانا، بوهار، آصفیه، بانکی‌پور، بادلیان، اندیا افسی هست. برای اطلاع بیشتر از مشخصات و نشانه‌های آنها رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳ ص ۲۵۹۵؛ تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۱، ص ۶۵۷.

به طوریکه مذکور افتاد واله ترجمه حال خود را در خاتمه ریاض الشعرا به قلم آورده، دکتر نقوی هم در «تذکره نویسی در هند و پاکستان» به ذکر شرح حال مفصل او پرداخته و عبدالحکیم حاکم لاهوری مولف تذکره «مردم دیده» نخست شرح حالی را که سراج‌الدین علیخان آرزو در تذکره مجمع النفایس نوشته است نقل کرده و به دنبال آن اطلاعات و معلومات شخصی خود را آورده، و چون رویهم‌رفته دقیقترین شرح حالی

است که از والہ بہ قلم دوتن از معاصرانش تحریر یافته لذا عیناً از نظر ارباب فضل می گذرد:

«خان آرزو گوید کہ: علیقلی خان بہادر والہ تخلص از اولاد حضرت عباس عم پیغمبر است، صلی اللہ علیہ و سلم، در سلطنت کفرۃ چنگیزیہ یکی از اجدادش بہ داغستان وارد می شود، مردم آنجا کہ الحال [۱۱۶۴ ق / ۱۷۵۰ م] تمام شوافع اند، او را جادادہ بہ حکومت برگرفتند، تا آنکہ نوبت سلطنت بہ سلاطین صفویہ رسید، و چون داغستان سرحد ایران است، در میان پادشاہان ایران و داغستان ہمیشہ نزاع بودہ، پس ناچار یکی از سلاطین صفویہ بہ یکی از شمخالان داغستان پیغام کرد کہ فرزندی را از خود بفرستد تا او را پسرانہ تربیت کردہ آید، لہذا یکی از آبای خان مذکور بہ ایران آمدہ بہ والایۃ امارت رسید، و داغستان چنان ملکی است کہ قہرمان ایران نادرشاہ با آنکہ تمام مملکت ایران و توران و اکثر از روم را بیک عنان گردش بہ خاک سیاہ برابر کرد، باوجود یساق سہ سالہ، خوب از عہدۃ داغستان برنیامد، بہر حال خان مذکور از لزگی زادہ ہای دیار ایران است.

عموی او فتحعلی خان در عہد سلطان حسین میرزای صفوی اعتماد الدولہ و وزیر الممالک کل ایران، و والدش محمدعلی خان بیگلریگی ایروان کہ سرحد روم است بودند.

بعد از عزل نمودن و قید کردن این دو شخص، مملکت مذکور محشر فتنہ و آشوب گشت، تا رسید کارش بہ جائی کہ رسید؛ و خان مذکور بعد فوت پدر طفل بود کہ در مکتب با خدیجہ سلطان عموزادۃ خویش درس می خواند. پس مانند لیلی و مجنون تعشقی بہم رسید؛ و چون بہ عنفوان شباب رسیدند، درایام تغلب افاغنہ بر ایران بہ سبب تعرض بعضی موانع مواصلت دست بہم نہاد، و خان مذکور از آن ملک بہ ہندوستان آمدہ داخل جرگۃ امرا شد.

ہر چند از علوم ظاہر بہرہ یی ندارد، اما از جہت صفای ذہن و تتبع

کتاب، از اکثر مطالب آگاهی دارد، و بیشتر مقدمات مستحضر اوست، علی‌الخصوص تصوف که از برکات تصفح و تفحص و توجه اولیاء و صحابه به توحید حقیقی پی برده و عالم را حقیقت واحد شمرده، در مقدمه تلكامة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولاتسئلون عما کانوا یعلمون گویان دست از تعصب و تعنت شیعه و سنی برداشته، بزرگان هردو طریق را به بزرگی و خوبی یاد کرده و می‌کند، و از طعن و تشنیع که شیوه قشریان بیهوده گوشت مدام بر حذر می‌باشد. شاهد احوال اوست این مقال او:

دیدیم نزاع سنی و شیعه لقب

کاموخته‌اند کیش جهل از ام و اب...

خلاصه کلام چون در عشق که مبدأ معرفت و لب‌لباب دنیا و آخرت است، مستهلك و منهك است، تمام دیوانش از وقایع عشق و اسرار عرفان مملو است. در آشنا دوستی و جانبداری و اخلاص یکه روزگارست، و در میدان شجاعت و دلاوری بی‌همتا شهسوار. با وجود آنکه با فقیر «آرزو» چندان اخلاص ندارد، در این بیکسی‌ها که هجوم آورده، آنقدر عطف و فرموده که از حیز تقریر و تحریر بیرون است، اشعارش با کمال سلاست و بلاغت اکثر تتبع بابا فغانی است، بلکه اگر به چشم دقت نظر کرده آید، چاشنی که در کلام اوست در شعر بابا نیست، زیرا که اینهمه مقدمات تصوف بابا را کم دست داده، چنانچه بر آگاه بعد مطالعه ظاهر می‌گردد، و تذکره متقدم و متأخر نیز نوشته، قریب به چهل هزار بیت، نهایت مضبوط و مربوط، و فقیر آرزو را بعد نوشتن این نسخه، تذکره مذکور به نظر آمد، والا اینهمه دردسر نمی‌کشید، لیکن واقع این است که ادواق مختلف است، بهر حال انتخاب کلیات و اله مذکور قلمی می‌گردد» انتهی کلامه.

مولف: [عبدالحکیم حاکم لاهوری] گوید: خان مذکور چون به عزم هندوستان از ایران به لاهور رسید، شاه آفرین به قید حیات بود، استدعای ملاقات کرد، شاه مرحوم ابا نمود که فقرا را با مردم دنیا چه کار. آخر رقعہ‌یی طولانی در باب تشریف آوردن نوشت، و این بیت شاه آفرین که در قصیده‌یی از قصاید در آن ایام تازه مشق کرده بود، در آن مرقوم نمود:

پژمرده ایم بی تو به فریاد ما برس

از باغ ما دریغ مدار ای بهار، پای

شاه مذکور بعد مطالعه رقعہ، به خانہ والہ رفتہ چند ساعت صحبت داشتند. بار دیگر کہ دعوت کردہ بود و فقیر نیز محرک شدہ بود، فرمود ہمراہ من بیا. فقیر در آن ایام هوای دیگر در سرداشت قبول نکرد. بعد از آن خان مذکور بہ دارالخلافہ رسیدہ بہ وساطت روشن الدولہ و بہ موجب نوشتہ برہان الملک ملازمت فردوس آرامگاہ محمدشاہ پادشاہ کرد، و بہ منصب چہارہزاری سرافراز گردید، و میرتوزک دوم شد. بعد از آن در عہد احمدشاہ شہزاری و بخطاب خان زمان بہادرظفر جنگ مخاطب گردید، و ایام سلطنت عالمگیر ثانی کہ از اودہ برای اصلاح کارہای صوبہ داری شجاع الدولہ پسر صفدر جنگ بہ دہلی رفت، بہ اعانت عمادالملک وزیر بہ منصب ہفت ہزاری سر افتخار بہ فلک اقتدار رسانید، و فقیر در ہنگامیکہ صفدر جنگ از احمدشاہ آزرده شد و بیرون شہر خیمہ زدہ با عمادالملک جنگ بہ میان آمد، بہ وساطت خواجہ محمد یحیی خان «خرد» تخلص کہ احوال او خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی، در خانہ اعزاز الدولہ میریحیی خان بہادر خلف نواب زکریا خان بہادر کہ از مدتی بہ لباس فقیرانہ میگذراند، ہلاقات بہ نواب معزی الیہ کردہ، بعد از آن مکرر بہ خانہ اش رسیدہ بہ گرم جوشی بسیار برمی خورد. چون نواب صفدر جنگ بعد صلح از حضور بہ صوبہ خود عازم شد اکثر در راہ اتفاق دیدن نواب والہ می شد، اشعار خود بسیار می خواند. گاہ می شد کہ از اول شام تا نصف شب گرم غزلخوانی می بود. روز بروز اخلاص استحکام می پذیرفت، چنانچہ بعد فوت صفدر جنگ فقیر را بہ جد تمام از شجاع الدولہ متعین کردہ ہمراہ خود بہ دہلی آورد، و قریب یکہزار روپیہ مدد خرج برای فقیر مقرر کرد کہ مصحوب مولوی محمود کشمیری کہ از مقربان او و اخلاصمند فقیر بود بفرستد، لیکن بہ سبب بعضی امور قبول نکردم. این معنی مزید اخلاص گردید. بعد رسیدن بہ جہان آباد عہد و پیمانی کہ با فقیر بستہ بود (از تند مزاجی کہ داشت کار خودش صورت نگرفت)

به وقوع نیامد، آخر الامر فقیر رخصت شده به لشکر شجاع الدوله رسید، و بعد از چند ماه خبر فوتش شنید و متالم شد. چهل و شش سال عمر یافت. این فقره در تاریخ وفاتش گفته بودم: «پیوست برحمت واله = ۱۱۷۰) افسوس از جوانی او، طرفه باد دست، خوش معاش و خوش پوش بود. اکثر مقروض می ماند. خیلی خوش صحبت و خوش کلام و خوش تقریر و سریع التحریر دیده شد. در شعر کسی را منظور نمی داشت، و اکثری از شعرای عصر خود را وجود نمی گذاشت. قصاید غرا و دیوانی قریب شش هفت هزار بیت دارد، و اکثر بطور قدما می گوید و سخنش خیلی بدرد و بامزه است...

از زبان مولوی محمود کشمیری شنیده شد که نواب واله قریب به حالت احتضار در فکر شعر بود که ملا عبدالله نامی در آن وقت حاضر شد و گفت: کدام وقت شعر است؟ کلمه باید خواند، و ایمان تازه باید کرد، در جواب این رباعی خواند:

گر جان رودم زتن نخواهم مردن
ور خاک شود بدن نخواهم مردن
گویند علی قلی بمرده، این غلط است
اوهام تو مرد من نخواهم مردن...».

میرغلامعلی آزاد بلگرامی در خزانه عامره (ص ۴۴۹) آورده است که: «واله در هندوستان بر صدر امارت بسر می برد. تا آنکه در شاهجهان-آباد (= دهلی) سنه سبعین و مائه و الف و دیعت حیات سپرد. شاه عبدالحکیم حاکم ماده تاریخی یافت و فقیر آن را در سلك نظم کشید:

ظفر جنگ امیر گهرسنج معنی
بحکم قضا از جهان کرد رحلت
طلب کرد دل سال تاریخ فوتش
خرد گفت (پیوست واله برحمت) = ۱۱۷۰

از اشعار اوست :

تحصیل علم و دانش، خوش بود لیک واله
عشق جنون طبیعت، فرصت نداد ما را

★★★

جاهلان را نیست آگاهی ز حال خویشتن
خفته دایم خویش را بیدار می‌بیند به خواب

★★★

چو شمع قصه شوقم به انتها نرسید
دمید صبح و مرا با تو گفتگو باقی است

★★★

گشود چون سر غمناهم به قصد گفت
برو بگو که بمیرد زغم، جواب این است

★★★

آمد به پرسش من و ننشسته باز رفت
ای من هلاک آنکه بدین خشم و ناز رفت
کوتاه شد فسانه عمر دراز خضر
هرجا حدیث آن سر زلف دراز رفت

★★★

قاصد ار گرید چنین بر روز من
نامه‌ام در راه می‌گردد سفید

★★★

نه هر که بنده شود خدمتی کند بسزا
نه هر که خواجه شود بنده پروری داند

★★★

خود مگر رنجه کنی دست نگارین، ورنه
سر ما را که بهفتراک تو برمی‌بندد

★★★

به شوق وصل تو عمری زدم در تقوی
تو یار دردکشان بوده‌ئی و من غافل

★★★

نسیم صبح شمیمی به ارمغان برسان
به‌دیده، گردی از آن خاک آستان برسان
کند غبار درش کار سرمه در چشم
اگر قبول نداری به امتحان برسان
به گلستان حریمش چو بگذری، از من
تحیتی به گل و سرو و ارغوان برسان...
حکایت غم شبهای تیره روزی را
به آفتاب زمین، ماه اصفهان برسان
«خدیجه‌بیگم» علیا جناب گردون قدر
بیوس حضرتش و سر به‌کهکشان برسان

رباعی :

از سینهٔ ریش، هرچه خواهی بردار
زینجا کم و بیش، هرچه خواهی بردار
جان و دل و صبر، از توام نیست دریغ
غیر از غم‌خویش، هرچه خواهی بردار

★★★

«واله» ز فراق روی جانان مردم
در هند غریب و زار و گریان مردم
نگذاشت اثر زهستیم، مهر رخس
مردم زغم «خدیجه سلطان» مردم

★★★

در خاتمه ریاض الشعرا (که نسخه عکسی آن مورخ ۱۹ ربیع الثانی سنه ۱۲۱۶ در دانشکده ادبیات تبریز هست) از غزلیات و رباعیات ترکی واله نیز مسطور است.

(واله؛ گلچین (ت)، ۱/۶۵۰-۶۶۶)

وفای داغستانی

مهدی قلی خان متخلص به وفا فرزند کینیاز خصای داغستانی است
علیرغم اینکه سلسله نسبش به چنگیز خان منتهی می شود، مردی پاک طینت
و نیکو سریرت و بلند همت و گشاده صورت و نازک طبع بوده، اوراست:
به فرش چمن پای آهسته نه مبادا برنجد ز تو خار و خس

در علوم ادبی به ویژه در عروض و قافیه و منطق بین همگنان ممتاز
بود. در اثر ابراز شایستگی در تغلیس به مناصب عالیهای گماشته شد.
مولف ریاض العاشقین به سال ۱۳۱۰ هجری قمری با وی ملاقات و در
حدود سیصد بیت از اشعار او را که بیشتر فارسی و از نوع غزل و قطعه و
رباعی است در تذکره خود نقل کرده است.

نواب تاریخ فوت او را در ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۱۸ قید کرده و
افزوده است که بانو خورشید ناتوان شاعره معروف قرا باغ مادر صاحب
ترجمه بوده است. از اشعار وفاست:

یارب توئی که نیست مرا جز تو ملتجا
سلطان ملک عدل و خداوند کبریا
چشم امید عالمیان سوی درگهت
محتاج آستان تو درویش و پادشا
با صد گناه باز امیدم به عفو توست
آخر کجا رود ز در شاه خود گدا
نومید نیست از کرمت بنده ای که او
کرده قبول پیروی آل مصطفی

کی باشد آنکه بخت سیه یار من شود
تا توتیای دیده کنم خاک کربلا
یارب مباد آنکه جدا گردد عاقبت
دست «وفا» ز دامن اولاد مرتضی



تو را عیش و شادی دمی کم مبادا
ز غمهای من بردلت غم مبادا
شنیدم که با ناکسی عهد بستی
چو عهد من، آن عهد محکم مبادا
چونی آتش افتاد اندر دل من
دل من را به جز ناله همدم مبادا
چو درها بریزد «وفا» از دو دیده
از این جنس در دامنش کم مبادا



شهر تغلیس که دروی وطن یار من است
خاک او مرهم زخم دل بیمار من است
خاک آن بادیه گوئی همه مشک ختن است
خس و خاشاک در آن مرحله گلزار من است
گر در آن شهر بسی لاله رخ و سرو قدند
آنکه محبوبتر است از دگران یار من است



حاصل من بهره مهر و وفا ناکامی است
ذلت و محنت بی حاصلی و بدنامی است
تا خیال سر زلف تو هم آغوش من است
هر شبم کار پریشانی و بی آرامی است



کاش صیاد ز دلتنگی من یاد کند
 رحمش آید به من و از قفس آزاد کند
 شادی من همه در شادی و خوشحالی اوست
 چه شود گر به پیامی دل من شاد کند
 گر «وفا» میل به تدریس کند در تغلیس
 قیس را عشق بیاموزد و استاد کند

★★★

چمن بی رخ تو صفائی ندارد
 گل گلستان دلگشائی ندارد
 چو دوری ز چشم من ای روشنائی
 چراغ دلم روشنائی ندارد
 ندانم چه دردی است درد جدائی
 که جز مرگ دیگر دوائی ندارد

★★★

بهار عمر گرامی چو می رود برباد
 بنوش باده گلگون هر آنچه بادا باد
 مصوری که کشیده است نقش هستی من
 بدست داد صراحی بکف پیاله نهاد
 مگو که عاقبت کار چیست یا چه شود
 که پرده از رخ این کار هیچکس نگشاد

★★★

میازار از خود دل هیچ کس
 طریق سعادت همین است و بس
 قضا دست صیاد را بشکند
 گرش رحم ناید به مرغ قفس
 بفرش چمن پای آهسته نه
 مبادا برنجد ز تو خار و خس

تو با هر کسی مهربان باش و خود
 تمنا مکن مهربانی ز کس
 وفا راه انصاف را پیش گیر
 طریق سعادت همین است و بس

★★★

بنگر به رخ زرد من و اشک روانم
 سوزد ز غمت شمع صفت رشته جانم
 اسرار محبت نتوان گفت به هر کس
 با مهر وفای تو بیستند دهانم
 سودای تو بیرون نرود از دل تنگم
 گر در طلب وصل تو سوزد تن و جانم

★★★

بوی جان آید از هوای وطن
 دل و جان «وفا» فدای وطن
 دولت ملک جاودانی یافت
 هر که دل داد در وفای وطن

★★★

گرچه بیرون شدم از شهر تو از گمراهی
 لیک جز یاه توام نیست دگر همراهی
 می‌روم وز غم تنهائی خود می‌سوزم
 نیست در ملک «قرباغ» مراد لخواهی
 گرو فارفت ز کوی تو فراموش مکن
 به زبان داشت دعائی و به سینه آهی

از رباعیات اوست :

غمخانه دل ز دوریت ویران است
 در سینه چو لاله داغها پنهان است

شمعی است وفا کز غم رویت، همه شب
با سوز و گداز تا سحر نالان است

★★★

دل در غم عشق یار گریان بهتر
این خانه زسیل اشک ویران بهتر
روزم چو شب هجر، سیاه اولی‌تر
حالم چو سر زلف پریشان بهتر

★★★

تا دل به امید رحمت بر بستم
پیوند علایق از جهان بگسستم
یارب در توبه را به‌رویم بگشا
زنار بریدم و صنم بشکستم

★★★

پنهان ز تو عمری است که دردی داریم
وزتاب غمت چهره زردی داریم
با این دل آتشین که در سینه‌ماست
گریان چشمی و آه سردی داریم.

(نواب، ۱۰۲-۱۰۵؛ مشتری، ۲۴۹-۲۷۱)

گرجستان

از شمال به روسیه و از شرق به آذربایجان شوروی، از جنوب به ارمنستان و ترکیه و از غرب به دریای سیاه محدود است. و حدود (۶۹۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۴۶۸۸۰۰۰ نفر (در ۱۹۷۰ میلادی) جمعیت دارد. و مشتمل بر جمهوری‌های خودمختار ابخاز، آجارستان و ناحیه استیای جنوبی است.^۱

بیشتر مردم گرجستان گرج هستند، ولی اقوام دیگر روسی، ارمنی، آذربایجانی، و ابخازی نیز در این جمهوری زندگی می‌کنند، در ۱۹۵۹ عده گرجیها ۲۶۰۲۰۰۰ نفر بودند و ۶۴/۳ درصد ساکنان گرجستان را تشکیل می‌داده‌اند. ارمنیها ۱۱ درصد جمعیت و آذربایجانیها ۳/۸ درصد آنرا تشکیل می‌دهند.

تاریخ - از هزاره‌های اول قبل از میلاد نام بعضی از اقوام گرجی در کتیبه‌های آشوری و اورارتو دیده می‌شود. در قرون قبل از میلاد دولت پادشاهی ایبریا در جنوب غربی گرجستان حکومت می‌کرد، انوشیروان آنها را برانداخت در سال ۶۵۴ گرجستان به دست مسلمانها افتاد در ۱۵۷۸ میلادی دولت عثمانی تمام قفقاز را به تصرف درآورد و تغلیس را گرفت، ولی شاه عباس اول صفوی آنان را عقب‌راند و هزاران تن از مسیحیان را به نواحی دوردست ایران فرستاد از سال ۱۶۵۸-۱۷۲۳ خاندانی از طرف شاهان صفوی بر تغلیس حکومت می‌کردند. با سقوط دولت صفوی عثمانیان دوباره بر گرجستان مسلط شدند و نادرشاه افشار دوباره آنها را عقب‌راند، بعدها وضع دشوار اقتصادی گرجستان را به جلب حمایت روسیه ناگزیر ساخت. آقا محمدخان قاجار برای انتقام‌جوئی از نزدیک شدن

گرجستان به روسیه در سال ۱۷۹۵ به ایالات کارتیل - کاختیا تاخت. در ۱۸۰۱ الکساندر اول امپراطور روسیه این دو ایالت را ضمیمه روسیه کرد و قسمتهای دیگر در سالهای بعد جزو روسیه شدند.

تفلیس مرکز گرجستان است و آن را به گرجی تبیلیسی (= چشمه‌های آب گرم) گویند و جمعیت آن در ۱۹۵۶ تخمیناً ۶۳۵۰۰۰ نفر بوده است. شهرهای مهم آن باتوم، کوتایسی، سوخومی می‌باشد.

گرجستان از دیرزمانی با ایران روابط ادبی و فرهنگی داشته است. داوید کوبیدزه از جمله دانشمندانی است که درباره تاریخ این روابط، توفیق تألیف ۳ جلد کتاب را یافته و در سالهای ۱۹۶۹-۱۹۸۳ در تفلیس به چاپ رسانده است.

شاعران پارسیگوی گرجستانی‌الاصل به‌شرح زیرند:

اختر گرجی

احمدبیگ متخلص به «اختر» فرزند فرامرزبیگ اصلش از ولایت گرجستان بود، در اصفهان و شیراز نشو و نمایافت، و در خدمت بعضی از اولادکریم‌خان زند از جمله مقربان بود و مدتی به‌منادمت سلیمان خان قاجار (در ۱۳۰۰ق) که خود شاعر بود و «عزت» تخلص می‌کرد، سرافراز و محسود اقران گشت. گویا با یکی از وشاقان این امیر نظری از روی مهر داشته و گاهی به‌نامش غزلی می‌سروده است. اتفاقاً در همان اوقات دیوانش مطمح نظر سلیمان خان افتاد و در اثنای مطالعه به‌ایبائی که تصریح به‌نام معشوق شده بود رسید و از فرط خشم امر به‌بریدن زبان وی کرد، پس از آنکه اختر بخت «اختر» از اوج شادی روی به‌حضیض نامرادی نهاد، به‌اصفهان رفت و خود را به‌تحریر تذکره‌یی موسوم به «انجمن‌آرا» مشغول ساخت و هنوز به‌اتمام نرسیده بود که در سال ۱۲۳۲ (ق) عمرش به‌آخر رسید.

بعد از او برادر کوچکترش محمدباقر «نشاطی» تخلص، به‌تکمیل این تذکره همت گماشت وی نیز عمرش وفا نکرد و به‌سال ۱۲۳۴ پی سپر برادر شد. سپس اتمام کتاب و شرح احوال و اشعار بعضی از بزرگان و شاهزادگان قاجار برعهده فاضل‌خان گروسی محول شد و او باوجود اینکه خمیرمایه تذکره خود یعنی «انجمن خاقان» را از «انجمن‌آرای» اختر گرفت، از هر دو برادر به‌بدی یاد کرد.

به‌نوشته آقای گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی ترجمه‌حال اختر را وامق یزدی مولف تذکره می‌کده از سایر معاصران: (فاضل‌خان

گروسی، حاج علی اکبر نواب شیرازی مولف تذکره دلگشا) دقیقتر نوشته و این است:

«اختر اسم شریفش احمد بیگ ولد فرامرزیگ اصلش از اتراک گرجستان و خودش غالباً در شیراز و اصفهان نشو و نما یافته، فی الجمله سیاحتی در عراق و خراسان نیز کرده است. در زمان حقیر دو دفعه به دارالعباد آمده شعرای مشهور این ولا مثل قضائی و جلالی از ادراک صحبتش فیوضات اندوخته رسوم شاعری از او آموخته‌اند، حقیر مکرر از فیض صحبتش بهره‌ور گردیده‌ام. الحق مردی بغایت با تمکین و وقار و در تمیز اشعار نهایت دقت را بکار می‌برد، خط شکسته را خوب می‌نوشت، و بهرموز انشا نیز آشنا بود. صاحب طبع غیور عالی و در حفظ ظاهر شریعت اندک لاپابالی، خالی از سوء خلقی نبود، و در تحقیق مطالب مشکله وحدت و ولایت زیاده غور و کنجکاوی می‌نمود. لهذا در باب ولایت به سوء اعتقاد معروف و بین الانام بدین صفت موصوف، اما فی الحقیقه مأخذ این شهرت اشتباه و این رباعی که از منظومات اوست برپا کدانی او گواه است:

مشغول وصی گر نشدی اهل عناد

کردی زنبی مگر فضولی بنیاد

بود از پی اثبات نبوت که چنین

دعوای خلاف در خلافت افتاد

اگرچه مشارالیه از اصحاب خمخانه است، اما به پاداش حق تربیتی که در باره بعض اصحاب این بزم داشت، احوالش را چنانچه از خودش مسموع افتاده بود نگاشت: والدش از چاکران کارگزار دولت زند، و خود نیز در عهد لطفعلی خان که آخر سلسله زندیه است، به مناصب ارجمند سربلند. در اوایل دولت قاجاریه نظر به تهمت جنایتی، هراسان و به جانب خراسان فراری، و چندی در آن سامان گوشه گیر و متواری، تا طلوع آفتاب عالمتاب دولت... فتحعلیشاه قاجار دلش از آنرو به تنگ آمده قصیده متینی در وصف آن سلطان با داد و دین به رشته نظم کشیده به اردوی

معلى شتافته، بواسطه سلیمان خان که یکی از اعظم آن دودمان بود، رخصت زمین بوسی دریافت، قصیده را به عرض اقدس رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید، سلطان قدردان بعد از استماع آن فرمود که قصیده تو بکر و تازه است، لهذا درخور انعام بی اندازه یی. خودت را به خودت بخشیدم، الحق بالنسبه به گناهش عفوی خدیوانه و گذشتی خسروانه بود. بعد از آن چندی در خدمت خان سابق الذکر نهایت اعتبار داشته، تا آنکه در عالم سکر و مستی سخن ناشایستی از او مسموع و زبانش مقطوع، اما در محاوره او چندان نقصی محسوس نمی شد، بالجمله مشارالیه تذکره یی در احوال معاصرین خود می نوشت، نهایت به نهایت نرسید، بعد از آنکه در سنه ۱۲۳۲ در دارالسلطنه اصفهان مرغ وحش از آشیان بدن پرواز و با طایران شاخسار طوبی هم آواز گردید، برادر کهترش محمد باقر بیگ متخلص به نشاطی آنرا برداشته به دارالخلافت تهران شتافت و بواسطه آن نزد اکابر دولت و اعیان حضرت اعتباری یافت، و بایکی از مقربان درگاه خلایق امیدگاه عالیجاه حقایق و معارف اکتناه محمد فاضل خان گروسی که فی الحقیقه اسمی است با مسمی و از مراتب فضیلت و کمالات آگاه همداستان گردید، اما طالع مساعدت ننموده در همان نزدیکی رخت به عالم باقی کشید.

در سنه ۱۲۳۵ که حقیر را سفر دارالخلافت تهران اتفاق افتاد، به مطالعه تذکره مسمی به انجمن خاقان که آن فاضل دانشمند در شرح احوال معاصرین مرتب فرموده بود فایض گردیدم. خان معظم الیه در مقام معذرت فرمود که چنانچه خلاف واقع بینی کوتاهی از جانب من نیست، چون تتبع و سیاحتی به جهت التزام رکاب سعادت انتساب اتفاق نیفتاده بود، اعتماد به آنچه محمد باقر بیگ نوشته بود نمودم. حقیر چون تذکره مولانا اختر را مکرر مطالعه کرده بودم، یافتیم که باقر بیگ به اسم خود آنرا قلم داده و احوال بعضی را از راه حسد یا بجهت دیگر نقار خاطری که داشته تغییرات کلی داده، مابقی را به حال خود گذاشته است، وفی الحقیقه آن فاضل گرانمایه را نظر به حصول پایه فضیلت در تحصیل مراتب شعر و شاعری

و تحقیق دقیق نظم و سخن گستری چندان اعتنا و اهتمامی نبود. باری مولانا اختر در همه اقسام شعر استاد و اشعارش محل اعتماد و استناد است، مضامین بکر دلنشین در قطعه و رباعی دارد. در حین تحریر، دیوان ایشان بدست نیامد ناچار به نگارش آنچه متفرقه به نظر رسید اکتفا رفت. (وامق یزدی ۱۲۳ بیت از قصیده و غزل و رباعی از او آورده است).

«انجمن آرا» (مولفه ۱۲۲۲-۱۲۳۲) مشتمل بر تراجم شعرای معاصر مولف است از عصر کریم خان زند تا اواسط فتحعلیشاه قاجار، مرتب به ترتیب حروف تهجی.

نسخه های «انجمن آرا» به نشانه های زیر در کتابخانه ها هست: کتابخانه شخصی آقای رکن الدین همایون فرخ (تدوین نخستین). کتابخانه ملی تهران، شماره ۲۵۱۳ (تدوین نخستین، بی دیباچه و ناتمام).

کتابخانه شخصی آقای فخرالدین امینی ساکن تهران (تدوین ثانی). کتابخانه برلین شماره ۶۶۴ تحریر حدود ۱۲۶۴ (ق)، تدوین ثانی. نسخه آقای همایون فرخ که گویا سابقاً از آن آقای گلچین معانی بوده و مشتمل است بر تراجم نود و شش شاعر که با آذر بیگدلی آغاز می شود و به هاتف اصفهانی اردوبادی تبار پایان می پذیرد.

آغاز: «انجمن آرای اختر و انجم سپهر محامد و مدایح حمد و سپاس خداوندی است بی مثل و مانند، و جهان بینی است بی چون و چند، که قبل از ایجاد لفظ و معنی نظم عالم امکان را در تذکره لوح محفوظ نگاشت». سبب تالیف را در پایان دیباچه چنین نوشته است:

«... از آنجا که گزارش حالات و نگارش مقالات فصحای متقدمین و بلغای متأخرین در تذکره های متعدده و تواریخ مختلفه مذکور و مرقوم گردیده لهذا سخنهاي گفته را گفتن و حکایات نوشته را نوشتن زیاده حسنی نداشت، در این وقت که سنه یک هزار و دویست و بیست و دو هجری است، راقم حروف فقیر صداقت سیر احمد المتخلص به «اختر» مترصد

این معنی گردیده که مجملی از مجاری احوال و مختصری از منتخب اقوال شعرای معاصرین را به مصداق لکل جدید لذة رقمزد خامه مشکین ختامه نماید، و این رساله را به «انجمن آرا» موسوم و اسامی شعر را به طریق حروف تهجی مرقوم که حرف اول تخلص را معتبر گرفته تا همگنان را در تقدیم و تاخیر تعرضی به فقیر نرود، و به دو فصل مقرر داشتم:

فصل اول: در تذکار اشعار و اشعار اطوار شعرای معاصرین زاده‌الله توفیقاً.

فصل دوم: در ذکر شمه‌یی از احوال و قدری از افکار بنده مولف، والله الموفق والمعین.

این تذکره را استاد فقید دکتر خیامپور از روی نسخه برلن به نام تذکره اختر (با حذف مقداری از اشعار آن، در شهریور ماه ۱۳۴۳ در تبریز به طبع رسانیده‌اند. نسخه چاپی به علت عدم مراجعه به سایر نسخ خطی دارای نقایصی است که شرح آن از حوصله این مقال خارج و مستلزم مطالعه بیشتری است. تذکره «انجمن آرا» بسال ۱۹۸۶ میلادی توسط احمد زانووی به روسی ترجمه و در مسکو، نئوکا (در ۸۹ + ۱۵۸ صفحه) به چاپ رسیده است.

از اشعار مولانا اختر است:

ای به‌هوای رخت رسته گل از خارها

داده گل عارضت رونق گلزارها

وہ کہ دگر بارہام سوی کسی می‌کشد

دل کہ زپهلوی او دیدہام آزارها

حسرت نظارہیی در دل مرغ قفسی

خرمن گل ریختہ بر سر بازارها

بہررمیدن زدام اینہمہ افغان زچیست

می‌بری ای مرغ دل عرض گرفتارها

★★★

تا چرا دل به چون توئی دادم
آنچه با من کنی سزای منست

★★★

من درسماع از اینکه حدیث تو می رود
ناصر به این خیال که گوشم به پند اوست

★★★

هر زمانم، دل به جائی می رود
هیچکس را یار هر جائی مباد

★★★

بازای تا که ریزی بر آتش من آبی
ز آن پیشتر که خاکم برباد رفته باشد

★★★

گوید منشین به راهش خاکساری تابکی
بیشتر دلسوزی این همنشینم می کشد

★★★

تو را که غیر جفا رسم آشنائی نیست
عجب که بخت، تو را با من آشنا بکند

★★★

دلم مرغ گرفتاری که از این آه و فریادش
بدام هر که می افتد هماندم سازد آزادش

★★★

به مجلس تا که من ننشسته ام بر جای ننشیند
از آن ترسد که چون بنشست، بنشینم به پهلویش

★★★

نه یادم کردی و نه رفتی از یادم چه خوش بودی
چنان کز یاد خود بردی اگر می رفتی از یادم

★★★

می‌کنم وصف لبش اما زبیم مدعی
می‌برم نام زلال خضر و پی گم می‌کنم

★★★

خجل ز ماه رخت آفتاب خاوری اما
چه سود از اینکه نیاید بکار روز سیاهم
مجوی خرمی از من درین چمن که من اختر
خزان رسیده بهارم، سموم دیده گیاهم

★★★

به وقت کشتتم آهی ز سینه سرزد، آه
نشد که کشته تیغ تو بی گناه شوم

★★★

همه از بخت نگون است اختر
شکوه از این، گله از آن چکنم

★★★

گفتم نگه تو دل زمن برد
گفتا بتو کی نگاه کردم

★★★

هر روز در فغانم و هر شب به یاربم
یارب مباد چون منی آن روز و این شبم
پرسید مدعی که در آن کو، چه می‌کنی
دلشاد از آن شدم که ندانسته مطلبم

★★★

کرده‌ام آنچه توان کرد به عالم جز عیش
دیده‌ام آنچه توان دید به گیتی جز کام

بسکه دید از پی نظاره به هر رهگذرم
می‌شناسد بنظر گرچه ندانسته بنام

★★★

کشتی و خوشم که دامت را
گیرم فردا به این بهانه

★★★

به پایان شد حدیث دل زبس گفتیم و نشنیدی
سرآمد رشته الفت زبس بستیم و بگسستی
نه زخم خار و نه بیم خزان نه غیرت گلشن
خوش آن مرغی که در کنج قفس بگرفت مأوایی

(اختر، (پایان)؛ محمود، ۱۵۹/۱-۱۶۱؛ گلچین، ۵۳-۴۶/۱، ۳۲۸/۲-۳۳۱)

اشتهای گرجی

میرزا عبدالله فرزند فریدون گرجی و متخلص به «اشتها» از شاعران
سده ۱۳ هجری قمری است. آقامحمدخان قاجار پدر او را با چندتن
دیگر از نجبای گرجستان به ایران آورد و عبدالله صاحب ترجمه بسال
۱۲۴۵ (ق) در اصفهان تولد یافت، در اوان جوانی به تحصیل علوم
ادبی پرداخت و از صرف و نحو و منطق و کلام و عروض و قافیه بهره‌ی
گرفت و از خط حظی وافر یافت و از این راه کسب معاش می‌کرد.
طبعش به گفتن شعر مایل بود، ابتدا «سرگشته» تخلص می‌کرد ولی
بعدها تخلص خود را به «اشتها» تغییر داد. وی در سال ۱۲۸۹ وفات
یافت و عباسقلی بختیاری متخلص به خرم این رباعی را در تاریخ فوت
وی انشا کرد:

افسوس که اشتهای با فضل و هنر

از ملك فنا سوی بقا کرد سفر

گفتا پی تاریخ وفاتش خرم

(ایوای که اشتها نداریم دگر) = ۱۲۸۹

دیوانش در سالهای ۱۲۸۲، ۱۳۰۶، ۱۳۱۴ هجری قمری در تهران
بچاپ سنگی رسیده و سال ۱۳۱۲ قمری بهاهتمام میرزا محمد ملك الكتاب-
شیرازی در بمبئی طبع شده است.

يك نسخه خطی هم در ۱۰۸ صفحه، هر صفحه ۱۴ بیت بخط شکسته
نستعلیق میرزا فتح الله در کتابخانه مجلس به شماره ۱۴۱۱ هست، بنابر آنچه
در مقدمه این نسخه نوشته شده. میرزا نصرالله بن محمد شفیع خوشنویس
اصفهانی که «اشتها» چند سالی معلم خط فرزندان وی بود به جمع و
تدوین و تصحیح دیوان پرداخته و به دیباچه آن (نگارش علی محمد منشی)
مطالبی افزوده است. اشتها در اغلب اشعارش دیوان بسحق اطمعه شیرازی
را تتبع کرده، شعرش این است:

به مسمومان ز تریاقی نماند رحم بردلها
«الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها»

★★★

این گنبد بزرگ که در مسجد شه است
سرپوش کوچکی است به قاب طعام ما
گر روزی تمام خلایق کنند جمع
گردد غذای مختصر صبح و شام ما

★★★

هر که شود کاسه لیس آل محمد
بر خورد از سفره نوال محمد

★★★

ما پر خور و بی پا و سر و پاچه پلشتیم
سر رشته جان را به کف کله بهشتیم

★★★

گر به دشت دهر ماهم کشتزاری داشتیم
 تربوبادنجان و قمری و خیاری داشتیم
 (اشتها، دیوان؛ ابن یوسف، ۲۱۷-۲۱۸؛ مشار، ۱/۱۵۸۶)

بدر تقلیسی

بدرالدین داود (محمود) از شاعران سده هفتم و مورد علاقه مولف
 نزهة المجالس بوده است و از او ۳۷ رباعی در این کتاب مضبوط، اوراست:
 بی یاد لبش، انجمنی باید و نیست
 چون من به غمش ممتحنی باید و نیست
 گفتم که یکی بوسه بده، گفت: مرا
 اول به ضرورت دهنی باید و نیست



شمع که به هیچ جای مسکن نکم
 تا، حال دل خویش معین نکم
 احوال دلم، بر همه پوشیده بود
 تا، من به زبان خویش روشن نکم
 (خلیل، ۱۳۷، ۳۶۱)

برهمن گرجی

سربدال بیگ متخلص به برهمن اصلش از گرجستان و از غلامان
 شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) بود مولف صبح گلشن می نویسد: دولت
 و حشمت او را غلام و مضامین رنگین در سرکار طبعش مدار الهام بود.
 چون در تذکره روز روشن از او تحت عنوان «سربدال» یاد شده؛
 مؤلف فرهنگ سخنوران هم در دوجا نام برده، در صفحه ۸۴ به تخلص و
 در صفحه ۲۶۵ به نام. از اشعار اوست:

خون ما را نوشکاران بی‌محابا ریختند
 همچو برگ لاله در دامن صحرای ریختند
 شوخی بیداد مژگان تو در خوابم گرفت
 آمازان مستان که غافل بر سر ما ریختند

★★★

تو را از نکبت گل آفریدند
 مرا از شور بلبل آفریدند

★★★

شب ز گرمیهای اشک دشت پیما سوختم
 چون چراغ ناخدا بر روی دریاسوختم
 بسکه شوق دام او در آشیانم گرم داشت
 همچو برق از یک پرافشانی سراپا سوختم

★★★

به صحرا لاله، در محفل چراغم
 به هر صورت که هستم بی‌تو داغم
 (نصرآبادی، ۴۷-۴۸؛ سلیم، ۶۲؛ صبا، ۳۵۲)

بزمی کوز

به نوشته تقی‌الدین اوحدی: اصلش گرجی است، در شیراز بزرگ
 شده، مدتی در هرات بسر کرده از آنجا به هند آمده، او را در گجرات
 دیدیم که در ملازمت میرزا عبدالله خان مخاطب به نوازش خان بن سعیدخان
 جغتائی می‌بود. بعد از آن هم مدتی بر سر خود سیار بود، مرحومی مولانا
 نظیری نیشابوری به جهت وی دست و پائی زده بادفروشیها کرده از
 عبدالله خان فیروز جنگ و دیگر مردم انعامات گرفته و خود نیز به‌وی
 انسانیات متواتر و احسانات وافی نمود. اما چون وی به عالم بقا شتافت،
 او را با ورثه وی اندک سوءمزاجی واقع شد، تاریخ هجوآمیزی به جهت

آن مرحومی گفت... غرض از این مقوله آنکه اگرچه در شاعری صاحب طبیعت و تازه گوی و خوش فهم بود، اما با شخصی که ولینعمت و مربی و استاد صاحب حقوق باشد، به عبت زشتی کردن و چنین مزخرفی به عرصه آوردن، بغایت بدذاتی است و اگر کمینه مدد و حمایت او نمی کردم آزار بلیغ بهوی می رسانیدند و بنده او را به گجرات گذاشته برآمدم و در غره ربیع الاول سنه ۱۰۲۳ شنیدم که در گذشته او را قریب سه هزار بیت اشعار است :

می تراود از لب هر داغ من صد چشمه خون
شوق حاصل مویه مویم را گلستان کرده بود
نیستم از ماتم پروانه آگه، لیک دوش
شمع را دیدم که گیسوئی پریشان کرده بود



چه داغها که از این بردل مسیحا نیست
که چون شهید غمت سرخروی فردا نیست
ز بی قراری عشق است دست شوق دراز
و گرنه این گنه از جانب زلیخا نیست
تو خواه وعده وفا کن ز لطف و خواه مکن
که میزبان تو را قدرت تقاضا نیست...»

غزل ذیل به ضبط نصرآبادی و خوشگو و دیگران از مخفی رشتی است
و صاحب عرفات [وریاض الشعرا] اشتباهاً آن را بنام بزمی ثبت کرده اند
و نیز همین غزل با مقدار زیادی از اشعار مخفی بنام زیب النسابیگم دختر
اورنگ زیب در دیوان او چاپ شده است. (گلچین)

ز داغ عشق تو ز آنگونه جان و تن می سوخت
که هر نفس ز تن سینه پیرهن می سوخت
شهید عشق تو را شب به خواب می دیدم
که همچو شعله فانوس در کفن می سوخت

حدیث شوق تو بر نامه ثبت می کردم
 سپندوار نقط بر سر سخن می سوخت
 ز سوز سینه بزمی شد اینقدر معلوم
 که همچو خس مژه اش در گریستن می سوخت
 (عبدالنبی، ۲۹۳-۲۹۴)

حبیش تغلیسی

ابوالفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد تغلیسی از مشاهیر دانشمندان سده ششم هجری قمری است، تالیفات نفیس و متنوعی که در لغت و ستاره شناسی و پزشکی و... از خود به یادگار گذاشته او را جزو مفاخر علمی و ادبی تاریخ فرهنگ دیرپای ایران قرار داده است.

حبیش محتملاً حوالی سال ۵۱۶ تغلیس را با همراهی گروهی از مسلمانان به مقصد بغداد ترک گفته و بعد به منظور یافتن بازاری که ادب پارسی در آن خریدار داشته باشد راهی دیار روم شده است.

تنها تاریخ صریح که از زندگی وی در دست هست سال ۵۴۵ است و آن مستفاد از قطعه ای است که در پشت نسخه یی از «قانون ادب» آمده: «مصنف گوید:

تمام کردم در سال پانصد و چل و پنج

ز فضل یزدان، اندر ادب من این قانون

چهار سال در او نفس و جان شیرین را

ز بس تفکر در رنج داشتم مقرون»

در مقدمه این کتاب که چهار سال تألیف آن طول کشیده، از تصنیف دیگرش بنام «بیان التصریف» یاد کرده است که قبل از «قانون ادب» یعنی ۵۴۱ ه.ق به اتمام آن توفیق یافته بوده است.

یکی دیگر از تألیفات او «وجوه قرآن» است که همزمان با «قانون ادب» تصنیف و در روز پنجشنبه ۲۴ (?) سال پانصد و پنجاه و هشت از هجرت نبوی بدست خود مصنف در قونیه استنساخ شده و بیانگر

این نکته هست که تفلیسی بسال ۵۵۸ در قونیه و در قید حیات بوده است.

کتاب دیگر وی «تلخیص علل قرآن» نام داشته که اکنون در دست نیست و تنها ذکری از آن در مقدمه «بیان النجوم» و متعاقباً در کشف الظنون رفته است.

از سایر تالیفاتش: «ملحمه دانیال»، «بیان النجوم» (در ده باب و ۲۱۰ فصل تالیف و نسخه آن در مجموعه منوچهر مشیری مورخ ذیقعدة ۷۵۵ هست)، «بیان الصناعات»، «بیان الطب»، «کفایة الطب»، «کامل... التعبير»، «ترجمان قوافی»، «تقویم الادویه» که نسخه‌های خطی اغلب آنها در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود و پاره‌یی به‌زینت طبع آراسته شده است.

حاجی خلیفه سال مرگ او را ۶۲۹ قید کرده و آقای دکتر ریاحی در مقاله ممتنع خود (که در مجله آینده شماره ۸ سال ۷۷ آبانماه ۱۳۶۰) انتشار داده‌اند می‌نویسند: «مردی که احتمالاً در ۵۱۶ از تفلیس به‌بغداد مهاجرت کرده و در هر صورت قبل از ۵۳۸ تقویم الادویه را نوشته و به‌ملاحظه کتابهای موجودش پربارترین سالهای فعالیت علمی او در فاصله سالهای ۵۳۰-۵۵۰ بوده تا ۶۲۹ زنده نمی‌مانده است» و استنتاج کرده‌اند که دیرترین سال برای فوت او ۵۷۹ می‌تواند باشد.

وجه امتیاز دیگری که تفلیسی دارد این است که در قرنهایی که اکثریت قریب به اتفاق سخنوران و نویسندگان از شمال شرق و شرق ایران برخاسته بودند او در شمال غربی‌ترین مرز فرهنگی ایران آن روز تولد و تربیت یافته است و از این روی در آثار او لغاتی از لهجه‌های شمال غرب ایران برجای مانده است که نویسندۀ مقاله چند واژه از «قانون ادب» برای نمونه آورده‌اند که هنوز هم در آذربایجان عیناً به‌همان معنایی که ۸۵۵ سال پیش تفلیسی نوشته رائج است از جمله: نهره: شیرزنه، گنگ: تبوشه سفالین (در تبریز به‌شکل گوك تلفظ می‌شود)

شیرینک : شیرهای که از درخت بچکد (تلفظ کنونی شیرنک)، بلگ : برگ (در زبان کنونی آذربایجان هم (ر) گاهی به (ل) بدل می شود: (خالوار: خروار) و برعکس: (تلمبه: تورومبا) و ... (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به نشریه دانشکده ادبیات تبریز س ۶ ش ۴ مقاله نگارنده تحت عنوان زبان کنونی آذربایجان)، درزی: خیاط و ...

(آینده س ۷ ش ۸، ص ۶۲۰-۶۲۵ مقاله دکتر ریاحی)

خسروگرچی

در سده ۱۳ می زیست و از غلامان گرجی مملوک حاجی ابراهیم خان وزیر بود. بعد از فتنه آن ایام و حادثه آن هنگام چندی به ملازمت اسدالله خان فرزند حاجی ابراهیم بسربرد و در خدمت محمدنقی میرزا مقرر و جامگی خوار شد و مدتی به فراغت گذرانید. اوراست:

دل از خدنگ تو مجروح گشت و بیزارم

ز مرهمی که بر او کار نیشتر نکند

★★★

از حسرت وصل و هجرت ای ماه

مردیم ، نشد دل تو آگاه

(محمود، ۶۹۳/۲؛ هدایت، ۱۱۰/۲)

دوستاق گرجی

بهزادبیگ فرزند سهراببیگ است. پدرش از غلامان صفویه بود و در زمان شاه عباس دوم به رضای خود ترك ملازمت نمود و در سن چهل سالگی توفیق خواندن و نوشتن یافت. نصرآبادی می گوید: الحال (۱۰۸۳-۱۰۹۰ ق) در مدرسه ساروتقی واقع در محله باغات اصفهان مشغول تحصیل است. بهزادبیگ جوان صالح درویشی است که در کمال صلاح و پرهیزکاری و شکستگی، نسخ تعلیق را خوب می نویسد و مدارش به کتابت می گذرد در ترتیب نظم طبعش خالی از لطفی نیست. شعرش این است:

گردد مدام خون جگر در ایام ما
گل همچو غنچه مشت شود بر دماغ ما

★★★

بی لبث گرجام می باشی شه بر سر می کشم
همچو داغ لاله خون از ریشه بر سر می کشم

★★★

برآرد گردش دوران اگر گرد اینچنین از من
به اندک روزگاری آسمان گردد زمین از من

★★★

بی جمالت گر برافروزم چراغ زندگی
هر سر مویم شود روشن ز داغ زندگی
بی تکلف چون چراغ روز در بزم جهان
گیرم از هجرت نمردم کودماغ زندگی

(نصرا بادی، ۱۴۷؛ حسینی، ۱۲۵؛ صدیق، ۱۵۶)

زینل بیگ

فرزند اصلا ن بیگ گرجستانی است. والدش از اکابر آندیار بود و در ایام شاه عباس دوم بحکومت مرو سرافرازی داشت. بعد از مدتی معزول گردید و درگذشت. مجملًا زینل بیگ جوان قابل بوده است به صفات کمال آراسته، از آن جهت نهایت پریشانی داشته است. مولف «روز روشن» اسم او را «زنبیل» قید کرده و این اشتباه در فرهنگ سخنوران راه یافته است. شعرش این است:

بی تو چشمم عندلیب گلستان گم کرده است
مانده سرگردان چو مرغ آشیان گم کرده است

★★★

ز غنچه دهنه بوسه ای به خواب گرفتم
نمردم وز گل آرزو گلاب گرفتم

(نصرا بادی، ۳۲۰؛ صبا، ۲۷۲)

سروشی گرجی

مرتضی قلی بیگ، از غلامان محمد علی بیگ گزکیراق بود، نصرآبادی می گوید که الحال (۱۰۸۳-۱۰۹۰ ق) در سلك غلامان خاصه شریفه است. جوان آدمی آدابی است در کمال آرام و خموشی، طبعش نهایت قدرت دارد و «سروشی» تخلص می کند. شهنامه عباسی در فتوحات شاه عباس ثانی از اوست. شعرش این است :

زینت خود ساخت دولت هر چه را رد کرد فقر
مشعل شاه از کهن دلق گدایان روشن است

★★★

دل در آن وقتی که جا بالای هفت اورنگ داشت
در هوای سجده او سوی خاک آهنگ داشت
بخیه ای در هر نفس از جامه هستی گسیخت
در بر ما زندگی حکم قبای تنگ داشت
(نصرآبادی، ۴۷؛ گلچین ۵۰۹/۲)

سیف تفلیسی

سیف الدین هارون از جمله شاعرانی است که از رباعیاتش در نزهة المجالس آمده و به همین اعتبار می توان او را از شاعران تا سده هفتم هجری قمری به شمار آورد، از اوست:

مادر که تو را بزاد، ای حور نژاد
ابلیس بخندید و ، بشد خرم و شاد
یعنی که بدین روی، توانم بر داد
دین همه امت محمد برباد

★★★

ای دل سر خود چو چنگ در پیش افکن
با زخم، چو دف ساخته باش از همه تن

برخیز چو نای، از سر عاریتی
مانندۀ نی به نه دهن نعره مزین
(خلیل، ۱۵۲، ۳۲۴)

قاضی تفلّیسی

قاضی هم شاعر گمنامی است که در سده ۷ و یا پیش از آن می زیسته،
یک رباعی از او در نزهة المجالس آمده است:
ای چون زلفت حال دلم آشفته
چون نرگس نیم خواب چشمت خفته
تیر مژۀ تو، از کمان ابرو
ننشیند بردل من الا جفته
(خلیل، ۲۹۸)

کامی گرجستانی

میرزا سلیمان خلف کینیاز میرزا داود گرجستانی و از جمله شاعرانی
است که منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مدح گفته و میرزا-
محمدعلی مذهب در مدایح معتمدی (نسخه خطی کتابخانه دانشمند فقید
میرزا جعفر سلطان القرائی) از او یاد کرده است.

کمال تفلّیسی

از رباعیات او در نزهة المجالس (مولفه نیمه اول سده ۷) آمده از اوست:
در روی تو، روی خود عیان بتوان دید
مغزش ز درون استخوان بتوان دید
در تاریکی، تو را چنان بتوان دید
کز لطف تو، در تن تو جان بتوان دید
(خلیل، ۲۵۹)

کوکبی گرجی

قبادبیک متخلص به کوکبی از اترک گرجستان و از غلامان شاه عباس اول بود. صاحب ریاض الشعرا می گوید: پدرش چرکس بوده، قباد در قزوین متولد شده، به غایت حسین و نمکین و اهل وقابل بوده در عهد جهانگیرپادشاه به هند آمده در کلکته اقامت گزیده است.

مرگش را سال ۱۰۳۳ قید کرده اند. از اوست:

هرچه همرنگ به معشوق بود معشوق است

نقص عشق است که پروانه به مهتاب نسوخت

★★★

خلوتگه محبت او در دل من است

بیحاصلی زهر دو جهان حاصل من است

با کاینات کرده ام آن دوستی که یار

در هر دلی که جلوه کند در دل من است

★★★

چو در کنج قفس میرم، بسوزیدم مگر روزی

به امداد صبا خاکسترم راه چمن گیرد

★★★

ز خنده تو به دل لذتی نهان دارم

که همچو پسته دل خویش در دهان دارم

(نصرآبادی، ۳۱۳؛ صدیق، ۴۰۰؛ واله)

کیخسرو گرجستانی

همشیره زاده رستم خان سپه سالار از اعظام و اکابر گرجستان در سده یازدهم است. نصرآبادی می نویسد: سلسله ایشان به مردانگی و شجاعت سرافراز و به مردی و همت ممتازند خصوصاً کیخسرو جوان آدمی است در کمال ملایمت و آزر، با وجود طبع نظم خط نستعلیق را خوب می نویسد مدتی در سلك آقایان منسوب بود، و به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۰۷۷)

(۱۱۰۵) حکومت (الکادرون) که داخل خراسان است به‌مشارالیه عنایت شد و او در کمال استقلال در آن ولایت بود و مکرراً با مهاجمین اوزبک جنگهای مردانه کرد و به‌پیروزیهای نایل گشت. بعد سمت وی به‌صفی-قلی‌خان محول شد و کی‌خسرو به‌منصب جلیل‌القدر تفنگچی آقاسی‌گری سرافراز گشت. وقتی که فرصت داشت متوجه نظم می‌شد. این ابیات را به‌مجموعه فقیر نوشته است:

پیش رویش سوختم آخر دل دیوانه را
چون نگه دارد کسی از سوختن پروانه‌را
چاک‌می‌سازم به‌ناخن سینه چون بینم رخس
چون برآید مهر، بگشایند روزن خانه را

★★★

در عشق غم اندوخته‌یی می‌باید
وز غیر نظر دوخته‌یی می‌باید
تا دل نشود داغ نگیرد آرام
این سوخته را سوخته‌یی می‌باید

(نصرآبادی، ۱۷؛ سلیم، ۳۴۵؛ سامی، ۳۹۳۴/۵)

لطیف تقلیسی

شاعر سده ۷ و یا قبل از آن است این رباعی از او در نزهة‌المجالس آمده است :

از عشق تو، هر دم ای صنم توبه‌کنم
وز خوردن غم، به رغم غم توبه‌کنم
چون روی تو بازبینم، ای جان‌وجهان
از کردن توبه، باز هم توبه‌کنم

(خلیل، ۵۴۰)

مکنون گرجی

آقامحمد متخلص به مکنون از شاعران سده ۱۳ است. در کازرون از
توابع شیراز مقام داشت، مردی سیاح بود، در همانجا وفات یافت. اوراست:
گر رود طفل سرشکم از پی دل دور نیست
آری آری می دود طفل از قفا دیوانه را

★★★

به قتل می کشد شمشیر طفلی که پروردم به دامن چند سالی

★★★

ترك چشمش زابروان چاچی کمان انگيخته
تیر مژگان از کمان آن ترکمان انگيخته
گرچه خصم آتش آمد آب، اینک می فروش
آب و آتش را به یکجا توأمان انگيخته
(هدایت (م)، ۴۷۳/۲)

ممتاز گرجی

فضل علی بیك نواده اصلان بیك كوچك شهرت از نجبای گرجستان و از
رجال دوره شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی بود. نصرآبادی می گوید:
قرابتی با عالیجاه کیخسروخان تفنگچی آقاسی دارد. جوان قابلی است...
چون بهمه جهت از اقران ممتاز است، ممتاز تخلص دارد. در صبح گلشن
وقاموس الاعلام نامش افضل علی بیك قید و از زمره خوش فکران خوش بیان
معرفی شده. از اشعار اوست:

خانه عشاق را روزن نباشد چون حباب
تا نگردد تیره بخت آنکس که دارد ماهتاب

★★★

دل به هجران تو ای نوگل خندان سازد
این سپندی است که با آتش سوزان سازد

آنقدر صبح وصال تو نگردید سفید
که کسی پنبه داغ شب هجران سازد

★★★

گریه را زین پس گل آلود غم دنیا مکن
آب این جو داخل دریای رحمت می شود

★★★

تا گرمی رخسار تو را دید نگاهم
در چشم ترم چون مژه خشکید نگاهم
تا نقش تو در دیده غمدیده نگارد
از هر مژه صد خامه تراشید نگاهم
عکس تو به ذرات جهان تافته چون مهر
بر هرچه نظر کرد تو را دید نگاهم
از سینه صاف است که چون آینه ممتاز
راز دلم از خلق نپوشید نگاهم

★★★

مینا به سر رسید دلا وقت شد که باز
همچون حباب ساغر خالی بسر کشیم

★★★

ای مغز نوبهار معطر زبوی تو
گل سرخ رو زنسبت روی نکوی تو
زلف بتان زشانه دکان تخته می کند
از شرم حلقه های خط مشکبوی تو

(نصرا بادی، ۴۵؛ سلیم، ۴۵۲؛ سامی، ۴۴۳۵/۶)

موجی گرجی

علی خان بیک فرزندان علی بیک گرجی از صاحب طبعان سده ۱۱ بود
طبعش خالی از لطافت نبود شعرش این است:

بی یاد تو خم نمیزند جوش
گشتیم شرابخانه‌ها را

★★★

مزلف چون شود دلبر به دولت می‌رسد عاشق
خط مشکین او خاصیت بال هما دارد
در جواب صفی‌قلی بیگ اودونچی باشی که این مطلع را گفته بود:
شیشه‌ام سنگ را نهالی شد قدح افتاد و سنگ قالی شد
چنین پاسخ داد:
چون اودونچی صفی‌قلی شاعر
دوش در هیمة دان مطبخ فکر
«شیشه‌ام سنگ را نهالی شد
در جهان رند لاابالی شد
پخت شعری که وصف حالی شد
قدح افتاد و سنگ قالی شد».

(نصراًبادی، ۵۱؛ سلیم، ۴۶۸)

نژادگر جی

محمدعلی‌خان فرزند اصلان‌خان بیگلربیگی از امرای والاشان
گرجستان است. عالی‌نژاد و والانهاد و خوش‌خیال و سخندان است و در
عهد محمدشاه پادشاه دهلی به رسم سفارت از جانب والی ایران به دهلی
رسید و بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت کرد. از اوست:
گر رفیق منی ای درد و بلا بسم‌الله
سفر وادی عشق است بیا بسم‌الله
ای اجل چندچنین دردسرم گر، دانی
فارغم می‌کنی از درد، مپا بسم‌الله

(سلیم، ۵۱۵، سامی)

نشاطی گرجی

محمدباقر بیگ فرزند فرامرز بیگ و برادر اختر گرجی و از غلام-
زادگان صفویه در اصفهان و شیراز نشو و نما یافته، چندی بملازمت زندیه

بسربرده، آخر الامر قرار معیشت و سامان را به مدح این و آن داده است. فاضل خان گروسی می گوید: در سال تحریر این خجسته تالیف: (انجمن خاقان، مولفه ۱۲۳۴ ق) به دارالخلافه آمده اتفاق ملاقات افتاد: چون خوش خلق صافی مشرب آدمی و شی بود. اندک در کار عبادات قلیل المبالات یافتمش، و معاذ الله به یوم المعاد ضعیف الاعتقاد، بنحوی که در احوال برادرش اختر مذکور شد، چند جزوه از تذکره مصنف برادر را عرضه امنای دولت داشت، با عدم قبول بجوایز حضرت صاحبقران ممتاز اقران گشته، هم بسال یک هزار و دویست و سی و چهار به دارالخلافه اندر رخت بر بست، در غزلگوئی طبع خوشی داشت، این اشعار از اوست:

به خاک افتم به آن در چون بینم پاسبانش را

که تا بوسم به این تقریب خاک آستانش را

★★★

به بزم غیر دادم باده خوردی شب، نمیدانم

که بیرون آمدی از بزم یا رفتی به خواب آنجا

★★★

خبر از آشیانم نیست، اما اینقدر دانم

که برقی سوخت در گلشن به شاخی آشیانی را

★★★

خواند از دام به گلزار هم آواز مرا

بگمانی که پر بسته بود باز مرا

★★★

دل آبادست از عشقش، مبادا

خرابی این خراب آباد ما را

★★★

به محفل جانب هر کس به جز من بیند و من هم

کنم بر روی این و آن بصد خجلت نگاه آنجا

★★★

بیرون شدن زبیم اسیری نمی‌توان
آخر شد آشیان بگلستان قفسی مرا

★★★

گویند روز حشر چو خلق از ثواب خویش
مائیم و رحمت تو و کردار ناصواب

★★★

بی‌سبب ناید از این پرده برون آوازی
در پس پرده کسی هست که آوازی هست

★★★

بهار اینچنین کم از خزان نیست
که گل را خنده، بلبل را فغان نیست

★★★

من بی‌خبرم از خود و هر سو خبری هست
کافتاده به دنبال بتان در بدری هست

می‌آید و بر سنبش از گرد نشانی است

در راه وی امروز مگر چشم‌تری هست

★★★

تو می‌روی و دهم جان، بجانبم نظری کن
که سوی هم زدو جانب نگاه باز پسین است

★★★

ز کویش وقت رفتن بند بر پا مرغ را مانم
که چون خیزد فتد بر خاک و دیگر بار بر خیزد

★★★

خوشوقت عاشقی که بود در میان خلق
بی‌قدرتر از آنکه زیارش جدا کنند

★★★

کس ندانست که چون آمد و چون رفت زبزم
اینقدر بود که شد چاک، گریبانی چند

★★★

کنم هر که دعائی کز دلم بیرون شود مهرش
بخود آهسته می گویم که یارب بی اثر باشد

★★★

دل در جواب یافت که دشنام از او شنید
از بیخودی نیافت چه از وی سؤال کرد

★★★

مکان به محفل و محروم از پیاله ساقی
مراسم جای ترحم که تشنه بر لب جویم

★★★

مرا ز باعث غم با رقیب آید و پرسد
گمانش اینکه زناسازی زمانه غمینم

★★★

آن مکن بامن که گر از لطف یار من شوی
چون به خاطر آیدت آن، شرمسار من شوی
باتو در یک بزم ننشینم که ترسم پیش خلق

منفعلی از گریه بی اختیار من شوی

★★★

تا کشی از رشک بال افشانی مرغان باغ
مرغ بی بال و پری را سوی گلشن می پری

★★★

تو آن نبی که جفایی توانی و نکنی
به هر که جور نکردی، نمیتوانستی

★★★

نازم هوس سیم وزرت را که بهرروز
دامان کشی از دستم و دامان بگشایی

★★★

رباعی :

دیشب همه شب بیار گفتم غم دل
شاید که شود مرا دمی همدم دل
دیدم که بدرد دل من گوش نداد
دل ماتم من گرفت و من ماتم دل
(گلچین (ت)، ۵۷-۵۳/۱، محمود، ۳۳۷-۳۳۴/۱)

ولی گرجی

ولی خان از غلامان سلاطین صفویه بود و در شعر و شاعری خوش سلیقه
و نیکورویه. از اوست:

ای خوش آن عاشق که از غم روبه دیوار آورد
آنقدر گرید که رحمی در دل یار آورد
(سلیم، ۶۰۱)

بیمینی گرجی

از موالی شاه طهماسب صفوی (؟) بود و سرپنجه طبعش در معارک
قوی. از اوست:

دستی که عنان خویش گیرد امروز در آستین کس نیست
(سلیم، ۶۱۶)

یوسف گرجی

از پروردگان محمود میرزای قاجار است. وی در حدود ۱۲۱۹
هجری قمری در گرجستان متولد شد. بسال ۱۲۲۶ هفت ساله بود که دستش
را از دامن پدر و مادر جدا کرده و جزو اسرای جنگ به ایران آورده‌اند.

محمود میرزا می گوید: یکی از غازیان، او را به رسم اسیری از کفرش به اسلام خواند و بر حضرتم بطریق پیشکش گذرانید! از آن عهد تا امروز (۱۲۴۰) که بیش از ۱۴ سال است بقدری که مجال تبسم نماید از برایش مقدور نگشت و به اندازہ بی که مسئول سائلی را اجابت نماید مجال نکرده... در درگاهم به حجاب مسلم است و از اهل عفاف مقدم. به اندازہ کفاف تحصیل آدمیت نموده، در تحریر شکسته درست نویسی است و در رموز غزل سرایی نادره خیال، هردو را از من فرا گرفته و سعی های وافی نموده که به حسن کفایت خط و پختگی طبع اصحاب را مقبول آمده؛ و به امر من تخلص را به اسم قرار داده. از دفترش که به مثابۀ سه هزار شعر است این اشعار جدا گانه ثبت گردید... (۵۱ بیت آورده).

نسخه های دیوان او به نشانه های زیر در کتابخانه ها هست:

۱- تهران، وزارت امور خارجه، نستعلیق سده ۱۳، شماره دفتر ۲، (همراه دیوان صیدی تهرانی) زرین در ۲۴ برگ. آغاز:

قطره طوفان تو در صد بحر طوفان کرده اند

ذکر توحید تو را سر لوح دیوان کرده اند.

۲- کتابخانه عبدالحسین بیات، نستعلیق آقا صالح صفی بی تاریخ، زرین، ناقص آغاز برابر نمونه مذکور.

۳- کتابخانه مجلس به شماره دفتر ۱۶۲۳۱. این نسخه را محمدعلی قزوینی به خط شکسته نستعلیق خوب بسال ۱۲۹۷ برای تقدیم به صادق خان سرهنگ نوشته و پس از اتمام غزلیات و مخمسات و مسمطات و رباعیات «یوسف» که در حدود پانصد و چهل بیت است، ابیاتی از دیگران و قصیده و غزلی از حکیم «شریف» و غزلی از محمدعلی میرزا و سایرین آورده است و پیش از نگارش غزلیات یوسف دو مکتوب عشقی و عرفانی از همین شاعر نگارش یافته که آغاز نخستین آن چنین است: «چندی است که به دام هجر نگاری خوشخو و بدیع الجمال گرفتارم که نه از دیده نهان است و نه بردیده عیان، آتش عشقش به جانم افروخته و جمله هستیم را سراپا سوخته» دیوان بدین بیت آغاز می شود:

نالهام از هجر یار ماه جبین است
نی غلط آن مه کجا به حسن چنین است
در عنوان این نسخه این عبارت مسطور است «من کلام خلدآشیان
یوسف خان علیه الرحمه و معلوم می‌دارد که شاعر سالهای قبل از تاریخ
استنساخ (۱۲۹۷) و به استنساخ ابن یوسف حوالی ۱۲۸۸ در گذشته است.
از اشعار اوست :

یوسف برو گدای سر کوی یار باش
شاید ز روی لطف ببخشد گناه را

★★★

اول از سنگ ستم بال و پرم را مشکن
چون زبند غمت آخر کنی آزاد مرا

★★★

ترك سر کرد در این بادیه بنهاد قدم
دل بیچاره براه تو سبکبار آمد

★★★

یوسف بفشاند بهره باد صبا، جان
گر بوئی از آن یوسف گل‌پیرهن آرد

★★★

خیال فغان دارم و بیم دارم
که افغان اثر در دل او نماید

★★★

شد روان از پی خال رخ او مرغ دلم
آه کز زلف شکن در شکنش غافل بود

★★★

سرکشیهائی که من از عشق سرکش دیده‌ام
عقل را در زیر زنجیر جنون خواهد کشید

تا بکی بیداد از تو یوسف و جور از رقیب
محنت از بخت و جفا از چرخ دون خواهد کشید

★★★

اگر یوسف ز کویت رفت سهل است
غباری از سر کوی تو کمتر

★★★

خون در پیالهٔ فلک دون نموده‌ایم
جامی ز دست لاله عذاری گرفته‌ایم

★★★

بر آستان تو ای مه نهاده سر، یوسف
اگر چه رفته صنم دین و دانش از دستم

★★★

خطش دمید و چشمانش مایل به روی ماهش
آری به سبزه الفت دارند میگساران

★★★

پرده بردار از حدیث حسن و عشق
تا بکی در پرده می‌گوئی سخن

★★★

برو بیگانه شو یوسف در آن کو
نمی‌پرسد کسی از آشنائی

★★★

نیم من پای بند دانه و دام
محبت بسته در پایم کمندی

رباعی :

لعل لب تو ز آب حیوان خوشتر
سرو قد تو ز سرو بستان خوشتر

زخم تو بدل مرا زمرهم بهتر
درد تو بجان مرا زدرمان بهتر

★★★

لعل تو ز آب زندگی برده گرو
خورشید ز طلعت تو گیرد پرتو
زلف سیه تو آمده همچون شب
ابروی تو اندر دل آن شب مه نو

(محمود، ۶۶۵-۶۶۸؛ ابن یوسف ۴۵۱-۴۵۲؛ منزوی، ۲۶۱۵/۳)

حواشی و تعلیقات

ص ۸۵، اخیراً اطلاع حاصل شد که دیوان بدر شروانی توسط ابوالفضل هاشم‌اوغلی رحیموف از روی نسخه خطی موجود در ازبکستان استتساخ و جزو انتشارات انستیتوی خاورشناسی علوم جمهوری سوسیالیستی آذربایجان چاپ و انتشار یافته است.

آقای یحیی ذکاء در مجله زبانشناسی (سال سوم، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۶۵ شمسی) تحت عنوان «دو غزل آذری تازه یافته» نوشته است :

به تازگی دیوان اشعار شاعری قفقازی به نام بدر شروانی که در فاصله سالهای ۷۸۹ و ۸۵۴ ه.ق. می زیسته، توسط ابوالفضل هاشم‌اوغلی رحیموف جزو انتشارات انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی آذربایجان چاپ و منتشر گردیده است.

از دیوان بدر دو نسخه خطی موجود است. یکی از آنها در کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی ازبکستان است که دیوان کنونی از روی آن استتساخ شده و نسخه دیگر به کتابخانه ملک در تهران تعلق دارد.

بدر شروانی در شهر شماخی که پایتخت شروان و شروانشاهان بوده، چشم به جهان گشوده و بنابر تحقیقات رحیموف مسافرتها یی به کرانه های بحر خزر و باکو و دربند و گیلان و مازندران و تبریز انجام داده است. در دیوان بدر شروانی دو غزل و یک ملمع به گویشی مخصوص موجود است که در متن دیوان آن را «زبان کنار آب» یاد کرده است. رحیموف درباره این غزلها و گویش چنین اظهار نظر کرده است که: «این دو غزل بدر شروانی با زبان تات که یکی از گویشهای فارسی است و هم اکنون

نیز اهالی چند روستا در اطراف باکو بدان متکلم هستند تفاوت دارد. بهتر بگوییم زبان آن دوغزل زبان یا گویش تات نیست... شاید بهیکی از گویشهای مازندرانی، گیلکی و طالشی و غیره سروده شده است.»

از آنجا که مصحح به تشخیص صحیح زبان این غزلها توفیق نیافته و در این باره به حدس و گمان متوسل شده به نظر رسید که برای اطلاع مصحح و خوانندگان اشعار بدر، نظر خود را درباره زبان این اشعار بنویسیم.

به نظر نگارنده دو غزل و يك ملمع مندرج در دیوان بدر به زبان آذری یا زبان قدیم آذربایجان که یکی از شاخه‌های زبانهای ایرانی است سروده شده است. این زبان با لهجه‌های آن، پیش از تغییر زبان مردم آذربایجان به ترکی، تا حدود سده یازدهم هجری در این سامان رواج داشته است. زبان «کنار آب» که در متن دیوان به آن اشاره شده، برخلاف نظر رحیموف، زبان مازندرانی و گیلکی و طالشی یا یکی دیگر از گویش‌های ایرانی نیست و با تاتی امروز قفقاز که خود او نیز بدان اشاره کرده، متفاوت است، زیرا اصطلاح و ترکیب «کنار آب» (بدون اضافه «کنار» به «آب») به سرزمین و نواحی کرانه‌های جنوبی رود ارس گفته می‌شده که جزو آذربایجان بوده و زبان آن از لهجه‌های آذری شمرده می‌شده و با زبان مردم حکمرانیهای شروان واران و قراباغ - که امروزه به عمد آذربایجان شمالی یا آذربایجان شوروی نامیده می‌شود و سابقاً زبان آنها ارانی گفته می‌شده - تفاوت‌هایی داشته است.

مثالهای زیر از نزهةالقلوب حمدالله مستوفی (تألیف شده در ۷۴۰ هجری) و عالم‌آرای عباسی (قرن دهم و یازدهم) گویای معنایی است که ما از «کنار آب» استنباط کرده‌ایم: «موغان. از گریوه سنگ برسنگ که محاذی تومان مشکین است تا «کنار آب» ارس از ولایت موغان است.» (نزهةالقلوب، چاپ دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۰۳)؛ «اران. از «کنار آب» ارس تا آب کر، بین النهرین ولایت اران است.» (همان، ص ۱۰۵)؛ رای عالم‌آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانه راه وان و

ارزن‌الروم است و محل عبور لشکر روم، از آنجا رفته چند روزی «کنار آب» ارس رحل اقامت اندازند. (عالم‌آرای عباسی، تهران و اصفهان ۱۳۳۵، ص ۶۸۸)؛ «وسلاطین زاده‌ها در «کنار آب» ارس حوالی نخجوان، مشمول نوازش و احسان... و شادمان روانه شدند» (همان، ص ۷۰۷)؛ «ایل والوس و اویماقات آن حدود را جمع نموده در «کنار آب» ارس رحل اقامت انداخته هر کس از اویماقات قاجار و مردم تراکمت درقرباغ مانده‌اند بدین طرف دلالت نموده، نزد خود آورده نگاه دارد و از «کنار آب» خبردار باشد که مبدا از رومیه که در گنجه و شروان‌اند دست‌درازی واقع شود» (همان، ص ۶۴۳)؛ «در این وقت که موکب جهانگشای به‌صوب آذربایجان در حرکت آمد، منشور عاطفت به‌اسم او عز صدور یافته بدین منصب والا نوید دادند و مقرر شد که به‌قرباغ آمده» محال «کنار آب» ارس را ضبط نموده، هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر آن‌طرف باشد به‌موکب همایون پیوندند.» (همان، ص ۶۵۷).

چنانکه دیده می‌شود مؤلف عالم‌آرا در مثال اخیر «کنار آب» را «محال» دانسته است. در کتاب مذکور هر جا که منظور ساحل رود ارس بوده عبارت «کنار رود ارس» به‌کار رفته است: «و نخست به‌دوزال و کوردشت که دو موضع است از قرانی و مواضع الکاء دزمار در کنار رود ارس بر جانب جنوبی واقع شده وارد گشته سه‌روز در آنجا توقف نمودند» (ص ۷۵۶). بدین ترتیب می‌توان گفت که «کنار آب» ناحیه‌ای است از کرانه‌های جنوبی ارس از پلدشت تا خداآفرین که در شمال آذربایجان قرار گرفته است.^۱

اما دلیل اینکه ما زبان این غزلها را «آذری» می‌دانیم وجود بعضی خصوصیات آوائی، دستوری و لغوی در این اشعار است که در نمونه‌های دیگر بازمانده از آذری نیز دیده می‌شود. از جمله این خصوصیات تبدیل ضمیر ملکی دوم شخص «ت» به «ر» است که از اختصاصات زبان

۱- از مثالهای دوم و سوم و چهارم چنین برمی‌آید که «کنار آب ارس» قسمت شمال رودخانه ارس است نه قسمت جنوبی آن (مجله زبانشناسی).

آذری است و در گویشهای دیگر (بجز گویش کومزاری در شبه جزیره عمان) دیده نشده است، همچون «مهر» بمعنی «مهرت» و «ستمر» بمعنی «ستمت» و «غمر» بمعنی «غمت». و نیز واژه‌هایی همچون «چو» بمعنی «از و برای» یا «زان و از آن». «اژ» بمعنی «از». «ارس» بمعنی «اشك»، «روژ» بمعنی «روز»، «بو» بمعنی «بود»، «آل» بمعنی «سرخ»، «نرن» بمعنی «بگذارید» (از مصدر nōre یعنی گذاشتن)^۱، «وی» بمعنی «بی» (وی قرار، وی صبر و قرار)، «کرم» بمعنی «کنم»، «واژه» بمعنی «بگوید»، «یر» بمعنی «اگر، گر»، که همه واژه‌های آذری است. اما به نظر می‌رسد که زبان غزلها شدیداً تحت تأثیر زبان فارسی دری قرار گرفته و برخی واژه‌های آذری که در اصل صورت دیگری داشته به صورت فارسی درآمده است، همچون «من» بجای «مو» و «تو» بجای «ته» و غیره.

پیش از پرداختن به قرائت و معنی غزلها، لازم به یادآوری است که متأسفانه هنگام چاپ دیوان بدر در رونویسی و نقل متن از نسخه خطی دقت کافی به عمل نیامده و در چندین مورد علامت جزم (ه) یا سکون و نیز علامت نیم‌دایره‌ای که در ضبط گویشها و فہلویات معمولاً روی حرف «راء» می‌گذاشته‌اند تا این حرف «ز» یا «ژ» خوانده نشود، سه نقطه پنداشته شده و در نتیجه واژه‌های «مهر» «ستمر» «یر»، «ار» به صورت «مهرژ» و «ستمرژ» و «یژ» و «اژ» درآمده است. همچنین برخی از «واو» ها «دال» خوانده شده و واژه «وی» بصورت «دی» ضبط گردیده و در مواردی نیز «شو»، «شه» و «نرن» به صورت «یژن» نوشته شده و «یر» از اول مصراع دوم به آخر مصراع اول منتقل شده است.

اینک متن غزلهای مورد بحث به خط فارسی و آوانویسی تقریبی آنها^۲:
«وله ایضاً» «بزبان کنار آب»

۱- ر.ک. یحیی ذکاء، گویش گلین‌قیه (هرزندی)، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۲.

۲- به علت عدم اطلاع از تلفظ بعضی از کلمات این اشعار آوانویسی این کلمات مطابق تلفظ زبان فارسی است.

چو من دلبر خوش و صاحب جماله

čo mon dolbar xoš-o sâhab ĵamâl-a

دلبر من خوش و دارای جمال است.

برخ بدره بابروان هلاله

ba rox badr-a ba abrowân helâl-a

به رخ مثل بدر و ابروانش همچون هلال است

هزاران دل بری بناز و شیوه

hazârân dol bore ba nâz-o šeyva

هزاران دل را به ناز و شیوه می برد [می رباید]

بناز و دلبری صاحب کماله

ba nâz-o dolbari sâhab kamâl-a

در ناز کردن و دل بردن دارای کمال است

اژودم کوشرنده، روژه بوشو

až-o dam ku šerenda rōža bu šaw

از آن لحظه که اواز بر مرفته روزم شب شده^۱

رخانم زرد و خونین ارسم آله

roxânom zard-o xunin arsom âl-a

رخانم زرد و اشک خونینم سرخ است

بکوری دشمنان بوسی بمن ده

ba kōri došmanân busi ba mon deh

بکوری [چشم] دشمنان بوسه ای بمن بده

نرن کو دشمنم اژدور ناله

noren ku došmanom až dur nâla

بگذارید که دشمنم از دور [ببیند] بنالد

۱- قرائت و معنی این مصراع روشن و دقیق نیست.

من از مهرر چو ذره وی قرارم
mon aʒ mehrar čo zarra'vi qarârom

من از مه‌رت چون ذره بی‌قرارم

نپرسی «بدر» سرگردان چه حاله
naporsi Badre sargar dân če hâl-a

[هیچ] نمی‌پرسی بدر سرگردان در چه حال است؟



«وله ایضا»

اژ تو وی صبر و قرارم چه کرم
aʒ to vi sabr- o qarârom če karom

از [دوری] تویی صبر و قرارم چه کنم؟

اژ غمر خسته و زارم چه کرم
aʒ yamar xasta-vo zârom če karom

از غمت خسته و زارم چه کنم؟

بکشم جور و جفا و ستم
bakašom jôr, o jefâ-vo setamar

جور و جفا و ستم را می‌کشم

نیه غیر از تو نگارم چه کرم
niy-a rayr aʒ to negârom če karom

غیر از تو نگاری ندارم چه کنم

دشمنم هر چه بواژه گو [به] واژ
došmanom har če bavâža gu (bē) vâž

دشمنم هر چه بگوید، گو، بگو

ارتوی دوست ندارم چه کرم
ar tovi dōst nadârom če karom

اگر تو را دوست نداشته باشم چه کنم؟

ای دل آرام چو من کوبش
i dolârâm čo man ku bašora
این دل آرام من که [از بر من] رفت

یرد دل رام ندارم چه کرم^۱
yar da dol râm nadârom če karom
اگر در دل آرام و قرار ندارم چه کنم؟

دل بمهر چو ببستم چون «بدر»
dol ba mehrar čo babastom čun Badr

چون مثل بدر به مهرت دل بستم
نیه يك ذره قرارم چه کرم
niya yak zarra qarârom če karom
يك ذره قرارم نیست چه کنم؟^۲

۱- متن: (یر در دل آرام ندارم چه کرم). در حاشیه اظهار نظر شده است که کلمه (یر) از نقطه نظر وزن زاید به نظر می‌رسد.

با توجه به یادداشت آقای ذکاء: «واژه (در) به غلط ضبط شده و باید (د) باشد به معنی (به). چنانکه هنوز در مازندرانی به کار می‌رود: دکس = به کس. دنه = بگذار» تصحیح محتملاً بدون اشکال است. (در کردی هم: دانیسه = بنشین و نظایر آن، مستعمل و قابل توجه است).

۲- این غزل در وزن و ردیف و پاره مضامین، یادآور قصیده حکیم خاقانی شروانی است که گفت:

غصه بندد نفس، افغان چکنم لب به فریاد نفس ران چکنم
به صفحه ۱۰۰-۱۰۳ همین کتاب مراجعه شود.

ص ۱۹۸، درباره «اصحاب رس» در میان مورخان و مفسران گفتگوهاست. بسیاری عقیده دارند که طایفه‌ای بودند که در «یمامه» می‌زیستند و پیامبری به نام حنظله بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کرده در چاهش افکندند... (اعلام قرآن، ۱۴۹) و بعضی اصحاب رس را از مردم زمان شعیب می‌دانند که بت پرست بودند و رس نام چاهی بود که فروکش کرد و اهل آنجا را به کام خویش فروبرد و هلاک کرد. و بعضی آنها را از بقایای عاد و ثمود می‌شناسند. عده‌ای از مفسران هم رس را برارس (رودخانه واقع در شمال آذربایجان) منطبق کرده‌اند و... در عیون الاخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (ع) از امیر مؤمنان حدیثی درباره اصحاب رس نقل شده که ملخص آن چنین است: آنها قومی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند و به آن «شاه درخت» می‌گفتند و آن درختی بود که یافت فرزند نوح بعد از طوفان در کناره‌ای به نام روشن آب غرس کرده بود، آنان دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام «رس» بود، این شهرها به نامهای: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر بود که ایرانیان اسامی ماههای سال خود را از آنها گرفته‌اند. اصحاب رس به خاطر احترامی که به آن درخت صنوبر می‌گذاشتند، بذر آنرا در مناطق دیگر کاشتند و نهری برای آبیاری آن اختصاص دادند، به گونه‌ای که نوشیدن آب آن نهر را برای خود و چهارپایان شان ممنوع کرده بودند.

آنها در هر ماه از سال، روزی را در یکی از این شهرهای آباد، عید می‌گرفتند و به کنار درخت صنوبری که در خارج شهر بود می‌رفتند و قربانیها برای آن می‌کردند و حیواناتی سر می‌بریدند و سپس آنها را به آتش می‌افکندند، هنگامی که دود از آنها به آسمان برمی‌خاست در برابر درخت به سجده می‌افتادند و گریه و زاری سرمی‌دادند. عادت و سنت آنها

۱- محتملاً همین مکان است که بعدها «محل کنار آب» نامیده شده است. (به صفحات ۳۷۵-۳۷۷ همین کتاب مراجعه شود).

در همه این شهرها چنین بود تا اینکه نوبت به شهر بزرگی که پایتخت پادشاهان بود و نام اسفندار داشت می‌رسید، تمامی اهل آبادیها در آنجا جمع می‌شدند و دوازده روز پشت سرهم جشن می‌گرفتند و آنچه در توان داشتند قربانی می‌کردند و در برابر درخت سجده می‌نمودند. هنگامی که آنها در کفر و بت‌پرستی فرورفتند خداوند تبارک و تعالی پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آنان را به عبادت و ترك شرك دعوت کند اما آنها ایمان نیاوردند. پیامبر (ص) برای قلع ماده فساد از خداوند تقاضا کرد تا آن درخت بزرگ خشکید، آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند... و تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند. چاهی عمیق کردند و او را در آن افکندند و سر آنرا بستند و بر بالای آن نشستند و پیوسته ناله او را شنیدند تا جان سپرد، خداوند به خاطر این عمل زشت و این ظلم و ستم آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت... (ملخص از عیون - الاخبارالرضا (ع)؛ نقل از المیزان ج ۱۵ ص ۲۳۷).

در روایتی از امام صادق (ع) هست که زنان آنها دارای انحراف همجنس‌گرائی بودند (کافی، طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۱۴، ص ۱۹). و همگی از جاده توحید منحرف و در بیراهه سرگردان، بهمین سبب بوسیله آتشی که از زمین برخاست و شعله‌ای که از ابری مرگبار فروریخت همگی نابود گشتند. (نقل به اختصار از تفسیر نمونه ج ۱۵، ص ۹۱-۹۶).

ص ۲۰۶، درباره تاریخ و جغرافیای تاریخی قراباغ کتابهای متعددی نوشته شده است. از آن جمله است :

۱- «تاریخ قراباغ» تألیف میرزا جمال جوانشیر که نسخه آن در باکو به شماره ^{M-195} 11603 هست. ص ۵۲ فهرست.

۲- «قراباغ نامه یا احوال قراباغیان و ولایت قراباغ» نوشته میرزا- آدی گوزل بیگ بن حق وئردی بیگ بن آدی گوزل آقا (چنانکه در فهرست آمده) یا میخائیل بیدراویج (چنانکه در برگه فیلم یادگشته) به ترکی است

و نسخه آن در باکو تحت شماره $\frac{B-1150}{8196}$ 113 مورخ ۱۲۶۱ ق. نگهداری می‌شود. ص ۶۱ فهرست.

میکروفیلم این دو تاریخ قراباغ به شماره‌های ۳۴۸۸ و ۳۴۸۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست. (فهرست میکروفیلرها، ۱۵۲/۲).

ص ۲۱۹، راقم سمرقندی در تاریخ کثیره نوشته است:

«زبدة المحققين، عمدة المدققين مولانا يوسف قراباغی. قراباغ قریه‌ایست از ولایت عراق کسب فضیلت در آنجا نموده به مرتبه کمال بدانجا رسیده که دارالملک علم و فضل بدیشان مسلم بود و بحسب فطرت ماصدق علیه علم الانسان مالم یعلم صحایف دانشوری و جراید فضل گستری به نقوش انی اعلم مالا تعلمون هدایت گشته، در خدمت علامه العلماء و قدوة الفضلا ملا میرزا جان المشهور به ملانو کتب متداوله و غیره را تصحیح نموده در فنون علوم ماهر گشته بخصوص در علم حکمت و هیئت فرید دهر و وحید عصر گردیدند. از ولایت عراق در خدمت استاد خود ملای نوبه ماوراءالنهر آمدند و طالبان را فائده و استفاده می‌رسانیدند در بدایت حال به ولایت سمرقند آمده، تدریس بدیشان مفوض کردند، اما بغایت آزاده و درویش بودند و به مشایخ طریقه کبرویه معتقد و به درویشان آن طریقه ارتباط والتیام داشتند. مشارالیه دست ارادت به دامن پاک مقبول اله حضرت شیخ خلیل الله قدس سره دارند و ایشان مرید شیخ حسین خوارزمی‌اند. و اما مشارالیه در فن شعر طبع عالی داشته و فطرت متعالی از مطلع تا به مقطع به بدایع صنایع مشحون و از ابتدا تا انتها به نوادر و مآثر موزون و این بیت از طبع گهربار ایشان است که از او بوی درد به مشام جگر سوختگان، و نشئه سوز به جان و ارستگان کوی نیستی که در عالم فقر و فنا غم را به راحت، و الم به استراحت گزیده‌اند می‌رسد. نظم:

قومی که جرعه می وحدت چشیده‌اند

دست طلب ز نقد دو عالم کشیده‌اند

مصنعات آن کثیر البرکات بی‌شمار و بین‌الانام شهرت دارد. چون

وقت در رسید در شهر سنه ۱۰۵۴ از چاه ظلمانی دنیا بیرون آمده یوسف مصر آخرت گردیدند. خواجه یعقوب ولد ارشد ارجمند آن سعادتمند تاریخ مناسب گفته: تاریخ: (رفت یوسف ز دیده یعقوب) [= ۱۰۵۴ ق] « . باز افزوده است :

«تاریخ بنای عمارت آخوند مولوی یوسف، سلطان العلماء، برهان-الفضلا، مولانا یوسف قراباغی که در مصر معانی تخت نشین، بلکه اقلیم فضیلت تمام در زیر نگین، مسند دانش را عزیز القدر و سپهر بینش را همچون بدر در فنون علوم نزد همگنان ممتاز و در حسن اخلاق و رسوم رشك اخوان الصفا بودند. در ولایت فاخره بخارا جهت فرزند ارجمند خود خانه بنا فرمود، در اندك روز، استادان معمار و بنایان نادر کار کتابخانه‌ای مهیا کردند که از اوراق جدارش با علو قدر قدری می‌توان فهمید، بلکه از صفحات صحایف گنج آثارش که چون صبح انور است به مسائل کافوری می‌توان رسید. قطعات ابوابش ارباب طلب واصحاب مطلب را مرآت الفتوح و پیوستگی زنجیرش اهل عرفان را معانی سلسله-الذهب در غایت وضوح. این خانه رفیع نشان و این قصر کیوان ایوان در عهد سلطنت امام قلی محمد بهادرخان در شهر سنه ۱۰۲۷ به پایان رسید. فضایی زمان و ظرفای دوران هریک تاریخهای لایق نوشتند، منظور نظر بهار اثر مشارالیه می‌کردند و ایشان می‌فرمودند که کلبه فقیران نگارخانه یوسفی نیست، بلکه بیت‌الاحزان یعقوبی است، این ویرانه چه لایق تاریخ باشد، با وجود این هریک از فضلا تاریخها از برای اتمام ظاهر می‌کردند، از آن جمله یکی از فضایی عصر تاریخی بغایت مناسب نوشته و این تاریخ مقبول طبع مشارالیه گشته. تاریخ:

ای خضر دانش، مسیح انفاس یوسف انتساب

نزد سوز فهم تو عقل فلاطون است حصر

شد بنای خانه را تاریخ این مصرع تمام

(صاحب این بقعه میمونه افلاطون عصر). «

(تاریخ راقم سمرقندی تألیف شده در ۱۱۱۳ هجری قمری، چاپ تاشکند، ۱۳۳۲ ق. صص ۳۳۹-۳۴۰ و ۳۵۶-۳۵۸).

ص ۲۹۶، هراند پاسدارماجیان محقق و مورخ ارمنستان کتابی به عنوان «تاریخ ارمنستان» تألیف کرد و به دریافت جایزه ویژه بانو ژنرال برهنه نائل آمد.

این کتاب توسط محمد قاضی به فارسی ترجمه و به سال ۱۳۶۹ شمسی برای دومین بار در تهران به چاپ رسید. تاریخ ارمنستان در ۵۵۸ صفحه و شامل نوزده فصل است. فهرست مندرجات این کتاب به مناسبت اشتغال بر وابستگیهای تاریخی اران و ارمنستان و اهمیت آن عیناً نقل می‌شود:

ص

۱

۱- یادداشت‌های ناشر فرانسوی

۴

۲- مقدمه مؤلف

۹

۳- فصل اول: سرزمین و ساکنان آن

تأثیر موقعیت و شکل طبیعی ارمنستان در تاریخ آن: ۱۲

جغرافیای نظامی ارمنستان: ۱۶ - ارمنستان اولیه یا اورارتو: ۱۸

آمدن ارمنیهای هند و اروپایی: ۲۱ - زبان ارمنی: ۲۳

۲۶

۴- فصل دوم: پیروزی در کسب استقلال

ارمنستان و امپراتوری مادها: ۲۶ - ارمنستان و امپراتوری

پارسیان: ۲۷ - حماسه اسکندر کبیر و بازتاب آن روی ارمنستان:

۳۰ - نخستین استقلال ارمنستان (از ۳۲۲ تا ۲۱۵ پیش از

میلاد): ۳۱ - امپراتوری سلوکیها: ۳۲ - ارمنستان استقلال

خود را باز می‌یابد: ۳۴ - سلسله آرتاکسیاس بر تخت سلطنت

ارمنستان: ۳۴ - ارمنستان صغیر: ۳۷ - نخستین درسهای

تاریخ: ۳۷

۳۹

۵- فصل سوم: تیگران کبیر

فتوحات: ۴۰ - تیگران شاه‌شاهان: ۴۲ - پایتخت تازه‌اش: ۴۴
 طرز تفکر تیگران و دربارش: ۴۵ - ساختار اجتماعی ارمنستان:
 ۴۶ - امپراتوری روم و توسعه آن از سمت مشرق: ۴۷ - مهرداد:
 ۴۹ - لوکولوس: ۵۲ - مبنای جنگ بین روم و تیگران و اهمیت
 تاریخی آن: ۵۳ - نخستین نبرد لوکولوس با ارمنستان (سال
 ۶۹ پیش از میلاد): ۵۵ - نبرد تیگرانو کرت (۱۶ اکتبر ۶۹
 پیش از میلاد): ۵۷ - دومین نبرد لوکولوس با ارمنستان (در
 سال ۶۸ پیش از میلاد): ۶۰ - لشکرکشی پمپه (۶۶-۶۷): ۶۴
 علل بنیانی پیروزی روم: ۷۰ - وجهه‌های نظامی: ۷۲ - تیگران
 و سرنوشت او: ۷۳

۶- فصل چهارم: کشور ارمنستان در بین روم و اشکانیان ۷۶

اشکانیان: ۷۶ - آرتاوازد سوم (۵۶-۳۴ پیش از میلاد): ۷۹
 لشکرکشی کراسوس بر ضد اشکانیان: ۸۰ - نقشه سزار (قیصر):
 ۸۲ - لشکرکشی مارک آنتوان برای جنگ با اشکانیان (سال ۳۶
 پیش از میلاد): ۸۲ - آرتاکسیاس دوم: ۸۶ - اوگوست و
 سیاستش نسبت به ارمنستان: ۸۶ - آخرین پادشاهان سلسله
 آرتاکسیاسها (از ۲۰ پیش از میلاد تا سال ۲ بعد از میلاد): ۸۹
 در فاصله بین سلسله آرتاکسیاس و سلسله آرساسید (از ۲ تا ۵۳
 میلادی): ۸۹ - سلطنت تیرداد اول (۵۳-۱۰۰ میلادی): ۹۱
 ارمنستان در دوران جانشینان تیرداد اول (از ۱۰۰ تا ۲۲۴
 میلادی): ۹۴ - وضع کلی ارمنستان تحت فرمانروائی رومیان:
 ۹۸ - سازمان و اداره کشور ارمنستان: ۹۸ - وضع نظامی: ۹۹
 وضع اقتصادی و اجتماعی: ۱۰۱ - آیین دیرین ارمنیان: ۱۰۳
 ارمنستان، موقعیت و سیاست آن: ۱۰۵ - روم و ارمنستان: ۱۰۷

۷- فصل پنجم: پذیرش مسیحیت ۱۱۱

به‌روی کار آمدن ساسانیان در ایران (۲۲۴-۲۲۸ میلادی):

۱۱۱ - ارمنستان با رم بر ضد ساسانیان (۲۲۸-۲۵۲ میلادی):
 ۱۱۲ - تیرداد سوم (۲۵۲ - ۳۳۰ میلادی): ۱۱۴ - پذیرش
 مسیحیت توسط ارمنستان (۲۸۸ - ۳۰۱ میلادی) و سن گرگوار
 روشنگر: ۱۱۸ - ارمنستان در دوران آخرین پادشاهان
 آرساسید اشکها (۳۳۰-۴۲۸ میلادی): ۱۲۲ - نجبای فتودال
 ارمنی و نقش آنان: ۱۲۸ - کار فرهنگی: ۱۳۳

۸- فصل ششم: دفاع از مسیحیت ۱۳۹

ارمنستان زیر سلطه ساسانیان و نبرد آوارائیر (۴۳۰-۶۳۴ میلادی): ۱۳۹ - جدا شدن کلیسای ارمنی و نتایج آن: ۱۴۳
 اسلام و امپراتوری عرب: ۱۴۷ - لشکرکشی اعراب به ارمنستان
 (۶۳۹-۶۵۴ میلادی): ۱۴۹ - ارمنستان تحت سلطه عرب
 (۶۵۴-۸۵۹ میلادی): ۱۵۱ - ارمنستان در بین امپراتوری
 عرب و امپراتوری رم شرقی: ۱۵۵ - جنبه‌های نظامی: ۱۵۷
 جنبه‌های اقتصادی: ۱۶۴ - جنبه‌های اجتماعی: ۱۶۷ - جنبه‌های
 فرهنگی: ۱۶۹ - نقش ارمنستان در ایجاد معماری مسیحی: ۱۷۰

۹- فصل هفتم: کشور ارمنستان در دوره باگراتونیها ۱۷۶

عروج باگراتونیها: ۱۷۶ - ارمنستان استقلال خود را بازیابد:
 ۱۸۰ - شاهان سرباز آشوت اول، سمبات اول و آشوت دوم: ۱۸۲
 اوج اعتلای باگراتونیها: آباس اول، آشوت سوم، سمبات دوم،
 گاغیک اول: ۱۸۵ - شهر آنی: ۱۸۹ - سمبات سوم و تأسیس
 کشور پادشاهی لوری: ۱۹۰ - تورانیان: ۱۹۱ - جنگ در دو
 جبهه: ۱۹۱ - پایان «آنی» و نتایج آن: ۱۹۶ - جنبه‌های نظامی:
 ۱۹۸ - جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی: ۲۰۱ - جنبه‌های فرهنگی:
 ۲۰۵ - معماری ارمنستان و تأثیر آن بر مغرب زمین: ۲۰۶
 مفهوم و سرنوشت کشور ارمنستان با گراتونی: ۲۱۰

۱۰- فصل هشتم: ارمنستان و بیزانس ۲۱۳

بیزانس نقش او و معنای آن: ۲۱۴ - ارمنیان سربازان بیزانس:

۲۱۶ - سرداران و عمال عالی‌رتبه ارمنی بیزانس : ۲۲۱
امپراتوری ارمنی بیزانس : ۲۲۵ - تمدن ارمنی و بیزانس : ۲۲۹
سیاست بیزانس نقش او و معنای آن : ۲۱۴ - ارمنیان سربازان
بیزانس

۱۱- فصل نهم : کشور جدید ارمنستان ۲۳۳

ورود شاهزاده روبن به کوهستانهای کیلیکیه : ۲۳۳ - خاورمیانه
در پایان قرن یازدهم : ۲۳۶ - ارمنستان جدید، متحد صلیبیون
(۱۰۹۵-۱۱۰۰) : ۲۳۷ - نبرد پیروزمندانه ارمنستان جدید با
بیزانس و با مسلمانان (۱۱۰۰-۱۱۸۷) : ۲۳۹ - دولتهای صلیبی
و حمله متقابل اسلام : ۲۴۴ - لئون دوم ملقب به محتشم (۱۱۸۷-
۱۲۱۹) : ۲۴۶ - پایان دولتهای صلیبی : ۲۵۲ - سلسله هتومی ها
و اتحاد با مغولان (۱۱۲۰-۱۳۰۰) : ۲۵۳ - آخرین فرمانروایان
سلسله هتومی (۱۳۰۰-۱۳۴۲) : ۲۵۷ - سلسله لوزینیان و پایان
ارمنستان جدید (۱۳۴۲-۱۳۷۵) : ۲۵۹ - تشکیلات کشور
ارمنستان جدید : ۲۶۱ - جنبه های نظامی : ۲۶۵ - جنبه های
اقتصادی : ۲۶۸ - جنبه های اجتماعی : ۲۷۳ - جنبه های فرهنگی :
۲۷۴ - برد تاریخی ارمنستان جدید : ۲۷۶

۱۲ - فصل دهم : ارمنستان در زیر سلطه تورانیان ۲۷۹

هجوم ترکان سلجوقی : ۲۷۹ - ایلغارهای مغولان : ۲۸۱
نخستین مهاجرت بزرگ ارمنیان : ۲۸۳ - ترکان عثمانی و ایجاد
امپراتوری عثمانی : ۲۸۴ - ارامنه و ترکان عثمانی : ۲۸۷
فتح ارمنستان به دست ترکان عثمانی : ۲۸۸ - ارمنستان تحت
سلطه ترکان عثمانی : ۲۹۰ - ارمنستان و ایران : ۲۹۲ - امیر-
نشینهای ارمنی قراباغ : ۲۹۴ - جنبه های نظامی : ۲۹۶ - جنبه-
های اقتصادی و اجتماعی : ۲۹۸ - جنبه های فرهنگی : ۳۰۴

۱۳ - فصل یازدهم : رنسانس یا احیای مجدد ارمنستان ۳۰۶

تحول فکرها و واقعیتها: ۳۰۷ - کلیسای ارمنی و نقش آن:
 ۳۰۹ - مخیتاریستها: ۳۱۴ - کشف مجدد ارمنیان توسط
 مغرب‌زمین: ۳۱۷ - ارمنیان و صنعت چاپ: ۳۲۰ - کارهای
 فرهنگی: ۳۲۲ - نهضت ادبی: ۳۲۷ - پیدایش و نشر مطبوعات
 ارمنی: ۳۳۰ - احساسات ملی ارمنی: ۳۳۳ - خرمیان هاپریک:
 ۳۳۵ - تأثیر و نفوذ ارامنه در خاورزمین: ۳۳۷

۱۴ - فصل دوازدهم: مسئله شرق ۳۴۳

جزر تورانیان: ۳۴۳ - مسئله مشرق تا ۱۸۷۷: ۳۴۵ - وضع
 امپراتوری عثمانی: ۳۵۱ - تالاشهای امپراتوری عثمانی برای
 اصلاحات: ۳۵۳ - رهایی ملت‌های مسیحی بالکان: ۳۵۵

۱۵ - فصل سیزدهم: روسیه در ماوراء قفقاز ۳۶۱

پایان انزوای ارمنستان: ۳۶۱ - جنگ‌های روس و ایران: ۳۶۲
 جنگ‌های روس و عثمانی در قرن نوزدهم: ۳۶۶ - ماورای قفقاز
 در زیر سلطه روسیه: ۳۶۹ - سیاست روسیه تزاری در ماورای
 قفقاز: ۳۷۰ - جنبه‌های نظامی: ۳۷۳

۱۶ - فصل چهاردهم: مسئله ارمنستان ۳۷۷

معاهدات سان‌استفانو و برلن (۱۸۷۸): ۳۷۷ - سیاست قدرت -
 های بزرگ ۱۸۷۸-۱۸۹۴: ۳۸۵ - مسئله ارمنستان از ۱۸۷۸ تا
 ۱۸۹۴: ۳۸۹ - سیاست عثمانی: ۳۹۳ - وضع در ارمنستان
 عثمانی: ۴۰۰ - کشتارهای ۱۸۹۴-۱۸۹۶: ۴۰۸ - تسخیر بانک
 عثمانی: ۴۱۶ - رویه قدرتهای بزرگ به‌هنگام کشتارهای
 ۱۸۹۴-۱۸۹۶: ۴۱۹ - نقش منافع مالی: ۴۳۰

۱۷ - فصل پانزدهم: نبرد در دو جبهه ۴۴۰

تولد نهضت انقلابی ارمنی: ۴۴۰ - نبرد در دو جبهه: ۴۴۴
 همکاری ارمنیان در آزادی ملت‌های خاور: ۴۴۸

- ۱۸- فصل شانزدهم : روسیه‌تزاری برضد ارامنه ۴۵۰
سیاست روسیه در برابر ملت‌های غیر روس: ۴۵۱ - توقیف اموال
کلیسای ارمنی: ۴۵۷ - کشتارهای ۱۹۰۵ : ۴۶۰ - عمل آرامش
بخش ورنتروف داشکف: ۴۶۲
- ۱۹- فصل هفدهم : انقلاب ترکیه جوان و ملت ارمنی در آستانه
جنگ جهانی اول ۴۶۶
انقلاب ترکیه جوان: ۴۶۶ - سیاست ترکی کردن: ۴۶۸ - طرح
اصلاحات ۱۹۱۳-۱۹۱۴: ۴۶۹ - ارمنستان در آستانه جنگ
جهانی اول: ۴۷۲ - جنبه‌های اقتصادی: ۴۷۴
- ۲۰- فصل هجدهم : جنگ اول جهانی ۴۷۹
پان تورکیسم و پان‌تورانیسم: ۴۷۹ - کشتارهای ۱۹۱۵-۱۹۱۸:
۴۸۰ - شرکت ارامنه در جنگ جهانی اول: ۴۸۴
- ۲۱- فصل نوزدهم : رستاخیز ارمنستان ۴۸۹
دفاع از ماورای قفقاز (۱۹۱۷-۱۹۱۸): ۴۸۹ - احیای
ارمنستان: ۴۹۴ - ارمنستان در برابر متفقین: ۴۹۷ - جنگ
۱۹۲۰ ارمنستان و ترکیه: ۵۰۲

ص ۳۱۹ ، کتابی تحت عنوان داغستان من نوشته رسول حمزه‌تف از
طرف بنگاه نشریات «رادوگا» در مسکو به سال ۱۹۸۶ توسط حبیب‌فروغیان
به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است.
در آن آمده است :

«داغستانیها در کوهستانهای سر به فلک کشیده قفقاز زندگی می‌کنند.
در داغستان نزدیک به چهل خلق سکونت دارند...» «در قفقاز خلق
[اقلیت] کوچکی زندگی می‌کند که تات نام دارد. عده آنها جمعاً بیش از
پانزده هزار نفر نیست. اما پنج - شش نویسنده خوب تات هستند که در
سراسر داغستان شهرت به سزائی دارند. کتاب آنها در مآخچه قلعه به زبان

مادری خودشان و ترجمه کتابهای آنها به زبان روسی چاپ می‌شود.»
ص ۲۴۳.

«طبق قانون اساسی در داغستان هشت خلق عمده وجود دارد: آوارها، درگین‌ها، کومیک‌ها، لزگی‌ها، لاک‌ها، تات‌ها، تاباسران‌ها و نوگای‌ها».

رسول حمزه تف می‌افزاید:

«ما پنج گاهنامه ادبی به پنج زبان منتشر می‌کنیم...» در داغستان به‌دو زبان کتاب منتشر می‌شود» ص ۴۹۵.

ص ۳۴۲، در استیای شمالی (در فدراسیون روسیه) و استیای جنوبی (در گرجستان شوروی) هم‌اکنون زبانی بنام «آسی» رایج است. این زبان از خانواده زبانهای هند و اروپائی و متعلق به شاخه سکائی از زبانهای ایرانی شمال شرقی ایران است که به قفقاز رفته و با زبان سغدی که آثار آن در آسیای میانه و ترکستان چین به‌دست آمده و با زبان یغنائی که امروز در نواحی شرقی سمرقند رایج است و نیز با زبان خوارزمی مربوط است. نیاکان آنها را در قرون وسطی «آلان» و «الان» و در دوره باستان «سرمت» نامیده‌اند، این زبان علاوه بر اینکه بین آسهای استیای شمالی و جنوبی متداول است در برخی نقاط دیگر چون «کابارده بالکار» و استاو-روپول نیز عده‌ای بدان تکلم می‌کنند. سرزمین آسی زبانان در دو سوی سلسله جبال قفقاز واقع شده است. زبان آسی که در اصل یک زبان ایرانی است، به سبب تأثیر زبان مردم قفقاز تغییراتی در آن روی داده و از این جهت آن را یک زبان دو جنبه‌ای و شامل عناصر ایرانی و غیر ایرانی می‌دانند، زبان آسی در عین حال که از تأثیر زبان فارسی به‌دور مانده، ولی بسیاری از ویژگیهای زبان باستانی ایران را نگهداشته است...

کهن‌ترین مکتوب زبان آسی سنگ نبشته زلچوک است که به ۹۶۱ میلادی تعلق دارد. این نوشته سنگ قبری است در ۲۱ سطر به خط یونانی. زبان آسی روزگاری هم به خط فارسی کتابت می‌شده است. در ۱۹۳۸ میلادی

خط جدیدی براساس الفبای روسی برای زبان آسی وضع شد. در سده‌های ۱۸ و ۱۹ به این زبان شعر می‌گفته‌اند، ولی کستاختاگوروف (۱۸۵۹ - ۱۹۰۶) شاعر ملی و بنیان‌گذار ادبیات آسی به‌شمار می‌رود. داستانهای مربوط به قهرمانان «نرت» از ادبیات ملی و مکتوب این زبان است. بر طبق آمار ۱۹۷۷ م از ۴۸۸۰۳۹ نفر «آس» ۴۳۲۵۸۹ نفر به زبان آسی تکلم می‌کنند (نقل به اختصار از دایرةالمعارف بزرگ اسلامی).

فهرست اسامی اشخاص، خاندانها، اقوام، فرق*

آشنته ايروانی ۲۹۷-۲۹۹.	آ
آشوب ايروانی ۲۹۹-۳۰۰.	آبادی (محمد) ۷۳.
آشوت اول ۳۸۸.	آباس اول ۳۸۸.
آشوت دوم ۳۸۸.	آباقاخان ۱۰۴.
آشوت سوم ۳۸۸.	آتشی شروانی ۸۱.
آصف لنبرانی ۲۱۳.	آخوندزاده (رجوع به صبحی گنجه‌ای).
آصفی (شاعر) ۱۴۴.	آدم صفی (ابوالبشر) ۱۵۰، ۳۲۸.
آغا بیگم قراباغی ۱۶۲-۱۶۳، ۲۰۶.	آدی گوزل ۳۸۳.
آغا محمدخان قاجار ۱۶۰، ۲۸۷، ۳۸۸.	آذربایجانی‌ها ۳۴۲.
۳۴۲، ۳۵۱.	آذر قراباغی (ابراهیم بیگ) ۱۱۸، ۱۶۱-۱۶۲.
آق‌داداش (شاعر) ۱۱۸.	۱۶۲، ۱۷۲، ۲۱۳.
آقا کیشی گنجه‌ای (محمد) ۲۵۸.	آذر (لطفعلی بیگ) ۱۰۵، ۱۰۸، ۳۴۷.
آگاه، آگه قراباغی ۱۸، ۱۶۴، ۲۱۱.	آر (قوم) ۲۸.
۲۱۳.	آرا نشاهان ۲۹.
آگهی (شاعر) ۲۱۷.	آرتاکسیاس دوم ۳۸۷.
آل (قوم) ۲۸.	آرتاوازد سوم ۳۸۷.
آلان (طایفه) ۳۹۲.	آرزو (سراج‌الدین علی‌خان) ۳۳۰، ۳۳۱.
آل حیدر ۲۵۸.	۳۳۲.
آل محمد رسول‌الله (ص) ۲۰۴، ۳۱۱، ۳۲۱.	آرزوی سمرقندی ۱۵۴.
۳۳۷، ۳۵۲.	آرساید اشکها ۳۸۸.
آل عبا ۸۱، ۱۸۵.	آزاد بلگراسی ۳۲۳، ۳۳۴.
آل عباس ۱۰۸.	آسها ۳۹۲، ۳۹۳.
آوارائیر ۳۸۸.	آسوریه‌ها ۲۶.

* در این فهرست، اساسی تذکره نویسان منقول در ذیل تراجم داخل نشده، و پارسی سرایان قفقاز هم با حروف سیاه مشخص شده‌اند.

آوارها (قوم) ۳۹۲.

آهی (شاعر ترك) ۲۷۵.

آبخازها ۲۶، ۳۴۲.

الف

ابراهیم اردوبادی ۳۶ - ۳۷.

ابراهیم (ملا) ۲۱۳.

ابراهیم بن شهاب الدین ۶۳.

ابراهیم بن فرخ یسار (از سلسله خاقانها) ۸۰.

ابراهیم بن محمد (از سلسله خاقانها) ۸۰.

ابراهیم خلیل اول (جوانشیر) ۱۶۰.

ابراهیم خلیل دوم (جوانشیر) ۱۶۰.

ابراهیم خلیل سوم (جوانشیر) ۱۶۰.

ابراهیم خلیل خان جوانشیر ۱۶۰، ۱۶۸.

۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۸۷، ۲۸۸.

ابراهیم خلیل (ع) ۱۰۱، ۱۱۹.

ابراهیم وزیر (حاجی) ۳۵۸.

ابن آبار (جمال الدین) ۲۹۲.

ابن اثیر ۶۲، ۸۰، ۲۲۰، ۲۸۰.

ابن حسام ۵۳.

ابن الحکیم کیشی (شمس الدین محمد) ۲۹۲.

ابن حوقل ۶۷، ۷۷، ۳۱۹.

ابن رسته ۷۷.

ابن ساعی (تاج الدین علی بن انجب بغدادی) ۲۹۲.

ابن ساوجی نخجوانی ۲۸۹ - ۲۹۰.

ابن سینا ۱۱۲، ۲۲۵.

ابن الطقطقی ۲۹۱.

ابن عمران ۱۲۴.

ابن فقیه (مؤلف البلدان) ۲۹، ۳۵، ۷۵، ۷۷.

ابن الفوطی ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۹۲.

ابن قیس نصرانی ۲۹۲.

ابن مسکویه ۲۷۵.

ابن منقله ۲۸۴.

ابن هانی ۲۸۴.

ابن یمن ۱۴۷.

ابن یوسف شیرازی ۳۷۲.

ابو حامد خلیل الله ۲۱۹، ۳۸۴.

ابوطاهر شروانی ۸۲.

ابوطاهر بن محمد (اتابک) ۱۰۴.

ابوالعلائی گنجه‌ای (نظام الدین محمود)

۲۲، ۸۰، ۹۴، ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲.

۲۲۴ - ۲۲۸.

ابوعلی دقاق ۲۲۵.

ابوالغازی سلطان حسین بایقرا ۱۵۵.

ابوالقاسم قراباغی ۱۸، ۲۳، ۱۶۴ - ۱۶۵.

۱۷۵، ۱۸۶.

ابونصرف رابی ۱۱۲.

اتابکان آذربایجان ۷۱، ۷۲، ۹۸، ۲۷۴.

اتابکان لرستان ۱۰۴.

اتراک گرجستان ۳۴۵، ۳۶۲.

اتسز خوارزمشاه ۹۵.

اثیرالدین اخسیکتی ۷۲، ۹۵.

احمد (ص) (رجوع به محمد رسول الله).

احمد بابی لاله‌ای (سید) ۳۲۰ - ۳۲۲.

احمد بیگ بن اوغورلو محمد بن حسن پادشاه

۴۵.

احمد زانووی ۳۴۸.

احمد شاه هند ۳۳۳.

احمد شروانی ۸۲ - ۸۳.

احمد بنگالی (آغا احمد علی) ۲۷۳.

احمد بن یوسف شاه (اتابک لرستان) ۲۹۲.

- احمد وزیر اصفهان (میرزا) ۳۲۳.
 احمدی (شاعر ترك) ۲۷۶.
 احمد یلیان ۲۷۸.
 اختر گرجی ۱۹، ۳۴۴ - ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۶۷.
 اخستان بن منوچهر ۸۰، ۹۵، ۲۷۶.
 اخوان الصفا ۳۸۵.
 اخی فرج زنجانی ۲۴۴، ۲۶۴، ۲۶۸.
 ادوارد. م ۱۰۸.
 ادیب ناصر دیلمی ۸۵.
 ارامنه ۳۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱.
 ارتیلان (اسماعیل حکمت) ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۲.
 اردوی اردوبادی ۴۳.
 ارسطو ۱۱۲.
 ارسلان بن طغرل ۷۱.
 ارمی ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۷۱، ۱۶۰، ۳۴۲.
 استخری ۲۹، ۶۲، ۷۵، ۲۲۰.
 استرابون ۱۴۳.
 استها ۲۶، ۲۷.
 اسدیگ ۲۱۳.
 اسدالله (فرزند ابراهیم وزیر) ۳۵۸.
 اسدالله (فرزند حزین شروانی) ۹۲.
 اسکندر (آخوند) ۸۸.
 اسکندر بیگ (فرزند رستم بیگ) ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۵.
 اسکندر ۲۰۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۸۶.
 اسلاوها ۲۶.
 اسماعیل اول صفوی ۵۳، ۶۳، ۷۷، ۱۶۹، ۲۲، ۳۲۲.
 اسماعیل دوم صفوی ۵۲، ۵۳.
 اسماعیل (سید) ۸۲.
 اسماعیل (فرزند ملا حافظ) ۱۹۲.
 اسماعیل بن اسفندیار ابهری ۱۰۲.
 اسیری (شاعر) ۲۷۶.
 اشتهای گرجی ۱۹، ۳۵۱ - ۳۵۳.
 اشرف (شاعر) ۲۷۶.
 اشرفی سمرقندی (ظ) ۱۵۰.
 اشکانیان ۲۹۵، ۳۸۷.
 اشهری نیشابوری ۷۱.
 اصحاب رس ۱۹۸، ۳۸۲.
 اصحاب رسول (ص) ۲۰۴.
 اصلان بیگ (کوچک) ۳۶۴.
 اعراب ۲۸، ۲۹، ۶۷، ۲۹۵.
 اعزازالدوله ۳۳۳.
 افریدون ۱۰۳.
 افغانها ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱.
 افلاطون ۱۱۲، ۳۸۵.
 افلاطون (رجوع به عبداللطیف شروانی).
 افندی (عبدالمجید) ۲۱۳.
 اقبال آشتیانی (عباس) ۲۹۲.
 اقوام شمالی داغستان ۳۱۹.
 اکبر پادشاه ۴۰.
 الپارسلان ۲۷۷.
 الکساندر اول (امپراتور روسیه) ۱۷۷، ۳۴۳.
 الهی شروانی ۸۳ - ۸۴.
 الیاس میدانی (رجوع به شمس الیاس گنجه‌ای).
 امام قلی بهادرخان (سلطان بخارا) ۳۸۵.
 امام قلی خان (حاکم گنجه) ۲۲۰.
 اسرای آق قویونلو ۲۹۶.

- ایرای قاجار ۱۸۸۰.
 امرای گرجستان ۸۰.
 اسرسنگ (راجه) ۱۱۵.
 امیر احمد پسر خطیب گنجه (رجوع به پور-
 خطیب گنجه).
 امیر اسعد (رجوع به شمس اسعد گنجه‌ای).
 امیرالدین مسعود نخجوانی ۱۹.
 ۲۹۰ - ۲۹۱.
 امیرمعزی ۱۴۹.
 امین احمد رازی ۳۵، ۴۶، ۵۴، ۱۲۵، ۱۵۵.
 امین‌الملک کاشانی (فرخ) ۳۱۳.
 انگلیسها ۳۱۳.
 انوری ۱۱۲، ۱۴۹، ۲۹۰، ۲۹۱.
 انوشیروان ساسانی ۳۵، ۷۷، ۲۸۹، ۳۱۹.
 ۳۴۲.
 اوحدی بیلانی (مؤلف عرفات‌العاشقین) ۱۳.
 ۲۶۳، ۳۵۴، ۳۵۵.
 اوزنکان ۳۶۳.
 اوسمی (عنوان اسرای داغستان) ۳۱۸.
 اوغورلوخان (رجوع به مصاحب گنجه‌ای).
 اوغوزآتا ۶۳.
 اوکرائینی‌ها ۲۶.
 اوگوست ۳۸۷.
 اولاد مرتضی (ع) ۳۳۸.
 اولیاء ۳۳۲.
 اویس ایلکانی (شیخ) ۲۹۳.
 اویس ۲۹۱.
 اویماقات قاجار ۳۷۷.
 اهلی شیرازی ۱۰۵، ۱۲۱.
 ایاز ۱۶۹، ۱۹۸.
 ایریا ۳۴۲.
 ایرانشاه ۲۹.
 ایرج افشار ۱۰۰، ۲۶۸.
 ایلخانیان ۲۹۶.
 ایلدگز (اتابک) ۷۱.
 ائمه اطهار (ع) ۱۹۲.
 ایوب (ع) ۲۰۳، ۲۲۶.
 ب
 بابافغانی ۳۳۲.
 باخر ۲۶۸.
 بارتولد ۲۹، ۷۹.
 باستانشناسان ۳۱۹.
 باقرزاده (میرعباس) ۲۶۴.
 باکیخانوف (رجوع شود به قدسی باکوئی).
 باکی قراباغی ۱۸، ۱۶۵، ۱۹۸، ۱۹۹.
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳.
 باگراتونیها ۳۸۸.
 بانو ژنرال برهن ۳۸۶.
 بایرون ۲۷۱.
 بایزیدین سلطان محمد ۱۴۳.
 بایزید دوم (سلطان) ۱۷۰.
 بحرینی (شیخ احمد) ۱۹۲.
 بختیار شروانی ۸۴ - ۸۵.
 بدر شروانی ۸۵، ۳۷۵ - ۳۸۱.
 بدر تفلیسی ۱۹، ۳۵۳.
 بدیع یلقانی ۱۸، ۶۸.
 برتلس ۹۸، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷.
 برهان گنجه‌ای ۱۹، ۲۲۸.
 برهان‌الملک ۳۳۳.

برهن گرجی (سربدال بیگ) (۲۱، ۱۹،

۳۵۴ - ۳۵۳

بزمی کوز ۱۹، ۳۵۴ - ۳۵۶

بساطی سمرقندی ۱۵۰

بسحق اطعمه شیرازی ۳۵۲

بعیرت (احمد خوشنویس) ۱۱۷

بقاتیمیر بیگ ۱۱۵

بکتاش خان (حاکم کرمان) ۴۲

بکتاشیان ۸۹

بلبل (مشهدی محمد) ۲۱۳

بلبل (ملا صالح) ۲۱۳

بنی امیه ۶۲

بنی عباس ۶۲

بوذر ۸۱

بوعلی سینا (رجوع به ابن سینا).

بوعمران (رجوع به عزالدین شروانی).

بولتوغدی ۱۱۵

بولدریف ۹۸

بهار شروانی (میرزا نصرالله) ۸۵ - ۸۷،

۱۱۸

بهار (ملک الشعرا) ۸۶

بهاء شروانی ۱۸، ۸۷ - ۸۸

بهائی عاملی (شیخ) ۴۳

بهرام چوبین ۲۸۹

بهرام گور ۱۸۳، ۲۷۲، ۲۷۷

بهرام بن فرخ یسار ۸۰

بهزاد نقاش ۳۲۷

بهشتی (شاعر ترك) ۲۷۶

بهمن میرزا ۱۸۸

بهی کیشان ۱۳۲

بیخود (ملا آقا) ۱۱۸

بیدل ایروانی ۱۹، ۳۰۰

بیژن ۱۰۰

بیگدلی (دکتر غلامحسین) ۲۹۳

بینش (تقی) ۷۲

پ

پادشاهان گرجستان ۸۰

پادشاه خاتون ۱۰۵

پاسدرماجیان (هراند) ۳۸۶

پاسکویچ ۵۸

پرتو گنجه ای ۲۲۸

پری ۳۱۴

پری زاده (عباس بیگ) ۲۱۳

پسر سله گنجه ای ۲۲۹

پسر قاضی دربند ۱۹، ۳۲۲

پطرکیه ۲۷، ۳۱۸

پمپه ۳۸۷

پناه آقا (فرزند ابراهیم خلیل جوانشیر) ۱۶۰

پناه دوم (فرزند ابراهیم خلیل دوم) ۱۶۰

پناه سوم (فرزند ابراهیم خلیل سوم) ۱۶۰

پور جوادی (دکتر نصرالله) ۲۸۶، ۲۸۷

پور خطیب گنجه ای ۲۲۹ - ۲۳۰، ۲۶۴

۲۶۵

پوریای ولی (رجوع به قتالی خوارزمی)

پوشکین ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

پیاسیر بنی اسرائیل ۳۸۳

پیرقلی ۱۱۵

پیرکنعان ۱۷۸

پیرمغان ۲۶۳، ۳۰۸

ت

- تاباسر آنها ۳۹۲ .
 تاتها ۲۶، ۳۹۱، ۳۹۲ .
تاج خلایطی ۱۸، ۷۵-۷۶ .
 تاجیکیان ۱۱۵ .
 تجلی (شاعر) ۲۷۶ .
ترابی قراباغی (عباس) ۱۸، ۱۶۶-۱۶۷ .
 تربیت (محمدعلی) ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۷، ۲۱، ۳۹، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۸۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۵ .
 ترك ۷۱، ۱۱۵، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۶۷ .
 ترك سپاهی ۱۱۳ .
 ترکان سلجوقی ۳۸۹ .
 ترکان عثمانی ۵۵، ۷۸، ۲۲۰، ۳۸۹ .
 ترکان قیچاق ۲۶ .
 ترکمن ها ۲۶، ۲۷ .
 ترکهای آذربایجانی ۲۸ .
تفلیسی شروانی ۱۸، ۸۸ .
 تماسن ۸۳ .
 تمر (شاهزاده گرجستان) ۸۰ .
تمکین شروانی (حاج زین العابدین)
 ۸۸-۹۱
 توراندت ۲۷۲ .
 تورانیان ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰ .
 تیرداد اول ۳۸۷ .
 تیرداد سوم ۳۸۸ .
 تیگران کبیر ۳۸۶، ۳۸۷ .
 تیگرانو کرت ۳۸۷ .

- تیمور کورکان (اسیر) ۲۷، ۲۹، ۲۹۶ .
 تیموریگ ۱۱۵ .

ث

- ثامن الاثمه (رجوع به علی بن موسی الرضا (ع) .
ثباتی اردوبادی ۳۷ .
 ثعالبی (ابومنصور) ۲۷۵ .
 ثروتیان (دکتر بهروز) ۳۰، ۳۳، ۱۰۷، ۷۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷ .
 ثریا (شاعر) ۱۱۷، ۱۱۸ .

ج

- جاحظ ۲۷۵ .
 جاسی (عبدالرحمن) ۳۹، ۵۴، ۹۶، ۱۱۲ .
 ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۷۶، ۳۲۰، ۳۲۱ .
جانی زاده قراباغی ۱۸، ۱۶۷، ۲۱۳ .
 جبرئیل (روح الامین) ۲۱۰ .
 جرسی (محمدآقا) ۱۱۷، ۱۱۸ .
جعفر اردوبادی ۳۷-۳۸ .
 جعفرخان (وزیر شاهجهان) ۳۶ .
 جعفر الصادق (ع) ۷۷ .
جعفر قراباغی ۱۸، ۱۶۹، ۲۱۳ .
 جغال اوغلی ۴۸ .
 جکت سنگ ۱۱۵ .
 جلال الدین خوارزمشاه ۲۲۰ .
 جلال الدین دوانی ۳۹ .
 جلال الدین سیورغتمش ۱۰۴ .
 جلال الدین محمد بلخی روسی (مولانا) ۱۱۲، ۱۵۲ .
جلال قراباغی ۱۸، ۱۶۸، ۲۱۳ .
 جلالی یزدی ۳۴۵ .

جلیلی (شاعر ترك) ۲۷۵، ۲۷۶.

جمالا ۱۱۵.

جمال خان ۱۱۵.

جمال‌الدین اصفهانی (محمد بن عبدالرزاق)

۷۲، ۹۵، ۲۲۲.

جمال گنجه‌ای ۱۹، ۲۳۰.

جمشید (جم) ۱۰۳، ۱۲۷.

جنّتی (عبدالخالق) ۱۱۸.

جواد خان زیاد اوغلی ۲۵۸.

جوانشیر (جمال) ۳۸۳.

جوانشیر (حسین آقا) ۲۱۳.

جوانشیر (عباس‌قلی خان معتمدالدوله) ۱۶۳.

جوانشیر (محمدحسن) ۱۹۴، ۲۰۹.

جوانشیر (ملاعباس) ۲۱۴.

جوانشیر (مه‌دیقلی خان) ۱۶۱.

جوزجانی ۲۸۴.

جوهری زرگر بخارائی ۲۲۹.

جهانگیر پادشاه ۳۶۲.

جهانگیر میرزا ۲۹۹.

جیشی (رجوع به حبیبی).

ج

چاکر قراباغی (حسین) ۱۸، ۱۶۹.

۲۱۴.

چچن‌ها ۲۶.

چرکس‌ها ۲۶، ۳۶۲.

چشتیان ۸۹.

چشمه‌ایروانی ۱۹، ۳۰۰ - ۳۰۲، ۳۰۹.

چلکوفسکی (پیتر) ۲۷۰، ۲۷۲.

چابی (حسن) ۱۷۲.

چنگیزخان ۳۳۱، ۳۳۷.

چوپان بیگ ۱۱۵.

ح

حاجی خلیفه ۳۵۷.

حاجی سیاح ۱۶۰.

حاجی شروانی (جمال) ۹۱ - ۹۲.

حافظ شیرازی ۱۱۲، ۱۵۰.

حامدی (شاعر) ۱۴۳.

حبشی ۷۱.

حبیبی برگشادی ۱۶۹ - ۱۷۰.

حبیش تفلیسی ۱۹، ۳۵۶ - ۳۵۸.

حجت ایروانی ۳۰۲.

حداد فراش ۲۸۷.

حریف‌ایروانی ۳۰۳.

حزین شروانی ۹۲ - ۹۳.

حسام‌السلطنه ۳۱۳.

حسان ۱۴۷، ۱۵۰.

حسن (امام ع) ۱۸۶.

حسن خراسانی (مولانا) ۳۲۰.

حسن (فرزند خیالی) ۶۷.

حسن خان (برادر حسین خان حاکم ایروان)

۲۹۹.

حسن دهلوی ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰.

حسن بن قحطبه ۶۲.

حسنعلی خان داغستانی ۳۲۲.

حسنعلی خان قراداغی ۱۷۷، ۲۱۴.

حسنعلی شاه ۸۸، ۸۹.

حسن قراباغی (فرزند جعفر) ۱۸، ۱۷۲.

۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷.

خ

- خاقانی شروانی ۱۷، ۳۰، ۷۱، ۷۲، ۹۴ - ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۲۷، ۳۸۱.
- خاکی قراباغی (رجوع به ترابی).
- خان بیگه (دختر بانو خورشید) ۲۰۷.
- خال احمد آقا ۱۱۵.
- خان احمد گیلانی ۵۶.
- خاندان مهرگان ۲۹.
- خاقلی ۱۱۵.
- خانهای گنجه ۲۲۰.
- خانیکف ۹۸.
- خداداد بیگ قراباغی ۱۸، ۱۷۲ - ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۱۴.
- خرد (خواجه محمد یحیی خان) ۳۳۳.
- خرم (عباسقلی بختیاری) ۳۵۱.
- خرمیان هاپریک ۳۹۰.
- خزائی (میرمهدی) ۲۱۴.
- خزرها ۶۱، ۶۷.
- خسرو بیگ ۲۱۴.
- خسرو پرویز ۱۶۹، ۲۷۵.
- خسروخان (والی) ۵۸.
- خسرو دهلوی (امیر) ۹۶، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۷۶.
- خسرو گرجی ۱۹، ۳۵۸.
- خضر (ع) ۸۴، ۱۰۱، ۱۷۱، ۱۲۳، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۸۵.
- خلوتی (سید یحیی) ۶۳.

- حسن قراباغی (فرزند علی) ۱۸، ۱۷۰ - ۱۷۱.
- حسین بن علی (ع) ۱۱۹، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۰.
- حسین اخلاطی (خلاطی) ۱۹، ۷۶ - ۷۷.
- حسین خان سردار (حاکم ایروان) ۲۹۹، ۳۰۳.
- حسین خان (کونسول ایران در تفلیس) ۲۳۷.
- حسین خان (نایب اول وزارت امور خارجه) ۲۳۸.
- حسین خلخالی ۲۱۹.
- حسین (شوهر خورشیدبانو) ۲۰۷.
- حسین صفوی (سلطان) ۳۲۵، ۳۳۱.
- حسین مصری (رجوع به حسین اخلاطی).
- حسین (جدسید عظم شروانی) ۱۱۷.
- حقایقی (رجوع به خاقانی).
- حکیم شاه محمد قزوینی ۱۳۷.
- حکیم شریف (شاعر).
- حلیمی شروانی ۹۳.
- حمزه (امیر) ۳۱۹.
- حمزه افندی ۱۷۷.
- حمزه نق (رسول) ۳۹۱، ۳۹۲.
- حمید شروانی ۱۸، ۹۳ - ۹۴.
- حمید گنجه‌ای ۱۹، ۲۳۱.
- حنجر بیگ ۱۱۵.
- حنظله (پیغمبر) ۳۸۲.
- حیدر بیگ ۱۱۵.
- حیدرقلی خان کاغچی ۱۸۹.
- حیدری (سالار سعید) ۸۶.

خلوتیان ۸۹.

خلیفه (شاعر ترك) ۲۷۶.

خلیل (سلطان) ۸۰.

خلیل حمله‌ی نخبجوانی ۲۹۱.

خلیل شروانی (جمال، مولف نزهة المجالس)

۱۸، ۸۴، ۹۱، ۱۰۲ - ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۵،

۲۳۳.

خواجه نصیر طوسی ۴۲، ۴۷.

خواجوی کرمانی ۱۴۹.

خوارزمشاهیان ۱۰۸.

خوارزمی (شیخ حسین) ۳۸۴.

خوانساری (آقاسین) ۱۵۶، ۱۵۷.

خوشگو ۳۹، ۳۵۵.

خیام نیشابوری ۱۴۷.

خیابپور ۵۳، ۱۲۷، ۲۶۸، ۳۴۸.

خیالی بخارائی ۱۵۰.

خیالی (شاعر ترك) ۲۷۶.

د

داروغه قراباغی ۱۸، ۱۷۳ - ۱۷۴، ۲۱۴.

داش بیگ ۱۱۵.

داغستانیها ۳۹۱.

داود (پیغمبر) ۲۲۶.

داود گرجستانی ۳۶۱.

داوید کوبیده ۳۴۳.

دختر خطیب گنجه‌ای ۲۳۱.

دده عمر روشنی ۶۳.

درگین‌ها ۳۹۲.

دشتی (علی) ۹۸.

دلخون (میرزا آقا) ۱۱۸.

دلیل ایروانی ۳۰۳.

دمیتری دوم ۱۲۹.

دوازده اسام (ع) ۱۶۴.

دورن (مورخ) ۷۹.

دوستاق گرجی ۱۹، ۳۵۸ - ۳۵۹.

دولت‌آبادی (عزیز) ۲۳.

دولتشاه سمرقندی ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۸.

دهخدا ۱۱۹.

دیانت (ابوالحسن) ۱۶۰.

ذ

ذاکر (قاسم بیگ) ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۴.

ذكاء (یحیی) ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱.

ذوالفقار شروانی ۲۰، ۱۰۵ - ۱۰۹.

۱۲۶.

ر

رابعه قزداري ۱۵۴.

راغب (غفار) ۱۱۸.

رافیلی. م. ۲۴۰.

راقم سمرقندی ۳۸۴.

رامی اردوبادی ۳۸.

رحیم قراباغی ۱۸، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۷.

رحیموف (ابوالفضل هاشم اوغلی) ۳۷۵.

۳۷۶.

رستم ۱۱۳.

رستم بیگ داغستانی ۳۲۷.

رستم خان سپهسالار ۳۶۲.

رشید بیلقانی ۱۸، ۶۸.

- زردشتیان ۱۳۲، ۲۹۵.
 زکی (فرزند مویده گنجه‌ای) ۲۶۸.
 زلالی (ابراهیم) ۱۱۸.
 زلیخا ۸۱، ۱۲۱، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۱۹، ۳۵۵.
 زنبیل گرجی (رجوع به زینل گرجی).
 زندیه ۳۴۵، ۳۶۶.
 زنگیان ۳۱۷.
 زهره (دختر علی قاضی) ۱۹۲.
 زیادی (رجوع به مصاحب گنجه‌ای).
 زیب النساء (دختر اورنگ زیب) ۳۵۵.
 زینل گرجی ۱۹، ۲۱، ۳۵۹.
 زین العابدین (پدر صابر شروانی) ۱۱۹.

ژ

- ژرژ سوم ۱۳۲.

س

- ساحلی (شاعر) ۱۴۳.
 ساسانیان ۲۸، ۷۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۸۸.
 ساعی شروانی ۱۸، ۱۱۱-۱۱۶.
 ساغری قرا باغی ۱۸، ۱۷۵-۱۷۶، ۲۱۴.
 سالار قرا باغی ۱۸، ۱۷۴-۱۷۵، ۲۱۴.
 سالک قرا بانی (میرزا حسن) ۱۸، ۱۱۷، ۱۷۵.
 سالم تبریزی ۲۷۶.
 سالم (شاعر ترك) ۲۷۵.
 سام میرزا (صفوی) ۴۷.
 ساسی زبانان ۲۶.

- رشید (شروانشاه) ۸۰.
 رشید شروانی ۱۸، ۱۰۹.
 رشید گنجه‌ای ۱۹، ۲۳۱-۲۳۲.
 رضاقلی خان ۳۰۷.
 رضی گنجه‌ای ۱۹، ۲۳۲.
 رضیه گنجه‌ای ۱۹، ۲۳۲.
 رضی (میرزا) ۱۱۵.
 رفاعیان ۸۹.
 رفعت شروانی بهوپالی ۱۹، ۸۲.
 ۱۰۹-۱۱۱، ۱۵۲، ۱۵۳.
 رفیعا ۱۱۵.
 رکن الدین مسعود (پزشک) ۱۴۳، ۱۴۷.
 رنجور خانم ۲۰۹.
 روبن (شاهزاده) ۳۸۹.
 روح الامین (شاعر) ۲۷۶.
 روس، روسها ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۵۷، ۶۲.
 ۱۶، ۳۱۸، ۳۴۲.
 روسیه (مرتضی) ۲۱۴.
 روشن الدوله ۳۳۳.
 روشنی تبریزی ۶۳، ۶۵.
 رومیان ۳۷۷، ۳۸۷.
 رهزن (عبدل) ۲۱۴.
 ریاحی (دکتر محمد امین) ۳۰، ۷۰، ۷۶.
 ۱۰۳، ۲۳۳، ۲۶۵، ۳۲۸، ۳۵۷.
 ریکا ۲۶۸، ۲۷۸.
 ریحانی سمرقندی ۱۰۵.
 رئیس بهوپال ۱۵۴.
 ز
 زالمان ۹۸.
 زردشت ۱۳۲.

- ساسی (شمس‌الدین) ۱۵۹.
 ساوالان ۱۷۰.
 سایر اردوبادی ۳۹.
 سایر تفرشی ۳۹.
 سایر مشهدی ۳۹.
 سبغانقلی ۱۱۵.
 سجادی (دکتر ضیاء‌الدین) ۹۷، ۹۶، ۷۲.
 سحاب (سید محمد) ۵۵.
 سحبان ۱۲۳.
 سراج‌الدین قاسم ۳۲۲.
 سرداران بیژانس ۳۸۹.
 سرکوز اوزلی ۱۶۳.
 سرمتها ۳۹۲.
 سروشی گرجی ۳۶۰، ۱۹.
 سزار (قیصر) ۳۸۷.
 سعد گنجه‌ای ۲۳۳، ۱۹.
 سعدی شیرازی ۱۵۰، ۱۱۲.
 سعدی قراباغی ۲۱۴، ۱۷۷، ۱۸.
 سعیدخان جغتائی ۳۵۴.
 سعید شروانی ۱۱۷، ۱۸.
 سعید بن عمروالحشری ۶۷.
 سکاها ۲۸.
 سلاطین صفویه ۳۷۰، ۳۴۲، ۳۳۱، ۵۴.
 سلاطین قاجار ۳۱۹.
 سلاطین مغول ۱۰۴.
 سلجوقیان ۸۰، ۲۶.
 سلسله آرساسید ۳۸۷.
 سلسله آرتاکسیاس ۳۸۷، ۳۸۶.
 سلسله اتراک ۵۵.
 سلسله ترکان آقسنقری ۲۷۷.
 سلسله خاقانها ۷۹.
 سلسله شدادیان ۲۲۰.
 سلسله قاجار ۱۸۸.
 سلسله گلشنیان ۶۳.
 سلسله لوزینیان ۳۸۹.
 سلسله نعمت‌اللهی ۹۰، ۸۹.
 سلسله هتوبی‌ها ۳۸۹.
 سلسله هزاراسبی ۱۰۴.
 سلطان داغستانی (خدیجه بیگم) ۳۲۲ -
 ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۶.
 سلاطین ۹۸.
 سلطان‌القرائی (میرزا جعفر آقا) ۹۸.
 سلمان ساوجی ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۰.
 سلمان فارسی ۸۱.
 سلوکیها ۳۸۶.
 سلیمان (پیغمبر) ۱۷۷.
 سلیمان اول (سلطان) ۷۵، ۶۴.
 سلیمان چلبی (فرزند کمال پاشا) ۱۴۳.
 سلیمان خان قاجار ۳۴۴، ۳۴۶.
 سلیمان صفوی (شاه) ۲۵۹، ۲۵۶، ۱۵۶.
 ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۵۳، ۳۲۷.
 سلیمان میرزا ۲۵۹.
 سلیم بن بایزید (سلطان) ۱۳۸، ۷۵، ۶۴.
 ۱۷۰، ۱۳۹.
 سمبات اول ۳۸۸.
 سمبات دوم ۳۸۸.
 سمبات سوم ۳۸۸.
 سنان پاشا (وزیر) ۱۴۳.
 سنان (شاعر ترک) ۲۷۶.

- شایق (میرزا خسرو) ۲۱۴ .
 شبلی (مؤلف شعرا العجم) ۲۶۸ .
 شجاع الدوله (پسر صفدر جنگ هند) ۳۳۳ ،
 ۳۳۴ .
 شجاع السلطنه ۱۸۹ .
 شدادیان گنجه ۲۲۲ .
 شرف‌الدین شفروه ۷۲ .
 شرف‌الدین طیب ۲۹۲ .
 شرف‌الدین یزدی ۷۶ .
 شروانشاهان ۷۸، ۵۵، ۸۰، ۱۴۰، ۳۷۵ .
 شریف (میرزا) ۳۲۳ .
 شعیب ۳۸۲ .
 شفائی (احمد) ۱۱۹ .
 شفائی (شاعر) ۲۷۶ .
 شفیع (وزیر) ۳۱۱ .
 شفیعاً ۱۱۵ .
 شلاگر ۲۷۲ .
 شلی ۲۷۱ .
 شمعخال (عنوان اسرای داغستان) ۳۱۸ ،
 ۳۳۱ .
 شمس اسعد گنجده‌ای ۲۳۳-۲۳۴ ، ۱۹ .
 شمس اقطع بیلقانی ۶۹ ، ۱۸ .
 شمس الیاس گنجده‌ای ۲۳۴-۲۳۵ ، ۱۹ .
 شمس‌الذکر (نجفعلی) ۲۱۴ .
 شمس عمر گنجده‌ای ۲۳۵ ، ۱۹ .
 شمس قیس رازی ۳۰۵-۳۰۶ ، ۲۶۹ .
 شمسی شروانی ۱۱۸ .
 شهاب ایروانی ۳۰۵-۳۰۶ ، ۳۰۹ .
 شهاب گنجده‌ای ۲۳۵-۲۳۶ ، ۱۹ .

- سنائی غزنوی ۲۸۶، ۲۲۵، ۹۵ .
 سنجر سلجوقی (سلطان) ۲۶۴، ۲۶۵ .
 سنجریبگ ۱۱۵ .
 سن‌گرگوار ۳۸۸ .
 سوزنی سمرقندی ۲۴۵، ۱۴۹ .
 سهیلی (شاعر) ۲۷۶ .
 سید عظیم شروانی ۱۱۷-۱۱۹ .
 سید (زین‌العابدین) ۲۱۴ .
 سیسیانوف ۱۶۰ .
 سیف اسفرنگی ۱۴۹ .
 سیف تفلیس‌سی ۳۶۰ .
 سیف‌الدین ارسلان ۷۲ .

ش

- شاعر قراباغی ۱۷۷، ۱۸ .
 شا کرایروانی ۳۰۳-۳۰۵ ، ۱۹ .
 شاکس (ملاخلیل) ۲۱۴ .
 شاه آفرین ۳۳۲، ۳۳۳ .
 شاهجهان بیگم ۱۵۴ .
 شاه حبش ۱۹۹ .
 شاه حسین اردوبادی ۴۰، ۴۵ .
 شاه درویش محمد ۱۲۰ .
 شاهدی (شاعر ترك) ۲۷۶ .
 شاهرخ افشار ۹۲ .
 شاهزادگان قاجار ۳۴۴ .
 شاه فرنک ۱۹۵ .
 شاهقلی ۱۱۵ .
 شاه مصر ۱۹۹ .
 شاهی سبزواری ۱۵۰ .
 شاهین قراباغی ۱۷۷، ۱۸-۱۷۹ .

- شهاب‌الدین امیرعبدالله ۳۲۲ .
 شهابی (علی) ۲۸۱ .
 شهنشاه یمن ۲۸۵ .
 شهیدقرباغی ۱۸، ۱۷۹ - ۱۸۴، ۲۱۴ .
 شبانیان ۷۹ .
 شیخ شامل ۳۱۹ .
 شیخی (شاعر ترك) ۲۷۵ .
 شیدای قرباغی ۱۸، ۱۸۴، ۲۱۴ .
 شیرین ۱۷۶، ۲۱۹، ۲۷۵ .
 شیللر ۲۷۲ .
- ص**
- صابر شروانی ۱۱۸ - ۱۱۹ .
 صابر (میرزا احمد) ۲۱۴ .
 صادق (امام ع) ۳۸۳ .
 صادق خان سرهنگ ۳۷۱ .
 صادق‌گرچی ۲۸۷ .
 صادق اردوبادی (سده دهم) ۳۹ - ۴۱ .
 صادق اردوبادی (سده یازدهم) ۱۹، ۴۲ .
 صادق قرباغی ۱۸، ۱۸۵، ۲۱۴ .
 صادقی افشار ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۵۲، ۵۳ .
 صاعد (شاعر) ۲۷۶ .
 صافی اردوبادی (اعتمادالدوله) ۳۷، ۴۲ - ۴۴، ۴۸ .
 صافی (علی اکبر) ۲۱۴ .
 صالح باکوئی ۵۶ .
 صالح بیلقانی ۱۸، ۶۹ - ۷۰ .
 صالح (شاعر ترك) ۲۷۶ .
 صالح خان (قاتل نادرشاه) ۳۲۳ .
 صالح صفی (خوشنویس) ۳۷۱ .
- صائب تبریزی ۳۹، ۱۲۰ .
 صبای گنجهای ۱۹، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۶ -
 ۲۳۷ .
 صبا (شاعر) ۲۷۶ .
 صبا (فتحعلی خان) ۳۰۲ .
 صبوحی گنجهای (آخوندزاده) ۲۳۷ -
 ۲۴۰ .
 صبور (بخش بیگ) ۲۱۵ .
 صبری (ملک الشعرا) ۸۶ .
 صدرای قرباغی (میرزا) ۱۹۲ .
 صدرالشعرا (غلامحسین میرزا) ۸۵ .
 صدری (شاعر ترك) ۲۷۵ .
 صدر اشعری (رجوع به عزالدین شروانی) .
 صفا (محمد) ۱۱۷، ۱۱۸ .
 صفا (دکتر ذبیح الله) ۲۶۸ .
 صفای قرباغی ۱۸، ۱۸۵ - ۱۸۷، ۲۱۵ .
 صفدر بیگ ۱۱۵ .
 صفدر جنگ ۳۳۳ .
 صفوت (محمدعلی) ۲۰۸ .
 صفوتی (سیدعلی) ۶۷ .
 صفویه ۲۷، ۵۵، ۷۸، ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۴۲ .
 صفی شروانی ۱۸، ۱۲۰ .
 صفی بیلقانی ۱۸، ۷۰ .
 صفی صفوی (شاه) ۲۵۵، ۲۶۰ .
 صفی‌قلی بیگ (شاعر) ۳۶۶ .
 صفی‌قلی خان (حاکم) ۳۶۳ .
 صمد بیگ ۱۸۹، ۲۱۵ .
 صوفی (شاعر) ۲۷۶ .
 صوفی قرباغی (محمد) ۱۸، ۱۸۷،
 ۲۱۵ .

ض

- ضریر اردبیلی (ظهیرالدین) . ۳۲۰
ضمیری . ۲۷۶
ضوئی (ملا محمد) . ۱۱۸
ضیای اردوبادی . ۲۰، ۴۴ - ۴۶

ط

- طاعتی گیلانی . ۲۹۳
طالشها . ۲۶
طاهر قراباغی (ابراهیم) . ۱۸، ۱۸۷ -
۱۸۸، ۲۱۵
طاهرزاده (میرزا بابا) . ۱۹۴
طاهرزاده (رجوع به صابرشروانی) .
طاهری شهاب . ۱۳، ۲۶۵
طایفه بیات ایروان . ۲۱، ۳۰۶، ۳۱۰
طایفه جوانشیر . ۱۶۰
طیب اصفهانی . ۲۰، ۲۴۰
طیب سیرجانی . ۱۸۹
طیب گنجه‌ای . ۲۴۰
طیب (میرزا حیدرقلی) . ۲۱۵
طیبی (میر صالح) . ۱۰۶
طغرل بن ارسلان . ۲۹۰
طوطی قراباغی (ابوالفتح خان جوانشیر)
۱۶۲، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۶
طهماسب اول صفوی . ۳۹، ۴۷، ۷۵، ۷۸
۷۹، ۳۲۳، ۳۷۰

ظ

- ظفر قراباغی . ۱۸، ۱۸۹
ظهوری . ۴۰

ظهوری (آقابابا) . ۱۱۸

- ظهیر فاریابی . ۷۱، ۱۴۷، ۱۴۹
ظهیرا . ۱۱۵

ع

- عابش (عبدالله بیگ) . ۲۱۵
عاد و ثمود . ۳۸۲
عارف چلبی (شاعر) . ۲۷۵
عارفی . ۱۵۰
عارفی استانبولی . ۶۴
عاشق پری . ۲۱۵
عاشق میرزا علی . ۲۱۵
عاشق محمد بیگ . ۲۱۵
عاشق عبدالصمد بیگ . ۲۱۵
عاصی قراباغی . ۱۸، ۱۷، ۱۷۳
۱۸۹ - ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۵
عالمگیر شاه (هند) . ۳۲۵
عالمگیر ثانی (هند) . ۳۳۳
عباس (عم پیغمبر ص) . ۳۳۱
عباس اول صفوی (شاه) . ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۵۳
۲۲، ۲۲۱، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۴۲
عباس دوم صفوی (شاه) . ۱۵۷، ۲۵۶
۲۵۸، ۳۲۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
۳۶۴
عباس میرزا (ملک آرا) . ۱۷۷، ۱۷۸
عباس میرزا (نایب السلطنه) . ۱۸۸، ۳۰۳
عباسعلی مازندرانی . ۲۸۷
عبدالحسین منشی الممالک . ۱۹
عبدالله (ملا) . ۳۳۴
عبدالله کاشی (جمال الدین ابوالقاسم) . ۲۹۲

- عطا ملک جوینی ۲۹۲.
- علاءالدین فریرز (شروانشاه) ۱۰۳، ۱۰۲.
- علی آقا (شاعر) ۲۱۵.
- علی آقا گنجهای (فرزند ملاپناه) ۱۹،
- ۲۴۱، ۲۸۷.
- علی اکبر قراباغی ۱۹۱.
- علی اکبر فرزند عباسقلی جوانشیر ۳۱۳.
- علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام ۶۳،
- ۸۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۵،
- ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۸۹،
- ۳۸۲.
- علی بن موسی الرضا (ع) ۵۷، ۱۱۹، ۱۲۱.
- علی بیگ حلاج زاده ۱۶۱.
- علی چلبی ۱۴۳.
- علی خلیفه قراباغی ۱۸، ۱۹۱.
- علی داغستانی ۱۹، ۳۲۴ - ۳۲۵.
- علی (سید) ۶۳.
- علیشاه (ظل سلطان) ۲۹۷.
- علی قاضی قراباغی ۱۸، ۱۹۲، ۲۱۵.
- علیقلی قراباغی ۱۸، ۲۳، ۱۹۲.
- علی قوشچی (مولانا) ۱۴۱، ۱۴۳.
- علیل قراباغی ۱۸، ۱۹۲ - ۱۹۳.
- علی محمد (منشی) ۳۵۲.
- علینقی میرزا ۳۰۵.
- علینقی کمره‌ای (شیخ) ۴۳.
- علی یار (فرزند میرزا بابا) ۱۹۴.
- عمادالدین زکریای قزوینی ۲۶۹.
- عمادالدین محمد اصفهانی ۲۲۰.
- عماد شروانی ۱۸، ۱۲۷.
- عماد شهریار (شاعر) ۲۵۳.
- عبدالله ازبک ۲۶۵.
- عبدالله خان فیروز جنگ ۳۵۴.
- عبدالحکیم حاکم لاهوری ۳۳۰، ۳۳۲،
- ۳۳۴.
- عبدالخالق (شاعر) ۱۱۸.
- عبدالرزاق کاشی ۲۵۶.
- عبدالرزاق دنبلی (مفتون) ۳۵، ۵۴.
- عبدالرحیم مجتهد ۱۷۵.
- عبدالرسولی (علی) ۹۷.
- عبدالصمدخان ۳۲۶.
- عبدالعزیز گنجهای ۱۹، ۲۴۱.
- عبدالعلی قراباغی ۱۸، ۱۹۱.
- عبدالکریم علی اوغلی ۶۰، ۲۷۳.
- عبداللطیف شروانی ۱۸، ۱۲۰ - ۱۲۱.
- عبداللطیف قصری (صدرالدین) ۲۹۲.
- عبدالملک ۶۱.
- عبدی شروانی ۱۲۱ - ۱۲۲.
- عبرت نائینی ۳۱۳.
- عتیقی شرانی ۱۲۲.
- عثمان (خلیفه) ۲۹، ۶۱.
- عثمانی ها ۲۷، ۳۴۲.
- عذرا ۹۱، ۲۱۹.
- عرب ۱۱۲، ۱۴۷، ۳۸۸.
- عرفی شیرازی ۱۱۲، ۲۸۸.
- عزالدین (فرزند جهان پهلوان) ۲۷۹، ۲۸۰.
- عزالدین شروانی (بو عمران) ۱۲۲ -
- ۱۲۶.
- عزیزالدین علی شروانی ۱۸، ۱۲۷.
- عصمت بخارائی ۱۴۹، ۱۵۰.
- عطار نیشابوری ۱۱۲، ۲۸۶.

- فتحعلی خان (خان قویه) ۷۸ .
 فتحعلی شاه قاجار ۱۶۲، ۲۰۹، ۲۹۹، ۳۰۰ .
 ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷ .
 فتح الله شروانی ۱۵۵ .
 فتح الله خوشنویس (میرزا) ۳۵۲ .
 فتحی شروانی ۱۲۸ .
 فخر رازی ۱۲۱ .
 فخر گنجده ای ۱۹، ۲۴۲ .
 فخرالدین اسعد گرگانی ۲۷۵ .
 فخرالدین امینی ۱۰۶ .
 فخرالدین بهرامشاه (صاحب ارزنگان) ۲۷۳ .
 فخرالدین عبدالصمد همدانی ۳۰۶، ۳۰۸ .
 فخری ایروانی ۳۰۶ - ۳۰۹، ۳۱۰ .
 فخری هراتی ۱۳۷ .
 فدائی داغستانی ۱۹، ۳۲۵ .
 فدائی قراباغی ۱۸، ۱۹۴، ۲۱۵ .
 فرامرز (پدر اخترگرگی) ۳۴۴، ۳۶۶ .
 فرخ سیر (شاه لاهور) ۳۲۵ .
 فرخ یسار (شروانشاه) ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۱ .
 ۱۴۳ .
 فرخی سیستانی ۷۳ .
 فرخی شروانی ۱۲۸ .
 فرخی قراباغی ۱۸، ۱۹۴ .
 فردوسی ۱۱۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸ .
 فروزانفر (بدیع الزمان) ۷۳، ۹۵، ۹۸ .
 فروغیان (حبیب) ۳۹۱ .
 فرهاد ۳۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۱۹ .
 فرهوشی (بهرام) ۳۱ .
 فربرز شیبانی (شروانشاه) ۷۹ .
 فریتز مایر ۲۶۵ .

- عماد فقیه کرمانی ۱۵۰ .
 عمادی (شاعر) ۲۲۵ .
 عمادالملک (وزیر) ۳۳۳ .
 عنایت الله رضا ۲۹ .
 عنصری ۹۵، ۱۱۲ .
 عوفی ۲۶۹ .
 عهدی باکوئی ۵۶، ۱۲۲ .
 عیانی گنجده ای ۱۹، ۲۴۲ .
 عیسی (پیغمبر) ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۷۸، ۳۸۵ .

غ

- غازی الدین حیدر (شاه زمان) ۸۲، ۸۳ .
 غازی الدین خان بهادر ۳۲۶ .
 غافل (علی اکبر) ۱۱۸ .
 غریب میرزا ۴۴ .
 غزان ۲۶۴ .
 غفار کندلی (دکتر) ۹۸، ۱۲۳ .
 غیاث مجلد اصفهانی ۱۳۶ .
 غیاث الدین خراسانی ۳۲۰ .
 غیاث الدین محمد ۱۰۷، ۲۵۴ .

ف

- فاتح (سلطان محمد) ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲ .
 ۱۴۳، ۱۴۸ .
 فاخر (سلیمان) ۲۱۵ .
 فاختی رازی ۱۲۱ .
 فاضل خان گروسی ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۷ .
 فانی باکوئی ۵۶ - ۵۸ .
 فاضلی (شاعر ترک) ۲۷۶ .
 فتح داغستانی ۳۲۵، ۳۳۱ .

- فرید (شاعر) ۱۴۷.
فرید کاتب ۲۹۱.
فریدون بن فریرز ۸۰.
فریدون میرزا فرخ شیم ۳۰۷.
فصیحی (شاعر ترك) ۲۷۵.
فضولی ۹۶، ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۷۶.
فقیر دهلوی ۳۲۳.
فکری اردوبادی ۴۶ - ۴۷.
فلکی شروانی ۸۰، ۹۵، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۲۲۴.
فنا (میرزا رحیم) ۲۱۵.
فناي قرا باغی (میرزا بیگ) ۱۸، ۱۹۴ - ۲۱۵، ۱۹۵.
فنائی خیوقی ۲۴۴.
فؤاد پاشا ۲۳۷.
فیاض لاهیجی ۲۵۵، ۲۵۷.
فیروز شروانی ۱۹، ۱۳۱ - ۱۳۴.
فیضی شروانی ۱۳۴.
ق
قآنی شیرازی ۹۶.
قابل ایروانی ۱۹، ۳۰۹ - ۳۱۰.
قاجاریه ۷۸، ۲۲۰.
قاسم قرا باغی ۱۷۵.
قاسمی (شاعر) ۲۷۶.
قاضی (ملا) ۳۱۹.
قاضی تفلیسی ۱۹، ۳۶۱.
قاضی طباطبائی (حسن) ۲۹۲.
قاضی نور (میرزا رضا نائینی) ۲۵۷.
قالخان بیگ ۱۱۵.
قائم مقام ثانی ۳۰۶.
قباد اول ساسانی ۶۱، ۶۷.
قبولی (از شعراي سلطان یعقوب) ۱۳۸.
قبولی (از سلوک رستم دار) ۱۳۸.
قبولی ترشیزی ۱۳۷.
قبولی شروانی ۱۸، ۱۳۴ - ۱۵۲.
قبولی غزل فروش ۱۳۷.
قبولی قندری ۱۳۸.
قبولی یزدی ۱۳۸.
قتالی خوارزمی گنجهای ۱۹، ۲۴۲ - ۲۴۴.
قدسی ایروانی ۱۹، ۲۱، ۳۰۶، ۳۱۰ - ۳۱۳.
قدسی باکوئی (باکیخانوف) ۲۱، ۵۸ - ۳۱۳، ۲۵۶، ۶۰، ۵۹.
قدسی باکوئی (حبیب) ۱۸، ۶۰.
قدسی طوسی ۶۰.
قدسی گنجهای ۲۴۴.
قراخانیان کرمان ۱۰۵.
قراستقر ۲۲۰.
قریب (دکتر یحیی) ۹۷، ۱۲۴.
قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز ۷۲، ۹۵، ۱۰۹، ۱۴۷، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳.
قضائی یزدی ۳۴۵.
قطب خان ۱۱۵.
قطران تبریزی ۸۰، ۲۲۲.
قلندران بکتاشی شماخی ۱۲۲.
قلیچ بیگ ۱۱۵.
قمری دربندی ۳۲۶.
قنبرگلابو ۲۱۵.
قوامی گنجهای ۲۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۲۴۴ - ۲۴۵، ۲۶۳.

کفائی گنجه‌ای ۲۵۵ .

- کمالا ۱۱۵ .
کمال اسدآبادی ۱۱۲، ۱۱۶ .
کمال تفلیسی ۱۹، ۳۶۱ .
کمال خجندی ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۹ .
کمال‌الدین اسماعیل ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۹ .
کمال‌کاشانی ۱۱۲، ۱۱۶ .
کمال‌الدین نیشابوری ۳۲۰ .
کمینه قراباغی (فاطمه) ۱۸، ۱۹۵ - ۱۹۶، ۲۱۵ .
کوثر علیشاه ۸۹ .
کورکانیه ۴۵ .
کوکبی گرجی ۱۹، ۳۶۲ .
کوسیکها ۳۹۲ .
کیتس ۲۷۱ .
کیخسرو گرجی ۱۹، ۳۶۲ .
کیقباد ۲۸۴ .
کیکاووس میرزای قاجار ۱۶۳ .
کینیاژ طرخان ۱۹۳ .
کینیاژ خصای داغستانی ۲۰۷، ۳۳۷ .

گ

- گاغیک اول ۳۸۸ .
گبر، گبران ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶ .
گرجی، گرج (قوم) ۲۶، ۲۷، ۳۴۲، ۳۵۴ .
گلچین معانی ۲۲، ۵۵، ۱۲۱، ۱۵۴، ۲۵۷، ۳۴۴، ۳۴۷ .
گلشنی بردعی ۶۳ - ۶۷ .
گلشنی‌زاده (شیخ احمد) ۶۷ .

قوامی‌رازی ۲۴۵ .

- قورحمر بیگ ۱۱۵ .
قوسی کل (شاعر سده ۹) ۱۴۴ .
قوسی تبریزی (سده ۱۱) ۲۵۶ .
قول‌احمد آقا ۱۱۵ .
قیس ۳۳۹ .
ك
کاتب (خوشنویس) ۳۰۷، ۳۰۸ .
کاتب (میرزا محمد) ۲۱۵ .
کاتبی ترشیزی ۵۳، ۸۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰ .
کاتلین برل ۲۷۱ .
کاراچائیها ۲۶ .
کاشف (شاعر) ۲۷۶ .
کاشفی (شاعر) ۱۴۴ .
کاظم‌آقای رشتی (حاجی سید) ۱۹۲ .
کافی اردوبادی ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸ - ۴۹ .
کافی‌الدین عمر (عم خاقانی) ۹۴ .
کامی گرجی ۱۹، ۳۶۱ .
کاووس (ملا) ۱۳۱ .
کاووس ۱۳۲ .
کاووس‌بن کیقباد (شروانشاه) ۸۰ .
کراسوس ۳۸۷ .
کرپه‌ارسلان ۲۷۷، ۲۷۸ .
کریم بیگ ۲۱۵ .
کریم خان زند ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۴۷ .
کریم داد (غلام محمودخان) ۳۲۳ .
کریم قراباغی ۱۷۲، ۱۹۵ .
کستاخناگوروف ۳۹۳ .
کسروی ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۶۱، ۸۰، ۲۷۸ .

گنایگم داغستانی ۱۹، ۳۲۶.
گوته ۲۷۲.

ل

لامعی (شاعر ترك) ۲۷۵.
لزگیاها ۲۶، ۲۷، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۹۲.
لسانی ۴۶.
لطف داغستانی ۱۹، ۳۲۷.
لطفعلی خان زند ۹۲، ۳۴۵.
لطفی (لطف الله وزیر) ۴۲.
لطیف تفلیسی ۱۹، ۳۶۳.
لعلی جان بیگ ۱۱۵.
لكها ۲۶، ۳۹۲.
لله حسن (شاعر) ۲۱۵.
لوحی قرا باغی (نصیر) ۱۹، ۱۶۵، ۱۹۶.

۲۱۵

لوکولوس ۳۸۷.

لیلی ۴۰، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۹،
۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۵.

۳۰۹، ۳۳۱.

لئون دوم ۳۸۹.

م

مارر (ی.ن) ۹۸.
مارك انتوان ۳۸۷.
مالک ۱۲۳.
مانی نقاش ۳۲۷.
مثالی (شاعر) ۲۷۶.
مجتهد زاده قرا باغی (رجوع به مشتری قرا باغی).
مجنوب علی شاه همدانی ۸۹.

مجلسی (محمد تقی) ۱۵۷.
مجنون ۳۷، ۴۰، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۱،
۱۸۲، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۷۶،
۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۳۱.
مجنون چپ نویس (شاعر) ۲۷۶.
مجیر بیلقانی ۱۷، ۳۰، ۶۹، ۷۱-۷۶،
۹۵، ۱۴۹.
محترم شروانی ۱۹، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۴.
محشم شروانی ۱۹، ۱۵۳-۱۵۴.
محرر قرا باغی ۱۸، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۱۱،
۲۱۵، ۲۱۷.
محزون (اسماعیل) ۲۱۶، ۲۱۷.
محمد بن ابراهیم ۶۳.
محمد بن ایلدگز (اتابک) ۷۱، ۲۹۰، ۳۷۴.
محمد بن بدر جاجرمی ۱۰۶.
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب (رسول الله) ۸۱،
۹۲، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۶۶،
۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۸۶، ۳۲۱،
۳۴۵، ۳۶۰.
محمد بن هندوشاه نخجوانی ۲۹۳.
محمد بن یزید (شروانشاه) ۷۹.
محمد (فرزند امیر سید علی) ۳۲۰.
محمد (فرزند حسن قرا باغی) ۱۷۱.
محمد (فرزند ظهیرالدوله قاجار) ۱۶۸.
محمد (فرزند نظامی گنجه ای) ۲۶۸.
محمد (پدر سالار قرا باغی) ۱۷۵.
محمد (پدر سید عظیم شروانی) ۱۱۷.
محمد (ملا) ۲۱۶.
محمد بدخشی (سید) ۳۲۰.
محمد بیگ (فرزند مهر علی بیگ) ۲۴۱، ۲۸۷.

- محمد پاشا ۱۴۳.
- محمد خوارزمشاه ۱۰۸.
- محمد داغستانی ۱۹، ۳۲۷.
- محمد ساوجی (شمس الدین) ۲۹۲.
- محمدشاه (پادشاه هند) ۳۳۳.
- محمد شاه قاجار ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹.
- محمد شیخ الاسلام (حاجی ملا) ۲۹۷.
- محمد فاتح (سلطان) ۱۳۵، ۱۳۸.
- محمد قاضی ۳۸۶.
- محمد قراباغی ۱۸، ۱۹۷.
- محمد ماستری ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶.
- محمد مفرج ۱۲۴.
- محمد میرزا (نایب السلطنه) ۳۰۶.
- محمد باقر (حاجی سید) ۵۷.
- محمد باقر (فرزند محمد اسماعیل) ۱۹۲.
- محمد باقر یزدی ۳۶.
- محمد تقی شروانی ۸۲.
- محمد تقی میرزا ۳۵۸.
- محمد حس صراف ۵۰.
- محمد رضی (میرزا) ۴۹.
- محمد صادق دنبلی ۱۸۸.
- محمد صالح بن بدرالدین نشتری (خوشنویس) ۶۶.
- محمدعلی بیگ گزک یراق ۳۶.
- محمدعلی خان (فرزند مهرعلی) ۳۲۹.
- محمدعلی قزوینی (خوشنویس) ۳۷۱.
- محمدعلی میرزا ۳۷۱.
- محمدقلی خان زیاداوغلی ۲۵۵.
- محمدقلی قزوینی (خوشنویس) ۳۰۷.
- محمد معصوم بن خواجگی ۲۶۰.
- محمد هادی حسن خان ۱۲۹.
- محمدی بیگ (خواجه) ۴۷.
- محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی ۲۳۰.
- ۲۶۴.
- محمود آقا (میرزا) ۱۹۳.
- محمود غزنوی (سلطان) ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۲۹.
- ۲۳۰، ۲۶۵.
- محمود قراباغی ۱۸، ۱۹۷-۱۹۸.
- ۲۱۶.
- محمود کشمیری ۳۳۳، ۳۳۴.
- محمود میرزای قاجار ۱۸۸، ۲۹۷، ۳۰۰.
- ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۷۰، ۳۷۱.
- محیط (شاعر) ۳۱۴.
- محیط طباطبائی ۱۱۱، ۱۱۶، ۲۹۴.
- محبی الدین (فرزند امیراحمد) ۳۲۲.
- مختار قراباغی ۱۸، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۱۶.
- مختصر گنجده ای ۱۹، ۲۵۵.
- مخفی رشتی ۳۵۵.
- مخفی قراباغی ۱۸، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۱۶.
- ۲۱۷.
- مختیار استها ۳۹.
- مداخان ۱۱۵.
- مدد (شاعر قراباغی) ۲۱۶.
- مدرس (صاحب ریحانة الادب) ۶۳، ۱۰۸.
- ۱۱۰، ۱۵۷، ۲۴۳.
- مذهب اصفهانی (میرزا محمدعلی) ۳۶۱.
- مرادخان (شاهزاده) ۱۸۹.
- مرادخان یوزباشی ۴۹.
- مراد سوم (سلطان) ۱۵۹.
- مراد میرزا (سلطان) ۳۱۳.

- مرتضوی (دکتر منوچهر) ۰۱۸
مرتضی نظامشاه ۰۴۰
مرتضی قلی خان زیاداوغلی ۰۲۵۷، ۰۲۵۵
۰۲۶۰
مردم قفقاز ۰۲۶
مرصع خانم قاجار ۰۱۶۳
مریض قرا باغی (محرم) ۰۵۹، ۰۱۸
۰۲۰۰ - ۰۲۱۶
مریم (ع) ۰۱۳۱، ۰۸۶
مستعلیشاه (رجوع به تمکین شروانی).
مستوره کردستانی ۰۱۵۴
مستوفی (حمدالله) ۰۳۵، ۰۲۶۵، ۰۲۸۹
مسعود شروانی ۰۱۵۵
مسلم ایروانی (رجوع به قدسی ایروانی).
مسیح، مسیحا ۰۳۲۸، ۰۳۵۵ (به عیسی پیغمبر
نیز رجوع شود).
مسیحی، مسیحیان ۰۲۶، ۰۳۴۲
مشایخ کبرویه ۰۳۸۴
مشتاق (علی عباس) ۰۱۱۸
مشتري قرا باغی (مؤلف ریاض العاشقین)
۰۱۸، ۰۲۰، ۰۱۸۴، ۰۱۹۸، ۰۱۹۹
۰۲۰۲ - ۰۲۱۶
مصاحب گنجده ای ۰۲۱، ۰۲۵۵ - ۰۲۶۶
مصاحب نائینی ۰۲۱، ۰۲۵۶
مصطفی بیگ (شاعر) ۰۲۱۶
مصور (شاعر) ۰۱۱۷، ۰۱۱۸
مظفرالدین شاه قاجار ۰۱۷۷، ۰۱۷۸
معصوم (عنوان اسرای داغستان) ۰۳۱۸
معصومعلیشاه هندی ۰۸۸
معین (دکتر) ۰۲۶۸
مغولها ۰۲۷، ۰۶۷، ۰۱۱۳، ۰۱۱۵، ۰۲۲۰
۰۲۹۵، ۰۳۸۹
مغیشی گنجده ای ۰۱۹، ۰۲۶۳
مفرج (پدر عزالدین شروانی) ۰۱۲۲
مقداد ۰۸۱
مقدسی بشاری ۰۲۹، ۰۶۲، ۰۷۷
مقرب با کوئی ۰۱۸، ۰۶۱
مکتبی (شاعر) ۰۲۷۶
مکتون گرجی ۰۱۹، ۰۳۶۴
ملاخان ۰۱۱۵
ملا رضا (آخوند) ۰۵۷
ملانو (میرزاجان) ۰۳۸۴
ملک الکتاب (میرزا محمد) ۰۳۵۲
ملک بیگ (پیشکار آغا بیگم) ۰۱۶۲
ملکشاه ۰۲۲۰
ملک مشرقی (میرزا) ۰۴۳
ملکم خان (میرزا) ۰۲۳۸
محائی قرا باغی ۰۱۸، ۰۲۰۷، ۰۲۱۶، ۰۲۱۷
ممتاز گرجی ۰۱۹، ۰۳۶۴
منزوی (احمد) ۰۵۹، ۰۶۶، ۰۲۵۴، ۰۳۰۷
منشی اردوبادی (زین العابدین) ۰۴۸ - ۰۵۲
منشی اردوبادی (محمد) ۰۵۲ - ۰۵۳
منوچهر بن فریدون شروانشاه (خاقان کبیر)
۰۸۰، ۰۹۴، ۰۹۵، ۰۱۰۲، ۰۱۲۸ - ۰۱۳۱
۰۱۵۵، ۰۱۵۶، ۰۲۲۴، ۰۲۲۵
منوچهرخان (معتمدالدوله) ۰۳۶۱
منوچهری دامغانی ۰۷۳
منیری (شاعر) ۰۱۱۸
منصور (حسین بن منصور حلاج) ۰۱۹۹، ۰۲۰۷
منصور (خلیفه) ۰۶۲

موجی گرجی ۱۹، ۳۶۵.

موجی (شاعر) ۲۷۶.

موسی خان (میرزا) ۳۰۶.

موسی (پیغمبر) ۱۲۳، ۱۷۸.

مؤلف تذکره (روز روشن) ۲۱، ۳۷، ۱۵۳.

۲۶۵، ۳۵۹.

مؤلف تذکره (سردم دیده) ۳۳۰.

مؤلف تذکره ممیز ۵۶.

مؤلف خلاصه الاشعار ۳۹.

مؤلف الذریعه ... ۳۷.

مؤلف روضات الجنان ۳۲۰.

مؤلف ریاض الجنه ۲۴۴.

مؤلف ریاض الشعراء ۳۲۲، ۳۶۲.

مؤلف ریاض العاشقین ۳۷، ۱۷۲، ۱۷۴.

۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۹، ۳۳۷.

مؤلف صبح گلشن ۳۷، ۱۱۰، ۱۳۴، ۲۱۹.

۲۴۳، ۳۲۶، ۳۵۳.

مؤلف عالم آرای عباسی ۳۷۷.

مؤلف فرهنگ سخنوران ۳۵۳.

مؤلف کتاب خلاصه السیر ۲۶۰.

مؤلف کشف الظنون ۲۵۴.

مؤلف گلستان ارم ۸۲.

مؤلف گلستان هنر ۴۷، ۵۴.

مؤلف معجم البلدان ۳۱۹.

مؤلف نزهة المجالس ۶۸، ۸۷، ۱۰۲، ۸۸.

۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴.

۲۶۷، ۳۲۲، ۳۵۳.

مؤلف نگارستان سخن ۴۴.

مؤلف هدیة العارفین ۱۳۴، ۲۰۹.

مولویان ۸۹.

مولوی رشیدالدین ۸۳.

مهدی بیگ (شاعر قراباغی) ۲۱۶.

مهدی (سراینده لیلی و مجنون) ۲۷۶.

مهدی (شاعر) ۱۱۸.

مذهب الدین دیر شروانی ۱۸، ۱۵۵ -

۱۵۶.

مهرداد (اشکانی) ۳۸۷.

مہستی گنجہ ای ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳.

۲۶۴ - ۲۶۶.

مہماندار اوف (علی بیگ) ۱۷۵.

میرزا آقاسی (رجوع به فخری ایروانی).

میرزای شروانی (محمد حسن) ۱۵۶ -

۱۵۸.

میرحاج (شاعر) ۲۷۶.

میر حسن قراباغی ۲۱۶.

میخائیل بیدراویچ ۳۸۳.

مینورسکی ۶۷، ۷۹.

مینوی (مجتبی) ۲۶۸.

ن

ناتوان قراباغی (بانو خورشید) ۱۸،

۲۰۷ - ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶.

۳۳۷.

ناجی اردوبادی ۵۴.

نادرشاه افشار ۷۸، ۲۲۰، ۳۱۸، ۳۱۹.

۳۲۳، ۳۳۱، ۳۴۲.

- ناصر خسرو . ۱۵۰
 ناصر (خلیفه) . ۲۹۲
 ناصر هندو (شاعر) . ۲۷۶
 ناصرالدین شاه قاجار . ۱۷۷، ۸۵، ۲۱۰، ۳۱۳
 ناصرالدین خلجی . ۹۶
 ناظم ایروانی . ۳۱۸-۳۱۳، ۲۲، ۱۹
 نامی اردوبادی . ۵۳-۵۴
 نامی اصفهانی . ۲۷۶
 نباتی قراجه‌داغی . ۲۰۹
 نجاتی (شاعر ترك) . ۲۷۶
 نجاتی نیشابوری (محمودین عمر) . ۲۵۴
 نجفقلی بیگ (حاکم یزد) . ۳۲۳
 نجفقلی (فرزند قراخان) . ۳۷
 نجم دربندی (نجم‌الدین حمد بن سیمگر)
 . ۳۲۷-۳۲۹، ۱۹
 نجم گنجه‌ای . ۲۶۷-۲۶۶، ۱۹
 نجم‌الدین سلماسی . ۳۲۰
 نجمی شروانی . ۱۵۸
 نجیب گنجه‌ای . ۲۶۷، ۱۹
 نخجوانی (حاج محمدآقا) . ۷۶، ۹۲، ۳۱۰، ۳۰۷، ۱۳۳، ۹۷
 نراقی (حاجی ملا احمدآقا) . ۱۶۴
 نواد گرجی . ۳۶۶، ۱۹
 نسوی (مورخ) . ۸۰
 نسیمی . ۱۷۰
 نشاطی گرجی . ۳۴۶، ۳۴۴، ۴۳، ۱۹
 . ۳۶۸-۳۶۶
 نشانی شروانی . ۱۵۸
 نصرآبادی . ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۱۵۷، ۳۵۵
 . ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴
 نصرت‌الدین هزار اسب . ۱۰۴
 نصرت‌الدین مسعود (فرزند اخستان‌شروانشاه)
 . ۲۷۸، ۲۷۹
 نصرالله بن محمد شفیع (خوشنویس) . ۳۵۲
 نصیبی (شاعر) . ۲۷۶
 نصیرا . ۱۱۵
 نصیر (طیب) . ۵۴
 نصیر قراباغی . ۱۸، ۲۰۸
 نصیر گنجه‌ای . ۲۶۷-۲۶۸، ۱۹
 نصیری اردوبادی . ۵۴
 نطقی شروانی . ۱۵۹، ۱۹
 نظام‌الدین ترك . ۱۵۵
 نظامی عروضی . ۱۰۵
 نظامی گنجه‌ای . ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۵۵، ۶۱
 . ۹۵، ۱۱۲، ۱۴۷، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵
 . ۲۶۵، ۲۶۸-۲۸۷
 نظیری نیشابوری . ۳۵۴
 نفیس شروانی . ۱۸، ۱۵۹
 نفیسی (سعید) . ۲۲۳، ۲۸۱
 نقشبندان . ۸۹
 نقوی (دکتر) . ۳۳۰
 نگار خانم . ۲۰۹
 نگاری قراباغی . ۱۹، ۲۰۶، ۲۰۹
 نوای قراباغی . ۱۸، ۱۶۷، ۲۰۹-۲۱۰
 . ۲۱۵
 نواب قراباغی (میر محسن مؤلف
 تذکره نواب) . ۱۸، ۱۱۸، ۱۷۵، ۱۸۶

وحید (شاعر) ۱۵۰.
 وحید دستگردی ۳۲، ۳۳، ۲۷۳، ۲۷۷،
 ۲۸۱، ۲۷۸.
 وحیدی (رحیم) ۲۰۹.
 ودادی (ملولی) ۱۹۹، ۲۱۶.
 ورد زورث ۲۷۱.
 ورونتروف داشکف ۳۹۱.
 وزیر اوف (میرزا حسن) ۱۶۷، ۲۳۶.
 وصی ۳۴۵ (رجوع شود به علی بن ابیطالب ع)
 وطواط (رشیدالدین محمد) ۹۵، ۱۰۰.
 وفای داغستانی ۱۹، ۲۰۳، ۲۰۷،
 ۲۱۶، ۳۳۷ - ۳۴۱.
 ولی گرجی ۱۹، ۳۷۰.
 وهاب واهب ۱۱۸.

ه

هاتف اردوبادی اصفهانی ۵۴ - ۵۵،
 ۳۴۷.
 هاتقی ۲۷۶.
 هادی (حسن قرا) ۲۱۶.
 هادی ثابت ۱۱۸.
 هخامنشیان ۲۷۸، ۳۱۹.
 هدایت (شاعر) ۲۷۶.
 هدایت (رضاقلی خان) ۸۵، ۸۹، ۲۶۵.
 هزاره (شاعر) ۱۱۸.
 هشام بن عبدالملک ۳۱۸.
 هلاکو خان ۱۰۳.
 هلالی (شاعر) ۲۷۶.
 هندو ۲۲۹، ۲۶۷.
 هندوشاه نخبجوانی ۱۹، ۲۹۱ - ۲۹۴.
 هوشنگ بن کاووس ۸۰.

۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰ -
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۳۷.
نوابزاده قراباغی ۱۹، ۲۱۶، ۲۱۸.
 نواب شیرازی (مولف تذکره دلگشا) ۳۴۵.
 نوازش خان (عبدالله) ۳۵۴.
 نوائی (امیرعلیشیر) ۴۴، ۱۳۷، ۱۷۹، ۲۷۶.
 نوح (پیغمبر) ۱۰۰، ۲۲۶، ۲۹۰.
نورس قراباغی ۱۹، ۱۱۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸.
 نورعلیشاه اصفهانی ۸۸.
 نوری (آخوند ملاعلی) ۵۷.
 نوگایها (قوم) ۳۹۲.
 نویسی خوارزمی (خوشنویس) ۹۳.

و

واحدی (شاعر) ۱۴۴.
 وارنسوف ۱۹۳، ۲۰۰.
 واصفی (شاعر) ۵۴.
واقف گنجدهای (ملاپناه) ۱۹، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۴۱، ۲۸۷ - ۲۸۸.
 واقف (ابوالحسن) ۱۱۸.
واله داغستانی ۱۲۶، ۲۴۳، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹ - ۳۳۷،
 ۳۵۵.
 واله (کربلانی صفی) ۱۶۷، ۲۱۶.
 وامق ۱۶۹، ۱۹۰، ۲۱۹.
 وامق یزدی ۳۴۴، ۳۴۷.
 وحدتی (حسین بیگ) ۱۱۸.
 وحشی بافقی ۳۸، ۴۶.

- هوفمان ۲۷۲.
 هیتتی (رجوع شود به گلشنی بردعی).
 هیتی‌ها ۲۷.
 هیثم بن خالد ۷۹.
- ی**
- یاسمن بو (شاعر) ۱۵۴.
 یافت (فرزند نوح) ۳۸۲.
 یاقوت بیگ ۱۱۵.
 یاقوت حموی ۳۱۹، ۶۲، ۲۹.
 یجوما حوریک ۱۱۵.
 یحیی (پیغمبر) ۲۲۷، ۲۲۶.
 یحیی‌خان بهادر ۳۳۳.
 یزید بن احمد (شیبانی) ۷۹.
 یعقوب آق‌قویونلو ۱۶۹.
 یعقوب (پیغمبر) ۳۱۵، ۴۰.
 یعقوب (فرزند یوسف قراباغی) ۳۸۵.
- یغمای جندقی ۱۸۳، ۱۸۴.
 یقینی شروانی ۱۵۹.
 یمینی گرجی ۳۷۰، ۱۹.
 یوستی (سورخ) ۷۹.
 یوسف (شاعر) ۱۱۷.
 یوسف (پیغمبر) ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۲۱، ۸۱، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۲۷، ۳۱۵، ۳۸۵.
 یوسف شاه‌لر ۱۰۸، ۱۰۴.
 یوسف کوسج قراباغی ۲۱۱، ۲۰۶.
 ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۸۴ - ۳۸۶.
 یوسف گرجی ۳۷۰، ۳۷۴ - ۳۷۰.
 یوسف مستشارالدوله ۲۳۸.
 یوسفی قراباغی ۲۱۹، ۲۱۶، ۱۹.
 یولقلی ۱۱۵.
 یهودی ۲۶.

فهرست اسامی امکنه و بلاد

آلمان ۲۶۵.	آ
آکادسی لنین گراد ۵۹.	آبان (شهر) ۳۸۲.
آکولیس ۳۴.	آبشوران (شبه جزیره) ۲۴-۲۸، ۵۵.
آماسیه ۱۴۳، ۱۷۷، ۲۰۹.	آجاستان ۳۴۲.
آمریکا ۵۹.	آذر (شهر) ۳۸۲.
آناپا (تفرجگاه) ۲۵.	آذربایجان ۲۸، ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۸.
آناطولی ۵۸.	۸۹، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۷۶، ۳۷۷.
آنی (شهر) ۳۸۸.	آذربایجان شوروی ۲۴-۲۸، ۷۷، ۲۲۰.
الف	۳۱۸، ۳۴۲، ۳۷۶.
ابخاز ۳۴۲.	آرارات (کوه) ۲۹۵.
ابهر ۱۰۳، ۱۲۵.	آراکاتس (کوه) ۲۹۵.
اتحاد جماهیر شوروی ۲۸، ۲۶۸، ۲۹۵.	آران ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۸-۳۰،
احمدآباد اصفهان ۱۵۷.	۶۱، ۶۷، ۷۵، ۱۰۳، ۱۶۰، ۲۲۰.
اخلاط (رجوع به خلاط).	۲۲۲، ۲۲۴، ۳۷۶، ۳۸۶.
اداره قزاقخانه ۳۱۳.	ارتساخ (قرباغ قدیم) ۱۶۰.
ارجیح ۷۵.	آستان قدس رضوی ۳۹، ۸۶، ۱۱۹.
ارجیش ۷۵.	آسیا ۲۹۵.
اردبیل ۱۰۳، ۳۱۳.	آسیای صغیر ۲۹۵.
اردویاد ۲۱، ۳۴-۳۵، ۳۷، ۴۴، ۴۷، ۵۳.	آسیای غربی ۲۷۱.
۵۴، ۲۸۹.	آسیای مرکزی ۲۷۱.
اردیبهشت (شهر) ۳۸۲.	آسیای میانه ۳۹۲.
ارزنگان ۲۷۳، ۲۹۵.	آلاداغ ۲۹۵.
ارزن الروم ۳۷۷.	آلان ۲۸.
ارس (رود) ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴.	آلبانیا (رجوع به آران).
	آلبانیای قفقاز ۲۸، ۳۰، ۳۱۸.

انستینوی زبان و ادبیات فرهنگستان شوروی

۰۳۳

اود (ولایت) ۸۲، ۱۰۹، ۳۳۳.

اورارتو (ارمنستان اولیه) ۳۸۶.

اورگنج خوارزم ۲۴۲.

اوسمیات ۳۱۸.

اوکرائین ۲۵.

اھر ۱۰۳.

ایران ۷۹، ۷۸، ۵۸، ۴۹، ۳۵، ۲۷، ۲۴، ۱۳۱.

۲۷۶، ۲۷۱، ۲۵۹، ۲۳۷، ۲۰۹، ۱۳۱.

۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۳، ۲۹۵.

۳۵۷، ۳۵۱، ۳۴۲، ۳۳۲، ۳۳۱.

۰۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۷۰.

ایروان ۳۷، ۲۲۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰.

۰۳۳۱، ۳۱۳-۳۱۱، ۳۰۲.

ب

باب الابواب ۲۹، ۷۸، ۳۱۹، ۳۲۰.

(به در بند هم رجوع شود).

بابل ۱۱۹.

بازار خان (ایروان) ۳۱۲.

باطوم ۲۹۶، ۳۴۳.

باغ حسن بن قحطبه (بردع) ۶۲.

باغ حسن خان (ایروان) ۲۹۶.

باغ فرج آباد لاله (تبریز) ۳۲۰.

باغ گلستان (تبریز) ۳۲۲.

باکو ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۵۵، ۵۷.

۶۰، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹.

۱۴۰، ۱۶۹، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۷۳.

۳۱۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴.

بادکوبه (رجوع به باکو).

۶۷، ۷۷، ۱۱۸، ۲۲۱، ۲۸۹، ۲۹۵.

۰۳۸۲، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶.

ارمنستان ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۵۸، ۲۹۵.

۲۹۶، ۳۴۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸.

۰۳۹۱، ۳۸۹.

ارمنستان باگراتونی ۳۸۸.

ارمنستان جدید ۳۸۹.

ارمنستان شوروی ۲۹۶.

ارمنستان صغیر ۳۸۶.

ارمنستان عثمانی ۳۹۰.

ارمنیه اول ۷۷.

ارمنیه چهارم ۷۵.

ازبکستان ۲۵، ۲۵۴، ۳۷۵.

استانبول ۲۳۷، ۲۷۸، ۲۸۹.

استاوروپول ۳۹۲.

استیای جنوبی (در گرجستان) ۳۴۲، ۳۹۲.

استیای شمالی ۳۹۲.

اسفند (شهر) ۳۸۲.

اسفندار (شهر) ۳۸۳.

اصفهان ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۲، ۸۵.

۱۱۱-۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۴.

۲۲۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۹، ۳۱۲.

۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵.

۰۳۷۷، ۳۶۶، ۳۵۱، ۳۴۶.

الکادرون خراسان ۳۶۳.

الیزابت پول (رجوع به گنجه).

امامزاده قاسم (قم) ۱۶۲.

امیر حاجان (از توابع باکو) ۵۸.

انستینوی خاورشناسی فرهنگستان علوم

آذربایجان شوروی ۳۷۵.

بيلقان ۱۸، ۲۲، ۷۱، ۶۷، ۱۰۳.	بتخانه آزر ۱۹۰.
بين النهرين ۲۹۵.	بخارا ۳۸۵، ۲۱۹.
پ	بدخشان ۸۸، ۲۶۵.
پاکستان ۲۷۱.	بدليس ۷۵.
پايتخت شروانشاه ۱۴۰.	بردع، بردعه ۲۲، ۲۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷.
پطرزبورغ ۱۷۸.	۲۲۰.
پطروفسکی ۱۷۷، ۱۷۸.	برديج ۲۹.
پلدشت ۳۷۷.	برکری ۷۵.
پناه آباد (رجوع به شوشی).	برگشاد ۱۶۹.
پنجاب ۸۸.	بسفرجان ۳۵، ۲۸۹.
پونه ۸۲، ۱۰۹.	بصره ۳۲۳.
پيشاور ۸۸.	بطحا ۲۲۶.
ت	بغداد ۱۲۳، ۳۵۶، ۳۵۷.
تاجیکستان ۲۶۴.	بلغ ۲۶۴.
تاشکند ۳۸۶.	بمبئی ۸۲، ۸۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۵۲.
تبریز ۴۳، ۴۵، ۶۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۴.	بنارس ۸۲.
۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۶.	بندر آناپا ۲۴.
۲۰۸، ۲۹۳، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳.	بنگاله ۸۸.
۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۷۵.	بنگاه نشریات رادوگا ۳۹۱.
تربت حیدریه ۱۱۹.	بوشهر ۳۱۳.
ترتر (رود) ۶۱.	بولاق ۸۲.
ترشیز ۱۳۷.	بهار اشرف ۲۵۸.
ترکستان ۸۸، ۱۱۹.	بهشت ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۰۶.
ترکستان چین ۳۹۲.	۲۳، ۳۰۰.
ترکیه ۲۴، ۶۳، ۷۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۹.	بهمن (شهر) ۳۸۲.
۲۷۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۲، ۳۹۱.	بهوپال ۸۲، ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۵۳.
تفلیس ۲۵، ۲۹، ۵۹، ۱۰۳، ۱۸۵، ۱۹۳.	بیزانس ۳۸۹.
۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۸، ۳۳۷.	بی بی شهربانو (کوه) ۳۲.
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۵۷.	بیت الصفا (انجمن ادبی) ۱۱۸.
	بیت المقدس ۱۱۷.

حمدان ۲۶۵.	تهران ۵۷، ۸۵، ۸۹، ۹۷، ۱۳۰، ۱۶۹،
حیدرآباد دکن ۸۲.	۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۴۶،
خ	۳۵۲، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۶.
خانقاه حسینیّه سمرقند ۲۱۸.	تیر (شهر) ۳۸۲.
خانقاه گلشنی ۶۴.	ج
خاوران ۵۱.	جام جم (جمشید) ۱۸۵، ۳۱۷.
خاور زمین ۳۹۰.	جحیم ۲۰۵.
خاورمیانه ۳۸۹.	جده ۵۷.
ختن ۲۳۵، ۲۲۹.	جرفادقان ۱۰۴.
خجند ۱۴۹، ۲۶۴.	جلفای اصفهان ۲۹۶.
خدا آفرین ۳۷۷.	جنت ۱۲۸، ۱۶۶، ۳۰۴.
خراسان ۴۴، ۴۵، ۸۶، ۸۸، ۹۴، ۱۰۸،	جنزه (گنجه) ۲۹.
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۸، ۲۲۲،	جنگلو (قریه) ۱۷۷.
۳۴۵، ۳۲۰.	جیجملو (قریه) ۲۰۹.
خرپوت ۲۰۹.	جیحون ۱۵۷.
خرداد (شهر) ۳۸۲.	چ
خلاط ۱۸، ۲۲، ۷۵.	چخور سعد ایروان ۳۱۲.
خلخ ۳۱۷.	چگل ۱۰۴، ۳۱۷.
خنان ۲۹.	چولوندور (از توابع قراباغ) ۱۹۲.
خوزستان ۶۲، ۱۰۴.	چین ۲۳۵.
خوی ۷۵، ۳۰۶.	ح
خیوق ۲۴۲، ۲۴۳.	حاجی ترخان ۵۷.
د	حبش ۳۱۷.
داراب ۸۹.	حجاز ۱۸۰، ۲۶۳.
دارالکتب قاهره ۶۵، ۶۶.	الحدید ۳۱۹ (به در بندهم رجوع شود).
داش یوزداغی ۲۲۲.	حدیده یمین ۸۲.
داغستان ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷،	حلب ۱۴۰، ۳۱۷.
۵۷، ۵۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۹،	حمام رحیم بیگ ۲۳۶.
۳۳۱، ۳۹۲.	

دانشکده ادبیات استانبول ۱۳۶.
دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۲۹۲،
دبیل ۲۹۰.
دجله ۱۲۳، ۲۵۲، ۲۹۰.
درب ملک (هرات) ۱۳۷.
دریوند ۲۷، ۲۹، ۷۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰،
۳۷۵، ۳۲۸.
دره باغی ایروان ۳۱۲.
دریاچه سوان ۲۹۰.
دریاچه وان ۷۵، ۲۲۲، ۲۹۰.
دریای بصره ۱۲۳.
دریای خزر ۲۴، ۲۷، ۴۵، ۲۹۰، ۳۱۸.
دریای سیاه ۲۷، ۲۹۰، ۳۴۲.
دزمار ۳۷۷.
دشت ترك ۲۴.
دشت ترك علیا ۲۶.
دکن ۳۹، ۸۸، ۳۲۰.
دمشق ۹۳.
دمیرقاپی ۳۱۹ (به در بند هم رجوع شود).
دوزال ۳۷۷.
دوزخ ۲۳۰.
دوین (رجوع به دبیل).
دهلی ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۹،
۳۳۳، ۳۳۴.
دی (شهر) ۳۸۲.
ر
رس (چاه) ۳۸۲.
رصدخانه مراغه ۱۲۴.
روستاوی ۲۰.
روسیه، روس ۲۸، ۵۰، ۷۸، ۲۲۰، ۲۴۰،

۳۱۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۹۰، ۳۹۱.
روضه سید ۱۳۱.
روم ۴۴، ۵۸، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳،
۱۴۴، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۹۰، ۳۰۹،
۳۱۷، ۳۳۱، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۸۸.
روئین دژ ۱۲۷، ۲۷۷، ۲۷۸.
ریون (رود) ۲۴.
ریون (ناحیه) ۲۴.
ز
زابلستان ۸۸.
زاویه اخی خیرالدین ۳۲۰.
زنجان ۱۰۳، ۱۱۴، ۲۶۴.
زنگ ۴۴.
زنگه زور ۱۹۷، ۲۰۹.
زواره ۱۱۶.
س
سابرانی ۱۶۰.
ساحل ارس ۳۷۷.
سالیان ۲۸، ۱۶۶.
سامور (رود) ۳۱۸.
سبزوار ۱۱۹.
ستپاناکرت ۱۶۰.
سد اسکندر ۳۱۹.
سفارتخانه انگلیس ۳۱۳.
سفارتخانه روس ۳۱۳.
سلسبیل ۳۰۴.
سلسله جبال قفقاز ۳۹۲.
سمرقند ۱۲۸، ۳۸۴، ۳۹۲.
سند ۸۸.
سنگ سیاه (حجر الاسود) ۲۲۶.

۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۸۷.
 شهریور (شهر) ۳۸۲.
 شیراز ۳۴۵، ۳۴۴، ۱۹۶، ۱۵۹، ۱۱۴، ۵۴،
 ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۶.
 شیشه ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۷۹، ۱۶۹، ۱۶۸، ۳۳،
 ۱۹۴، ۱۹۸ (به شوشی هم رجوع شود).

ص

صفا (کوه) ۲۲۶.
 صفاهان (رجوع به اصفهان).

ط

طبرستان ۸۸.
 طوی ۳۰۴.
 طوس ۲۲۲.
 طور (کوه) ۱۲۳.

ع - غ

عتبات عالیات ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۶۴، ۱۵۷،
 ۱۹۳، ۳۰۶.
 عراق ۲۲۲، ۱۱۲، ۱۰۸، ۵۷، ۵۵، ۳۶،
 ۲۹، ۳۴۵، ۳۸۴.
 عشق آباد ۱۹۵.
 عشقه ۵۷ (به عشق آباد هم رجوع شود).
 عمارت یوسف قرا باغی ۳۸۵.
 غریب کش (قصه) ۴۰.

ف

فارس ۶۲.

سنگ قبر خاقانی شروانی ۹۹.
 سنگنبشته زلنچوک ۳۹۲.
 سوچی (تفرجگاه) ۲۵.
 سوخومی ۳۴۳.
 سودان ۸۸.
 سولاک (رود) ۳۱۸.
 سنگ مزار نظامی گنجده ای ۲۶۸.
 سهرورد ۱۰۳.
 سیان داغ ۲۹۵.

ش

شابران ۷۸، ۲۹.
 شام ۳۱۷، ۱۱۷، ۸۹.
 شامخور ۲۹.
 شاهجهان آباد (رجوع به دهلی).
 شاه داغی ۲۲۲.
 شبه جزیره عمان ۳۷۸.
 شروان ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۱۸،
 ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۷۷ - ۷۸، ۷۹،
 ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹،
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۵۵، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۵،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷،
 شکی ۲۳۷، ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۶۶، ۷۸، ۲۹،
 شماخی ۱۱۳، ۸۸، ۸۵، ۷۸، ۲۹، ۲۸،
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۹۳، ۳۷۵،
 شمال شرقی ایران ۳۹۲.
 شمخالات ۳۱۸.
 شوشی ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰.

- فرات ۲۹۵.
 فردوس برین ۱۸۵.
 فروردین (شهر) ۳۸۲.
 فرهنگستان علوم شوروی ۶.
 فلات آذربایجان ۲۹۵.
 فیدآگران ۶۷ (به بیلقان هم رجوع شود).
 فیروزان ۱۰۴.
 فیروزه ۱۴۸.
- ق**
- قارص ۲۹۶.
 قاهره ۶۳.
 قبر خاقانی ۹۸.
 قبر نظامی ۲۶۵.
 قبق (رشته کوه) ۲۴.
 قبله (کولک) ۲۹، ۶۱.
 قراباغ ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۱۱۸، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۴.
 قراجه داغ ۳۱۳.
 قرخ بولاغ ایروان ۳۱۲.
 قزاق (محال) ۲۰۰، ۲۰۹.
 قزاق شمس الدین (از توابع گنجه) ۲۸۷.
 قزوین ۴۷، ۱۱۴، ۲۳۶، ۳۶۲.
 قسطنطنیه ۸۹، ۱۳۶، ۱۴۱.
 قفقاز ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۴-۲۷، ۲۸، ۷۷، ۲۰۸، ۲۷۱، ۲۸۹، ۲۹۵.
- ۳۴۲، ۳۷۶، ۳۹۱، ۳۹۲.
 قفقاز شمالی ۲۴.
 قلعه ۲۹.
 قلعه ایروان ۲۹۶.
 قلعه پناه آباد (شوشی) ۱۶۰.
 قلعه تبریز ۴۴.
 قلعه دبدم ارومیه ۴۳.
 قم ۵۵، ۱۱۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۵۵، ۲۵۶.
 قندهار ۳۲۴.
 قوبه ۷۸.
 قونیه ۳۵۶، ۳۵۷.
 قهستان ۸۸.
 قیروان ۳۲۹.
- ک**
- کابارده بالکار ۳۹۲.
 کابل ۵۶، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۳.
 کاخ اسکندری ۲۹۱.
 کاختیا (ایالت) ۳۴۳.
 کارتیل (ایالت) ۳۴۳.
 کازرون ۳۶۴.
 کاشان ۱۱۴، ۲۹۱.
 کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۲، ۲۲۵.
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۴.
 کتابخانه آصفیه دکن ۱۷۷، ۲۷۴، ۳۳۰.
 کتابخانه اسعدپاشا (استانبول) ۶۶.
 کتابخانه اشبرنگر ۳۳.
 کتابخانه اندیافیس ۳۳.
 کتابخانه ایاصوفیا ۱۳۵.
 کتابخانه ایوانف کرزن ۳۳.
 کتابخانه بادلیان ۱۱۱، ۳۳۰.

کتابخانه مجلس ۲۳، ۵۹، ۸۹، ۱۱۱،
 ۱۳، ۱۵۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۴،
 ۳۵۲، ۳۷۱.
 کتابخانه مدرس هند ۳۲۹.
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۳، ۶۵،
 ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۸۹، ۲۳۴،
 ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۸۹.
 کتابخانه ملی برلن ۳۳۰.
 کتابخانه ملی پاریس ۱۳۰.
 کتابخانه ملی تبریز ۲۳، ۷۶، ۸۱، ۹۲، ۹۷،
 ۱۳۳، ۲۶۵، ۳۰۷.
 کتابخانه ملی تهران ۳۴۷.
 کتابخانه ملی ملک ۶۶، ۸۵، ۱۰۸، ۲۵۴،
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۷۵.
 کتابخانه موزه ایران باستان ۲۹۰.
 کتابخانه نجفوانی (حاجی محمد آقا) ۴۳.
 کتابخانه وزارت امور خارجه ۳۷۱.
 کتابخانه وزیری (یزد) ۱۵۷.
 کتابخانه‌های ایران ۲۸۱.
 کتابخانه‌های ترکیه ۲۸۱.
 کتابخانه‌های مصر ۲۸۱.
 کتابخانه‌های هندوستان ۲۸۱.
 کتابخانه هلاکوئی (سراغه) ۱۲۴.
 کتابخانه یوسف قرا باغی ۳۸۵.
 کتیه‌های آشوری ۳۴۲.
 کتیه‌های اورارتو ۳۴۲.
 کرانه‌های بحر خزر ۳۷۵.
 کرانه‌های جنوبی رود ارس ۳۷۶.
 کربلا ۸۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۱۰، ۳۰۵،
 ۳۳۸، ۳۲۳.

کتابخانه بانکی پور ۳۳۰.
 کتابخانه بوهار ۳۳۰.
 کتابخانه تربیت (تبریز) ۲۳.
 کتابخانه جلال همائی ۳۳۰.
 کتابخانه حمیدیه استانبول ۹۳.
 کتابخانه دانشسرای عالی ۸۹.
 کتابخانه دانشکده ادبیات تهران ۴۱،
 ۱۲۶، ۲۵۴.
 کتابخانه دانشکده ادبیات تبریز ۲۳، ۳۳۷.
 کتابخانه دانشکده معقول و متقول ۶۶.
 کتابخانه رکن الدین همایونفرخ ۳۴۷.
 کتابخانه سپهسالار ۶۵، ۲۵۴.
 کتابخانه سلطان القرائی ۳۲۳، ۳۶۱.
 کتابخانه سلطنتی (سابق تهران) ۱۳۰.
 کتابخانه سلیمانیه استانبول ۱۰۲.
 کتابخانه سنای سابق ۶۹، ۲۶۵.
 کتابخانه شیخ صفی ۲۸۹.
 کتابخانه طوقناپوسرای استانبول ۶۵، ۱۲۰،
 ۱۳۹، ۱۴۰.
 کتابخانه دکتر عابدی (از فضلی هند و
 پاکستان) ۱۱۱.
 کتابخانه عبدالحسین بیات ۳۷۱.
 کتابخانه علی امیری جاراالله ۱۰۲.
 کتابخانه فخرالذین امینی (تهران) ۳۴۷.
 کتابخانه فرهنگستان علوم ازبکستان ۲۵۵،
 ۳۷۵.
 کتابخانه فیضیه قم ۱۵۷.
 کتابخانه کاظمین ۱۵۷.
 کتابخانه لالا اسماعیل (استانبول) ۲۳۴، ۲۵۴،
 کتابخانه لیندرزایانا ۳۳۰.

۵۸، ۸۰، ۱۲۹، ۳۱۸، ۳۴۲-۳۴۳،

۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۰.

گرمودسراب ۱۹۴.

گروزنی ۲۵، ۳۱۸.

گلین قیه ۳۷۸.

گنجه ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۱۰۳، ۹۸،

۱۷۵، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱،

۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۸،

۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۰،

۳۷۷.

گنجه (رود) ۲۲۱.

گورستان بنی هاشم ۱۹۱.

گورستان حسن (قرباغ) ۱۷۲.

گورستان سادات مصرخ (هرات) ۱۳۷.

گورستان شاه خندان ۱۱۷.

گورستان گجیل (تبریز) ۳۲۲.

گوگجه ییلاق (ایروان) ۳۱۲.

گوگجه دنگیز (رجوع به دریاچه وان).

گیلان ۵۶، ۱۱۴، ۳۷۵.

ل

لاهور ۱۱۱، ۱۱۳، ۳۳۲.

لرستان ۱۰۴.

لکهنو ۹۷.

لندن ۱۰۸، ۱۲۹.

لنکران ۲۸.

لنینا کان ۲۵.

م

مازندران ۱۳۲، ۲۵۸، ۳۷۵.

ماستر (از قراء فراهان) ۱۰۴.

کر (رود) ۲۸، ۲۹، ۷۷، ۲۲۰، ۲۲۱،

۲۹۵، ۳۷۶.

کردستان ۸۶.

کوردشت ۳۷۷.

کرمان ۱۶۸.

کرمانشاهان ۳۲۳.

کشمیر ۸۸.

کشور پادشاهی لوری ۳۸۸.

کعبه ۳۶، ۱۵۱، ۲۲۶، ۳۱۴.

کعبه ترسا ۲۲۷.

کفه (شهر) ۱۴۸.

کلکته ۸۲، ۸۳، ۲۷۳، ۳۶۲.

کلیسا ۳۱۴.

کلیسای ارتدکس ۲۶.

کلیسای ارمنی ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱.

کمبریج ۷۹.

کنار آب (معال) ۳۷۵-۳۷۸.

کوبان (دشت) ۲۴، ۲۶.

کوتانیسی ۳۴۳.

کوثر ۱۲۸، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۳۳.

کورا (ناحیه) ۲۴.

کورا (رود) ۳۱۸ (رجوع به کر).

کوه کیلویه ۱۰۴.

کوههای قفقاز ۲۴، ۲۵، ۳۱۸.

کیران (از توابع نخجوان) ۲۹۱.

کیروف آباد (رجوع به گنجه).

کیلیکیه (کوهستان) ۳۸۹.

گ

گجرات ۸۸، ۱۱۴، ۳۵۴، ۳۵۵.

گرجستان ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷،

- ماوراء قفقاز ۲۴، ۳۹۰، ۳۹۱.
 ماوراءالنهر ۳۸۴.
 مایکوب ۲۵.
 مجلس انس قراباغ ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۱۷.
 مجلس خاموشان قراباغ ۱۱۸.
 مجلس شورای اسلامی ۲۶۰.
 مجلس فراموشان ۱۱۸، ۱۶۵، ۲۱۷.
 مجلس کوبراسکی گنجه ۱۷۹.
 مجمع الشعراى باکو ۱۱۸.
 محشر ۱۶۶.
 محله باغات (اصفهان) ۳۵۸.
 محله چارسنار (تبریز) ۳۲۰.
 محرمه ۳۱۳.
 مخاچ قلعه ۳۱۸، ۳۹۲.
 مدرسه اخلاصیه ۱۵۵.
 مدرسه ارامنه ۱۶۰.
 مدرسه ساروتقی ۳۵۸.
 مدرسه فرویلیام ۸۲.
 مدرسه گوهرشاد بیگم ۱۵۵.
 مدرسه مستنصریه بغداد ۲۹۲.
 مدرسه میرزا جعفر ۱۵۸.
 مدینه ۸۹.
 مراغه ۱۰۳.
 مرداد (شهر) ۳۸۲.
 مرو ۲۲۲، ۲۶۴.
 مزار پسران مسلم ۲۹۹.
 مسجد ایروان ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۲.
 مسجد تاتار ۲۲۱.
 مسجد شاه ۳۵۲.
 مسجد شاه عباس (درگنجه) ۲۲۱.
 مسجد گوهرآغا ۱۶۷.
 مسکو ۱۱۴، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۹۱.
 مشکین ۳۷۶.
 مشهد ۳۹، ۴۳، ۴۷، ۱۵۸، ۱۹۵، ۲۵۴.
 مشهد حیدر ۱۳۱.
 مصر ۶۳، ۶۴، ۸۹، ۱۱۷، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۱۹.
 مطبع شاهجهان بهوپال ۱۵۴.
 مظفر آباد ۸۸.
 معصومات ۳۱۸.
 مغان ۲۵، ۳۷۶.
 مغرب زمین ۳۸۸.
 مقبرة الشعراى سرخاب (تبریز) ۷۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۸.
 مکه معظمه ۵۹، ۸۹، ۹۴، ۱۹۱، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰.
 ملازگرد ۲۹.
 ملتان ۸۸.
 ملهملوی شروان ۹۴.
 موزه بریتانیا ۱۰۸، ۱۳۴.
 مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران (تبریز) ۱۷، ۷۳.
 مویديه مصر ۶۴.
 مهر (شهر) ۳۸۲.
 میافارقین ۷۵.
 میدان شاه اصفهان ۲۲۱.
 مینگریا (ناحیه) ۲۷.
 ن
 ناگورنوکاراباخ (رجوع به قراباغ).

ه

هرات ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۶۵، ۳۱۳.

هرمز ۸۹.

هروم (= بردع) ۶۱.

همدان ۱۰۸، ۳۰۶.

هندوستان، هند ۳۶، ۳۹، ۵۳، ۸۵، ۸۸.

۹۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۷۱.

۲۷۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲.

۳۳۶، ۳۶۲.

ی

یزد ۱۱۴، ۱۳۸، ۳۴۵.

یشیل ایرماغ (ترکیه) ۱۴۳.

یمامه ۳۸۲.

یمشلو ۱۴۸.

یونان ۸۹، ۲۷۱.

نجف اشرف ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۸۵، ۱۸۶، -

۲۰۸.

نخجوان ۲۲، ۲۷، ۳۴، ۷۵، ۲۸۹، ۲۹۱.

۳۷۶، ۳۷۷.

نشوی ۳۵ (به نخجوان هم رجوع شود).

نوخو (قصبه) ۲۲۲.

نهاوند ۳۰۰.

نهرالملك ۲۹.

نیران ۱۹۳.

نیشابور ۱۱۲، ۲۶۴.

نئوکا ۳۴۸.

و

وادی فاطمه ۵۹.

واسپورگان ۳۵، ۲۸۵ (به بسفرجان هم رجوع

شود).

وان ۳۵، ۲۸۹، ۳۷۶.

فهرست اسامی کتب

آ

- آتشکده آذر ۱۰۵، ۲۴۳.
آثار البلاد ۲۶۹.
آثار عجم (رفعت شروانی) ۱۰۹.
آثار عشق ۶۷.
آداب السالکین ۳۲۱.
آذربایجان و آران ۳.
آفتاب عالم‌تاب ۸۳، ۲۶۵.
آینده (مجله) ۲۹۴، ۳۵۷.
آئین بهین ۱۵۳.

الف

- ابداء (رساله) ۱۵۷.
اثبات نبوت ۱۵۷.
احباط ۱۵۷.
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ۲۹.
اختر تابان (تذکره) ۱۵۴.
اخوان الصفا ۸۳.
ادله قویه ۱۳۲.
از سعدی تا جامی ۲۶۹.
از صبا تا نیما ۸۶، ۱۱۹.
اسامه ۱۵۷.
اسرار الملکوت ۵۹.
اسکندرنامه نظامی گنجه‌ای ۶۱، ۲۷۲، ۲۷۸-۲۸۱.

اشعار ظفرالدوله ۳۰۷.

اشعار مجذوبعلیشاه ۳۰۷.

اصول کافی ۳۸۳.

اعلام قرآن ۳۸۲.

افکار الجبروت ۵۹.

اقبالنامه ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰.

الفلیله ولیلہ ۸۳.

انجمن آراء (تذکره) ۳۴۴، ۳۴۷.

انجمن خاقان (تذکره) ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۷.

انجیل ۲۲۶.

ب

- باغ چهارچمن (در تاریخ دکن) ۱۰۹.
بحر الحقایق فی کشف الدقایق ۶۶.
بحر طویل (ساعی شروانی) ۱۱۱-۱۱۶.
بحر النقایس ۸۳.
بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار ۲۰، ۱۰۹.
۲۴۵-۲۵۵.
بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار ۲۵۴.
برهان قاطع ۳۱.
بستان السیاحه ۸۹.
البلدان ۲۹، ۳۵، ۷۵، ۷۷.
بوستان خیال ۱۳۹.
بهرام نامه (= هفت پیکر) ۲۷۷-۲۷۸.
۲۸۰.

- بیاض صائب ۱۲۶.
 بیان التصریف ۳۵۶.
 بیان الصناعات ۳۵۷.
 بیان الطب ۳۵۷.
 بیان النجوم ۳۵۷.
- پ
- پارسی سرایان قفقاز ۲۳، ۱۸.
 پارسیگویان اردوباد ۱۸.
 پارسیگویان قراباغ ۱۸.
 پندنامه فیروز شروانی ۱۳۲.
 پندنامه گلشنی (مثنوی) ۶۷.
 پیمان برست لیتوفسک ۲۹۶.
 پیمان سال ۱۷۳۲ م ۳۱۸.
 پیمان سال ۱۷۳۵ م ۳۱۸.
- ت
- تاریخ آل اسجاد ۱۱۰.
 تاریخ ادبیات اته ۱۰۵.
 تاریخ ادبیات ادوارد برون ۲۵۴.
 تاریخ ادبیات دکتر صفا ۱۰۶.
 تاریخ ارمنستان ۳۸۶.
 تاریخ تذکرةهای فارسی ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۴۴، ۵۵.
 تاریخ خطوط ۲۳۷.
 تاریخ داغستان ۵۹.
 تاریخ راقم سمرقندی (= تاریخ کثیره) ۳۸۶.
 تاریخ روابط ایران و گرجستان ۳۴۳.
 تاریخ شروان ۵۹.
 تاریخ قراباغ ۳۸۳.
 تاریخ گزیده ۲۲۹.
 تاریخ نفیس ۱۵۳.
- تاریخ یزد ۱۳۸.
 تاریخی از شروان و دربند ۷۹.
 تنمة الحواشی فی ازالة الغواشی ۲۱۹.
 تجارب السلف ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳.
 تجربة الاحرار و تسلیة الابرار ۳۵، ۵۵.
 تحفة الاحرار ۲۷۴.
 تحفة حاتمی ۴۳.
 تحفة سامی ۴۴، ۴۵، ۱۳۸.
 تحفة العراقین ۸۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۴، ۳۲۸.
 تذکرة اختر ۴۳، ۳۴۸.
 تذکرة سخنوران یزد ۱۳۹.
 تذکرة شاعرات ۳۲۳.
 تذکرة فتح الله کردستانی ۲۲۸.
 تذکرة نصرآبادی ۲۵۶.
 تذکرة نواب ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۷.
 تذکرة نویسی در هند و پاکستان ۳۳.
 ترجمان قوافی ۳۵۷.
 ترجمه و شرح قاموس فیروزآبادی ۱۵۸.
 ترسل ۴۱.
 تعلیقات بر شرح حکمت العین مبارکشاه ۱۵۵.
 تفسیر نمونه ۳۸۳.
 تقدیم الادویه ۳۵۷.
 تکفیر (رساله) ۱۵۷.
 تکملة تذکرة محمد شاهی ۱۸۸.
 تلخیص علل قرآن ۳۵۷.
 تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب ۱۲۴.
 تورات ۲۲۶.
 تهذیب اخلاق ۵۹.

ج

- جدول پاخوسوف .۸۰
جغرافی (قدسی) .۵۹
جنگ ۳۴۶ شاعر .۱۲۶
جنگ سده ۸ (استانبول) .۲۳۴
جنگ شماره ۳۰۴۶ ملی تبریز .۴۸
جنگ شماره ۲۷۹۳ ملی تبریز .۴۳
جنگ مورخ ۷۴۱، (نافذپاشا) .۱۲۶
جوارس التفریح .۸۳
جواهرخانه .۱۰۹
جوهر وقاد .۸۳
جورج نامه .۱۳۲

چ

- چشمه نوش .۱۵۳
چوپان نامه .۶۷
چهار طبع .۱۲۰
چهل فصل سلطانی (شیم فرخی) .۳۰۶

ح

- حسیه در ادب فارسی .۹۵
حدائق السیاحه .۸۹
حدود العالم .۷۵
حديقة الافراح .۸۲
حسن گلوسوز زلالی .۲۷۴
حکایت آمدن سیل به استانبول .۱۲۰
حل مالاینحل (شرح قصیده فاخری رازی)
.۱۲۱
حواشی بر شرح عقاید عضدی .۲۱۸
حواشی بر معالم الاصول .۱۵۷

خ

- خاقانی شروانی و ابومنصور حفده .۹۸
خاقانی شروانی و عزالدین بو عمران .۹۸
خاقانی شروانی و نجم الدین احمد سیمگر .۹۸
ختم الغرایب (شرح اشعار خاقانی) .۹۷
ختم الغرایب (مثنوی) .۹۷
خرابات ضیاء پاشا .۲۵۴
خسرو و شیرین بیانی .۲۷۵
خسرو و شیرین جرعه .۲۷۵
خسرو و شیرین خضالی .۲۷۵
خسرو و شیرین دولت آبادی (محمد اکبر)
.۲۷۵
خسرو و شیرین شعله .۲۷۵
خسرو و شیرین عتابی تکلو .۲۷۵
خسرو و شیرین مشرقی .۲۷۵
خسرو و شیرین نامی .۲۷۵
خسرو و شیرین نظامی گنجه ای ۲۶۹-۲۷۷
خلاصة الاشعار .۱۰۶
خلاصة السیر .۲۶۰
خمسه نظامی گنجه ای ۱۱۸، ۲۶۸، ۲۶۹
.۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱

د

- داستان دوستان .۲۰۸
داستان گنبد سرخ .۲۷۲
داغستان سن .۳۹۱
دانشمندان آذربایجان ۱۷، ۲۰، ۴۳، ۴۵
.۵۲، ۵۳، ۱۵۸، ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۴۰
دایرة المعارف اسلام ۲۹، ۶۱، ۶۷، ۲۶۸
دایرة المعارف بزرگ اسلامی ۲۳۸، ۳۹۳

- دایرة المعارف فارسی (مصاحب) ۸۰، ۵۵.
 درج گهر (ناسی) ۲۷۴.
 درة التاج (شهابی ترشیزی) ۲۷۵.
 درة المعالی فی ترجمة اللالی ۲۹۰.
 دساتیر آسمانی ۱۳۲، ۱۳۳.
 دستوالکاتب فی تعیین المراتب ۲۹۳.
 دل افروز ۱۵۴.
 دو غزل آذری تازه یافته ۳۷۵.
 دولت بیدار (ملاشیدا) ۲۷۴.
 دو نامه نو یافته از خاقانی ۹۸.
 دیوان آتشی شروانی ۸۱.
 دیوان اخترگرگی ۳۴۷.
 دیوان اشتهای گرگی ۳۵۲.
 دیوان بدر شروانی ۳۷۸، ۳۷۶، ۳۷۵، ۸۵.
 دیوان حافظ شیرازی ۱۱۸.
 دیوان حامدی اصفهانی ۱۴۳، ۱۴۲.
 دیوان حسن قراباغی ۱۷۰.
 دیوان خاقانی شروانی ۳۲۸، ۹۷، ۹۶.
 دیوان ذوالفقار شروانی ۱۰۸.
 دیوان رباعیات شمس ۲۳۳.
 دیوان زیب النساء ۳۵۵.
 دیوان ساغری قراباغی ۱۷۵.
 دیوان شاعر قراباغی ۱۷۷.
 دیوان شمس اسعد گنجه‌ای ۲۳۴.
 دیوان صابر شروانی ۱۱۹.
 دیوان صیدی تهرانی ۳۷۱.
 دیوان ظفر قراباغی ۱۸۹.
 دیوان ظهیر فاریابی ۷۰.
 دیوان عامی قراباغی ۱۸۹.
 دیوان فضولی ۱۱۸.
 دیوان فلکی شروانی ۱۲۹.
 دیوان فیضی شروانی ۱۳۴.
 دیوان قبولی شروانی ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۴.
 دیوان قبولی غزل فروش ۱۳۷.
 دیوان قدسی ایروانی ۳۱۰.
 دیوان قدسی باکوئی (حبیب) ۶۰.
 دیوان قدسی گنجه‌ای ۲۴۴.
 دیوان قوامی گنجه‌ای ۲۵۵.
 دیوان گلشنی بردعی ۶۷، ۶۶.
 دیوان متنبی ۸۳.
 دیوان مجیر بیلقانی ۶۹.
 دیوان مصاحب گنجه‌ای ۲۵۸، ۲۵۷.
 دیوان مولانا جلال الدین ۷۰.
 دیوان مهستی ۲۶۵.
 دیوان نجیب گنجه‌ای ۲۶۷.
 دیوان نظامی گنجه‌ای ۲۲۳، ۲۶۹، ۲۸۱.
 دیوان نگاری قراباغی ۲۰۹.
 دیوان نواب قراباغی ۲۱۰.
 دیوان نوائی ۱۱۸.
 دیوان واله داغستانی ۳۳۲.
 دیوان هاتف ۵۴.
 دیوان یوسف گرگی ۳۷۱.
 ذ
 ذبیح نامه (مثنوی) ۹۲.
 الذریعه الی تصانیف الشیعه ۲۰۶، ۱۷۷، ۱۸.
 ر
 رباعیهای مهستی ۲۶۵.
 رسائل عزالدین شروانی ۱۲۴.
 رسالة الاطوار ۶۷.

- رساله‌ای در آثار علوی (کاینات جو) ۱۵۷.
 رساله‌ای در صید و ذبایح ۱۵۷.
 رساله‌ای درباره‌ی خاقانی ۹۸.
 رساله‌ی سهام عباسیه ۳۰۷.
 رساله‌ی عرفانی ۳۰۷.
 رساله‌ی هندسه ۱۵۷.
 رفیق السالکین ادهم ۲۷۴.
 روان‌افزا ۱۵۴.
 روز روشن (تذکره) ۴۳، ۱۳۸، ۲۵۶، ۳۵۳.
 روزنامه‌ی اکینچی ۱۱۷.
 روضة الانوار خواجوی کرمانی ۲۷۴.
 روضة الصفا ۱۶۰.
 رومثو و ژولیت ۲۷۱.
 ریاض الانوار اسیری ۲۷۴.
 ریاض الجنه فانی زنوزی ۲۴۳.
 ریاض السیاحه ۸۹.
 ریاض الشعراء ۴۵، ۲۴۳، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۷.
 ریاض العارفین ۲۴۳.
 ریاض العاشقین ۱۸، ۲۰، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۳۲۹.
 ریاض القدس ۵۹.
 ز
 زبان کنونی آذربایجان ۳۵۸.
 زرناب ۱۵۴.
 زرین پرند ۱۵۳.
 س
 ساقینامه‌ی شهید قزاقی ۱۸۱.
 ساقینامه‌ی مصاحب گنجه‌ای ۲۶۰، ۲۵۷.
 ساقینامه‌ی نگاری ۲۰۹.
 سبعة سیاره‌ی نوائی ۲۷۸.
 سخنوران آذربایجان ۱۷.
 سخنوران داغستان ۱۸.
 سخن و سخنوران ۹۸.
 سرگذشت مرد خسیس (نمایشنامه) ۲۳۷.
 سرگذشت وزیرخان سراب (نمایشنامه) ۲۳۷.
 سفرنامه‌ی حاج سیاح ۳۴، ۲۲۱، ۲۹۶.
 سفرنامه‌ی فرهاد میرزا ۲۲۱.
 سفینه‌ی خوشگو ۷۶.
 سفینه‌ی صائب تبریزی ۱۲۶.
 سفینه‌ی محمدبن یغمر ۳۲۹.
 سفینه‌ی محمود میرزا ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۰۹.
 سفینه‌ی مورخ ۱۲۴۹ ق. ۱۵۸.
 سلسله‌ی انتشارات دانشسرایعالی تهران ۹۷.
 سلطان نامه ۱۱۰.
 ش
 شاعری دیر آشنا ۹۸.
 شاهنامه‌ی فردوسی ۱۱۸، ۱۸۵، ۲۷۵.
 شرح آداب البحث سمرقندی ۱۵۵.
 شرح اشارات ۱۵۷.
 شرح اشعار امیر خسرو دهلوی ۱۲۱.
 شرح اشعار امیرشاهی ۱۲۱.
 شرح اشعار سلمان ساوجی ۱۲۱.
 شرح اشعار حافظ ۱۲۱.
 شرح اشعار کمال خجندی ۱۲۱.
 شرح تجرید قوشچی ۱۵۷.
 شرح بدایع الاسحار (از عماد باغنوی) ۲۵۴.
 شرح حکمت‌العین ۱۵۷.
 شرح طوابع الانوار ۱۵۵.
 شرح قصص‌الحکم ۳۲۲.

شرح قصاید خاقانی (از عبدالوهاب بن محمود

حسینی) ۹۶.

شرح قصاید خاقانی (از شادی آبادی) ۹۶.

شرح قصیده ترسائیه (از لاهیجی) ۹۶.

شرح قصیده ترسائیه (از مینورسکی) ۹۶.

شرح قصیده ترسائیه (از شیخ آذری) ۹۶.

شرح قصیده مصنوع فاخری رازی (رجوع شود به حل مالاینحل).

شرح مخزن الاسرار (از عبدالعزیز) ۲۷۴.

شرح مخزن الاسرار (از قاضی ابراهیم) ۲۷۴.

شرح مخزن الاسرار (از محمد کرهی) ۲۷۴.

شرح مطالع ۱۵۷.

شرح مواقف ۱۵۵.

شرفنامه نظامی گنجه‌ای ۲۷۸.

شعر حکمت ۲۸۶.

شفا ۱۱۲.

شمس الاقبال ۸۳.

شمس الدین محمود بن علی و خاقانی ۹۸.

شهر آشوب قدسی ایروانی ۳۱۱، ۳۱۲.

شهنامه عباسی ۳۶۰.

شهریاران گمنام ۲۹، ۳۵، ۶۱، ۸۰، ۲۷۸.

شیرین و خسرو (آصف) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (اشرف سراغی) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (امیر خسرو) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (سنجر) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (قاسمی) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (صادق حلوائی) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (مظفر گنابادی) ۲۷۵.

شیرین و خسرو (هاتفی) ۲۷۵.

شیرین و فرهاد (سلیمی) ۲۷۵.

شیرین و فرهاد (شاپور) ۲۷۵.

ص

صبح گلشن ۳۹، ۳۶۴.

صباح العجم ۲۹۳، ۲۹۴.

صباح الفرس ۲۹۳.

صفه ابراهیم ۱۷۰، ۲۲۶.

صفاء القلوب (مثنوی) ۹۲.

ع

عالم آرای عباسی ۳۷۶، ۳۷۷.

عجایب البلدان ۲۹۰.

عجایب المقدور ۸۳.

العجب العاجب ۸۳.

عرفات العاشقین ۸۲، ۱۲۸.

عصمت امامان ۱۵۷.

عهدنامه ترکمن چای ۲۷، ۲۸، ۲۹۶.

عهدنامه گلستان ۲۷، ۲۸، ۵۵، ۷۸، ۲۲۰.

۳۱۹.

عین المیزان ۵۹.

عیون الاخبار الرضا (ع) ۳۸۲، ۳۸۳.

غ

غرر الاخبار ۲۷۵.

غیاث اللغات ۳۱.

ف

الفخری (رجوع به مثنیة الفضلاء فی تواریخ-

الخلفاء والوزراء).

فرهاد و شیرین (خضری) ۲۷۵.

فرهاد و شیرین (عارف اردبیلی) ۲۷۵.

- فرهاد و شیرین (عرفی) ۲۷۵
 فرهاد و شیرین (فوقی) ۲۷۵
 فرهاد و شیرین (کوثری) ۲۷۵
 فرهاد و شیرین (وحشی) ۲۷۵
 فرهنگ آذربایجانی - فارسی ۳۲
 فرهنگ آندراج ۱۲۰
 فرهنگ ایران زمین ۹۷
 فرهنگ پهلوی ۳۱
 فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها ۱۶۰
 فرهنگ جهانگیری ۳۲
 فرهنگ خیام ۳۱
 فرهنگ‌سخنوران ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۷۶، ۹۸، ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۰۶
 ۲۶۸، ۳۵۹
 فرهنگ شاهنامه ۳۲
 فرهنگ لغات بازیافته ۳۱
 فرهنگ ناظم‌الاطباء ۳۱
 فصوص‌الحکم ۳۲۱
 فواره باغچه‌سرا (منظومه) ۲۴۰
 فهرست بلوشه ۱۳۰
 فهرست کتب خطی کتابخانه ملی تبریز ۲۱، ۳۱۳
 فهرست مقالات فارسی ۱۸، ۲۳۸، ۲۶۸
 فهرست میکروفیل‌ها ۲۸۹، ۳۸۴
 فهرست نسخه‌های خطی ۱۸، ۴۱، ۹۶، ۱۰۰، ۱۳۹، ۲۷۴، ۳۳۰
 فهرست نسخه‌های خطی (شهد) ۲۵۸
ق
 قاموس الاعلام ۲۴۳، ۳۶۴
 قاموس فیروزآبادی ۸۳
 قانون ۱۱۲، ۱۵۱
 قانون ادب ۳۵۶، ۳۵۷
 قانون قدسی ۵۹
 قبسات‌القیاس ۱۵۴
 قدمنامه ۶۷
 قرآن مجید ۳۲۸
 قریباغ نامه ۳۸۳
 قصیده ایوان مدائن ۹۴
 قصیده تائیه‌ابن فارض ۶۳
 قصیده ترسائیه ۳۰
 قصیده حکیم شریف ۳۷۱
 قصیده شتر حجره کاتبی ۵۳، ۵۴
 قصیده شطرنجیه ۴۴
 قصیده مصنوع حاذق طیب تبریزی ۱۰۷
 قصیده شاه‌آفرین ۳۳۲
 قصیده مصنوع سلمان ساوجی ۱۰۷
 قصیده مفاتیح‌الکلام ۲۰، ۱۰۵-۱۰۸
 قصیده کعب بن زهیر ۸۳
 قلائد‌الجواهر ۱۱۰
 قهرمانان نرت ۳۹۳
 قیصره روم ۱۱۰
 قیصرنامه ۱۵۴
ک
 کامل‌التعبیر ۳۵۷
 کتاب انشاء ۱۹۱
 کتاب معنوی (گلشنی) ۶۳
 کشف‌الحقیقه ۲۱۰
 کشف‌الغرائب ۵۹
 کشف‌المعارف ۸۹

- مجله معارف ۱۱۱، ۲۸۶.
مجمع الابرار (عرفی) ۲۷۴.
مجمع الخواص ۵۳.
مجمع الفصحا ۱۵۴، ۲۴۴.
مجموعه الاشعار فتح الله بن میرزا احمد جفار ۴۳.
مجموعه اشعار قدسی باکوئی ۶۰.
مجموعه معصومیه ۱۱۱.
مجموعه منوچهر مشیری ۳۵۷.
المحاسن والاضداد ۲۷۵.
مخزن الاسرار نظامی گنجیه ای ۳۳، ۲۶۹،
۲۷۳، ۲۸۶.
مخزن البحور فخری اصفهانی ۱۰۷.
مخزن المعانی اهلی شیرازی ۱۰۷.
مدایح معتمدی ۳۶۱.
مرآت الجمال ۵۹.
مرآت الحضرة ۳۲۱.
مسالك الممالك استخری ۲۹، ۷۵.
مسالك وممالك ۲۸۹.
مشکوة الانوار ۵۹.
مصباح الساری ۱۱۰.
مصیبت نامه ۲۸۶.
مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی ۲۷۴.
مظهر الآثار هاشمی کرمانی ۲۷۴.
معاهدات سان استفانو و برلن ۳۹۰.
معاهدة گنجه ۷۸.
معجم البلدان ۲۹، ۷۷.
المعجم فی معایر اشعار المعجم ۱۵۵، ۲۶۹.
المعنوية الخفیه (گلشنی) ۶۴.
مکاتبة کمال الدوله باجمال الدوله (نمایشنامه)
۲۳۷.

- کفاية الطب ۳۵۷.
کلمات ۳۰۷.
کنز المصائب ۳۲۶.
کمدی دلارته ۲۷۲.
کمدیهای گتسی ۲۷۲.
کنز الحقایق (مثنوی) ۲۴۳، ۲۴۲.
کلیات خاقانی شروانی ۲۲۵.
کلیات سید شروانی ۱۱۷.

گ

- گاهنامه ادبی داغستان ۳۹۲.
گفتگوی ابوالعلائی گنجیه ای باخاقانی ۲۲۵.
گلستان ارم ۱۸، ۲۱، ۵۹، ۲۵۶.
گلستان سعدی ۱۱۷.
گلشن راز ۲۴۳.

ل

- لالی مثنوه ۲۸۹.
لباب الالباب ۲۶۹.
لطایف (رساله منظوم) ۳۲۱.
لغتنامه دهخدا ۳۱، ۳۷.
لیلی و مجنون نظامی گنجیه ای ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶-۲۷۷.

م

- مثنوی مولانا جلال الدین ۶۳.
مثنوی معنوی (گلشنی) ۶۴.
مجالس النفائس ۱۳۸، ۳۳۰.
مجله ارغوان ۹۷.
مجله زبان شناسی ۳۵۷، ۳۷۷.
مجله فیوضات ۵۹.

المکاتیب ۸۳.

مکتب وقوع ۴۳.

مکتوب خاقانی به قطب‌الدین ۱۲۵.

ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر (نمایشنامه) ۲۳۷.

المناقب الحیدریه ۸۳.

منبع الانهار ۲۷۴.

منشآت خاقانی ۹۷، ۱۵۵، ۳۲۸.

منظرالابرار عتایی ۲۷۴.

منظومه‌ای در تصوف ۶۷.

منهج‌الابرار ۲۷۴.

منیة الفضلائی تواریخ الخلفاء والوزراء ۲۹۱.

سواهب ۳۲۱.

سوسی ژوردان حکیم نباتات (نمایشنامه) -

۲۳۷.

سونس‌الاحرار ۷۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷.

۲۵۴.

مہستی زیبا ۲۶۵.

المیزان (تفسیر) ۳۸۳.

ن

ناسواره دکتر محمود افشار ۱۸.

نامه خاقانی به شهاب‌الدین شروانی ۹۸.

نامه خاقانی به وحیدالدین عثمان ۹۸.

ندیم‌الفرد ۲۷۵.

نرگس و گل (مثنوی) ۸۶.

نزهت‌القلوب ۳۵، ۳۷۶.

نزهة‌المجالس ۱۸، ۳۰، ۷۰، ۶۱، ۶۹.

۷۵، ۹۳، ۱۰۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۲۹ -

۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۲۸.

۳۲۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳.

نشر دانش ۲۷۳.

نشریات دولتی آذربایجان شوروی ۱۱۹.

نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۸، ۹۷، ۹۸.

۱۰۷، ۱۲۳، ۲۷۵، ۳۵۸.

نظامی شاعر داستان‌سرا ۲۸۱.

نفحات‌الانس ۳۳۰.

نفحة الیمین ۸۲.

نورالثقلین (تفسیر) ۳۸۳.

و

وجوه قرآن ۳۵۶.

وضوح‌الارقام ۲۱۰.

ویس و رامین ۲۷۵.

ه

هدایت‌نامه (مثنوی) ۹۲.

هدیه‌العارفین ۶۷.

هشت بهشت ۲۷۸.

هفت آسمان ۲۷۳.

هفت اختر ۲۷۸.

هفت اقلیم ۳۵، ۳۹، ۲۲۲.

هفت اورنگ اشرف‌مراغی ۲۷۸.

هفت‌پیکر نظامی‌گنجه‌ای ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲.

هفت پیکر لامعی ۲۷۸.

هفت‌خوان عطائی ۲۷۸.

هفت‌کشور فیضی ۲۷۸.

هفت مجلس عالی ۲۷۸.

هفت منظر هاتفی ۲۷۸.

هوپ هوپ نامه (رجوع شود به دیوان صابر

شروانی).

سالشمار*

دوره انحلال اسباطوری هیتی ها و تاریخ دولت گرج و ارمن در قفقاز .	قرن دوازدهم قبل از میلاد .
استقرار مهاجران یونانی در سواحل دریای سیاه .	قرن هشتم تا ششم قبل از میلاد .
نخستین استقلال ارمنستان .	۳۲۲ - ۲۱۵ قبل از میلاد .
نخستین نبرد لوکولوس با ارمنستان .	۶۹ قبل از میلاد .
نبرد تیکرانو کرت .	۶۹ قبل از میلاد .
دومین نبرد لوکولوس با ارمنستان .	۶۸ قبل از میلاد .
لشکر کشی پمپه	۶۷ - ۶۶ قبل از میلاد .
حکومت آرتا وازد سوم در ارمنستان .	۵۶ - ۳۴ قبل از میلاد .
جنگ مارك انتوان با اشکانیان .	۳۶ قبل از میلاد .
حکومت آخرین پادشاهان آرتاکیسیاسها .	۲۰ قبل از میلاد تا ۲ م .
فاصله بین سلسله ارتاکیسیاس و آرساسید .	۲ - ۵۳ م .
سلطنت تیرداد اول .	۵۳ - ۱۰۰ م .
حکومت جانشینان تیرداد اول .	۱۰۰ - ۲۲۴ م .
به روی کار آمدن ساسانیان در ایران .	۲۲۴ - ۲۲۸ م .
ارمنستان با روم علیه ساسانیان .	۲۲۸ - ۲۵۲ م .
حکومت تیرداد سوم .	۲۵۲ - ۳۳۰ م .
پذیرش مسیحیت توسط ارمنستان .	۲۸۸ - ۳۰۱ م .
حکومت آخرین پادشاهان آرساسید اشکها .	۳۳۰ - ۴۲۸ م .
قباد اول در برده باروی استواری ساخت .	۴۸۸ - ۵۳۱ م .
ساکنان برده در برابر هجوم خزران جلای وطن کردند .	۷ ق. / ۶۲۸ م .

*- در این سالشمار، اهم تواریخ بر مبنای سالهای هجری و قمری و معادل میلادی آنها تنظیم یافته است.

- ۳۴-۲۴۵ ق. / ۶۵۴-۸۵۹ م. ارمنستان تحت سلطه اعراب .
 ۱۰۵-۱۲۵ ق. / ۷۲۳-۷۴۳ م. در زمان خلافت هشام بن عبدالملک « در بند »
 شهر مرزی بود.
- ۱۱۲ ق. / ۷۳۰ م. دومین جنگ اعراب با خرزها.
 ۲۴۵ ق. / ۸۵۹ م. بنای گنجه بدست مسلمانان.
- ۲۴۷ ق. / ۸۶۱ م. هشتمین خالد از خاندان شیبانی برای خود عنوان
 شروانشاه برگزید.
- ۳۰۵ ق. / ۹۱۷ م. درگذشت محمد بن یزید شروانشاه از سلسله شیبانی.
 ۳۳۲ ق. / ۹۴۴ م. تاراج بردعه بدست روسها.
- حدود ۳۳۲ ق. / ۹۴۴ م. شروان و در بند به آران ضمیمه شد.
 ۳۴۰-۴۸۱ ق. / ۹۵۱-۱۰۸۸ م. حکومت شدادیان برگنجه.
- ۳۸۱-۴۱۸ ق. / ۹۹۱-۱۰۲۷ م. حکومت یزید بن احمد شیبانی در شروان .
 حدود ۳۹۰ ق. / ۱۰۰۰ م. تقسیم ارمنستان میان ایران و روم .
- ۴۵۵ ق. / ۱۰۶۳ م. حکومت فربرز آخرین شروانشاه از شیبانیان.
 ۵۱۰ ق. / ۱۱۱۶ م. ازدواج منوچهر بن فریدون بادختر پادشاه گرجستان.
- ۵۱۴ ق. / ۱۱۲۰ م. جلوس منوچهر بن فریدون شروانشاه (خاقان کبیر).
 حدود ۵۱۶ ق. / ۱۱۲۲ م. گروهی از مسلمانان (از جمله حبیش) تفلیس را به
 مقصد بغداد ترك گفتند .
- ۵۲۱-۵۵۱ ق. / ۱۱۲۷-۱۱۵۶ م. حکومت علاءالدین اتسز خوارزمشاه (ممدوح
 خاقانی) .
- ۵۳۳ یا ۵۳۴ ق. / ۱۱۳۹ یا ۱۱۴۰ م. وقوع زلزله در شهر گنجه.
 ۵۴۳ ق. / ۱۱۴۸ م. حکومت ابوطاهر بن محمد از اتابکان لرستان .
- ۵۵۱ ق. / ۱۱۵۶ م. درگذشت منوچهر بن فریدون شروانشاه (خاقان کبیر).
 ۵۵۵-۵۶۸ ق. / ۱۱۶۰-۱۱۷۲ م. حکومت شمس الدین ایدگز اتابک اعظم در عراق
 (ممدوح مجیر بیلقانی) .
- ۵۵۵-۵۷۱ ق. / ۱۱۶۰-۱۱۷۵ م. حکومت رکن الدین ارسلان بن طغرل (ممدوح
 مجیر بیلقانی) .
- ۵۶۸-۵۸۱ ق. / ۱۱۷۳-۱۱۸۵ م. حکومت اتابک نصرت الدین محمد بن ایلدگز
 جهان پهلوان (ممدوح مجیر بیلقانی) .
- ۵۸۱-۵۸۷ ق. / ۱۱۸۵-۱۱۹۱ م. حکومت اتابک مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن

- ایلدگز (مدوح خاقانی و مجیر).
 حکومت علاءالدین کرپه ارسلان ازترکان آقسنقر ۵۸۴-۶۰۴ ق. / ۱۱۸۸-۱۲۰۷ م.
 (مدوح نظامی) .
- حکومت سلطان محمد تکش خوارزمشاه . ۵۹۶-۶۱۷ ق. / ۱۲۰۰-۱۲۲۰ م.
 حکومت نصرتالدین هزاراسب از اتابکان لرستان. ۶۰۰-۶۵۰ ق. / ۱۲۰۴-۱۲۵۲ م.
 سلسله هتومی ها و اتحاد با مغولان. ۶۱۷-۷۰۰ ق. / ۱۲۲۰-۱۳۰۰ م.
 حکومت «رشید» شروانشاه درشروان. ۶۱۹ ق. / ۱۲۲۲ م.
 تصرف گنجه توسط سلطان جلال الدین خوارزمشاه . ۶۲۲ ق. / ۱۲۲۵ م.
 حکومت علاءالدین فریرز شروانشاه. ۶۲۲-۶۴۹ ق. / ۱۲۲۵-۱۲۵۱ م.
 تصرف گرجستان بدست مسلمانان . ۶۵۴ ق. / ۱۲۵۶ م.
 حکومت یوسف شاه از اتابکان لرستان (مدوح ذوالفقار شروانی) . ۶۷۲-۶۸۷ ق. / ۱۲۷۳-۱۲۸۸ م.
- حکومت جلال الدین سیورغتمش از قراخانیان ۶۸۱-۶۹۱ ق. / ۱۲۸۲-۱۲۹۲ م.
 کرمان (مدوح ذوالفقار شروانی) .
- حکومت پادشاه خاتون خواهر جلال الدین سیورغتمش (مدوح ذوالفقار شروانی) . ۶۹۱-۶۹۴ ق. / ۱۲۹۱-۱۲۹۵ م.
- حکومت احمد بن یوسف شاه (از اتابکان لرستان). ۶۹۶-۷۳۳ ق. / ۱۲۹۷-۱۳۳۳ م.
 درگذشت کاووس بن کیقباد (شروانشاه) و جلوس فرزندش هوشنگ . حدود ۷۷۴ ق. / ۱۳۷۲ م.
- حکومت شیخ اویس بهادرخان . ۷۵۷-۷۷۶ ق. / ۱۳۵۶-۱۳۷۴ م.
 حکومت سلطان خلیل از سلسله خاقانها درشروان. ۸۲۰-۸۶۷ ق. / ۱۴۱۷-۱۴۶۳ م.
 حکومت ابوالغازی سلطان حسین میرزای بایقرا. ۸۶۳-۹۱۲ ق. / ۱۴۵۹-۱۵۰۶ م.
 جلوس فرخ یسار درشروان. ۸۶۷ ق. / ۱۴۶۳ م.
- حکومت سلطان یعقوب آق قویونلو . ۸۸۳-۸۹۶ ق. / ۱۴۷۸-۱۴۹۱ م.
 جلوس احمد بیگ بن اوغورلو محمد بن حسن پادشاه در تبریز. ۹۰۲ ق. / ۱۴۹۷ م.
- درگذشت بهرام بن فرخ یسار از سلسله خاقانها در شروان . ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۲ م.
- سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی . ۹۰۷-۹۳۰ ق. / ۱۵۰۲-۱۵۲۴ م.

- ۹۰۸-۹۳۰ ق. / ۱۵۰۲-۱۵۲۴ م. حکومت شیخ ابراهیم فرخ یسار از سلسله خاقانها در شروان.
- ۹۱۸-۹۲۶ ق. / ۱۵۱۲-۱۵۱۹ م. حکومت سلطان سلیم عثمانی در ترکیه امروزی.
- ۹۳۰-۹۸۴ ق. / ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م. سلطنت شاه طهماسب اول صفوی.
- ۹۴۳-۹۷۵ ق. / ۱۵۳۶-۱۵۶۷ م. حکومت خان احمد گیلانی در گیلان.
- ۹۴۵ ق. / ۱۵۳۸ م. ضمیمه شدن شروان به ایران.
- ۹۵۵ ق. / ۱۵۴۸ م. ویران شدن شهر خلاط به فرمان شاه طهماسب صفوی.
- ۹۵۷ ق. / ۱۵۵۰ م. انقراض سلسله شروانشاهان و تصرف باکو توسط صفویه.
- ۹۸۴-۹۸۵ ق. / ۱۵۷۶-۱۵۷۷ م. حکومت شاه اسماعیل دوم صفوی.
- ۹۸۶ ق. / ۱۵۷۸ م. تصرف قفقاز توسط ترکان عثمانی.
- ۹۹۱ ق. / ۱۵۸۳ م. غلبه ترکان عثمانی بر امام قلی خان، حاکم گنجه.
- ۹۹۱-۱۰۱۵ ق. / ۱۵۸۳-۱۶۰۶ م. استیلای ترکان عثمانی بر باکو.
- ۹۹۶ ق. / ۱۵۸۸ م. تصرف گنجه توسط ترکان عثمانی.
- ۹۹۶-۱۰۳۸ ق. / ۱۵۸۸-۱۶۲۹ م. سلطنت شاه عباس اول صفوی.
- ۱۰۰۰ ق. / ۱۵۹۱ م. حاتم بیگ اعتمادالدوله به وزارت شاه عباس اول رسید.
- ۱۰۰۳ ق. / ۱۵۹۵ م. درگذشت سلطان مراد سوم عثمانی.
- ۱۰۱۴ ق. / ۱۶۰۵ م. تجدید بنای قلعه شهر تبریز.
- ۱۰۱۴ ق. / ۱۶۰۵ م. فتح شهر گنجه توسط شاه عباس اول صفوی.
- ۱۰۱۵ ق. / ۱۶۰۶ م. شاه عباس اول صفوی شهر دربندرا تحت حمایت ایران در آورد.
- ۱۰۱۹ ق. / ۱۶۱۰ م. درگذشت حاتم بیگ اعتمادالدوله در ارومیه.
- ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق. / ۱۶۲۹-۱۶۴۲ م. سلطنت شاه صفی صفوی.
- ۱۰۵۲-۱۰۷۷ ق. / ۱۶۴۲-۱۶۶۷ م. سلطنت شاه عباس دوم صفوی.
- ۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق. / ۱۶۶۷-۱۶۹۴ م. سلطنت شاه سلیمان صفوی.
- ۱۰۶۹-۱۱۳۶ ق. / ۱۶۵۹-۱۷۲۴ م. حکومت خاندانی از طرف شاهان صفوی بر تفریس.
- ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۳ م. اشغال شهر دربند توسط پتر کبیر.
- ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۳ م. تصرف شهر گنجه توسط ترکان عثمانی.

- ۱۱۳۷ ق. / ۱۷۲۴ م. واگذاری سواحل شروان و شهر باکویه روسیه.
- ۱۱۴۷ ق. / ۱۷۳۴ م. تصرف شماخی توسط نادرقلی افشار.
- ۱۱۴۷ ق. / ۱۷۳۵ م. واگذاری دربند و باکو به ایران.
- شوال ۱۱۴۷ ق. / ۱۷۳۵ م. واگذاری نواحی ساحلی شروان به ایران (برطبق معاهده گنجه).
- ۱۱۴۸ ق. / ۱۷۳۵ م. نادرشاه شهر گنجه را از عثمانیان بازستاند.
- ۱۱۶۰ ق. / ۱۷۴۷ م. قتل نادرشاه افشار.
- ۱۱۶۱-۱۲۱۰ ق. / ۱۷۴۸-۱۷۹۶ م. جلوس و حکومت شاهرخ افشار.
- ۱۱۶۵ ق. / ۱۷۵۲ م. تاریخ بنای قلعه پناه آباد (شوشی) توسط پناه خان سوم.
- ۱۱۷۲-۱۲۰۴ ق. / ۱۷۵۸-۱۷۸۹ م. فتحعلی خان (از خوانین محلی) قوبه، دربند و شروان را مطیع خود ساخت.
- ۱۱۹۳ ق. / ۱۷۷۹ م. وقوع زلزله دهشتناک در شهر تبریز.
- ۱۱۹۴ ق. / ۱۷۸۰ م. درگذشت میرزا شفیع وزیر.
- ۱۲۰۳-۱۲۰۹ ق. / ۱۷۸۹-۱۷۹۴ م. حکومت لطفعلی خان زند.
- ۱۲۰۹ ق. / ۱۷۹۴ م. حمله نخست آغا محمدخان قاجار به قزاقاغ.
- ۱۲۰۹ ق. / ۱۷۹۴ م. ساخت و تاز آغا محمد خان قاجار به ایالات کارتیل - کاختای گرجستان.
- ۱۲۱۱ ق. / ۱۷۹۷ م. قتل آغا محمدخان قاجار در قزاقاغ.
- ۱۲۱۱-۱۲۵۰ ق. / ۱۷۹۶-۱۸۳۴ م. سلطنت فتحعلی شاه قاجار.
- ۱۲۱۶ ق. / ۱۸۰۱ م. الحاق گرجستان به روسیه.
- ۱۲۱۶ ق. / ۱۸۰۱ م. الکساندر اول امپراتور روسیه ایالات کارتیل - کاختیا را ضمیمه روسیه کرد.
- ۱۲۱۸ ق. / ۱۸۰۳ م. استها و لزگیها تابع روسها شدند.
- ۱۲۱۸ ق. / ۱۸۰۳ م. ناحیه مینگرلیا به روسیه منضم شد.
- ۱۲۲۸ (۹ شوال) / اکتبر ۱۸۱۳ م. گنجه و سایر قسمتهای شرقی قفقاز به موجب «عهدنامه گلستان» به روسیه واگذار شد.
- ۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۳ م. تغییر نام گنجه به الیزابت پول.
- ۱۲۳۸ ق. / ۱۸۲۳ م. بنای مسجدی در ایروان.
- ۱۲۴۳ ق. / ۱۸۲۸ م. به موجب «عهدنامه ترکمن چای» همه نواحی

- شمال ارس به روسها واگذار شد .
 بنای مسجد گوهرآغا (دختر ابراهیم خان
 جوانشیر) . ۱۲۴۸ ق. ۱۸۳۲ م.
- سلطنت محمد شاه قاجار. ۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق. / ۱۸۳۴-۱۸۴۸ م.
 صدارت حاجی میرزا آقاسی. ۱۲۵۱-۱۲۶۴ ق. / ۱۸۳۵-۱۸۴۸ م.
 سلطنت ناصرالدین شاه قاجار. ۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق. / ۱۸۴۸-۱۸۹۶ م.
 بنای حمام اوغورلو بیگ در قراباغ. ۱۲۶۵ ق. / ۱۸۴۹ م.
 سقوط شیخ شاسل امیر دربند . ۱۲۷۶ ق. / ۱۸۵۹ م.
 قتل ناصرالدین شاه قاجار . ۱۳۱۳ (۱۷ ذیقعه) / ۱۸۹۶ م.
 اشغال باکو توسط سپاهیان عثمانی. ۱۳۳۷ ق. / ۱۹۱۸ م.
 برقراری رژیم اشتراکی در باکو. ۱۳۳۹ ق. / آوریل ۱۹۲۰ م.
 تشکیل جمهوری خودمختار داغستان . ۱۳۳۹ ق. / ۱۹۲۱ م.
 تبدیل نام الیزابت پول (گنجۀ سابق) به
 کیروف آباد . ۱۳۵۴ ق. / ۱۹۳۵ م.
 آذربایجان یکی از جمهوریه‌های جزء اتحاد
 جماهیر شوروی گردید . ۱۳۵۵ ق. / دسامبر ۱۹۳۶ م.

فهرست منابع

- آذر، لطفعلی آذرینگدلی: آشکده آذر (در ۱۱۷۴ - ۱۱۹۳ ق) به تصحیح سادات ناصری، تهران ۱۳۳۶ ش.
- آرین پور، یحیی: از صبا تا نیما، تهران ۱۳۵۱ ش.
- آزاد، سید غلامعلی آزاد بلگراسی: خزانه عامره کانپور ۱۸۷۱ م.
- آقا بزرگ طهرانی: الذریعه الی تصانیف الشیعه قسم اول از جزء ۹ و ۱۰...
- آینده (مجله) به مدیریت دکتر محمود افشار، ایرج افشار، سال ۲ تهران ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ ش؛ سال ۷، تهران ۱۳۶۰ ش؛ سال ۹، تهران ۱۳۶۲ ش.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی. البلدان (ترجمه و مختصر): ترجمه ح - مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ ش.
- ابن یوسف، شیرازی: فهرست کتابخانه مجلس ۱۳۱۸ - ۱۳۲۱ ش.
- اته، هومان: تاریخ ادبیات ایران ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۳۷ ش.
- اختر، احمدیگ: انجمن آرا یا تذکره اختر (در ۱۲۲۲ - ۱۲۳۲ ق). تبریز ۱۳۴۳ ش.
- ارمغان، مجله: وحید دستگردی، سال ۱۱؛ تهران ۱۳۰۹ ش؛ سال ۱۸، تهران ۱۳۱۶ ش.
- اشتها، عبدالله فرزند فریدون: دیوان اشعار، تهران ۱۳۱۴ ق.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان مراغی: خیرات حسان (در ۱۳۰۴ ق) تهران ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ق.
- افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی، تهران ۱۳۴۰ - ۱۳۴۸ ش. ۱۳۵۵ ش.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح، مجتبیائی، حکمت، یاسمی. تهران ۱۳۱۶ - ۱۳۳۳ ش.
- برقعی، سید محمد باقر: سخنوران نامی معاصر، تهران ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴ ش.
- بغدادی، اسماعیل پاشا: هدیه العارفین استانبول ۱۹۵۱ - ۱۹۵۵ میلادی.
- تربیت، محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، تهران ۱۳۱۴ ش.
- جاجرسی، محمد بن بدر جاجرسی: مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (در ۷۴۱ ق) تهران ۱۳۵۰ ش.

جنگ خطی شماره ۳۰۴۶ کتابخانه ملی تبریز.

حزین عبدالرحیم : دیوان حزین شروانی (خطی کتابخانه ملی تبریز شماره ۳۰۰۶) اهدائی مرحوم حاجی محمد آقای نخجوانی .

حسینی ، میر حسین دوست سنبله مرادآبادی : تذکره حسینی (در ۱۱۶۳ ق) اکهنو ۱۲۹۲ ق.

حکیم شاه محمد بن مبارک قزوینی : ترجمه مجالس النفایس امیر علیشیر نوائی (در ۹۲۷ - ۹۲۹ ق) تهران ۱۳۲۳ ش .

خادم ، حافظ حسین کربلایی متخلص به خادم : روضات الجنان و جنات الجنان (در ۹۷۵) تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ ش .

خاقانی ، افضل الدین بدیل : دیوان خاقانی ، تهران ۱۳۳۸ با تصحیح و مقدمه ضیاء الدین سجادی .

خلیل ، جمال الدین خلیل شروانی : نزهة المجالس ، تهران ۱۳۶۶ ش . (تألیف سده ۷ ق) .

خیابپور ، دکتر عبدالرسول : فرهنگ سخنوران ، تبریز ۱۳۴۰ ش .

دولت‌شاه ، سمرقندی : تذکره الشعراء (در ۸۲۹ ق) لیدن ۱۹۰۰ م .

دهخدا ، لغتنامه : بکوشش علی اکبر دهخدا و دیگران ، تهران ۱۳۲۵ - ۱۳۵۷ ش .

رازی ، محمد امین : هفت اقلیم (در ۹۹۶ - ۱۰۰۲) (تصحیح جواد فاضل) تهران .

رضا ، عنایت : آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز) تهران ۱۳۶۰ ش .

ریاحی ، دکتر محمد امین : مقدمه بر نزهة المجالس تهران ۱۳۶۶ ش .

سام ، سام میرزای صفوی : تحفه سامی (در ۹۵۷ - ۹۶۸) به تصحیح رکن الدین

همایون فرخ ، تهران ، ۱۳۴۷ ش .

سامی ، شمس الدین : قاموس الاعلام (ترکی) استانبول ، ۱۳۰۶ - ۱۳۱۶ ق .

سجادی ، دکتر سید ضیاء الدین : کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا ، تهران

۱۳۵۵ ش .

سلیم ، سید علی حسن خان بهوپالی متخلص به سلیم : صبح گلشن (در ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵)

هندوستان ۱۲۹۵ ق .

سیاح ، حاجی : سفرنامه حاج سیاح (در ۱۲۷۶ ق) ، تهران .

سید یونسی ، میروود : فهرست کتابخانه ملی تبریز ، ۱۳۴۸ - ۱۳۵۳ ش .

شمس قیس ، شمس الدین محمد بن قیس رازی : المعجم فی معایر اشعار العجم

تهران ۱۳۳۶ ش .

صادقی کتابدار : **مجمع الخواص** (در ۱۰۱۶ ق) ترجمه دکتر خیامپور ، تبریز ۱۳۲۷ ش .

صبا ، محمد مظفر حسین : **روز روشن** (در ۱۲۹۷) تهران ۱۳۴۳ ش .
صدیق ، امیرالممالک سید محمد صدیق حسن خان بهادر : **شمع انجمن** (در ۱۲۹۲ ق)
هندوستان ۱۲۹۳ ق .

صفوت ، محمدعلی : **داستان دوستان قم** ، ۱۳۲۸ ش .
ضیاء ، ضیاییگ : **خرابات** ، استانبول ، ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ ق .
طاهری ، شهاب : **دیوان مهستی با شرح حال و آثار شاعر** ، تهران ۱۳۳۶ ش .
ظفری ، دکتر ولی الله : **حبسیه در ادب فارسی** ، تهران ۱۳۶۴ ش .
عبدالحکیم ، حاکم لاهوری : **تذکره مردم دیده** (در ۱۱۷۵ ق) لاهور ، ۱۹۶۱ م .
عبدالنبی ، فخرالزمانی قزوینی : **تذکره میخانه** (در ۱۲۰۸ ق) تهران ۱۳۴۰ ش .
عبرت نایینی : **نامه فرهنگیان** (در ۱۳۴۷ ق) خطی شماره ۱۱۹۷ مجلس .
فانی ، محمد حسن زوزی متخلص به فانی : **ریاض الجنه** (در ۱۲۱۶ ق) خطی کتابخانه
سلی تبریز .

فخری ، سلطان محمد بن امیری هروی متخلص به فخری : **ترجمه مجالس النفایس**
(در ۹۲۸ ق) تهران ۱۳۲۳ ش .

فروزانفر ، بدیع الزمان : **سخن و سخنوران** ، تهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۲ ش .
فلسفی ، نصرالله : **زندگانی شاه عباس اول** (در ۵ جلد) تهران ۱۳۶۴ ش .
فلکی شروانی : **دیوان فلکی** تصحیح طاهری شهاب تهران ۱۳۴۵ ش .
قاضی احمد بن میرمنشی قمی : **گلستان هنر** (در ۱۰۰۶ ق) تهران ۱۳۵۲ ش .
قدرت ، محمد قدرت الله متخلص به قدرت : **نتایج الافکار** (در ۱۲۵۸ ق) بمبئی ۱۳۳۶ ش .
قدسی باکوئی ، عباسقلی باکیخانوف : **گلستان ارم** ، باکو ۱۹۷۰ م .
کسروی ، سیداحمد : **شهریاران گمنام** ، چاپ اول ، تهران ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش .
کندلی ، غفار : **خاقانی شروانی ، ابومنصور حفده و عزالدین بو عمران** (مقاله
منتشره در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز شماره ۴ سال ۲) .
گلچین (ت) ، احمد گلچین معانی : **تاریخ تذکره های فارسی** ، تهران ۱۳۴۸ -
۱۳۵۰ ش .

گلچین (پ)، احمد گلچین معانی: تذکره پیمانان، مشهد ۱۳۵۹ ش.
 لین پول، استانی: طبقات سلاطین اسلام (ترجمه عباس اقبال) تهران ۱۳۱۲ ش.
 محمود، میرزای قاجار، سفینه محمود (در ۱۲۴۰ ق) تبریز ۱۳۴۶ ش.
 مدرس، محمدعلی: ریحانة الادب، ۱۳۲۶-۱۳۳۳ ش.
 مستوفی، حمدالله مستوفی قزوینی: تاریخ (در ۷۳۰ ق) لندن ۱۹۱۰ م، تهران ۱۳۳۹ ش.

مشار، خانبابا: فهرست کتابهای چاپی، تهران ۱۳۵۲ ش.
 مشتری، محمد مجتهدزاده: ریاض العاشقین استانبول ۱۳۲۸ ق.
 مشیر سلیمی، علی اکبر: زنان سخنور تهران ۱۳۲۶-۱۳۳۳ ش.
 مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف فارسی، تهران ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶ ش.
 معارف: نشریه مرکز دانشگاهی دوره ۵ شماره ۲، تهران ۱۳۶۷ ش.
 مفتون: عبدالرزاق دنبلی، تجربه الاحرار وتسلیة الابرار، تبریز ۱۳۴۹-۱۳۵۰ ش.
 سمیز: تذکره سمیز (در اواخر ۱۳ ق...) خطی شماره ۹۰۴ مجلس منزوی.
 منزوی، احمد: فهرست نسخه های خطی فارسی (نشریه مؤسسه فرهنگی منطقه ای، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۳ ش.)

نخبوانی، حاجی حسن: مواد التواریخ، تهران ۱۳۴۳ ش.
 نشر دانش (مجله): سال دهم، شماره اول، آذر و دی ۱۳۶۸ ش.
 نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی: تبریز ۱۳۲۷-۱۳۶۳ ش.
 نصرآبادی، محمد طاهر: تذکره نصر آبادی (در ۱۰۸۳-۱۰۹۰ ق) تهران ۱۳۱۵-۱۳۱۷ ش.

نظامی گنجه ای: خمسة نظامی به کوشش مرحوم وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۸ ش، دکتر بهروز ثروتیان، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش.
 نفیسی، سعید: دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجه ای، تهران ۱۳۶۲ ش.
 نواب، میرحسن: تذکره نواب (در ۱۳۰۹ ق)، باکو ۱۳۳۱ ق.
 نور، سید ابوالخیر: نگارستان سخن، هندوستان ۱۲۹۳ ق.
 واله، علیقلی خان واله داغستانی: ریاض الشعراء، (نسخه عکسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز).

هدایت (ر) رضاقلی خان هدایت: ریاض العارفین، تهران ۱۳۰۵ و ۱۳۴۴ ش.
 هدایت (م) رضاقلی خان: مجمع الفصحا، تهران ۱۲۸۴-۱۲۹۵ (تألیف در ۱۲۸۲ هـ ق).

- هلاکو، احمد قاجار مشهور به هلاکو: **مصطفی خراب**، تبریز ۱۳۴۴ ش.
- هلال: **مجله ادبی و فرهنگی** پاکستانی جلد ۶، پاکستان ۱۳۳۸ ش.
- هندوشاه نخبجوانی: **تجارب السلف** تهران ۱۳۱۳ ش.
- هیئت دکتر جواد: **نظری به تاریخ ادبیات آذربایجان** (ترکی) طهران، ۱۳۵۸ ش.
- یادگار: **(مجله)**، عباس اقبال، سال ۵، شماره ۴، تهران ۱۳۲۷ ش.
- یارشاطر، دکتر احسان: **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تهران ۱۳۳۴ ش.



غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۹	علی داغستانی	علی داغستانی ، فتح داغستانی
۴۷	۱۵	مهدی بیگ	محمّدی بیگ
۶۵	۲۴	طریقاپو سرای	طوپقاپو سرای
۷۵	۱۵	میارفارقین	میا فارقین
۸۱	۱۸	درد	درر
۱۱۲	۱۵	گبران	گبران ^۱
۱۱۲	۲۱	کمال	کمال ^۲
۱۲۵	۲۲	کنی	کن
۱۴۵	۵	سدره سده	سدره سده
۱۴۷	۷	بر روی	بر وی
۱۶۷	۱۴	تجلس	تخلص
۱۶۷	۱۴	وی	وی با
۱۷۹	۱۱	گرفت	گفت
۱۹۶	۱۹	هر کجاسی بود گلستان است	حکیم پر خرد از دل کشید آه
۱۹۷	۱۰	زنله زور	زنگه زور
۲۱۳	۱۹	مشهوی	مشهدی
۲۳۶	۲۰	عتیق	عقیق
۲۳۷	۸	ولی	وی
۲۵۴	۱۱	شرح است	شرح نوشته است
۲۶۸	۵	الیاس	الیاس بن یوسف
۲۷۴	۱۸	شروع	شروح
۲۸۳	۲۶	زمن	زمنی
۲۸۹	۱۶	منظور	منظوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۹	۲۳	۳۴۴۳	۳۴۳۲
۲۹۹	۱۰	گنبدو	گنبد
۳۲۱	۱۶	محبی الدین	محبی الدین
۳۲۲	۱۰	محبی الدین	محبی الدین
۳۴۴	۶	(در ۱۳۰۰)	(د ۱۲۲۰)
۳۷۲	۵	استنتاج	استنتاج

توضیح: با افزودن یک نفر به پداری سرایان ارمنستان تعداد کل سرایندگان شعرپاری در قفقاز به ۲۲۸ نفر بالغ شده است.

توضیح

نام قدسی باکوئی «میرزا حسیب» است که در صفحات ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲ به غلط «میرزا حبیب» چاپ شده است.
 نیز در صفحه ۴۵۱ سطر ۴ امیرالملک و در صفحه ۴۵۲ سطر ۵ تاریخ
 گزیده و در سطر ۱۳ همان صفحه مجلس اسلامی صحیح است.

- ۳۶- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
 ۳۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید)
 ۳۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)
 ۳۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (ترجمه احمد توکلی)
 ۴۰- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم)
 ۴۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب (از امیر محمود بن خواند میر)
 ۴۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او
 ۴۳- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمدیوسف ریاضی هروی)
 ۴۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی (نزدیک به انتشار)
 ۴۵- گنجینه مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی) (نزدیک به انتشار)
 ۴۶- شاعران همعصر رودکی (نزدیک به انتشار)
 ۴۷- نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم
 ۴۸- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز
- ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی
 تألیف دکتر محمود افشار
 تصحیح محمد آصف فکرت
 نوشته ماروین انتنر
 به کوشش محمد تقی دانش پژوه
 به کوشش غلامرضا طباطبائی
 تألیف غلامرضا رشید یاسمی
 تصحیح محمد آصف فکرت
 تألیف دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی
 تألیف دکتر محمود افشار
 تألیف احمد اداره چی گیلانی
 گردآوری ایرج افشار
 تألیف عزیز دولت آبادی

زیر چاپ

- ۱- ممالك و ممالك (ترجمه کهن دیگر از متن ممالك و ممالك اصطخری: تصحیح ایرج افشار)
 ۲- نامواره دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)
 ۳- نامه‌های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی‌زاده، محمد قزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)
 ۴- ادبیات فارسی در نوشته‌های هندویان (تألیف دکتر سید عبدالله استاد پاکستانی و ترجمه دکتر محمد اسلم‌خان استاد هندی)
 ۵- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)

در دست تهیه

- ۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)
 ۷- آذربایجان وارن: دکتر عنایت‌الله رضا
 ۸- گاشان: اللهیار صالح
 ۹- زبان فارسی در شعر فارسی
 ۱۰- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکائی (جلد دوم)
 ۱۱- قند پارسی علیگره (مقالات نذیر احمد)
 ۱۲- نامه‌های خان احمدخان گیلانی: تصحیح فریدون نوزاد
 ۱۳- التدوین در تاریخ جبال شروین از اعتمادالسلطنه: تصحیح ناصر احمدزاده
 ۱۴- تاریخ روابط ایران و روس: محمدعلی جمالزاده